

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات کتب و تواتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کتب و تواتر علوم اسلامی

التَّعْرِيفُ بِطَبَقَاتِ الْأُمَمِ

تاریخ جهانی علوم و دانشندان تا قرن پنجم هجری

تألف
قاضی صاعق داندلی
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
(۲۲۰-۲۶۲ ه. ق.)

جمہوداری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۰۴۷۳

ش-اموال:

مقدمہ تصحیح و تحقیق

دکتر غلامرضا جمشیدزاد اول

صاعد الأندلسی، صاعد بن احمد، ۲۲۰-۲۶۲ ق.
التعریف بطبقات الامم (در تاریخ جهانی علوم و دانشمندان تا قرن پنجم هجری) / تألیف قاضی
صاعد اندلسی؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق غلامرضا جمشید نژاد اول - تهران : هجرت؛ دفتر نشر میراث
مکتوب، ۱۳۷۶.

۲۲۶ ص. : نمونه - (میراث مکتوب : ۲۰ : علوم و فنون : ۲)

بها : ۱۲۰۰ تومان

زبان عربی

مقدمه : فارسی - عربی

ص.ع. به انگلیسی :

Qāṣi Ṣāʿid ibn Aḥmad Andalusī.

Al-Taʿrīf bi-Ṭabaqāt al-Umam. (The world history of sciences & scholars up to 5th century

A. H.)

کتابنامه : ص. [۲۱۲] - ۲۲۶ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. علوم - تاریخ - متون قدیمی تا قرن ۱۲. ۲. دانشمندان - سرگزشتنامه. ۳. نثر عربی - قرن ۵ ق.
الف. جمشید نژاد اول، غلامرضا، ۱۳۷۲ - مصحح و مقدمه نویس. ب. دفتر نشر میراث مکتوب.
ج. عنوان - دعنوان : طبقات الامم.

۷ ت ۲ الف / ۱۲۵ Q

۱۳۷۶

۵۰۹
ت ۲۵۵ ص
۱۳۷۶

برگه فهرست نویسی پیش از انتشار دفتر نشر میراث مکتوب



مؤسسه انتشارات هجرت



مرکز تحقیقات کتاب و تاریخ
التعریف بطبقات الامم



دفتر نشر میراث مکتوب

(تاریخ جهانی علوم و دانشمندان تا قرن پنجم هجری)

تألیف : قاضی صاعد بن احمد اندلسی

مقدمه، تصحیح و تحقیق : دکتر غلامرضا جمشید نژاد اول

ناشر : مؤسسه انتشارات هجرت

چاپ اول : ۱۳۷۶

تعداد : ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی، صفحه آرایی و نمونه خوانی : دفتر نشر میراث مکتوب

خطاطی روی جلد : احمد عبدالرضایی

لیتوگرافی : نگارش، چاپ و صحافی : سپهر - قم

این اثر زیر نظر دفتر نشر میراث مکتوب وابسته به انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انتشار یافته است.

همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است.

نشانی دفتر نشر میراث مکتوب : تهران، - - - - - ۸۵۹ - ۱۳۱۸۵، تلفن : ۶۴۱۴۸۳۴

بها : ۲۰۰۰۰



دریابی از فرهنگ پرمایه ایران اسلامی نسخه‌ای خطی موج می‌زند. این نسخه با حقیقت کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامۀ ایرانیان است. برعهده‌برنسی است که این میراث پرج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ ادب و سوابق علمی خود با حیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

بایمۀ کوششایی که در سالهای اخیر برای شناسایی ذخایر مکتوب این سرزمین و تحقیق و تتبع در آنها انجام گرفته و صد ها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کارناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسنامه و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز اگرچه بارها به طبع رسیده منطبق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد.

احیاء و نشر کتابها و رساله های خطی و نطفه ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز در راستای اهداف فرهنگی خود مکرری را بنیاد نهاده است تا با حمایت از کوشش های محققان و محققان و با مشارکت ناشران، سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

دفتر نشر میراث مکتوب

تقدیم به :

همسر گرامیم، که اگر سخت کوشیها و مراقبتهای
پیگیرانه ایشان نمی بود، این پژوهش سامان نمی یافت و
این کتاب پدید نمی آمد.

غلامرضا جمشید نژاد اول



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

فهرست عنوانها

پیشگفتار	۹
مقدمه مصحح	۱۳
تحقیق در زندگانی قاضی صاعد اندلسی	۱۳
نام و نسبت و ولادت و وفات	۱۳
تحصیلات، استادان و زمینه‌های تخصصی قاضی صاعد	۱۹
تأسیس قوم‌شناسی و مردم‌شناسی و روشهای ویژه در تاریخنگاری ملتها	۲۷
تأسیس رصدخانه در طلیطله و اکتشاف نجومی قاضی صاعد	۳۵
تحقیق در زمینه آثار قاضی صاعد اندلسی	۴۳
آثار پیدا نشده	۴۳
۱. آثاری که خودش آنها را نام برده است	۴۳
۲. آثاری که دیگران به قاضی صاعد نسبت داده‌اند	۵۵
التعریف بطبقات الأمم تنها اثر پیدا شده قاضی صاعد	۵۸
صحّت انتساب و نامهای مختلف	۵۸
موضوع اصلی و تقسیمات کتاب	۵۹
موضوعهای فرعی کتاب	۷۸
منابع قاضی صاعد در تألیف التعریف بطبقات الأمم	۹۱
معرفی نسخه‌های خطی، چاپها و ترجمه‌های التعریف بطبقات الأمم	۹۵
نقد و بررسی کارهای انجام یافته و لزوم تحقیق مجدد	۱۰۳
نقد چاپ شیخو و ترجمه بلاشر	۱۰۳
نقد چاپ بوعلوان	۱۱۴

١٢٨	 ضرورت تصحيح مجدد كتاب طبقات الأمم و روش كار پژوهش
١٣٧	 كشاف رموز التحقيق
١٣٩	 التعريف بطبقات الأمم
١٤١	 الباب الأول: الأمم القديمة
١٤٥	 الباب الثاني: إختلاف الأمم و طبقاتها بالأشغال
١٤٦	 الباب الثالث: الأمم التي لم تعن بالعلوم
١٤٩	 الباب الرابع: الأمم التي عنيت بالعلوم
١٥١	 الفصل الأول: العلم في الهند
١٥٨	 الفصل الثاني: العلم في الفرس
١٦٣	 الفصل الثالث: العلم عند الكلدان
١٦٦	 الفصل الرابع: العلم في اليونان
١٨٧	 الفصل الخامس: العلم في الروم
١٩٤	 الفصل السادس: العلم عند المصريين
١٩٩	 الفصل السابع: العلم عند العرب
٢١٥	 الفصل الثامن: العلم عند المسلمين
٢٣٥	 الفصل التاسع: العلم في الأندلس
٢٧٤	 الفصل العاشر: العلم في بنى إسرائيل
٢٨١	 فهرستها
٢٨٣	 نام كسان
٢٩٩	 نام جاها
٣٠٥	 نام كتابها
٣١١	 نام امّتها و قبایل
٣١٧	 منابع و مأخذ
٣٣٣	 خلاصة مقدمة المحقق

پیشگفتار

دیگر کمتر کسی می‌تواند در برابر این حقیقت آشکار و واقعیت استوار بایستد که تمدن اسلام حلقه‌ای اساسی از زنجیره تمدن بشری است و انتقال علوم و فلسفه از مصر و هند و بابل، از راه یونان و روم شرقی، به غرب (شمال اروپا و سپس امریکا) تنها از قلمرو شرقی اسلام و اسپانیای مسلمان (اندلس) ممکن گشته است؛ و این، کمترین سهم و نقشی است که تاکنون در این حادثه مهم و جالب از تاریخ جهان به مسلمانان داده‌اند اما از دیدگاه مسلمانان و بسیاری از محققان واقع‌بین، حقیقت جز این است: اینان بر پایه اسناد و مدارک و مخطوطات موجود در کتابخانه‌ها و اشیا و آثار متعلق به تمدن اسلامی که به آسانی می‌توان در گوشه و کنار عالم بدانها دست یافت، از سهم بزرگ مسلمانان و نقش چشمگیر تمدن اسلام در پیشبرد همه حوزه‌های فکری، علمی و هنری - چون ریاضیات، نجوم، پزشکی، فلسفه، تصوف و عرفان، ادبیات، موسیقی، معماری - سخن می‌گویند. از همین روی، شناخت درست تمدن اسلام و تعیین جایگاه و میزان سهم آن در علم و تمدن جهان موقوف به تدوین دقیق «تاریخ جامع علم و تمدن در اسلام» است که به رغم آثار بسیاری که در این زمینه به زبانهای مختلف و به کوشش و قلم مسلمانان و جز آنان فراهم آمده، بی‌تردید می‌توان گفت که هنوز در آغاز راهیم، زیرا تدوین چنین اثری بدون مطالعه و بررسی اسناد مکتوب و آثار بر جای مانده، منطقی و ممکن نیست و با نگاهی گذرا بر کتبی نظیر تاریخ ادبیات عرب کارل بروکلمان، تاریخ التراث العربی فؤاد

سزگین، ادبیات فارسی استوری، الذریعه آقا بزرگ تهرانی و فهرستهای متعدد مخطوطات فارسی، عربی، ترکی و اردو در می‌یابیم که هنوز حجم عظیمی از میراث مکتوب و شناخته شده جهان اسلام نشر نیافته و در واقع باید گفت مطالعه و بررسی نشده، و بدیهی است که بی‌وقف بر مندرجات این آثار، تدوین هر اثری در زمینه تاریخ علوم و فنون و تمدن اسلامی کامل و وافق به مقصود نخواهد بود.

با این مقدمه، نشر هر اثر مکتوب به منزله گامی است در راه نیل به این مقصود، و البته پیداست که باید با کمال دقت و بصیرت در این راه گام برداشت تا از وقت و سرمایه مصروف، بیشترین بهره حاصل گردد. پس یک اصل مهم که رعایت آن در نشر آثار ضرورت دارد، در اولویت نهادن و گزینش دقیق متونی است که فصلی تازه در تاریخ علم و تمدن اسلامی بگشاید، یا پرتوی بر گوشه‌های تاریک این تاریخ افکند، یا دست کم برگی بر افتخارات علمی فرهنگی مردم مسلمان بیفزاید؛ و در این گزینش باید - چون نخستین پایه گذاران مخلص این تمدن - حتی الامکان از ملاحظات قومی، فرقه‌ای و سیاسی پرهیز کرد، زیرا تمدن اسلامی که چند سده بر جهان سیادت داشت و غرب همچنان وامدار آن است، نه شرقی بوده است، نه غربی، بلکه حاصل تلاش همه اقوام و مللی است که به اسلام گرویدند و به برکت تعالیم آن و تسامح منظوی در این تعالیم این بنای باشکوه و خجسته را بنیان نهادند.

خوشبختانه آنچه مسئولان آگاه دفتر نشر میراث مکتوب پیش روی خواننده نهاده‌اند از همین نوع آثار است. هر آشنا با تاریخ و تمدن اسلام می‌داند که اسپانیای اسلامی (اندلس) تقریباً همزمان و همگام - یا اندکی دیرتر - با نهضت علمی، فرهنگی اسلام و در سایه دانش‌پروری و تسامح اسلامی حکام در سده‌های چهارم و پنجم هجری بدان پایه و مایه از علم و تمدن دست یافت که شهر قرطبه و چند شهر دیگر آن، چون طلیطله و غرناطه، می‌توانست کمابیش با بغداد و قاهره - در اوج شکوه و شوکتشان - کوس برابری و همسری زنند. اینکه فهرست نام کتابهای موجود در کتابخانه عظیم قرطبه در این روزگاران به چهل و چهار مجلد می‌رسیده می‌تواند استوارترین دلیل بر شکوفایی

فرهنگی در این سرزمین و مبین حضور و ظهور دانشمندانی نامدار چون ابن حزم، ابن رشد، ابن طفیل، ابن بيطار، قاضی صاعد و... باشد.

قاضی صاعد که با شرح حال و آرا و آثار و مهمترین اثر مصحح او، التعریف بطبقات الأمم در این کتاب آشنا خواهیم شد، یکی از نام آوران علم و تمدن اندلس است که شاید بتوان او را در ردیف چهره‌های درخشان عالم اسلام، نظیر رازی، ابوریحان، ابن سینا و ابن هیثم، نهاد. آنچه این فیلسوف و اختر شناس را شایسته آن می‌سازد که نامش در کنار نام این بزرگان جای گیرد کتاب التعریف بطبقات الأمم اوست که به گفته محسن مهدی:

این کتاب همانند تحقیق ما للهند ابوریحان بیرونی است، اما موجزتر و جامعتر از آن. صاعد در این اثر تاریخ، دانش، سیرت و زندگی اجتماعی امتهای گوناگون را تشریح و بدین سان علم مردم‌شناسی را ابداع کرده است...^۱

از متقدمان، قفطی هم در تاریخ الحکماء که نزدیک به سه چهارم از طبقات الأمم را - گاه با ذکر مأخذ و گاه بی اشاره بدان، گاه با اشتباه در نقل و گاه بی اشتباه - آورده، این اثر قاضی صاعد را بر الفهرست رجحان می‌نهد. از اینکه ابن اصیبه نیز بسیار از این کتاب بهره گرفته می‌توان به اعتبار و اهمیت آن در دیدگاه علمای بزرگ اسلام پی برد. به سبب احتوای طبقات الأمم بر نکات دقیق و مطالب مهمی در شرح احوال و تلاشها و دریافتهای علمی دانشمندان مسلمان و نیز اشتمال بر اطلاعات گرانبها و گاه کم‌نظیری در تاریخ علم جهانی، این اثر می‌تواند هنوز برای محققان مفید افتد.

افزون بر اینها باید حوصله و وقت بسیاری را که آقای دکتر جمشید نژاد بر سر این کار نهاده ارج نهاد و او را سپاس گفت. این بنده که خود موضوع تحقیق را به عنوان پایان‌نامه دکترای معظم له پیشنهاد کرده و از نزدیک شاهد تهیه و تدوین این اثر بوده است، نیک می‌داند که ایشان چه مایه وقت و نیرو صرف این کار کرده‌اند: گردآوری

۱. فلسفه تاریخ ابن خلدون، ۱۸۴-۱۸۵.

نوزده نسخه خطی، چهار چاپ مختلف و دو ترجمه - اغلب متعلق به کتابخانه‌های خارج از کشور - برای مقابله و تهیه متن مصحح عربی، و تألیف و تدوین مقدمه‌ای کامل، مشتمل بر تحقیق در زندگانی، آرا و آثار قاضی صاعد - که خود در واقع یک دوره مختصر و جامع تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اندلس از آغاز تا عصر زندگانی قاضی صاعد است - و معرفی پایگاه علمی او و جایگاه و اهمیت التعريف بطبقات الأمم در میان آثار مشابه بسیار مغتنم و در خور ستایش است، خاصه آنکه در زبان فارسی جای چنین تحقیقی خالی بود. ۱۱۶

الحمد لله أولاً و آخراً

هادی عالم زاده

۱۳۷۵/۱۲/۱۶



مرکز تحقیقات کتب ویران‌سوی

مقدمه مصحح

تحقیق در زندگانی قاضی صاعد اندلسی

نام و نسبت و ولادت و وفات

علامه قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد بن صاعد بن عبدالرحمن بن محمد بن صاعد بن عثمان بن وثیق تغلبی ^۱ جیانی قرطبی طلیطلی اندلسی (۴۲۰-۴۶۲ ق/ ۱۰۲۹-۱۰۷۰ م)، مورخ، منجم، ریاضیدان، رصدگر بزرگ، فقیه مالکی، قاضی شهر طلیطله و مؤلف کتاب التعریف بطبقات الأمم در تاریخ جهانی علوم از دیرباز تا زمان خویش.

به گفته ابن بشکوال^۱ و دیگران^۲، قاضی صاعد در سؤال سال ۴۲۰ ق/ ۱۰۲۹ م در المریه، متولد شده است ولیکن در هیچ یک از منابع از روز تولد او گزارشی موجود نیست.

همچنین در باب خاندان وی اطلاعی نداریم. العطار الحسینی^۳، متذکر شده است که در حاشیه نسخه اصلی خطی کتاب الصلة ابن بشکوال، در کنار عبارت «من اسمه صاعد = آنان که نامشان صاعد است» چنین نوشته شده است: «هؤلاء ثلاثة قضاة من

۲. زیدان، تاریخ آداب اللغة، ۳۶۸/۲، زرکلی، الأعلام، ۱۸۳/۳.

نسق واحد = اینان سه قاضی اند، به یک نسق^۱ و افزوده است که «ظاهراً بایستی منظور، صاعد بن احمد و پدر و جدش بوده باشند»^۲.

به نظر می‌رسد که در نسبت وی به قبیله بنی تغلب که ابن بشکوال^۳ و دیگران^۴ برای او آورده‌اند، نمی‌توان شک کرد و به نسخه خطی «م» که آن را ثعلبی ذکر کرده است، به علت تأخر زمان کتابت و استنساخ آن، نمی‌توان اعتنا کرد، اما در باب ذکر نسب قاضی صاعد در صفحه عنوان این نسخه، نسبت به منابع دیگر کمال بیشتری دیده می‌شود که از آن نمی‌توان چشم پوشید و منابع کهن نیز آن را تأیید کرده‌اند و آن بدین ترتیب است: ابوالقاسم صاعد بن احمد بن صاعد بن عبدالرحمن بن محمد بن صاعد بن عثمان بن وثیق الثعلبی^۵.

اگر به مطلب ذکر شده در نسخه خطی کتاب الصلة و این سه نفر صاعد نام که در شجره نسب قاضی صاعد موجود است، توجه کنیم، می‌توانیم بگوییم که آنچه در کنار نام صاعد، آمده، می‌تواند نظر به این دو شخص صاعد نام از اجداد قاضی صاعد داشته باشد که با نام خود وی، سه شخص صاعد نام در شجره تشکیل شده است و در این صورت واژه «نسق»، معنای توالی نسبتاً منظمی را می‌دهد که در شجره مشاهده می‌شود. البته در مورد جد قاضی صاعد، عبدالرحمن بن محمد بن صاعد بن وثیق که کنیه‌اش ابوالمطرف بوده است، در منابع، مطالب جالبی به چشم می‌خورد.^۶ از جمله، ابن الفرضی وی را از عالمان بزرگ دینی شمرده که به مشرق سفر کرده و پس از بازگشت از آنجا، عهده‌دار مقام قضا در شهر شذونه^۷ شده و سپس به منظور اشتغال کامل به علم،

۱. همان جا. ۲. ۲۳۲/۲.

۳. (ارسلان، ۱۱/۱؛ کخاله، ۷۷/۴؛ زرکلی، ۱۸۶/۳؛ بستانی، ۲۸۰/۳؛ فروخ، ۵۸۲/۴).

۴. نک: صفحه عنوان نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس که در این کتاب از آن با رمز «م» یاد کرده‌ایم؛ ابن الفرضی،

۵. ابن الفرضی، ۳۰۹/۱ - ۳۱۰. ۶. Sidona.

از آن مقام استعفا داده است.^۱ با تکیه بر این مآخذ، می‌توان گفت که اجداد قاضی صاعد همه عالمان دینی و از فقهای اسلامی در اندلس بوده‌اند و دست کم گذشته از خود وی و جدش عبدالرحمن دو تن دیگر از این خاندان نیز که صاعد نام داشته‌اند، مثل خود او در زمان خویش، علاوه بر برجستگی در فقاہت منصب رسمی قضاوت نیز داشته‌اند.

بنی تغلب یکی از بزرگترین قبایل عدنانی عرب شمالی شبه جزیره عربستان بوده‌اند که در قبل از اسلام از آیین مسیحیت پیروی می‌کرده‌اند. از اینکه اجداد قاضی صاعد چگونه و چه زمانی از شام به اندلس در آمده‌اند، اطلاعی نداریم، ولی می‌توان احتمال داد که در هنگام فتوحات اسلامی در پایان سده یکم هجری به اندلس وارد شده باشند.^۲ از نسبت جیانی قاضی صاعد، ابن بشکوال چیزی مطرح نکرده است^۳؛ ولی یاقوت^۴ از وی با همین نسبت یاد کرده است. همچنین صفدی^۵، اساساً شرح زندگانی وی را تحت عنوان: قاضی طلیطله الجیانی آورده و افزوده است که او به عنوان جیانی معروف است^۶؛ ولی منابع دیگر هیچ کدام، مثل ابن بشکوال از این نسبت سخنی نگفته‌اند. روشن است که جیانی به جیان منسوب است که آن را به فتح جیم و تشدید یاء یعنی، بر وزن «فَعَال» ضبط کرده‌اند و آن را استانی از اندلس واقع در میان استانهای غرناطه، طلیطله و مرسیه دانسته‌اند^۷ که امروزه نیز نام مرکز استانی است در اسپانیا به همین نام^۸ و از آن در دوران اسلامی عالمان بزرگی، همچون محمد بن مالک طائی جیانی اندلسی، ناظم الألفیه فی النحو برخاسته‌اند و ابوالفداء آن شهر را در اوج ارتفاع و استواری و در مشرق قرطبه و به فاصله پنج روز راه از آن شهر ذکر کرده است^۹؛ ولی این که به چه علت قاضی صاعد بدانجا انتساب یافته، هیچ معلوم نیست.

۳. نک: ۲۳۲/۲.

۶ همان جا.

۲. بوعلوان، ۱۱.

۵. ۲۳۲/۱۶.

۱. همان جا.

۴. معجم الأدباء، ۸۶/۵، ۸۲/۶.

۷. ابوالفداء، تقویم البلدان، ۱۷۶-۱۷۷.

8. Jaen.

۹. همان جا.

نسبت دیگر قاضی صاعد، قرطبی است و علتش به قول ابن بشکوال^۱، این است که اصل وی از قرطبه بوده، اگر چه در المریه متولد شده است. از این نسبت، ابن حیّان^۲ و ابن خلّکان^۳ و صفدی^۴ و جمعی دیگر سخن گفته‌اند و کخّاله^۵، اساساً شرح حال وی را تحت عنوان صاعد القرطبی آورده است.^۶

پیدا است که قرطبی منسوب است به قرطبه^۷، نام استانی در اندلس و شهری واقع بر ساحل غربی نهر کبیر در شرق استان اشبیلیه و در جنوب و شرق استان بطلیوس و در جنوب طلیطله.^۸

شهر قرطبه، مرکز این استان از بزرگترین شهرهای اندلس و پایتخت خلافت امویان اسپانیا بوده که ابوالفداء، برای آن هزار و ششصد مسجد، نهصد گرمابه عمومی، و هفت دروازه ذکر کرده است.^۹

عبدالرحمن الناصر، خلیفه بزرگ اموی که به عمران و شهرسازی علاقه بسیاری داشته است، شهر موسوم به المدینه الزهراء را در شمال غربی همین شهر بر روی دامنه‌های کوه معروف به جبل العروس احداث کرده بود و المنصور بن ابی عامر نیز شهر خود، موسوم به المدینه الزاهرة را در شمال شرقی همین شهر پی افکنده بوده است که از آن دو به عنوان گوشواره‌های قرطبه یاد می‌کرده‌اند.^{۱۰}

۱ تلفظ قرطبه را به ضمّ قاف و سکون راء و ضمّ طاء ذکر کرده‌اند و از قول ابن سعید اندلسی آورده‌اند که در زبان گوتها با ظای نقطه دار تلفظ می‌شده است.^{۱۱}

نسبت طلیطلی قاضی صاعد بدان علت است که وی در شهر طلیطله^{۱۲} از جانب امیر

۱. ۲۳۲/۲. ۲. ۲۷۸/۵. ۳. ۱۵۶/۵.

۴. ۲۳۲/۱۶. ۵. (۳۱۷/۴). ۶ همان جا.

7. Cordoba.

۸. ابوالفداء، تقویم البلدان، ۱۷۵. ۹. همان جا.

۱۰. (مقرئ، ۱۱۳/۲-۱۱۴؛ ابوالفداء، همانجا؛ کریزویل، ۳۰۳-۲۸۵؛ عبادی، فی التاریخ العباسی و الاندلسی، ۱۵۰؛

اولاگونه، ۲۷۱؛ کیلانی، ۳۰-۳۲، ۶۳-۶۴، شکمه، ۳۸. ۱۱. (ابوالفداء، تقویم البلدان، ۱۷۴).

12. Toledo.

ابوالحسن المأمون یحیی بن ذی النون، بزرگترین ملوک طوایف اندلس در آن دوره، به مقام قضا منصوب شده است^۱ و از همین لحاظ است که ابن حیّان^۲ و صفدی^۳ و زیدان^۴، از او با عنوان قاضی طلیطله و برخی دیگر^۵ به عنوان «صاحب قضاء مدینه طلیطله = صاحب مقام قضای شهر طلیطله» یاد کرده‌اند.

و اما اندلسی نسبت وی به اندلس است که آن را به فتح الف و سکون نون و فتح لام ضبط کرده‌اند و برخی آن را به ضمّ لام نیز صحیح شمرده‌اند^۶ و آن نامی بوده است که قوم عرب و مسلمانان بر سرزمین شبه جزیره ایبریا^۷ واقع در منتهی‌الیه جنوب غربی قاره اروپا، اطلاق می‌کرده‌اند که اکنون در آنجا دو کشور: اسپانیا^۸ و پرتغال^۹ قرار گرفته‌اند.^{۱۰} نسبت دیگری که برخی از متأخران^{۱۱} برای وی ذکر کرده‌اند، مالکی است و علت این انتساب از آنجاست که المریّه، زادگاه قاضی صاعد، از بخشهای البیره، از توابع مالقه^{۱۲} بوده است^{۱۳} و بدین لحاظ سخن علامه دهخدا^{۱۴}، مبنی بر این که زادگاه قاضی صاعد، مالقه بوده است، سخنی درست می‌باشد.

و اما نسبت مالکی که برخی از معاصران^{۱۵} برای قاضی صاعد ذکر کرده‌اند، ناظر به این است که او از فقهای اسلامی تابع مذهب امام مالک بن انس (۹۷-۱۷۹ ق / ۷۱۲-۷۹۵ م)، یکی از ائمه مذاهب فقهی اسلام و بنیانگذار فرقه مالکیه، بوده که مذهب وی در اندلس انتشار بسیار وسیعی داشته است.^{۱۶}

۱. ابن بشکوال، ۲۳۲/۲؛ صفدی، ۲۳۲/۱۶.
۲. ص ۲۷۸.
۳. همان جا.
۴. تاریخ آداب اللغة، ۳۶۸/۲. ابن العبری، ۹۳.
۵. ابن العبری، ۹۳.
۶. ابوالفداء، تقویم البلدان، ۱۶۵؛ بغدادی، صفی‌الدین، ۱۶۳/۱، آل علی، ۷.
۷. Iberie.
۸. Spain.
۹. Republica Portuguesa.
۱۰. دائرة المعارف الإسلامية، ۳۵/۳؛ حمیده، ۳۲/۱، ۹۷؛ احمد صادق، ۳۵۰/۱.
۱۱. حاجی خلیفه، ۳۱۸/۲؛ بستانی، ۲۸۰/۳.
۱۲. ابوالفداء، ۱۷۵؛ بغدادی، صفی‌الدین، ۱۲۶/۱.
۱۳. ابوالفداء، ۱۷۵؛ بغدادی، صفی‌الدین، ۱۲۶/۱.
۱۴. ۷۰/۲۰.
۱۵. سرکیس، ۱۱۸۲/۲؛ بحر العلوم، مقدمه.
۱۶. مقدسی، ۱۹۵.

در باره تاریخ فوت قاضی صاعد در میان منابع قدیم، ابن بشکوال به طور صریح ماه شوال سال چهارصد و شصت و دو هجری را ذکر کرده و تاریخ روز فوت او را معین نکرده است؛^۱ فقط افزوده است که ابوبکر یحیی بن سعید حدیدی فقیه بر جنازه او نماز گزارده.^۲

صفدی هم، نه روز را تعیین کرده و نه ماه را؛ بلکه فقط سال چهارصد و شصت و دو را به عنوان سال فوت قاضی صاعد آورده است.^۳

حاجی خلیفه نیز در دو مورد فقط سال فوت را آورده، اما به اشتباه آن را سال ۲۵۰ هجری ذکر کرده است^۴ و قاموس الأعلام ترکی نیز که فقط سال فوت را آورده آن را به اشتباه سال ۳۵۰ هجری ذکر کرده است.^۵ همچنین شکیب ارسلان در یک مورد^۶ سال فوت قاضی صاعد را ۴۶۴ هجری ذکر کرده که به نظر می رسد غلط مطبعی بوده باشد.^۷ در منابع محققان معاصر، عده ای مانند ابن بشکوال عمل کرده و فقط به ذکر سال ۴۶۲ ق و ماه شوال پرداخته اند^۸ و برخی دیگر فقط سال فوت را ذکر کرده، اما از ماه آن یادی نکرده اند.^۹

در این میانه بستانی فوت قاضی صاعد را در شوال ۴۶۲ ق ذکر کرده و آن را با تاریخ میلادی (۱۳ تموز - ۱۱ آب ۱۰۷۰ م) برابر نهاده است؛^{۱۰} اما سارتون فقط تاریخ میلادی ۱۶ ژوئن ۱۰۷۰ م را در باب فوت وی ذکر کرده که ماه ششم از سال میلادی می شود و سال و ماه هجری معادل آن را نیاورده است.^{۱۱}

غریزی در فهرست کتابخانه اسکوریال^{۱۲} و همچنین بروکلمان^{۱۳} و به تبعیت از وی

- | | | |
|--|---|------------------|
| ۱. ۲۳۲/۲. | ۲. همان جا. | ۳. ۲۳۲/۱۶. |
| ۴. ۱۰۸۳/۲، ۱۰۹۶. | ۵. نک: ذیل مدخل «صاعد». | ۶. ۲۸/۲، پاؤرقی. |
| ۷. نک: همو ۱۲/۲. | ۸. ارسلان، ۱۲/۲؛ فروخ، تاریخ الأدب، ۵۸۲/۴؛ سوتر، ۱/۱۰۷. | |
| ۹. پالنسیا، ۲۳۹؛ زرکلی، ۱۸۶/۳؛ سرکیس، ۱۱۸۲/۲؛ سید، ۲۰۰/(۲)۳؛ کخاله، ۳۱۴/۴؛ سزگین، ۱۷/۶۲. | ۱۰. ۸۹۰/۱. | ۱۱. ۲۸۰/۳. |

12. (II/142).

13. (Gal, I/419, Gals, I/585).

فروخ^۱، معلوم نیست با استناد به چه مأخذی، ضمن اینکه سال و ماه را مثل ابن بشکوال آورده‌اند، روز فوت قاضی صاعد را هم چهارم شوال ذکر کرده‌اند و به طور کلی تاریخ فوت وی را با تاریخ میلادی (۱۰۷۰/۷/۶ م) برابر نهاده‌اند.

از مرور مأخذ در می‌یابیم که مشهورترین عنوان قاضی صاعد که در روزگار خود نیز بدان عنوان شناخته می‌شده، عنوان قاضی صاعد قرطبی است^۲ و علاوه بر آن، عنوانهای صاعد اندلسی^۳ را نیز بر او اطلاق کرده‌اند و عناوین درستی هستند؛ لیکن عنوان ابن سعید که محمد عبدالله عنان از وی با آن نام برده^۴، غلط است همچنین قفطی که در مواردی از وی به عنوان صاعد بن حسن اندلسی نام برده، اشتباه است.

بنابر آنچه ذکر شد، قاضی صاعد را نباید با صاعد نامهای دیگری که وجود داشته‌اند، همچون: صاعد بن علی آبی، صاعد بن توما، صاعد بن ابی الفضل شعیبی، صاعد بن حسن بن صاعد ملقب به زعیم الدوله، صاعد بن بشر بن عبدوس و صاعد بن حسن متوفای ۴۶۴ ق/ ۱۰۷۲ م مؤلف کتاب التشریق الطبی^۵ و ابن صاعد نامهای دیگری که بوده‌اند، اشتباه گرفت؛ از قبیل ابن صاعد ابو محمد یحیی بن محمد بن صاعد محدث (۲۲۸-۳۱۸ ق/ ۸۴۲-۹۳۰ م) و ابن صاعد زعیم الدوله صاعد بن حسن بن صاعد و...^۶

تحصیلات، استادان و زمینه‌های تخصصی قاضی صاعد

اگر چه از کیفیت تحصیلات قاضی صاعد هیچ‌گونه گزارشی در منابع نیامده است، اما قطعی است که وی از همان آموزش و پرورشی که در آن زمان در اندلس معمول بوده، برخوردار شده و با تیزهوشی ویژه‌ای که به تصریح ابن بشکوال^۷ داشته است خیلی سریع یادگیری ادبیات و علوم قرآن و حدیث و معارف شرعی را پشت سر گذارده و به

۱. ۵۸۲/۴. ۲. ابن حیان، ۲۷۸/۵؛ الدومیه‌لی، ۳۶۱؛ کخاله، المستدرک، ۲۹۱.

۳. سرکیس، ۱۱۸۲/۲. ۴. دول الطوائف، ۱۰۴/۲.

۵. در باب آشنایی با این شخصیتها، نک: ابن بشکوال، ۲۳۲؛ زرکلی، ۱۸۶/۳؛ کخاله، ۱۷/۴؛ دهخدا، ۷۰/۳۰.

۶. نک: بستانی، ۲۸۰/۳. ۷. ۲۳۲/۱.

ریاضیات و نجوم و دیگر علوم عقلی روی آورده است.

در سده چهارم و پنجم هجری / دهم و یازدهم میلادی در اسپانیا کودکان بعد از مقدماتی که در خانه از پدر و مادر و در مکتب خانه از معلم مکتبی فرا می گرفتند، به تحصیل خود در مساجد محلی ادامه می دادند و آن گاه برای ادامه تحصیلات عالی به سوی مسجدهای جامع می شتافتند و مسجد جامع قرطبه نه تنها در اسپانیا، بلکه در سراسر اروپا عالیترین مرکز تحصیلات عالی به شمار می رفت و مخصوصاً عبدالرحمن الناصر در کنار جامع دانشگاهی تأسیس کرده بود که از آن پس این شهر با بغداد و قسطنطنیه از لحاظ سطح علمی برابری می کرد.^۱

نیز از همان زمان به دعوت عبدالرحمن الناصر و جانشینانش بهترین ادیبان و عالمان به تدریس در این دانشگاه مشغول گشته بودند که متن درسهای ایشان در زمان تحصیل قاضی صاعد به صورت متون درسی جافاده‌ای نیز تألیف یافته بود.^۲

یکی از این استادان، شخصیت بزرگ ادب، اسماعیل بن قاسم معروف به ابوعلی قالی (د: قرطبه ۳۵۶ق/ ۹۶۷م) بود که در میان جرد (ارمنستان) متولد شده و در بغداد پرورش یافته و از ادیبان و عالمان برجسته در زبان عربی گردیده بود که عبدالرحمن الناصر از وی دعوت کرد، تا به قرطبه رفته تعلیم و تربیت بزرگترین فرزندان و ولیعهدش، حکم را به عهده بگیرد. وی علاوه بر این امر، درسهایی در دانشگاه جامع قرطبه در زمینه ادب برای شاگردان ایراد می کرد که به عنوان الأمالی معروف است و بعد از وی در آنجا به صورت یکی از متون درسی دانشگاهی خوانده می شده است.^۳

قاضی صاعد در قرطبه و در یک چنین جو عالی فرهنگی تحصیلات عالی خود را گذرانیده از محافل علمی آن شهر نیز بسیار استفاده کرد. وی در دوران سکونت خود در قرطبه، مخصوصاً از محضر استادان بزرگی استفاده کرده است، از جمله:

۱. کیلاتی، ۱۹۰-۱۹۱: Encyc.de L'Islam, II/306

۲. کیلاتی، ۲۲۱.

۳. افغانی، ۹؛ معین، ذیل «قالی»؛ کیلاتی، همان جا.

۱. ابومحمد علی بن سعید بن حزم (۳۸۴-۴۵۶ ق/ ۹۹۴-۱۰۶۴ م) در زمینه‌های منطق، فقه، اصول، ملل و نحل و بسیاری از علوم و معارف دیگر بهره‌ها برد و حتی بعد که در طلیطله سکونت گزید نیز رابطه خود را با وی قطع نکرد و همواره از طریق مکاتبه و مراسله تا زمانی که ابن حزم زنده بود، با وی در ارتباط بود؛^۱ اما به نظر می‌رسد که قاضی صاعد بیش از آنچه از ابن حزم یا هر استاد دیگری تأثیر پذیرفته باشد، مخصوصاً در علم فقه از استاد عظیم‌القدر خویش، ابومحمد قاسم بن فتح متأثر بوده است.^۲

۲. ابومحمد قاسم بن فتح در روزگار خود در علم و عمل یگانه مردم روزگار بود و در پارسایی و راستی راه سلف را در پیش داشت و از شوخی پرهیز می‌کرد و در علم زبان و قرآن و اصول و فروع فقه پیشگام و امام بود و از بلاغت هم بهره‌ای وافر و از نقد شعر نصیبی کامل داشت و سال ۴۵۱ ق/ ۱۰۵۹ م در حالی درگذشت که هنوز همچنان نیکوروش و استوار مذهب و بی‌مانند و به گفته ابوبکر عبدالباقی بن بریال حجاری پیشوایی برگزیده بود که از هیچ‌کس تقلید نمی‌کرد.^۳

با این وصف نباید چنین تصور کرد که استفاده قاضی صاعد از محضر ابن حزم کم بوده است. چنین تصویری اشتباه است؛ زیرا در قدیم‌ترین منابع نه تنها به این شاگردی تصریح شده،^۴ بلکه برخی وی را بحق از ادامه‌دهندگان مکتب حزمیه که به طور مستقیم اصول آن را از خود ابن حزم گرفته، شمرده‌اند.^۵ لیکن باید توجه داشت که این تأثیرپذیری از ابن حزم و این ادامه دادن مکتب حزمیه به مذهب ظاهریه که ابن حزم در فقه داشته است، ارتباطی نمی‌یابد؛ زیرا خود قاضی صاعد در ضمن شرح حال مفصلی که برای وی آورده از تبعیت وی از مذهب داوود بن علی بن خلف اصفهانی (د: ۲۷۰ ق/ ۸۸۳ م)، سخن گفته و از کنار آن بسیار سرد و بی‌تفاوت گذشته، اما از کثرت کار وی در

۲. ابن بشکوال، ۲/ ۲۳۲.

۱. قاضی صاعد، ۲۵۹: فزوخ، تاریخ الأدب، ۵۸۲/۴.

۳. ارسلان، ۷۹/۲. ۴. ابن بشکوال، ۲/ ۲۳۲.

۵. پالنسیا، ۲۳۷، ۲۳۹: فزوخ، تاریخ الأدب، ۵۸۲/۴.

تألیف و تولید علمی بسیار ستایش کرده است.^۱

قاضی صاعد بعد از اینکه در محافل علمی قرطبه سرشناس شد و به گفته ابن بشکوال^۲ در زمره اهل معرفت و روایت و درایت در آمد و به قول ضبّی^۳، فقیهی مشهور گردید در ۴۳۸ ق / ۱۰۱۷ م به طلیطله رفت، تا در آنجا از محضر ابوالولید بن وقشی، متولّد ۴۰۸ ق / ۱۰۱۷ م بهره گیرد.^۴

۳. خود قاضی صاعد در معرفی ابوالولید بن وقشی و تعلّمش در نزد او چنین می‌گوید:

ابوالولید هشام بن احمد بن هشام بن خالد کنانی معروف به ابن وقشی از اهل طلیطله است. او یکی از پیشگامان در علوم و یکی از گسترندگان در انواع معرفتها و از اهل اندیشه درست و نظر تیز و تخصّص در صناعت هندسه و منطق و از استواران در علم نحو، لغت، شعر و خطابه و علم فقه و اثر و کلام است و مزید بر آنها وی شاعری بلیغ، زبان‌آور، دانای به تبارشناسی و تاریخ و سرگذشتها و محیط به کلیات علوم دیگر است. من در سال چهارصد و سی و هشت در طلیطله با وی دیدار کردم و مدّتی طولانی در فراگیری و یادگیری از او، همراهش گشتم. پس وی را دریایی از دانش و کانسازی از پاکیزگی و شوخ طبعی و جامع منشهای پسندیده و دارای فضیلت‌های شگفت، یافتم و او اکنون در این زمان [۴۶۰ ق] زنده است و بیش از پنجاه سال عمر دارد. خود او به من خبر داد که در سال چهارصد و هشت متولّد شده است و عهده‌دار مقام قضای اهل طلبیره از توابع طلیطله پایتخت قلمرو امیر المأمون یحیی بن ظافر اسماعیل بن عبدالرحمن بن اسماعیل بن عامر بن مطرف بن موسی بن ذی النون شده است.^۵

قاضی صاعد در هنگام ملاقات با ابن الوقشی و شروع به استفاده مداوم از محضر

۳. ص ۳۱۱.

۲. ۲/۲۳۲.

۱. همین کتاب.

۵. همین کتاب.

۴. همین کتاب.

وی حدود ۱۸-۱۹ سال سن داشته است و ابن الوقشی به حقیقت یک دانشمند جامع و ذوفنون بوده است. تیزهوشی قاضی صاعد از یک سو و جامعیت ابن الوقشی از سوی دیگر موجب شدند که وی از محضر استاد بهره کاملی گیرد.^۱

قاضی صاعد علاوه بر اینان، با بسیاری از دانشمندان معاصر خود در اندلس رابطه شاگردی، استادی و دوستانه، فرهنگی داشته است که خود در کتاب التعریف بطبقات الأمم از آنها نام برده و شرح حالشان را آورده است و نامبردگان ذیل برخی از آن جمله‌اند:

— ابوالمظرف عبدالرحمن بن محمد بن عبدالکبیر بن یحیی بن وافد اللخمی^۲؛

— ابوجعفر احمد بن خمیس، از توجّه دارندگان به علم هندسه، نجوم، طب و علوم زبانی و از همدورگان قاضی ابوالولید بن الوقشی که خود قاضی صاعد به شاگردی خویش در خدمت وی در طلیطله، مخصوصاً در دانش هیأت افلاک و حرکات نجوم، تصریح کرده است؛^۳

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

— ابوعثمان سعید بن محمد بن بغوش نیز از اهل طلیطله که به قصد شاگردی مسلمة بن احمد مجریطی در علم عدد و هندسه و نیز شاگردی محمد بن عبدون جبلی و سلیمان بن جلجل و ابن شناعه و جماعتی دیگر در طب به قرطبه سفر کرد و سپس به طلیطله برگشت و از گردانندگان دولت امیر طلیطله الظافر اسماعیل بن عبدالرحمن بن اسماعیل بن ذی‌النون شد و قاضی صاعد به تصریح خود در صدر دولت المأمون ذی‌النونی با وی دیدار و از محضرش استفاده کرد؛^۴

— ابومروان عبیدالله بن خلف استجی از متخصصان در احکام نجوم که با قاضی صاعد ارتباط علمی بسیار گرمی داشت و از شهر فونکه رساله‌ای پربار برای قاضی

۱. همین کتاب: ابن بشکوال، ۲/۲۳۲؛ زرکلی، ۸/۸۴؛ پالنسیا، ۱۱۶.

۲. همین کتاب.

۳. همین کتاب.

۴. همین کتاب.

صاعد نوشته فرستاد که قاضی صاعد آن رساله را بسیار ستوده است؛^۱

— ابواسحاق ابراهیم بن ایوب بن ادریس تجیبی معروف به «قویدس» که قاضی صاعد مخصوصاً در ریاضیات و علم رصد از محضر او بسیار بهره‌مند شد^۲ و بوعلوان در معرفی این شخصیت از استادان قاضی صاعد، وی را با ابو عمرو ابراهیم بن ادریس تجیبی شاعر متوفای سال ۶۳۰ ق/ ۱۲۳۲ م اشتباه گرفته است و با تصریح به سال فوت وی در ۶۳۰ ق، شگفتا! که اصلاً توجه به عدم امکان چنین امری نکرده است،^۳ زیرا دو سده با هم اختلاف زمانی دارند.

همچنین قاضی صاعد خود از روابط صمیمانه و نزدیکی که میان وی با دانشمندان یهودی اندلس برقرار بوده سخن گفته است، از جمله:

— اسحاق بن قسطار، خدمتگزار الموفق مجاهد عامری و پسرش، اقبال الدوله، علی. او به اصول پزشکی بصیر و در علم منطق و شناخت آرای فلاسفه آگاه بود و قاضی صاعد اظهار می‌دارد که با وی نشست و برخاست بسیاری داشته است.^۴ علاوه بر این، قاضی صاعد در طلب علم به نقاط مختلف اندلس نیز گذشته از شهرهای یاد شده، سفر می‌کرد، از جمله در ماه جمادی دوم ۴۵۶ ق/ ۱۰۶۴ م در شهر بلنسیه بود و در مراسم تشییع جنازه و به خاکسپاری ابو محمد عبدالله بن محمد، معروف به ابن ذهبی یکی از پزشکان نامبردار و کیمیاگران برجسته شرکت کرد.^۵

با این حوزه گسترده ارتباطی وسیعی که قاضی صاعد در زمینه علم و معرفت برای خود ایجاد کرد، براحتی و از همان اوان جوانی وی بزودی در زمینه‌های مختلف معرفت در سطحی که در آن عصر داشت، هم به تخصص در هر زمینه و هم به جامعیت کامل به گونه‌ای دست یافت که در سلک فقیهان برجسته، مورخان نوآور و متبحران در بیشتر

۱. همین کتاب.

۲. همین کتاب.

۳. نک: بوعلوان، ۱۴.

۴. همین کتاب.

۵. همین کتاب.

علوم و فنون زمان خویش در آمد^۱ و بلکه در بیشتر زمینه‌های معرفت بشری خود را به قلّه فرازین و درجه نخستین ارتقا داد؛^۲ تا آنجا که به خاطر همین منزلت علمی، با کوشش استادش قاضی ابوالولید بن وقشی، المأمون یحیی بن ذی النون او را به مقام عالی قضاوت دربار خویش برگزید^۳ و قاضی صاعد که در عموم کارهای خود پژوهشگر بود، در قضاوت نیز بر همین مبنا روشی ویژه خود داشت. در زمینه‌های حقوقی با وجود یک گواه و سوگند و نیز با وجود گواهی بر خط حکم صادر می‌کرد و در تمام دوران اشتغالش به امر قضا که تا پایان عمر در آن باقی بود، روش قضاوتش همین بود.^۴

بدین ترتیب، قاضی صاعد با تلاش پیگیر در راه کسب معرفت و جستجوی حقیقت شب و روز حرکت کرد و تا به حدّی جدّیت از خود ابراز داشت که بزودی به صورت مهم‌ترین شخصیت، مخصوصاً در میان همه تاریخنگاران اندلسی جلوه‌گر شد؛ بخصوص از لحاظ اینکه طرح «تاریخ عمومی و جهانی علوم» را در افکند و عمده‌تر از همه اینکه او در این طرح نو بر حقیقت نظر داشت^۵ و مزید بر آن در زمینه شناخت اقوام و ملل جهان دست به تألیفی جامع زد و در حقیقت دانش قوم‌شناسی و مردم‌شناسی را بنیان نهاد که پس از این از آن بحث خواهیم کرد.

بر این اساس، زمینه‌های تخصصی قاضی صاعد را می‌توان به طور خلاصه چنین برشمرد:

در فقه به حدّی جلالت قدر یافت که ابن‌مطاهر اندلسی از علما و مورّخان معاصر وی، سرگذشت و شرح حال او را در کتاب خود تاریخ فقهای طلیطله ذکر کرد که قسمتی از آن را ابن‌بشکوال از وی نقل کرده است^۶ و برخی دیگر از بزرگ مورّخان معاصرش، وی را به عنوان «شخصیت عظیم دارای منزلت علمی» و برخی دیگر «فقیهی مشهور» شمرده‌اند.^۷ همچنین برخی دیگر وی را در زمره بزرگ فقیهان حکیم با بزرگ حکیمان

۱. ضبی، ۳۱۱؛ زرکلی، ۲۷۱/۳؛ کخاله، ۳۱۱/۴.

۲. بحر العلوم، مقدمه.

۳. ابن‌بشکوال، ۲۳۲/۱.

۴. ابن‌بشکوال، همان جا؛ فزوخ، تاریخ الأدب، ۵۸۲/۴؛ ارسلان، ۱۰/۲.

۵. آلدومیه‌لی، ۳۶۱.

۶. ابن‌بشکوال، ۲۳۲/۱.

۷. ابن‌حیّان، ۲۷۸/۵؛ ضبی، ۳۱۱.

فقیه و حتی بحقیقت او را عظیمترین پرورش یافتگان فرهنگ اسلام در اندلس دانسته و او را با حکیم فقه دان خلفش، ابوالولید محمد بن احمد معروف به ابن رشد (د: ۵۲۰ق/ ۱۱۲۶م) مقایسه کرده اند که میان فقه و حکمت جمع کرده است.^۱

به علاوه وی در تاریخ عمومی جهان و در تاریخ اسلام و تاریخ اندلس و در تاریخ جهانی علوم و در تاریخ و فلسفه ادیان و یا به تعبیر قدما در ملل و نحل و هم در علم هیأت افلاک و نجوم کتابهایی تألیف کرده است^۲ که خود حکایت از تبخر کامل وی در هر یک از این زمینه ها دارد.

همچنین از نقدهایی که قاضی صاعد از کارها و آثار برخی از ریاضیدانان، منجمان، پزشکان و فیلسوفان در کتاب التعریف بطبقات الأمم خود ارائه داده است، بخوبی تبخر وی در این زمینه ها نیز آشکار می گردد.

در زمینه جغرافیا نیز اطلاعات وی بسیار وسیع و دقیق است. این حقیقت از وصفهای فشرده جغرافیایی وی که از سرزمینهای ملل جهان آورده و مخصوصاً از آرا و اندیشه هایی که در باب تأثیر محیط طبیعی و جغرافیایی بر روی فرهنگ و خلیات اقوام و ملل جهان ذکر کرده، آشکار می شود و مزید بر آن، از وصفی که ابن حیان از قول وی در مورد شهر طلیطله و مخصوصاً از وصفی که او از نهر تاجه از سر منشأ تا مصب آن، ارائه داده، چنین استفاده می شود که قاضی صاعد به سفرهای جغرافیایی اکتشافی هم می رفته است و نتایج مشاهده و تحقیق عینی - میدانی خود در این زمینه ها را در آثار خویش بدقت منعکس می کرده است.^۳

وصفهای جغرافیایی وی در نهایت فشرده گی چنان گویا و دقیق اند که برخی از محققان بزرگ معاصر حتی در تشخیص موضوع کتاب التعریف بطبقات الأمم که بی گفتگو تاریخ جهانی علوم است، دچار اشتباه شده و موضوع آن را جغرافیا

۲. زرکلی، ۲۷۱/۳، سرکیس، ۱۱۸۲/۲.

۱. ارسلان، ۱۱/۲.

۳. نک: ابن حیان، ۲۷۸/۵ - ۲۸۰.

دانسته‌اند.^۱

به طور کلی قاضی صاعد تمامی این رشته‌های علمی بخصوص ریاضیات را که بی‌گفتگو در آن علامه بزرگ روزگار خویش بوده، در جامع شهر طلیطله برای انبوه شاگردان خویش که از شهرهای مختلف به منظور استفاده از محضر وی بدانجا می‌شتافته‌اند، تدریس می‌کرده است.^۲

تأسیس قوم‌شناسی و مردم‌شناسی و روشهای ویژه در تاریخنگاری ملت‌ها

هرودوت^۳ معروف به عنوان پدر تاریخ، در سده پنجم پیش از میلاد، قدیمترین مؤرخ است که در آثار خود به وصف برخی از اقوام، از جمله: ایرانیان، مصریان، یونانیان و معاصران ایشان پرداخته است.^۴

مسلمانان پس از آشنایی با علوم ترجمه شده از زبانهای دیگر، بخصوص از زبان یونانی، مثل جغرافیا و حکمت طبیعی و نیز پس از گسترش یافتن دامنه امپراتوری اسلام که مسافرت و بازرگانی را تسهیل کرد، به شناخت افکار و رسوم اقوام دیگر و به مطالعه تطبیقی آنها علاقه‌مند شدند.^۵ برخی مثل ابن فضلان در گزارش سفر خود به قلمرو صقلابیان در اوایل سده چهارم هجری / نهم میلادی، قوم بلغار و عاداتهای ایشان را وصف کردند و برخی دیگر، مانند: بزرگ پسر شهریار در کتاب عجائب الهند و مقدسی در أحسن التقاسیم به وصف بسیاری از اقوام از لحاظ محل سکونت و آداب و رسوم پرداختند^۶ و البته تا اینجا کار وصف اقوام یا با گزارش سفر توأم بود و یا با تألیف در جغرافیا که در ضمن هر یک به وصف عاداتهای اقوام نیز می‌پرداختند؛ اما کم‌کم برخی از مؤلفان در کتب ادب، تاریخ و سیاست خود نیز، فصل یا فصولی بدین امر اختصاص

۱. عنان، تعلیقات بر کتاب الإحاطة، ۱۰۱/۱.

۲. عنان، دول الطوائف، ۱۰۴/۲.

3. Herodotus.

۵. مهدی، ۱۸۳ و ۱۱۷؛ E.I.S, 237-238.

۴. زیدان، طبقات الأمم، ۳.

۶. زیدان، همان جا.

دادند، چنان که حسن بن عبدالله در کتاب آثار الأول فی ترتیب الدول خود فصلی به «وصف گونه‌های مردم و انواع و اقسام ایشان» اختصاص داد که البته اگر چه از چند صفحه در نمی‌گذرد؛ اما کاری بس مهم به شمار می‌رود. وی در همین چند صفحه به وصف اقوام معروف عصر خویش: ایرانیان، عرب، ترک، روم، دیلم، کرد، بربر، ارمن، هندی و حبشی پرداخته و شمه‌ای از منشها و اوصاف هر یک از آنها را آورده است.^۱

بدین ترتیب در میان مسلمانان، مسایل تازه‌ای برای علم تاریخ به وجود آمد^۲، و مؤرخانی که این مسایل را مطالعه می‌کردند، یا مانند مسعودی زیر نفوذ معتزله بوده، بسیاری از عقاید آنان را اقتباس می‌کردند و یا مانند ابوعلی مسکویه و ابوریحان بیرونی، فیلسوفان و عالمان طبیعی مستقل در رأی بودند که از آن جهت به تاریخ عطف توجه می‌کردند که با علایق علمی و فلسفی ایشان ارتباط داشت و خدماتشان به فن تاریخ‌نگاری به همان اندازه متنوع بود که سوابق و علایقشان.^۳

این دسته از مؤرخان که قاضی صاعد هم از رده ایشان به شمار می‌آید^۴، بسیاری از مآخذ مورد استناد مؤرخان نقلی بویژه آن چیزهایی را که مربوط به تاریخ پیش از اسلام بود، رد می‌کردند.^۵

مسعودی که خود یکی از منابع مورد استفاده قاضی صاعد در نگارش کتاب التعریف بطبقات الأمم بوده است، به جای وقایع‌نگاری سیاسی بر روی تاریخ فرهنگ و عمران جهان تکیه کرده و مسائل جدیدی، مثل رابطه محیط طبیعی با تاریخ بشر و مقایسه میان ادوار زندگی گیاهی و حیوان و نهادهای بشری را مورد بحث قرار داده است.^۶

از سوی دیگر بیرونی نیز معلومات خود در فلسفه و علوم طبیعی را وارد تاریخ کرد

۱. زیدان، طبقات الأمم، ۳-۴. ۲. مهدی، ۱۸۳؛ رزنتال، ۱۱۲ به بعد.

۳. همان جا. ۴. سارتون، ۷۷۶/۱-۷۷۷.

۵. نک: مسعودی، مروج الذهب، ۱۱۱/۴-۱۱۴؛ مسکویه، تجارب الأمم، ۵/۱-۶.

۶. التنبیه والإشراف، ۲-۱۶ مروج الذهب، ۱۰۱/۴-۱۰۴، ۱۷۹-۱۸۶.

و توانست بر مشکلات مطالعه در پیرامون بنیان اجتماعی و عقاید دینی و علمی و تمدن برخی از اقوام معاصر خود در هند که با تمدن محیط خود تفاوت اساسی داشت، فایق آید.^۱

اگر چه بیرونی ثابت کرد که افکار می‌تواند موضوع تحقیقات تاریخی قرار گیرد و عیناً مانند واقعیات که مکتب تاریخ نقلی، خود را به آن محدود می‌کرد، تحت مطالعه درآید؛^۲ اما اثر وی در این زمینه، یعنی کتاب تحقیق ماللهند او از جامعیت و شمول کار قاضی صاعد اندلسی در کتاب التعریف بطبقات الأمم او، برخوردار نبود.

با این وصف، اگر توجه داشته باشیم که قاضی صاعد، علاوه بر این کتاب اثر دیگری به عنوان جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم در تاریخ عمومی اقوام و ملت‌های جهان تألیف کرده که در آن اختصاصاً به دسته‌بندی اقوام بشری و بیان ویژگی‌ها و منش‌های هر قوم پرداخته است، و به آثار بیرونی به عللی همچون بعد مسافت و کمبود عوامل انتشار کتب و آثار در آن روزگار، نیز هرگز دست نیافته است، اهمیت کارهای ابداعی و نبوغ ذاتی و شکوفایی مبتکرانه اندیشه وی بر ما روشنتر خواهد گشت.

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که نخستین دانشمند و مورخ مسلمانی که به تألیف مستقل و گسترده در شناخت اقوام و ملل پرداخته، قاضی صاعد اندلسی بوده است.^۳ قاضی صاعد در تقسیم ملت‌های باستانی به عامل زبان نقش درجه یکم در پیدایش ملت‌ها را داده و در عین حال به عامل داشتن سرزمین واحد و یک قلمرو حکومتی نقش درجه دوم را، آن هم در مرحله تاریخی بعدی داده است و البته به نظر می‌رسد که وی این اندیشه را از مسعودی گرفته باشد.^۴

پیش از قاضی صاعد و یا در زمان خود وی در اسپانیای اسلامی مورخان بزرگی وجود داشته‌اند، از جمله: یکی ابوالولید عبداللّه بن محمد بن یوسف بن نصر از دی

۳. زیدان، طبقات الأمم، ۴.

۲. مهدی، ۱۸۴.

۱. تحقیق ماللهند، ۴، ۹.

۴. خالدی، ۸۹، ۹۰.

فرضی (۳۲۴-۴۰۴ ق / ۹۶۳-۱۰۱۳ م) بوده است که کتابی به عنوان تاریخ علماء الأندلس تألیف کرده است و آن یک مجموعه سرگذشت‌نامه از دانشمندان اسپانیای اسلامی است که بعداً آن را ابن بشکوال تا سده ششم هجری / دوازدهم میلادی نیز تکمیل کرده است؛ و دیگری ابومروان حیّان بن خلف بن حسین بن حیّان (۳۷۸-۴۶۴ ق / ۹۸۸-۱۰۷۲ م) بوده است که یک کتاب در تاریخ اسپانیا به عنوان: المتین مشتمل بر ۶۰ جزء و کتابی دیگر به عنوان: المقتبس فی تاریخ الأندلس در ۱۰ جزء تألیف کرده که اکنون هیچ کدام در دست نیست؛ ولی اجزایی از آنها که پیدا شده در زیر چاپ‌اند.^۱

اما بی‌گفتگو از همه مورخان اسپانیای اسلامی مهمتر، قاضی صاعد اندلسی است.^۲ یکی از آثار قاضی صاعد که اکنون در دست نیست؛ اما هم خود وی در التعریف بطبقات الأمم از آن نام برده و هم دیگران مطالبی از آن نقل کرده‌اند^۳، کتابی بوده است، با عنوان: جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم. به طوری که از وصف خود قاضی صاعد در باره آن کتاب برمی‌آید، کتابی مفصل در تاریخ عمومی ملت‌ها و اقوام جهان بوده است و از عنوان آن نیز این امر فهمیده می‌شود و همچنین از نمونه‌های نقل شده از آن در منابع بخوبی می‌توان فهمید که این کتاب در زمینه قوم‌شناسی ملل جهان بوده و در حقیقت در آن کتاب قاضی صاعد این دانش را بنیان نهاده است و آنچه سپس در التعریف بطبقات الأمم در زمینه اقوام و ملل آورده، اجمالی از آن تفصیل و ایجازی از آن اطناب به شمار می‌رود.

نیز از این نمونه‌های نقل شده، با تمام کاستیهایی که دارند، می‌توان تلاش علمی موفقیت‌آمیز قاضی صاعد را برای دسته‌بندی و طبقه‌بندی اقوام و ملل کره زمین احساس کرد و بنابراین به درستی به نظر می‌رسد که قاضی صاعد پیش از اینکه به نگارش تاریخ

۱. آلدومیه‌لی، ۳۶۱. ۲. همان جا.

۳. ابن حیّان، ۲۷۸/۵-۲۸۰؛ دمشقی، ۲۵-۲۶؛ سیبیل، ۱۰۴.

جهانی علوم خود و یا کتاب التعریف بطبقات الأمم پردازد، یک تاریخ عمومی جهان مبتنی بر اصول و مبانی قوم‌شناسی^۱ که خود آنها را ابداع کرده، نوشته است.^۲ امروزه قوم‌شناسی را شاخه‌ای از دانش فراگیرتری می‌دانند که مردم‌شناسی و یا انسان‌شناسی^۳ نام دارد.^۴

چنان که گفته شد، قاضی صاعد در ضمن کتاب التعریف بطبقات الأمم یک فشرده‌ای از تاریخ عالم را بر مبنای همان اصول مردم‌شناسی خود ارائه داده و نخست ملت‌ها را در دو طبقه کلی جا داده است: اول، ملت‌هایی که نسبت به علوم توجه کرده‌اند و دوم، ملت‌هایی که نسبت به علوم عطف توجه نکرده‌اند. آن‌گاه نخستین طبقه را مرکب از هشت ملت: ایرانیان، هندیان، کلدانیان، یونانیان، رومیان، مصریان، عبرانیان، قوم عرب و مسلمانان و اندلسیان دانسته است.

طبقه دوم در نظر وی عبارت‌اند از: چین، یاجوج و ماجوج، ترک، برطاس، سریر، خزر، آلان، صقلیبیان، بلغار، روس، برگها و بریرها و گونه‌های سیاهان و حبشیان و نوییان و زنگیان و...

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

قاضی صاعد در این کتاب، تاریخ، دانش، سیرت و زندگی اجتماعی امت‌های گوناگون را تشریح و یک علم کلی مردم‌شناسی را ابداع کرده که در آن نهادهای هر جامعه به قوای ذهنی گوناگون بشر نسبت داده شده است. او پرورش علوم را که تجلیات نفس عاقله هستند، یک مرحله قاطع در تاریخ بشر می‌داند و از این رو بوده که جوامع را به دو طبقه کلی متمدن و وحشی تقسیم کرده است.^۵

علاوه بر این جنبه، کتاب قاضی صاعد را از لحاظ اینکه تاریخ علوم را به صورتی عمومی به تصویر می‌کشاند و در این کار به حقیقت ثابت نظر می‌دوزد نیز مهم و خود وی

1. Ethnology

۲. نک: زیدان، طبقات الأمم، ۴-۵.

3. Anthropology

۵. مهدی، ۱۸۵؛ زیدان، طبقات الأمم، ۴؛ آلدومیه لی، ۳۶۱.

۴. زیدان، همان جا.

را یک مبدع به شمار آورده‌اند.^۱ البته وی در این زمینه، یعنی، تاریخ علوم یک پیشگام بزرگ داشته است که از منابع فکری قاضی صاعد نیز هست. ابن ندیم مؤلف کتاب الفهرست همان شخصیت پیشگام جامع می‌باشد که اگر نمی‌بود، در آن صورت می‌توانستیم قاضی صاعد را در این زمینه نیز بنیانگذار به شمار آوریم. البته کتاب قاضی صاعد نیز، مانند الفهرست ابن ندیم علاوه بر تاریخ علوم از بعدها دیگري، مثل طبقه‌بندی علوم و کتب و کتاب‌شناسی و فهرست‌نویسی نیز در خور توجه می‌باشد، یعنی می‌تواند در موضوعهایی همچون رده‌بندی، کتاب‌شناسی، فهرست‌نویسی و دیگر علوم و فنون کتابداری به عنوان یک طرح جامع و ممتاز جهانی به شمار آید.

بدین لحاظها، از همان زمان تألیف، اثر ارزنده قاضی صاعد در شرق و غرب جهان اسلام به طور یکنواخت انتشار یافت. از همان ابتدا در خود اندلس یکی از شاگردان قاضی صاعد موسوم به ابوبکر عبدالباقی بن محمد ملقب به ابن بریال انصاری حجازی، کتاب التعریف بطبقات الأمم استاد خود را در شرحی با سبکی ویژه و ادبی مورد تفسیر و توضیح قرار داده، بدان رونقی خاص بخشید^۲ و سپس به همت دو تن از شاگردان ابن بریال به نامهای ابومحمد عبدالحق بن عطیه (د: ۵۴۲ق/ ۱۱۴۷م) و قاضی ابن اُبی عامر بن شرویه (د: ۵۴۳ق/ ۱۱۴۸م) مدرسه‌ای ویژه در تاریخ‌نگاری در اندلس یا اسپانیای اسلامی پدید آمد.^۳

بعد از آن، از میان شاگردان ایشان ابن بشکوال (د: ۵۷۸ق/ ۱۱۸۳م) و ضبی (د: ۵۹۹ق/ ۱۲۰۳م) پدید آمدند که در آثار خود، رهنمودهای قاضی صاعد و راه او را دنبال کردند و آنگاه نوبت به ابن اَبّار (د: ۶۵۸ق/ ۱۲۶۰م) رسید و اینان همگی هم از کتاب قاضی صاعد سرمشق گرفتند و هم از آن در آثار خویش مطالبی نقل کردند که البته گاهی مأخذ خود را ذکر می‌کردند و گاهی نیز بدون ذکر مأخذ به نقل مطلب

۱. آلدومیه‌لی، همان جا. ۲. ابن اَبّار، ۳۶۶/۱، مقرئ، ۹۰۵/۱.

۳. ابن اَبّار، ۶۶/۱، یوعلوان، ۲۹-۳۰؛ بلاشر، ویک مأخذ...، VIII/357-361.

می پرداختند.^۱

بدین ترتیب تاریخ‌نگاری اندلسی بعد از قاضی صاعد پیوسته تحت تأثیر مکتبی بوده که وی و پس از او شاگردانش تأسیس کرده‌اند و این مکتب بر پایه اصول عقلی و نقد علمی و روشهای تطبیقی و مخصوصاً به جای واقع‌نگاری، بر روی اندیشه‌نگاری و ثبت تحولات فکری استوار بوده است.^۲

سرانجام مقری (د: ۱۱۰۴ ق / ۱۶۳۲ م) نیز با تکیه بر روش قاضی صاعد در تألیف کتاب خود: *نفع الطیب عن غصن الأندلس الرطیب عمل کرده و مخصوصاً تاریخ جنبش علمی اندلس در سده پنجم هجری / یازدهم میلادی را با استفاده از کتاب قاضی صاعد و با نقل از آن نوشته است.*^۳

و اما راه یافتن کتاب قاضی صاعد به شرق جهان اسلام، نخست به وسیله ابو محمد عبدالله بن محمد بن مرزوق یحصبی اندلسی صورت گرفت که در سفر خود به حج، آن کتاب را با خود به اسکندریه در مصر آورده به استماع ابوطاهر سلفی مصری رسانید و وی سپس آن را از طریق ابن مرزوق به نقل از ابن برتال از قاضی صاعد نقل کرد^۴ و از این طریق بود که کتاب *التعریف بطبقات الأمم* در اختیار مورخان اسلامی علوم قرار گرفت که بعداً نوشته‌های ایشان، از مآخذ اروپاییان در تاریخ علوم شد. یعنی، قفطی (د: ۶۴۹ ق / ۱۲۶۴ م) و ابن اصبیعه (۶۶۸ ق / ۱۲۷۰ م) و ابن العبری (۶۸۵ ق / ۱۲۸۶ م) و ...

قفطی در کتاب *تاریخ الحکماء* از کتاب قاضی صاعد، مطالب بسیاری نقل کرده است و حتی به گفته بلاشر^۵، در حدود یک چهارم کتاب وی را همان مطالبی تشکیل می‌دهند که از کتاب قاضی صاعد نقل کرده، ولی در هیچ جا به ذکر مأخذ خود نپرداخته است، مگر در سه مورد که در دو مورد آن هم از وی به اشتباه به عنوان: *صاعد بن الحسن*

۱. بلاشر، همان جا، یوغلوان، ۳۰.

۲. فروخ، *تاریخ الادب العربی*، ۳۹۵/۴، ارسلان، ۱۱/۲، آلدومیه‌لی، ۳۶۱.

۳. خان، *پیشنهاد برای*، ۱۲/۱۳۲.

۴. مقری، ۶۴۹/۲.

۵. ویک مأخذ، VIII/357-361.

الاندلسی، نام برده است.^۱

ابن ابی اصیبعه، از قفطی منصفانه‌تر عمل کرده و بیشتر به رعایت امانتداری پایبندی نشان داده و در بیشتر مواردی که به نقل مطلب از قاضی صاعد پرداخته از مأخذ خود نام برده است. با این وصف، وی هم در نقل مطالب و اخبار مربوط به مغرب افریقا و اندلس از ذکر مأخذ خود غفلت ورزیده است.^۲

ابن العبری نیز در کتاب مختصر الدول بخصوص هنگام بحث از ملت‌ها و اقوامی که به علوم توجه کرده‌اند و اقوامی که به علوم توجه نکرده‌اند و هم در باب فرهنگ ملت‌های مختلف جهان مطالب زیادی از کتاب التعریف بطبقات الأمم قاضی صاعد نقل کرده است.^۳

علاوه بر اینان، حاجی خلیفه (د: ۱۰۶۷ / ق / ۱۶۵۷ م) نیز در اثر کتابش اسانه خود: کشف الظنون در ابواب مختلف مخصوصاً در باب تحولات علم نجوم در عصر مأمون، خلیفه عباسی و نیز نظرهای طرح شده در زمینه فعالیت‌های فکری ملت‌های گوناگون، مطالبی آورده که به نظریه‌های قاضی صاعد و حتی به عبارتهای وی بسیار نزدیک‌اند و جای هیچ‌گونه شکّی در اینکه وی تحت تأثیر آرای قاضی صاعد قرار داشته، باقی نمی‌گذارند.^۴

همچنین طاش کبری زاده در مفتاح السعادة تأثیرپذیرانه از آن بهره گرفته است.^۵ بدین‌گونه دریافتیم که قاضی صاعد بنیانگذار مکتبی ویژه در تاریخ‌نگاری بوده و بخصوص در نگارش تاریخ علوم و نیز در معرفی و طبقه‌بندی اقوام و ملل پیوسته اندیشه‌های ابتکاری و مبانی فکری ابداعی او از رواج و انتشاری چشمگیر برخوردار گشته و تأثیر خود را بر روی مورّخان بعدی حفظ کرده است. برخی در روش از وی متأثر شده‌اند و با تبعیت از او به همان ترتیب اثر وی، در تاریخ علوم دست به تألیف یا زبده‌اند.

۱. نک: قفطی، ۲۷۲، ۲۸۲؛ نلینو، ۳۱۰، ۳۲۲، ۳۳۵؛ بلاشر، همان جا.

۲. نلینو، همان جا.

۴. همان جا.

۳. بلاشر، همان جا؛ بوعلوان، ۳۰.

و برخی دیگر در نقل مطالب از کتاب وی، اثرپذیری خود را از وی آشکار کرده‌اند.^۱

تأسیس رصدخانه در طلیطله و اکتشاف نجومی قاضی صاعد

از اشتغال نجومی قاضی صاعد، نخست توسط خود وی در سه موضع^۲ از کتاب التعریف بطبقات الأمم اشاره‌هایی آورده شده است، بدین ترتیب:

۱. مورد نخست جایی است که سخن از علم نجوم در نزد هندیان به میان آورده و سپس گفته است:

هر یک از ستارگان و اوجها و جوزهره‌ها، چرخه‌هایی در این مدت که به اعتقاد ایشان مدت عمر جهان است، دارند و من آن همه را در کتاب خودم: المؤلف فی إصلاح حرکات النجوم، ذکر کرده‌ام.

۲. مورد دیگر جایی است که شرح حال ابن آدمی را آورده و سپس به معرفی کتاب زیج کبیر او، موسوم به نظم العقد پرداخته و گفته است:

آن، کتابی است که صناعت تعدیل را داراست و مشتمل بر اصول علم هیأت و حساب حرکات نجوم به روش سندهند است و در آن کتاب از حرکت اقبال و ادبار فلک چیزهایی را ذکر کرده که هیچ‌کس پیش از وی ذکر نکرده است و ما پیش از رسیدن این کتاب به دستمان، پیرامون این حرکت چیزهایی می‌شنیدیم که نه با عقل جور در می‌آمد و نه به هیچ قانونی پیوند می‌یافت، تا زمانی که این کتاب به دستمان افتاد و شکل این حرکت شگفت را فهمیدیم و خود آن کتاب، مدتی وسیله تمرین در آن زمینه شد، تا اینکه از آن حرکت برای ما موضوعه‌هایی کشف گردیدند که گمان نمی‌کنیم برای دیگران کشف شده باشند و در باب آن حرکت مسائلی را دنبال کردیم و به نتایجی دست یافتیم که آن همه را در کتاب خودم: المؤلف فی إصلاح حرکات النجوم، بیان

۱. فلینو، ۳۱۰، ۳۳۲، ۳۳۵؛ بوعلوان، ۳۱.

۲. همین کتاب.

کرده‌ام.

چنان که ملاحظه می‌شود، قاضی صاعد در این دو مورد علاوه بر نام بردن از یک کتاب نجومی خود، هم از محتویات آن و هم از اکتشافات نجومی خود، یاد کرده است، اکتشافاتی که در باب حرکت اقبال و ادبار فلک انجام داده است. اما با وجود اینکه پژوهشهای نجومی و وصول به اکتشافاتی در آن زمینه بدون رصدگریهای دقیق میسر نمی‌باشند، قاضی صاعد، نه از رصدگریها و نه از رصدخانه تأسیس یافته‌اش سخنی به میان نیاورده است.

۳. سومین مورد، جایی است که قاضی صاعد به شرح احوال و نقد آثار مجریطی می‌پردازد. او در این باب، بعد از آن که وی را پیشوای ریاضیدانان اندلس در عصر خویش معرفی می‌کند و داناترین همه آنانی که پیش از وی بوده‌اند، در علم فلک و حرکت‌های نجومی می‌شماردش، چنین می‌گوید:

وی به رصدهای اختران بسیار توجه داشت و شیفته کتاب بطلمیوس، معروف به: مجسطی، بود و کتابی نیکو در نتایج علم عدد دارد که مورد توجه است و در نزد ما به عنوان کتاب: المعاملات، معروف است و کتابی دیگر دارد که در آن تعدیل اختران را از زیج بتانی، تلخیص کرده است و به زیج محمد بن موسی خوارزمی توجه کرده و تاریخ ایرانی آن را به تاریخ عربی برگردانده و اوساط اختران را در آن، از اول تاریخ هجرت قرار داده و بدان جدول‌هایی نیکو افزوده است؛ اما به روشنی، لغزشهای وی را در آن، دنبال کرده و موارد غلط آن را نشان نداده است؛ ولی من در کتاب خودم: المؤلف بإصلاح حرکات الکواکب و التعریف بخط الراصدین، آنها را نشان داده‌ام.

در اینجا نیز ملاحظه می‌شود که قاضی صاعد، بی آنکه از رصدگری و رصدخانه خود، نامی به میان بیاورد، از کتاب نجومی خویش نام برده است، اما با عنوانی تقریباً متفاوت با نام قبلی و با افزوده‌ای بر آن بدین صورت و التعریف بخط الراصدین که در نشان دادن محتوای کتاب کمال بیشتری را می‌رساند؛ زیرا در اینجا قاضی صاعد هم در

عنوان کتاب مفهوم «شناسایی لغزش رصدگران» را گنجانیده و هم بدین موضوع تصریح کرده است که در متن کتاب هم موارد غلطی را که خوارزمی در کتاب خود در محاسبات نجومی مرتکب شده، نشان داده و بر او خرده گیری کرده است و این کاری است که مجریطی با اینکه پیشوای ریاضیدانان و عالمان نجوم اسپانیا در عصر خویش بوده، نکرده و حتی ندانسته و بی توجه از همان اشتباهها تبعیت کرده است.^۱

کتاب إصلاح حرکات النجوم قاضی صاعد، همان طور که خود او در این سه موضع، بصراحت گفته است و نیز همچنان که از عنوان کتاب بر می آید، بی گفتگو کتاب بسیار مهمی در تاریخ علم نجوم بوده است که علاوه بر آن، مشتمل بر موضوعهای جالبی در نقد و بررسی نظریه های نجومی و رصدگریهای منجمان پیشین و تصحیح لغزشهای ایشان بوده است.

سارتون در ضمن شرح حال قاضی صاعد^۲، آنجا که گفته است: «رساله ای در نجوم نوشت»، منظورش همین کتاب قاضی صاعد می باشد. ما بعداً در باره کتابشناسی این اثر گرانها بحث خواهیم کرد. مرکز تحقیقات کیهان و نجوم رصدی

سارتون سپس افزوده است:

او راصد بزرگی بود، رصدهایی که به وسیله او و راصدان مسلمان و یهودی دیگری که با وی کار می کردند، صورت گرفت، برای زرقالی هنگام تألیف زیج جدیدش بسیار مفید واقع شد.^۳

بعد از سخنان خود قاضی صاعد که بدانها پرداختیم، قدیمترین مأخذی که از اشتغال نجومی وی بیان روشنی ارائه داده و از سهم عمده مالی و نقش علمی او در ایجاد رصدخانه و تألیف زیجها و جداول نجومی طلیطله، پرده برداشته، یک منبع یهودی است که البته مانند بسیاری از منابع مشابه دیگر، تاکنون مورد بی توجهی بوده است.^۴

۱. همان جا.

۲. ۸۹۰/۱.

۳. همان جا.

۴. پلسنر، 236.

این منبع عبارت است از: تاریخ نجومی یهودیان که در فصل هفتم از بخش چهارم آن طرحی مفصل در این مورد ارائه شده است و آن کتاب یکی از تألیفات اسحاق بن یوسف اسرائیلی است که نسخه خطیش در سال ۷۰۸ ق / ۱۳۱۰ م به دست شخصی موسوم به ایزوط علام کتابت شده است.^۱

این مأخذ، نخستین بار در ۱۸۶۹ م مورد توجه، شنایدر^۲ قرار گرفت و سپس همو آن را در سال ۱۸۸۱ م به زبان آلمانی ترجمه کرد و در نگارش مقاله‌ای با عنوان «مطالعه در باره زرقالی»^۳ مورد استفاده و انتشار قرار دارد.^۴

بعد از آن تا جایی که از مأخذ برمی آید، تنها در یک اثر، آن هم پیرامون زرقالی و تنها قسمت مربوط به وی از این سند، استفاده شده است. این اثر کتابی است به عنوان بررسی در باره زرقالی^۵ که آن را والی کروزا^۶ در فاصله سالهای ۵۰-۱۹۳۴ م به چاپ رسانیده و مطلب مذکور را در صفحه‌های (P. P. 12, 442) آن کتاب آورده است.

در اینجا ترجمه این سند را با تکیه بر قسمت مربوط به قاضی صاعد که برای ما، هم ناشناخته است و هم مهم، با چشم‌پوشی از توضیحات اضافی میلان، از روی ترجمه آلمانی پلسنر نقل می‌کنیم:^۷

... و حالا می‌دانیم که تقریباً در حدود اواسط قرن ششم هزاره چهارم (از تاریخ یهودی / ۲۱۰ ق.م) دانشمندان یهودی که در سرزمین عیلام زندگی می‌کردند، به دستور پادشاهی که همواره دانشمندان را دوست می‌داشت و بدانان توجه می‌کرد، یک بررسی مدام از حرکات اجرام آسمانی را انجام دادند و بدین طریق برای آنان بسیاری از قواعد واقعی این علوم و علایم بخوبی آشکار و روشن گردید و آنان با پژوهشها و

۱. پلسنر، همان جا؛ سارتن، III/691.

2. M. Stein Shneider. 3. Etudes sur zarkali.

4. Bullettino di bibllografia, 1881-87, XIV-XX, 4: S.

5. Estudios sobre Azarquiel.

6. I. M. Millas Valli Crosa.

۷. پلسنر، 237.

آزمایشهایی که کردند، بر علم و معرفت این نظم و ترتیب، افزودند.

... سرانجام، زمان محققان دقیق فرا رسید و آن در حدود شروع قرن نهم هزاره پنجم (از تاریخ یهودی / ۱۰۴۰ م) بود که ایشان قد بر افراشتند و دانشمندی بزرگ، همچون: ابن صاعد ایشان را رهبری می کرد. او و همکارانش در شهر طلیطله و در شهرهای دیگر اسپانیا زندگی می کردند و ایشان تقریباً دوازده نفر بودند که برخی از ایشان یهودی و بیشترشان از اسماعیلیان بودند. آنان تمامی وجود خود را در راه تحقیقات و آزمایشهایی برای بررسی اجرام آسمانی گذاردند و تا زمانی که در این زمینه پیشرفت نکردند و بسیاری از قواعد بر ایشان روشن نگردید، دست از آن کار برنداشتند.

ابن صاعد نامبرده، یک شخص بسیار دانشمند و متمدن و ثروتمند بود که علم را دوست می داشت و به مخلصان آن خیلی احترام می گذاشت و او به همکارانش از دارایی خود، حقوق کافی می داد و به طور کامل نیازهای زندگی آنان را تأمین می کرد و به ایشان بورسیه می داد؛ تا از کار کنار نکشند و از غوغای دنیای معاملات به دور باشند و در نهایت آرامش خاطر به بررسیها و تحقیقاتشان ادامه دهند؛ تا دریابند که موقعیت خورشید و ماه و سیارات و اجرام دیگر و وضعیت آنها در هر لحظه از زمان در آسمان چگونه است و همچنین ایشان می خواستند که سرعت هر کدام از آنها را در هر فاصله زمانی داده شده، تشخیص دهند.

... او (قاضی صاعد) در یکی از کتابهایش (التعریف بطبقات الأمم، ۲۷۴) نوشته که خودش، یک قواعد و اصول دقیقی در میان یهودیان برای تاریخ شریعت و اعمال دینی ایشان و نیز برای محاسبه فصلها بر اساس یک دوره نوزده ساله پیدا کرده است که آن را، عبور^۱ می نامند. مع هذا وی نمی دانسته است که ایشان از کجا و چگونه بدان قواعد و اصول رسیده بوده اند و زمانی که از دانشمندان ایشان پرسیده، آنان به وی گفته اند: که پیامبران دینشان آنها را به ایشان آموخته اند.

1. Ibbur.

... این تحقیقات، بسیاری از اهل ذوق را بر آن داشت تا دستگاههایی بسازند، تا به وسیله آنها به رصدگری و مراقبت اوضاع اختران پردازند. ایشان هر ابزار لازمی را برای رصدگری می ساختند و خود آنها را نصب و راه اندازی و تنظیم می کردند؛ تا به وسیله آن ابزارها و دستگاهها، هم مکان سیاره ها و اختران و هم وضعیت آنها را در هر لحظه مفروض، به تصویر بکشانند و همچنین سرعتشان را در هر لحظه از زمان تعیین کنند و همچنین طول سال خورشیدی و ماههای قمری و نیز تعدیلهای و تقابلهای همراه با زمانهای خسوف و کسوف و ... بررسی و معین کنند.

... برپا ساختن دستگاهها به وسیله ابراهیم الزرقالی به نتیجه رسید و تحقیقات و بررسیهای ایشان بدون وقفه، چندین سال به طول انجامید؛ تا اینکه برای آنان در این دانش نجوم اسرار و اصول و قواعدی روشن گردید و از قانونهایی اطلاع یافتند که گذشتگان، هیچ از آنها خبر نداشتند. ایشان برای تعیین موقعیت هر کدام از اجرام و تشخیص اندازه حرکت حقیقی و متوسط آنها و همچنین برای بررسی زمانهای کسوفها و خسوفها و تقابلهای اصلی را اکتشاف کردند که در تنظیم و دسته بندی زیجهای نیز مورد استفاده قرار گرفت و از آن وقت به بعد تا به حال، همه اشخاص، در هر زمان مسیر سیارات را بر اساس همان اصل که به عنوان: «اصل ابن صاعد و الزرقالی» معروف است محاسبه می کنند.^۱

قاضی صاعد خود، در التعریف بطبقات الأمم شرح حال زرقالی را ذکر کرده است و از طرز سخن او بوی این همکاریهای ذکر شده، استشمام می شود. وی در این باب گفته است:

... و در این روزگار ما، اشخاصی از جوانان هستند که با جستن فلسفه تشخص می یابند و دارندگان فهمهای درست و همتهای بلندی هستند و بخشی فراوان از فلسفه را فرا

۱. پلستر، همان جا.

گرفته‌اند. از ایشان‌اند، از ساکنان طلیطله و اطراف آن: ابوالحسن علی بن خلف بن احمد صیدلانی و ابواسحاق ابراهیم بن یحیی نقاش معروف به ولد الزرقیال و ...

قاضی صاعد سپس چنین افزوده است:

... و ابواسحاق ابراهیم بن یحیی نقاش معروف به: ولد الزرقیال پس همانا وی، بیناترین اهل زمان ما نسبت به رصد‌های اختران و هیأت فلکها و محاسبه حرکت‌های آنهاست و داناترین ایشان به دانش زیجها و اختراع ابزارهای نجومی است.

از بیان قاضی صاعد روشن می‌شود که زرقالی در زمان خود به عنوان «ولد الزرقیال» معروف بوده است، نه به عنوان: «زرقالی» و بنابراین قطعاً وی بعداً به عنوان اخیر، اشتهاار یافته است.

همچنین از لقب: «النقاش» که قاضی صاعد برای زرقالی ذکر کرده، در می‌یابیم که وی در طراحی و محاسبه نقشه‌های فنی مهارت بالایی داشته تا جایی که به عنوان نقاش مشهور بوده و همین مهارت، همراه با خبریت بالایش در علم هیأت و نجوم و محاسبات نجومی موجب شده تا وی به صورت یک مبتکر و مخترع ابزارهای مطالعات نجومی در آید.^۱

قاضی صاعد و زرقالی هر دو در یک سال به دنیا آمدند؛ اما زرقالی هجده سال بعد از فوت قاضی صاعد، درگذشته است (۴۸۰ ق / ۱۰۸۷ م) و هر دوی آنها در حدود اواسط سده پنجم هجری / یازدهم میلادی مدیران مرکز نجومی و رصدخانه شهر طلیطله بوده‌اند.^۲

سوتر از همکاری قاضی صاعد و زرقالی در تأسیس رصدخانه و تألیف زیج طلیطله سخن گفته و علاوه بر آن، از یک ابزار رصدی به نام الصفیحه نیز یاد کرده که به وسیله زرقالی، اما تحت نظارت قاضی صاعد ساخته شده و در رصدگریها از آن استفاده

۲. پلسنر، همان جا؛ سوتر، ۱۰۶-۱۰۷.

۱. نک: آلدومیه‌لی، ۳۶۲.

می کرده‌اند.^۱

هجده سالی که زرقالی بعد از فوت قاضی صاعد در ۴۶۲ق / ۱۰۷۰م، زنده بوده است، فرصت مناسبی را برای تنظیم و تکمیل زیجها و جداول نجومی رصدخانه طلیطله در اختیار وی قرار داده و او از این فرصت بخوبی بهره گرفته است و به نظر می‌رسد که به همین جهت بوده است که تألیف زیج طلیطله بیشتر به نام زرقالی اشتهار یافته است و این نکته مهمی است که آلدومیه‌لی نیز تا حدودی بدان توجه یافته و گفته است:

... و قاضی صاعد به کار رصدهایی فلکی اقدام کرد که زرقالی، آنها را در کنار کارهای دیگر در گردآوری زیجهایش مورد استفاده قرار داد.^۲

زرقالی نه تنها، تألیف زیجهای طلیطله را که مشترکاً با قاضی صاعد آغاز کرده بودند، تکمیل کرد، بلکه اختراع ناتمام همکاری مسن‌تر از خود به نام ابوالحسن علی بن خلف بن غالب انصاری را نیز که لوحه عمومی^۳ نامیده می‌شد، به اتمام رسانید و همچنین کتابی به نام العمل بالصفیحة الزیجة در طرز کار با الصفیحة نگاشت که هم نسخه‌هایی از متن آن، اکنون موجود است و هم ترجمه‌هایی به زبانهای عبری و لاتین.^۴ زیجهای طلیطله بعداً به وسیله ژراردو کریمونایی به لاتین ترجمه شده، ولی تا به حال انتشار نیافته‌اند، ولیکن ارنست زینر^۵، آنها را در مقاله‌ای با عنوان «زیجهای طلیطله»^۶ مورد مطالعه قرار داده است. تحقیق بیشتر در این زیجها قطعاً به شناخت بهتر و کاملتر آرای نجومی قاضی صاعد نیز خواهد انجامید و هم از روی مجهولات کنونی ما در باب رصدخانه طلیطله پرده برخواهد داشت.

۱. سوتر، ۱۰۷.

۲. آلدومیه‌لی، ۳۶۱.

3- Lamina Universalis.

۴. همو، ۳۶۲.

5. Zinner, Ernst.

6. "Die Tafeln Von Toledo", Osiris, 1932, I/727.

تحقیق در زمینه آثار قاضی صاعد اندلسی

آثار پیدا نشده:

۱. آثاری که خودش آنها را نام برده است:

قاضی صاعد در تنها کتاب پیدا شده اش، یعنی: التعریف بطبقات الأمم از سه کتاب دیگر خویش نیز نام برده است، بدین ترتیب:

الف - إصلاح حرکات النجوم و التعریف بخطأ الراصدین:

قاضی صاعد از این کتاب در سه جای التعریف بطبقات الأمم خود، نام برده است. در مورد اوّل، خود او به بخشی از مطالب موجود در آن بدین گونه اشاره کرده است:

صاحبان مکتب سندهند می گویند که هفت اختر و اوجها و جوزهره هایشان همگی در سر برج حمل (در آغاز فروردین ماه)، بخصوص در هر چهارمیلیارد و سیصد و بیست میلیون (۴,۳۲۰,۰۰۰,۰۰۰) سال شمسی اجتماع می یابند و این مدت را عمر جهان می نامند؛ زیرا ایشان چنین می پندارند که اختران و اوجها و جوزهره هایشان، هرگاه در سر حمل اجتماع یابند، همه پدید آمده های در زمین نابود می شوند و جهان فرودین (عالم طبیعت) روزگاری دراز ویران می ماند، تا اینکه (دوباره) اختران و جوزهره ها در برجها پراکنده گردند و زمانی که چنان شود، پیدایش (از نو) آغاز می گردد و وضع جهان فرودین به حالت نخستین باز می گردد و این چنین است همیشه تا بی نهایت در نزد ایشان.

و هر یک از اختران و اوجها و جوزهره ها چرخه گونه هایی در این مدت که نزد ایشان، مدت جهان است، دارد که من آنها را در کتاب خودم: المؤلف فی إصلاح حرکات النجوم، ذکر کرده ام.

مورد دوم جایی است که از ناموران دانش حرکات نجوم و بزرگان علم هیأت و از بزرگان ایشان در میان مسلمانان سخن می‌گوید، پس در باره ابن آدمی و سپس در باب کتاب خود چنین گفته است:

و از ایشان است: محمد بن حسین بن حمید، معروف به ابن آدمی، صاحب زیج بزرگ، که آن را پس از وفات وی شاگردش، قاسم بن محمد بن هاشم مدائنی، معروف به علوی، تکمیل کرد و آن را کتاب نظم العقد، نامید و در ۳۸۲ (ق) انتشارش داد. و آن کتابی است، جامع صناعت تعدیل، مشتمل بر اصول علم هیأت فلکها و حساب حرکت‌های ستارگان بر مبنای مکتب سندهند و در آن از حرکت اقبال و ادبار فلک مطالبی را ذکر کرده که هیچ کس پیش از وی نگفته است. پیش از آنکه این کتاب به دستمان برسد، ما در باره این حرکت، مطالب نابخردانه‌ای می‌شنیدیم که به هیچ قانونی پیوند نمی‌یافتند، اما همین که این کتاب به دستمان افتاد، پس شکل این حرکت شگفت را شناختیم و آن کتاب، مدت زمانی موجب تمرین در آن حرکت گردید؛ تا اینکه از آن حرکت برایمان چیزهایی کشف گردید که گمان نمی‌کنیم برای دیگران اکتشاف آنها حاصل شده باشد و هم در آن زمینه مطالبی را پژوهیدیم که همه را در کتاب خود: المؤلف فی إصلاح حرکات النجوم، تبیین کرده‌ام.

همچنان که ملاحظه می‌شود، قاضی صاعد در اینجا علاوه بر نام بردن از کتاب خود، به قسمتی دیگر از مباحث آن نیز اشاره کرده که عمده‌ترین آنها مبحث حرکت اقبال و ادبار فلک است.

همچنین از بیان قاضی صاعد در اینجا چنین بر می‌آید که وی اکتشافاتی در این زمینه داشته و آنها را همراه با اکتشافهای دیگر نجومی خود، در کتاب إصلاح حرکات النجوم خویش مطرح ساخته و در اینجا فقط بدانها اشاره کرده است.

سومین مورد، در ضمن ذکر شرح حال ریاضیدانان اسپانیاست و در آنجا چنین گفته

است:

... و ابوالقاسم مسلمة بن احمد، معروف به مجریطی، در عصر خویش پیشوای ریاضیدانان اندلس و داناترین کسان پیش از خود در علم فلک و حرکت‌های نجوم بود. او توجهی به رصدهای اختران و عشقی به فهمیدن کتاب بطلمیوس، معروف به معجسطی، داشت و کتابی نیکو در علم عدد دارد که مورد توجه و در نزد ما معروف به المعاملات است. نیز کتابی دارد که در آن تعدیل اختران را از زیج بتانی، تلخیص کرده است. به زیج محمد بن موسی خوازمی هم توجه کرده و تاریخ ایرانی آن را به تاریخ عربی برگردانیده و اوساط اختران را، در آن از اول تاریخ هجرت قرار داده و در آن جدولهایی نیکو افزوده است. البته وی از لغزشهای موجود در آن هم تبعیت کرده و مورد‌های غلط آن را مشخص نکرده است؛ ولی من در کتاب خودم: المؤلف بإصلاح حركات النجوم و التعریف بخط الراصدین، آنها را نشان داده‌ام.

در اینجا قاضی صاعد، ضمن نام بردن از کتاب خود، تکمله‌ای را هم بر عنوان آن افزوده و به علاوه به قسمتی دیگر از مطالب مهم آن اثر، اشاره کرده است که از آن جمله‌اند: مباحث مربوط به زیج‌نویسی و نیز نقادی کارهای رصدگران پیشین و تصحیح لغزشها و خطاهای ایشان، که مزید بر تصریح قاضی صاعد، این امر از تکمله عنوان هم معلوم می‌گردد.

از مجموع آنچه قاضی صاعد در مورد این کتاب خود گفته است، نتیجه می‌گیریم که کتاب بسیار ارزنده و مهمی در تاریخ انتقادی و تبیین اصول و مبانی علم نجوم و بسیار هم مفصل بوده است و مخصوصاً در زمینه انواع حرکت‌های اختران بحث‌های گسترده‌ای داشته است و شاید به همین جهت صفدی از آن با عنوان کتاب حركات النجوم نام برده است.^۱ از این کتاب عموم معاصران به عنوان إصلاح حركات النجوم نام برده‌اند؛^۲ ولی آلدومیه‌لی، از آن بدین‌گونه، یاد کرده است:

۱. ۲۳۲/۱۶.

۲. بروکلمان، GAL's, I/568؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۲/۴؛ بستانی، ۲۸۰/۳.

... و صاعد کتابی در فلک و تاریخی برای این علم تألیف کرده است که در اختیارمان نیست. همچنین وی به رصد‌هایی فلکی اقدام کرده که آنها و مطالبی دیگر را، زرقالی در گردآوری زیجه‌های خود، مورد استفاده قرار داده است.^۱

تاکنون وجود نسخه‌ای از آن در هیچ کتابخانه‌ای گزارش نشده است.

ب - جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم:

از این کتاب هم قاضی صاعد خود، در دو جا از کتاب التعريف بطبقات الأمم نام برده است بدین ترتیب:

مورد نخست در قسمت مربوط به تاریخ ایران است که چنین گفته است:

... و دانایان به تاریخهای ملتها در باب مدّت حکمرانی ایرانیان، با هم اختلافی شدید دارند که اینجا محل ذکر آنها نیست و ما هر آنچه را از آنها به دستمان رسیده است، در کتاب خودمان: فی جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم، بیان کرده‌ایم.

مورد دوم جایی است که از قوم عرب و مهاجرتها و توزیع جغرافیایی قبایل ایشان بحث کرده است و در آنجا چنین می‌گوید:

... و در باب مهاجرت قبایلی از قوم عرب از جزيرة العرب بجز آنان که ذکر کردیم، از قبیل: قبيلة ایاد و قبيلة ربیعه از سرزمین جزیره، اخباری هست که اینجا محل ذکر آنها نیست و ما هر آنچه را از آنها به دستمان رسیده است، در کتاب خودمان: فی جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم، بیان کرده‌ایم.

افزوده بر این دو مورد، که خود قاضی صاعد در ضمن نام بردن از کتاب جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم خویش تا حدودی به بیان محتوای آن نیز پرداخته است و چنان که از سخنش بر می‌آید و عنوان کتاب هم آن را تأیید می‌کند، یک کتاب بسیار

مفصل بوده است که مشتمل بر بحثهای کاملی از تاریخ حکومت و توزیع جغرافیایی هر ملت و نیز سیر تاریخ و تحولات اندیشه هر یک از اقوام کره زمین بوده است. از میان منابع کهن در المقتبس^۱ ابن حیّان (د: ۴۶۴ ق/ ۱۰۷۲ م) که از بزرگ مورخان معاصر و معاشر با قاضی صاعد بوده است، نیز در وصف منطقه طلیطله مطالبی می‌یابیم که ابن حیّان پس از اینکه قاضی صاعد را به عظمت مقام علمی ستوده و او را «قاضی طلیطله» شمرده، آن مطالب را از روی خط قاضی صاعد که خود آن را دیده، نقل کرده است؛^۲ اما مطالبی را که وی نقل کرده در کتاب التعریف بطبقات الأمم نمی‌یابیم^۳ و به نظر می‌رسد که آنها را از کتاب دیگری از آثار قاضی صاعد نقل کرده باشد و به احتمال قریب به یقین بایستی آنها را از همین کتاب مفصل وی، یعنی جوامع اخبار الأمم من العرب و العجم گرفته باشد.

متن مذکور، در کتاب المقتبس^۴ بدین ترتیب است:

[وصف صاعد بن صاعد لمنطقة طلیطله]

قال ابومروان حیّان بن خلف بن حیّان: قرأت بخط صاعد بن صاعد القرطبی، قاضی طلیطله، و كان من العلم بمكان: «مدينة طلیطله قديمة البناء، لا يعرف من بناها و لازمانه، و كانت قاعدة ملوک القوط، آخر الأمم الذين تملکوا بلاد الأندلس إلى أن دخلت العرب عليهم و هي موسطة بلد الأندلس، بينها و بین البحر الجنوبي الجاری إلى الشام الذي من ساحله مدينة المریة و ما ولاها عشرة مراحل، و بينها و بین البحر الشمالي أقیانس^۵ المحيط الذي من ساحله مدينة اشبونة و شترة و ما ولاها ثلاث عشرة مرحلة: و بينها و بین البحر الشرقي الشامي الذي من ساحله مدينة طرطوشة، قاصية الأندلس، و ما ولاها من ساحل الأرض الكبيرة ثلاث عشرة مرحلة أيضاً. فبذلك،...^۶ حولها أقصى بلاد كورة شنت برية المجاورة لعمل السهلة، مدينة

۱. ۲۷۸/۵.

۲. همان جا.

۳. نک: ج. م.

۴. ۲۷۸/۵ - ۲۸۰.

۵. کلمه غیر منقوطة.

۶. سقط سطر أو سطران حول منشأ نهر تاجه.

شنت مريّة^١، بلاد بنى رزين، على مسافة مائة و ثلاثين ميلاً من مدينة طليطلة، و فيما بين مشارق الاعتدال و الصيف منها، ثم يمرّ، حتّى يقرب من حصون سرّته^٢، على نحو ستين ميلاً من طليطلة، فتضغطه هنالك جبال إلى مضيق يسمّى قلاق^٣ بين جبلين فتصير^٤ سعته هنالك نحو سبعة أذرع، و عمقه ما لا يعلمه إلّا الله، عزّ و جلّ، فيتحدّر بين ذينك الجبلين على شنة^٥ عمقه من الإنصباب يسمع لانحداره أصوات هائلة على بعد من مكانه، ثمّ يتسع بعد نفوذه من تلك الضيقة و يتسرّح جريانه إلى أن يأتي باب طليطلة من جهة مشرقها الصيفي، فيتعطف إلى جنوبها و ينضغط هنالك تحت قنطرتها ذات القوس الواحدة الهائلة الصنعة، ثمّ يمرّ فيستدير حوالى جنوبها كلّها إلى مغاربها الشتوية، و يصير حوالىها قريباً من ثلثي دائرة، ثمّ يأخذ إلى نحو مغاربها الصيفيّة، فيمرّ بمدينة طليطلة^٦ و بجنوبها و هي على خمسين ميلاً من مدينة طليطلة، ثمّ إلى شمال حصن اليشة، و هو على ثمانين ميلاً من طليطلة، و ذلك شمال قرطبة بالتحقيق، ثمّ يمرّ إلى الموضع الذي عليه قنطرة السيف أعظم قنطرة بالأندلس و أعلاها سمكاً و أعجبها شأناً، ثمّ يمرّ في القفر الذي في شمال مدينة بطليوس على مسافة خمسين ميلاً منها، إلى أن يوافي إلى مدينة شنترين على مسافة ثلاث مائة و ثمانين ميلاً من طليطلة، ثمّ إلى مدينة أشبونة على ثلاث مائة و ثمانين ميلاً من طليطلة، فيصبّ هنالك بخليجها الممدّ إليها^٧ من البحر الأعظم الغربي المسمّى أقيانس^٨.

و نهر طليطلة، الذي حدّدناه، أكبر أنهار الأندلس عرضاً بإجماع أهل طليطلة، و شكل مدينة طليطلة قريب من الإستدارة شبيهة بشرياً، و تكسير ما يحيط بها حائطها نحو ثلاثة أميال، و لم تزل منذ دخلها المسلمون و افرة العدد من الفقهاء و العبّاد و الزهّاد، مشهورة بذلك في العباد و سمّى أعلامهم [و كنى]^٩.

١. م: شنت بريّه. ٢. كلمة غير منقوطة. ٣. قراءة غير واضحة.

٤. يبدو من المخطوط أنّها «يتيسر». ٥. قراءة غير واضحة.

٦. كلمة غير منقوطة. ٧. م: فيها.

٨. م: اقنابس.

٩. ابن حيّان، المفهيس، ٢٧٨/٥ - ٢٨٠.

از دو موردی که خود قاضی صاعد در باب جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم سخن گفته و نیز از این مطالبی که ابن حیان مورخ بزرگ معاصر او، از آن کتاب، نقل کرده است، در می‌یابیم که کتابی بسیار مفصل و دقیق در تاریخ ملت‌ها و اقوام بشری و در بیان تفصیلی و شرح جزئیات جغرافیایی سرزمین‌های ایشان بوده است که در آن هم بر مشاهدات شخصی و هم بر نقل آرای گوناگون مورخان دیگر تکیه می‌کرده است. سبک بیان قاضی صاعد نیز در آن کتاب، سبکی علمی بوده که از سطح ادبی پخته و بالایی بهره داشته است.

علاوه بر این سه مورد، دو مورد دیگر نیز وجود دارد که در آنها هم به نقل مطلب از قاضی صاعد پرداخته‌اند و قطعی به نظر می‌آید که موضوعهای نقل شده، از همین کتاب گرفته شده‌اند.

این دو مورد اخیر، در یک متن جغرافیایی تألیف یافته در ربع نخست سده هشتم نقل گردیده‌اند؛ موسوم به: نخبة الدهر فی عجائب البرّ والبحر که آن را شمس‌الدین أبو عبد الله محمد بن ابی طالب أنصاری دمشقی، معروف به: «شیخ الربوة» و «شیخ حطین» (۶۵۴-۷۲۷ ق / ۱۲۵۶-۱۳۲۷ م) تألیف کرده است. این شخص عالمی صوفی منش بوده که در انواع مختلف علوم نیز دست داشته است. او در دمشق متولد شده و در «ربوة» از نواحی همان جا، مقام پیری و استادی یافته و در صفا از توابع فلسطین در گذشته و آثار متعددی، از جمله: تصنیف فی أصول الدین؛ السياسة فی علم الفراسة؛ نهاية الكياسة و نخبة الدهر فی عجائب البرّ والبحر، تألیف کرده است.^۱

کتاب نخبة الدهر نخستین بار در پترزبورگ به سال ۱۸۶۶ م به کوشش مهن^۲ و بار دوم نیز در لایپزیک به سال ۱۹۲۳ م چاپ شده است.^۳

۱. برای شرح حال وی، نک: ابن حجر، الدرر الكامنة، ۴۵۸/۳، ۴۵۹؛ حاجی خلیفه، كشف الظنون، ۳۶۵، ۳۶۶، ۱۰۱۱، ۱۹۳۶؛ بغدادی، اسماعیل، إیضاح، ۹۲/۲، ۹۲/۳، زرکلی، ۴۰/۷، کردعلی، كنوز الأجداد، ۳۵۰، ۳۵۹.

۲- A.F.Mehren.

۳. الفضلی، ۱۵.

این کتاب از روی چاپ لایپزیک، به وسیله آقای سید حمید طیبیان به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۵۷ ش. در تهران از سوی فرهنگستان ادب و هنر چاپ شده است. مواردی را که شمس‌الدین دمشقی از قول قاضی صاعد نقل کرده است از متن عربی چاپ لایپزیک^۱ نقل می‌کنیم؛ ولی البته پیش از نقل مطالب، تذکر دو نکته ضروری است: یکی اینکه بخشی از مطالب مورد یکم نخبه‌الدهر را الکساندر سیل نیز در کتاب أخبار أُمم المجوس من الأرمان و ورنک و الروس^۲ نقل کرده است.

دوم اینکه مهران در معرفی قاضی صاعد، که به عنوان: صاعد اندلسی در متن نخبه‌الدهر^۳ مذکور است، دچار اشتباه شده و او را با ابوالحسن نورالدین علی (د: ۱۲۷۴ م) یکی شمرده است. نیز در قرائت نسخه خطی نخبه‌الدهر^۴ صاعد الأندلسی را صاحب الأندلس خوانده است و البته در فهرست مؤلفان^۵، «صاحب الأندلس» صفحه ۲۶۳، را با «صاعد الأندلسی» صفحه ۲۵، یکی دانسته ولیکن آن هر دو را در نهایت به اشتباه با ابوالحسن نورالدین علی (د: ۱۲۷۴ م) یکی گرفته است.

انتظار می‌رفت که آقای سید حمید طیبیان در ترجمه فارسی، موارد اشتباه مهران را تصحیح کرده یا تذکر داده باشد؛ اما متأسفانه چنین نشده و اشتباهها عیناً به ترجمه فارسی کتاب نیز انتقال یافته‌اند.^۶

همچنین مترجم اشتباه مهران را در متن، در صفحه ۴۴۶ ترجمه فارسی، عیناً تکرار کرده و علاوه بر آن قسمت پایانی عبارت نخستین را به جای «بنابر عقیده او (صاعد)»، به صورت «بنابر عقیده پیشینیان» ترجمه کرده که غلط است. اینک نقل اصل مطلب: مورد یکم جایی است که سخن از تقسیم و طبقه‌بندی اقوام و ملت‌های جهان است و عقیده قاضی صاعد به عنوان یک صاحب نظر پیشگام، چنین نقل شده است:^۷

۳. ص ۲۵.

۲. ص ۱۰۴.

۱. صص ۲۵-۲۶، ۲۶۳.

۴. ص ۲۶۳.

5. Auteurs.

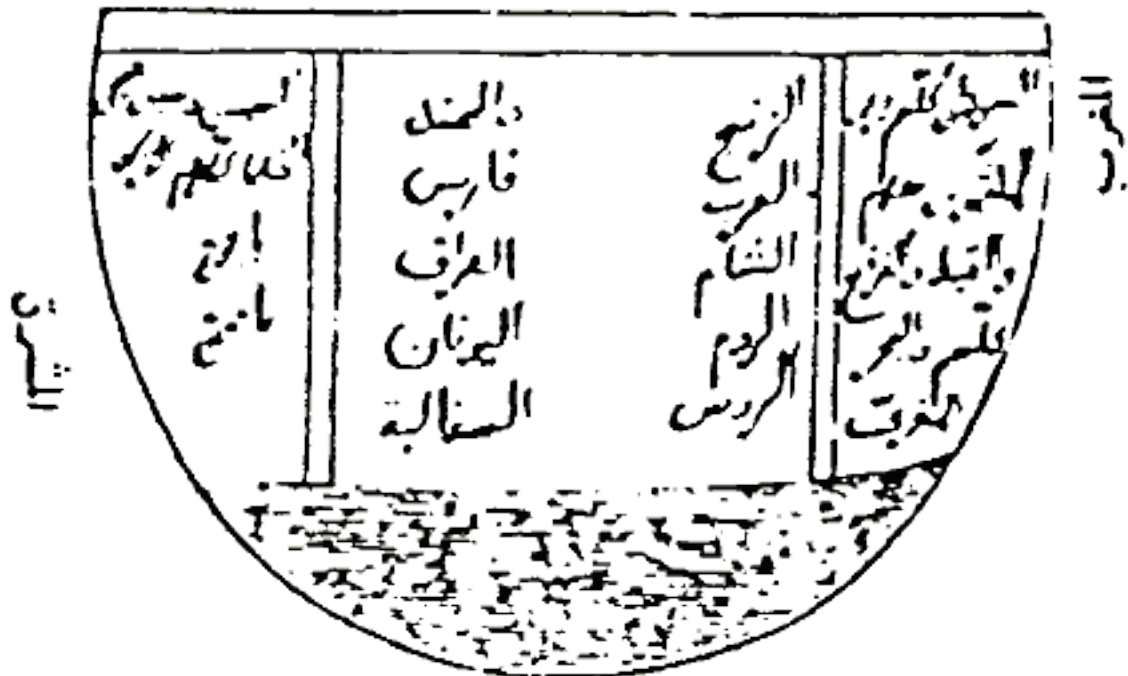
۶ نک: نخبه‌الدهر، ترجمه فارسی، ص ۵۶۸، صاعد اندلسی، صاحب اندلسی (ابوالحسن نورالدین علی) (۱۲۷۴ م).

۷. صص ۲۵-۲۶.

... و قال صاعد الأندلسي: السودان و البربر أمة، و شمالها القبط و الفرنج؛ ثم الهند و الزنج أمة، و شمالها العرب و الشام و العراق و فارس؛ ثم الصين و صين الصين أمة، و شمالها الخطا و الترك و يأجوج و مأجوج؛ ثم اليونان و الروم أمة، و شمالها الروس؛ و الصقلب أمة. فكانت الروم و اليونان الوسط، فلذلك كانوا حكماء يحققون الأشياء دون غيرهم: كأبقراط، و جالينوس في الطب و المحسوس الطبيعي، و كأرسطو، و أفلاطون في المعقولات و الإلهيات، و كأقليدس، و فيثاغورس في الهندسة و الرياضيات، و كإقليمون، و إيلوس في الفراسة و العلامات.

و هذا مثال ما ذهب [صاعد الأندلسي] إليه من تقسيم الأمم بنصف الكرة، والله أعلم بذلك:

هذه القبة موانع لنا من العبور عليه من ساكن الأمم
مخربا ومنهم منة المغرب وقبلة أهل الشام ونحو الأتراك



هذه الشال وما تحت القلب الشالى

در مورد دوم نیز سخن از طبقه‌بندی ملت‌هاست و اینکه چه زیر مجموعه‌هایی از اقوام در تحت کدام مجموعه از ملت‌ها قرار دارند و نظر قاضی صاعد بدین‌گونه نقل گردیده است:

و عد صاحب الأندلس [ظ: صاعد الأندلسی] فیهم [الترک]، الخزر، و البلغار، و البرطاس.

این دو مورد، در کتاب: التعريف بطبقات الأمم موجود نیست و شمس‌الدین دمشقی هم، چنان‌که ملاحظه می‌شود، مأخذ خود را ذکر نکرده است؛ ولی از روی موضوع که در مورد نخست به صورت نقل قول مستقیم و در مورد دوم به شکل غیرمستقیم نقل شده، بخوبی در می‌یابیم که مطلب به طور قطع از همین کتاب جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم برگرفته شده است.

به علاوه از متن نقل شده آشکار می‌شود که دقیقاً موضوع کتاب قاضی صاعد شناخت ملت‌ها و دسته‌بندی آنان و بررسی در تاریخ و جغرافیای ایشان بوده و مزید بر آن قاضی صاعد هر کجا لازم دیده، برای نشان دادن دقیق توزیع مکانی ملل و اقوام بشری، نقشه‌هایی جغرافیایی نیز ارائه داده است.

همچنین وی در این کتاب خود نیز، همان‌طور که در التعريف بطبقات الأمم عمل کرده، هم از تأثیر محیط طبیعی بر فرهنگ ملت‌ها سخن گفته و هم به ذکر شمه‌ای از احوال دانشمندان ایشان پرداخته است. این نکته در نمونه‌ای هم که ابن حیان در باب وصف طلیطله از قول وی آورده، موجود است؛ آنجا که در پایان، ابن حیان متذکر شده که قاضی صاعد، فقیهان، عابدان و زاهدان طلیطله را با نام و کنیه ذکر کرده است^۱؛ ولیکن در مورد یکم نخبة الدهر این هر دو امر محسوس‌ترند. چنان‌که در باب تأثیر محیط طبیعی بر روی اقوام و ملت‌ها گفته است: «فكانت الروم و اليونان الوسط، فلذلك كانوا حکماء یحققون

۱. ابن حیان، ۲۸۰/۵.

الأشیاء دون غیرهم» و سپس از دانشمندان و فرزندان ایشان، همچون: بقراط، جالینوس، أرسطو، أفلاطون، أقلیدس و ... نام برده است.

بنابر آنچه از مجموع موارد پنجگانه فوق دریافت می‌کنیم قاضی صاعد در همین کتاب بوده که آرای اصلی خود را در مبانی و اصول دانشهای مردم شناسی^۱ و قوم‌شناسی^۲ بیان کرده و این دانشها را پی افکنده است و آن را پیش از التعریف بطبقات الأمم تألیف کرده و آنچه در این زمینه در کتاب اخیر آورده، در حقیقت فشرده‌ای موجز و سایه‌ای کم‌رنگ از مطالب همان کتاب مفصل خویش است که بر تحوّل علوم و معرفت در میان ملل و اقوام جهان، در این یکی بیشتر پافشاری کرده است.^۳

از مورخان بعدی، صفدی آن را با عنوان أخبار الأمم من العرب والعجم^۴ و مقری با عنوان کتاب جامع أخبار الأمم^۵ ولیکن حاجی خلیفه^۶ به همان شکل کاملی که خود قاضی صاعد ذکر کرده و با عنوان جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم، از آن نام برده‌اند.

از معاصران، آلدومیه‌لی، در باب آن چنین گفته است که قاضی صاعد تاریخی عمومی نیز تألیف کرده است^۷؛ ولی سارتون^۸ به اشتباه از آن با عنوان تاریخ علمای مسلمان و بربر نام برده و اشتباهتر اینکه گفته است: «ممکن است قسمتی از اثر قبلی (التعریف بطبقات الأمم) باشد»^۹؛ و اما دیگران^{۱۰} همه از آن با همان عنوان کاملی نام برده‌اند که خود قاضی صاعد ذکر کرده است؛ فقط فروخ افزوده که بجز کتاب التعریف بطبقات الأمم همه آثار دیگر قاضی صاعد از بین رفته‌اند؛^{۱۱} اما اگر این سخن در باب

1. Antropology.

2. Ethnology.

۳. نک: ابن حیان، ۲۷۸/۵ - ۲۸۰؛ دمشق، ۲۵ - ۲۶، ۲۶۳؛ زیدان، طبقات الأمم، ۴ - ۵.

۴. ۲۳۲/۱۶. ۵. ۱۲۳/۲. ۶. ۶۳۶/۲.

۷. ص ۳۶۱. ۸. ۸۹۰/۱. ۹. سارتون، همان جا.

۱۰. بیستانی، ۲۸۰/۳؛ زرکلی، ۱۸۶/۳؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۳/۴؛ کخاله، ۳۱۷/۴؛ بروکلمان، GAL'S, I/586.

۱۱. فروخ، همان جا.

برخی از این آثار صادق باشد، به نظر نمی‌رسد که در باب همه مخصوصاً در باب جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم درست بوده باشد؛ زیرا چنان که ملاحظه کردیم، شمس‌الدین دمشقی در سده هشتم هجری / چهاردهم میلادی که در شام می‌زیسته آن را در اختیار داشته است و بنابراین احتمال دستیابی بدان کتاب در کتابخانه‌های آن منطقه و منطقه آسیای صغیر، یک احتمال عقلایی است و جای امیدواری هست که به خواست خدا روزی پیدا گردد.

ج - مقالات أهل الملل والنحل:

از این کتاب، قاضی صاعد در کتاب التعريف بطبقات الأمم فقط در یک مورد، نام برده است؛ اما در همین یک مورد، عبارتی که قبل از نام بردن آن آورده، بهترین دلیل بر مفصل بودن و جامعیت آن در زمینه تاریخ ادیان و مذاهب و نقد آرا و عقاید است و آن عبارت چنین است:

... و ایشان [هندیان] در زمینه زمانهای بازگشت و چرخه‌ها و دوره‌های اختران و نابودی تمامی پدید آمده‌های عنصرهای چهارگانه در هنگام هر اجتماعی که اختران هفتگانه در آغاز برج حمل داشته باشند، و هم در باب بازگشت پدیده‌ها در هر چرخه، رأیهای بسیار و روشهایی گوناگون دارند؛ آن چنان که در کتاب خودمان: المؤلف فی مقالات أهل الملل والنحل، آنها را بیان کرده‌ام.

اگر چه قاضی صاعد از این اثر فقط یک بار نام برده، ولی از روی اطلاعات فشرده دیگری که در همین کتاب، وی پیرامون ادیان ملت‌ها و اقوام و در باب تاریخ تحولات دینی ایشان ذکر کرده، به تخصص کامل علمی وی در زمینه تاریخ و فلسفه ادیان پی می‌بریم و هم از طرز بیان او در همین یک مورد در می‌یابیم که این اطلاعات را به صورت فشرده و موجز از همان کتاب مقالات أهل الملل والنحل خویش که آن را پیش از التعريف بطبقات الأمم تألیف کرده بوده، در اینجا به صورت خلاصه و نتیجه نقادی شده همه اقوال آورده است.

بوعنوان ترجیح داده است که مقالات أهل الملل والنحل قاضی صاعد را کتابی همانند اثر ابن حزم در همین زمینه موسوم به الفصل فی الأهواء والملل والنحل بدانند^۱ ولیکن با توجه به روش قاضی صاعد که به طور کلی مبتنی است بر تبیین علمی و طبیعی پدیده‌ها و همچنین با توجه به اینکه وی در تبیین و تفسیر امور، به طور کلی از اصل مقایسه و از اصل تشابه استفاده می‌کند و از همه مهم‌تر اینکه به فلسفه تاریخ در هر پدیده، نظر دارد، به نظر می‌رسد که کار وی در مقالات أهل الملل والنحل متکی بر روش علمی بوده و به مفهوم امروزی تاریخ و فلسفه ادیان بیشتر نزدیکی داشته و بدان از نظرگاه مردم‌شناسانه می‌نگریسته است، در حالی که ابن حزم در الفصل خود، اگرچه از این مقوله‌ها چندان دور نیافتاده ولیکن پیوسته بر کتاب او، دیدگاه کلامی غلبه داشته است.^۲

از قدما، صفدی^۳ از کتاب مقالات أهل الملل والنحل نام برده است و معاصران نیز عموماً آن را ذکر کرده‌اند^۴ و آلدومیه‌لی در باره آن چنین گفته است: «وی (قاضی صاعد) تاریخ ادیانی هم تألیف کرده که در اختیارمان قرار نگرفته است».
از وجود این سه کتاب قاضی صاعد در کتابخانه‌های جهان، که خودش از آنها نام برده و هر سه را پیش از التعریف بطبقات الأمم تألیف کرده بوده، تا به حال هیچ گزارشی به دست نیامده است.

۲. آثاری که دیگران به قاضی صاعد نسبت داده‌اند

الف - أخبار الحكماء:

یاقوت در سه جا از قاضی صاعد مطلب نقل کرده و مأخذ خود را أخبار الحكماء نامیده است.^۵

۱. ص ۱۵.

۲. نک: الفصل، ج م.

۳. ۲۳۲/۱۶.

۴. بستانی، ۱۳۸۰/۳، زرکلی، ۱۳۸۶/۳، فروغ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۳/۴، بروکلیمان، GAL, I/419, GAL'S, I/586.

۵. معجم الأدباء، ۸۶/۵، ۸۸، ۸۲/۶.

ب - تاریخ الإسلام:

غزیری^۱ و برخی دیگر^۲، آن را جزو آثار قاضی صاعد ذکر کرده‌اند.

ج - تاریخ الأندلس:

غزیری و برخی دیگر، آن را جزو آثار قاضی صاعد ذکر کرده‌اند.^۳

د - تاریخ الحكماء:

از آن فقط کبری زاده در مفتاح السعادة نام برده است.^۴

ه - تاریخ صاعد:

سرکیس^۵ نسخه‌ای از آن را در کتابخانه بودلین موجود دانسته و زرکلی و دهخدا^۶ هم قول وی را تکرار کرده‌اند. تحقیق این امر، به علت عدم وجود فهرستهای کتابخانه بودلین به صورت کامل در کتابخانه‌های ایران، میسر نگردید و فهرست کتب عکسی آیه الله مرعشی، فهرست نسخ خطی مؤسسه الفرقان لندن، تألیف زکی یمانی و فهرس الفهارس کتانی و آثار دیگر نیز در این زمینه کارساز نیفتادند.

و - تاریخ صوان الحکمة:

از این کتاب نیز فقط کبری زاده نام برده است.^۷

ز - صوان الحکم فی طبقات الحكماء:

حاجی خلیفه^۸ و برخی دیگر از آن نام برده‌اند.^۹

ح - طبقات الأطباء:

فقط در یک نسخه بدل از کتاب وفيات الأعیان ابن خلیکان از آن نام برده شده

۱. ۱۱/۲۴۱.

۲. زرکلی، ۱۸۶/۳؛ شیخو، تعلیقات، ۴؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۳/۴؛ بستانی، ۲۸۰/۳؛ کخالة، ۳۱۷/۴.

۳. همان جا. ۴. ۲۱۸/۱. ۵. ۱۱۸۲/۳.

۶. ۷۰/۲۶. ۷. همان جا. ۸. ۷۸۹۳، ۷۸۸۰/۲.

۹. زرکلی، ۱۸۶/۳؛ بستانی، ۲۸۰/۳؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۳/۴؛ دهخدا، ۷۰/۲۶؛ بروکلیمان، GAL'S, 1/586.

است.^۱

ط - طبقات الحكماء:

ابن خلکان در دو مورد از وفیات الأعیان خود، آن را ذکر کرده است.^۲ از این نه مورد، بروکلیمان احتمال داده است که دو مورد: یکی أخبار الحكماء و دیگری صوان الحكم فی طبقات الحكماء یکی بوده باشند؛^۳ اما به نظر می‌رسد که نه تنها این دو مورد با هم یکی هستند، بلکه این هر دو با موردهای: طبقات الاطباء، و طبقات الحكماء و همه این چهار مورد نیز روی هم با التعریف بطبقات الأمم یکی هستند؛ یعنی، در حقیقت اینها همه نامهای مختلفی هستند که ناقلان، بر همان یک کتاب اطلاق کرده‌اند و دلایل زیر این موضوع را اثبات می‌کنند:

- یاقوت در همان کتاب^۴، تاریخ فوت و تولد ابن حزم اندلسی را از قول قاضی صاعد نقل کرده و از مأخذ خود به عنوان أخبار الحكماء نام برده و مطالبی را که نقل کرده، عیناً در کتاب التعریف بطبقات الأمم می‌یابیم؛
- همو در همان کتاب^۵، در خلال شرح حال سیبویه نحوی از کتاب أخبار الحكماء و از قول قاضی صاعد، مطالبی را نقل کرده که آنها نیز عیناً در کتاب التعریف بطبقات الأمم^۶ موجودند.

- ابن خلکان^۷ بتفصیل زندگی نامه فارابی را از قول قاضی صاعد نقل کرده و از کتاب مأخذ خود به عنوان طبقات الحكماء نام برده است؛ و تمامی مطالب نقل شده، حرف به حرف در التعریف بطبقات الأمم موجودند؛

- نیز همو، در همان اثر خود^۸، باز هم مطالبی از قول قاضی صاعد نقل کرده و مأخذ خود را طبقات الاطباء و در نسخه‌ای دیگر طبقات الحكماء نامیده است و مطالب نقل

۲. ۱۵۴/۵، ۱۵۶.

۱. ۱۵۶/۵.

3. GAL'S, 1/586.

۶ همین کتاب.

۵ معجم الأدباء، ۸۲/۶.

۴ معجم الأدباء، ۸۶/۵.

۸ وفیات الأعیان، ۱۵۶/۵.

۷- (وفیات الاعیان، ۱۵۴/۵)

شده عیناً، کلمه به کلمه در التعريف بطبقات الأمم موجودند.

با توجه به این دلایل، در می‌یابیم که به طور قطع، نامهای مختلف: أخبار الحكماء، صوان الحكم فی طبقات الحكماء، طبقات الأطباء و طبقات الحكماء، همه نامهای دیگری هستند که در این منابع بر همین کتاب التعريف بطبقات الأمم قاضی صاعد اطلاق شده است و در این امر جای هیچ‌گونه شکّی نیست.

همچنین در مورد عناوین: تاریخ الحكماء، تاریخ صاعد، تاریخ صوان الحکمة نیز به نظر می‌رسد که محتملاً، امر از همین قرار بوده؛ ولیکن به علت اینکه نمونه‌های نقل شده‌ای از آنها در دست نداریم، داوری قطعی امکان‌پذیر نیست.

التعريف بطبقات الأمم تنها اثر پیدا شده قاضی صاعد



صحّت انتساب و نامهای مختلف

در حال حاضر تنها کتاب پیدا شده قاضی صاعد همین کتاب التعريف بطبقات الأمم است که در صحّت انتساب آن به وی، جای هیچ شکّی نیست؛ زیرا در متن خود کتاب، در نه مورد در همه نسخه‌ها نام وی آمده است، بدین ترتیب:

نخست در آغاز کتاب به صورت: «قال القاضي أبو القاسم صاعد بن أحمد بن صاعد» و سپس هشت مورد دیگر در خلال کتاب به شکل: «قال صاعد».

علاوه بر این، مورخان بزرگ علم در جهان اسلام، یعنی، قفطی (د: ۶۴۶ق/ ۱۰۵۴م)، ابن ابی‌اصیبه (د: ۶۶۸ق/ ۱۰۷۶م)، ابن العبری (د: ۶۸۵ق/ ۱۰۹۲م) و دیگران که عموماً از مطالب آن نقل کرده‌اند، کتاب را از قاضی صاعد اندلسی دانسته‌اند و بنابراین در اینکه کتاب التعريف بطبقات الأمم تألیف شخص قاضی صاعد است، جای هیچ‌گونه شکّی نیست؛ اما در باب نام کتاب اختلاف زیادی وجود دارد که به نظر می‌رسد، از عدم نامگذاری صریح خود قاضی صاعد بر این کتاب، نشأت گرفته است؛ زیرا خود او به طور اشاری و با توجه به موضوع و هدف، از کتاب خود یاد کرده است؛

چنان که در جایی گفته است: «و كان قصدنا التعريف بعلومهم [طبقات الأمم] و التنبيه على علمائهم» و یا در پایان کتاب گفته است: «فهذه ما خطر في حفظي من تسمية علماء الأمم و التعريف بنهذ من توألفهم و أخبارهم».

بدین ترتیب، عالمان بعد از قاضی صاعد که نسخه‌ای از کتاب را به دست می‌آوردند و از آن مطلب نقل می‌کردند، آن را به اختصار التعريف بطبقات الأمم نامیده‌اند^۱ و معنای این تعبیر با توجه به موضوع کتاب و تعابیر خود قاضی صاعد، همان التعريف بعلوم طبقات الأمم و التنبيه على علمائهم بوده است که گاهی نیز عموماً، فقط از آن به عنوان اختصار طبقات الأمم تعبیر کرده‌اند^۲ و برخی هم مانند یاقوت^۳ آن را أخبار الحكماء و ابن خلکان^۴ طبقات الحكماء و یا حتی طبقات الأطباء نامیده‌اند که خود، موجب پیدایش توهم تعدد آن گردیده است و نیز به همین لحاظ بوده است که مقری در عین حالی که در جایی از اثر خود، نفح الطیب، آن را طبقات الأمم نامیده است، در جای دیگری از همان اثر^۵، از آن کتاب، با عنوان کاملتر التعريف بأخبار علماء الأمم من العرب و العجم یاد کرده است که به نظر می‌رسد، وساترین و صحیح‌ترین نامی باشد که بر آن کتاب اطلاق شده است.

موضوع اصلی و تقسیمات کتاب

موضوع اصلی کتاب التعريف بطبقات الأمم تاریخ جهانی علوم است.

قاضی صاعد در آغاز، همه اقوام و ملت‌های کره زمین را بر اساس تفاوت‌های زبانی در درجه نخست و بر پایه تفاوت در قلمرو حکومتی و سرزمین در درجه دوم، به هفت دسته عمده تقسیم می‌کند که البته امکان دارد، وی اندیشه عوامل مؤثر در پیدایش اقوام

۱. حاجی خلیفه، ۳۱۸/۲؛ کخاله، ۳۱۷/۴؛ بروکلیمان، GAL'S, I/586.

۲. صفدی، ۲۳۲/۱۶؛ مقری، ۶۴۹/۲؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۳/۴؛ زرکلی، ۱۸۳/۳؛ سرکیس، ۱۱۸۲/۲؛ بستانی،

۳. معجم الأدباء، ۸۶/۵، ۸۲/۶. ۴. وفیات الأعیان، ۱۵۴/۵، ۱۵۶.

۵. ۱۲۳/۲.

و ملل، مثل زبان، کشور یا سرزمین مشترک و نیز تأثیر آب و هوا و محیط طبیعی و جغرافیایی در تکوین صفات جسمانی و نفسانی را؛ آن طور که برخی از محققان معاصر معتقدند^۱، از مسعودی گرفته باشد و این موضوع، همان امری است که بعداً ابن خلدون آن را با تفصیلی بیشتر، مورد توجه و بحث خود قرار داده است.^۲

هفت دسته عمده اقوام باستانی در تقسیم‌بندی آغازین قاضی صاعد عبارت‌اند از: نخست: ایرانیان، که از نظر وی یک سرزمین (ایران) و یک زبان (فارسی) داشته‌اند؛ دوم: کلدانیان که اقوام سریانی، بابلی، کربانی، آسوری و جرمقیان، یعنی، اهل موصل، و نبطیان‌اند، یعنی، همه ساکنان سواد عراق، شام و شبه جزیره عربستان که زبان‌شان سریانی بوده و سپس زبان عبری و عربی از آن اشتقاق یافته است و عبرانیان همان بنی اسرائیل‌اند که بر شام تسلط یافته و در آنجا اقامت گزیده‌اند و قوم عرب هم بر سرزمین معروف به جزیره العرب سلطه یافته‌اند؛

سوم: یونانیان، رومیان، افرنگان، جلیقیان، وارگها، صقلاییان، روس، بلغار، آلان و اقوام دیگری هستند که همه در اصل یک مملکت و یک زبان داشته‌اند؛

چهارم: قبطیان‌اند که اهل مصر و اهالی جنوب افریقا و انواع سیاهان حبشه، نوبه، زنگبار و نیز اقوام مغرب افریقا که همه بربر هستند، از ایشان‌اند و مسکنهای ایشان تا اقیانوس اطلس ادامه داشته و زبان‌شان در اصل یکی بوده و مملکتشان نیز یکی بوده است؛

پنجم: اقوام ترک بوده‌اند که زبان‌شان از یک ریشه و همه اهل یک سرزمین بوده‌اند؛ ششم: هندیان و سندیان و اقوام وابسته به آنان بوده‌اند که نیز یک زبان و یک مملکت داشته‌اند.

هفتم: چینیان و اقوام وابسته به ایشان بوده‌اند. سپس قاضی صاعد همه این ملت‌های هفتگانه را بر اساس درجه‌های معرفتی که در

ادوار تاریخی خود بدانها دست یافته‌اند یا به تعبیر امروزی بر پایه توسعه علمی یا عدم توسعه به دو طبقه کلی تقسیم کرده است.

طبقه نخست ملت‌هایی هستند که به دانش توجه کرده‌اند و انواع علوم از ایشان آشکار شده و همه شاخه‌های معرفت از آنان ریشه گرفته و ایشان هشت ملت‌اند، بدین ترتیب: هندیان، ایرانیان، کلدانیان، یونانیان، رومیان، اهل مصر، قوم عرب و مسلمانان و عبرانیان.

آن‌گاه طبقه دوم را که به علوم توجه نکرده‌اند، مطرح می‌کند و در باب ایشان چنین می‌گوید:

ایشان به چهارپایان زبان بسته شبیه‌ترند، تا به آدمی‌زادگان؛ زیرا کسانی از ایشان که در سرزمین شمال در بین آخر اقلیم‌های هفتگانه تا پایانه کره زمین در شمال، ساکن‌اند، زیادی دوری خورشید از فرازنای سرهایشان موجب سردی آب و هوا و غلظت جو ایشان گشته و از این رو مزاج‌های ایشان سرد و اخلاق ایشان خشن و بدن‌هایشان درشت شده و نادانی و کودنی بر ایشان غلبه یافته است.

این مطلب، یعنی، تاثیر آب و هوا و موقعیت جغرافیایی بر روی اخلاق و فرهنگ همان چیزی است که بعدها مورد توجه و تأکید عبدالرحمن بن خلدون قرار گرفته است.^۱

قاضی صاعد سپس در باب اینان چنین افزوده است که اینان اندیشه‌های خود را در حکمت به کار بسته و جانهای خود را با یادگیری فلسفه ریاضت نداده‌اند.

وی در میان اقوام این طبقه از اهل چین و ترکان به عنوان ملت‌هایی یاد می‌کند که در سطح بالایی از معرفت تجربی و مهارت دستی قرار گرفته‌اند و می‌گوید که چین سرزمینی پرجمعیت و بزرگ است. این ملت صنعت‌های عملی و حرفه‌های تجسمی را به

استواری و با مهارت می‌شناسند؛ اما ملت ترک نیز قلمروی بزرگ و جمعیتی انبوه دارند و به انواع جنگها و جنگ‌ابزارها می‌پردازند. این هر دو ملت با مهارت‌های عملی که نیروهای نفس جانوری می‌توانند با آنها ورزیدگی یابند، ممتاز می‌گردند.

قاضی صاعد، به طور آشکار و قطعی فقط خرد و جلوه‌های آن را به عنوان تنها عامل جداکننده انسان از حیوان می‌ستاید و به نظر وی آدمی هر اندازه سطح خردورزی خود را بالاتر ببرد، به کمال نزدیک‌تر می‌شود. در دیدگاه او عقل، فصل مقوم نوع انسان و همان نفس ناطقه است و از این جهت به نظر وی، توجه به علوم نقطه عطف قاطعی به شمار می‌رود که موجب تمایز ملتها و در عین حال، عامل اصلی تکامل تاریخی ایشان است.

بدین قرار قاضی صاعد، سیر تاریخ و تحولات آن را از روی توجه افرادی از هر ملت معرفی می‌کند که به علوم وی آورده‌اند که در رقم زدن سرنوشت و تکامل هر ملت، وی آنها را علوم اصلی و عوامل اساسی به شمار می‌آورد.

از نظر قاضی صاعد، هشت ملتی که به علوم توجه کرده‌اند، ملتهای برگزیده‌اند که از مرحله بالیدن به نیروهای جانوری فراتر رفته‌اند و ایشان «... چراغهای درخشان در تاریکی و پرچمهای راهنمایی و سروران نوع آدمی و بهترین همه ملتهایند».

قاضی صاعد سپس شرح سیر تاریخی علوم در میان ملتهای هشتگانه را با بحث از ملت هند آغاز می‌کند و نخست آن ملت را در چهارچوب تاریخی، جغرافیایی و دینی قرار می‌دهد و سپس نظر خود را در باب آن به طور صریح، قاطع و موجز چنین بیان می‌کند: «هند کانسار فرزاندگی و سرچشمه دادگری و سیاست است».

قاضی صاعد در حقیقت با عبارت فوق به پرسشی که پیوسته در تاریخ علوم باستانی مطرح بوده و اندیشمندان اسلامی خاور و باختر جهان اسلام در باب منشأ علوم باستانی به کند و کاو آن می‌پرداخته‌اند و خود برای ایشان یک مسأله تاریخی و فرهنگی مهم به شمار می‌رفته، پاسخ داده است و حتی در پی آن از مقدار تأثیرپذیری فرهنگ

اسلامی از فرهنگهای دیگر نیز پرده برداشته است.^۱

البته تأثیرپذیری فرهنگ اسلامی از فرهنگ یونانی با اینکه از سوی برخی از عالمان اسلام با هجومی خشن روبرو شده، مورد انکار قرار نگرفته است و نیز گذار فرهنگ یونانی از خلال مسیحیت بیزانسی به جهان اسلامی، مانند تأثیرگذاری فرهنگ ایرانی با احتیاط پذیرفته شده است و حتی در این مورد اخیر یک گزارش یونانی نیز در نزد عالمان مسلمان معروف بوده است، مبنی بر اینکه اسکندر مقدونی پس از حمله به ایران، علوم ایرانیان را به سرزمین یونان انتقال داده است ولی پیوسته اندیشه رایج برخی از سرخیلان فکری اسلامی تا پیش از قاضی صاعد نیز بر این اعتقاد استوار بوده است که هندیان در اصل بنیانگذار همه یا بیشتر علوم بوده‌اند و سپس از ایشان در میان ملل دیگر انتشار یافته است. جاحظ (۲۵۵ ق / ۸۶۸ م)، مسعودی (۳۴۵ ق / ۹۵۶ م) و یحیی بن عدی (۳۶۴ ق / ۹۷۵ م) از این سر حلقگان بوده‌اند.^۲

قاضی صاعد سپس می‌افزاید که ملت هند دارای آرمانها و نظریه‌های فاضلانه و مثل‌های رایج و نتیجه‌های شگفت هستند و ایشان با بهره‌مندی از فضیلت فرزاندگی نخستین پادشاه خود، «برهمای بزرگ»، توانستند اصول علم نجوم و مبانی رصدگری و اندیشه تأثیر اختران در پیدایش جانداران و نیز تأثیر آنها را بر روی هسته مبدأ نخستین که از آن همه موجودات، هستی یافته‌اند، را کشف کنند.

همچنین قاضی صاعد در جایی دیگر، از تأثیرگذاری دینی هندیان بر روی اندیشه و گرایش دینی ایرانیان و نیز از انتقال اصول علم نجوم از ایشان به مسلمانان بدین ترتیب سخن گفته است که بوداسف پیش از ظهور زردشت آیین ستاره‌پرستی را از هند به ایران آورده است و اصول علم نجوم هندیان در کتابی موسوم به سندهند موجود است که در اختیار ما قرار گرفته و جمعی از دانشمندان اسلامی از راه و رسم آن، تبعیت کرده و آن را مورد توجه خود قرار داده‌اند.

۱. نک: (جاحظ، ثلاث رسائل، ج ۴؛ رزنتال، تکنیک، ۶۹-۷۴).

۲. بوعلوان، تعلیقات، ۱۸.

قاضی صاعد سپس از شطرنج که از ابتکارهای مهم هندیان بوده، بحث کرده و آن را از لحاظ تربیتی یک بازی بسیار مفید می‌شمارد: «... زیرا راههای گریز از دشمنان و غلبه بر ایشان را یاد می‌دهد».

نکته‌ای که در این قسمت وجود دارد و از لحاظ علوم اجتماعی بسیار مهم است، تفسیری است که قاضی صاعد از سازمان‌بندی مهره‌ها در بازی شطرنج ارائه داده و سپس با تکیه بر اصل تشابه آن را متشابه یا متناسب با ساختارهای طبقاتی جامعه هندی و سازمان‌بندی اجتماعی ایشان وصف کرده است.^۱

به طور کلی قاضی صاعد، در هنگام سخن گفتن پیرامون ملت هند، به عدم معرفت کامل خود نسبت به سیر تحول علم، در میان ایشان اعتراف می‌کند و اظهار می‌دارد که قسمتی از دانستیهای خود، در باب حکمت عملی و اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس در میان ایشان را از کتاب کلیله و دمنه فرا گرفته است و نیز آن طور که خود ذکر کرده، قسمت مهمی از اطلاعات خود در این زمینه را از کتاب الألو، تألیف ابومعشر جعفر بن عمر بلخی، گرفته است.

قاضی صاعد در این قسمت، از اهمیت هندیان در زمینه موسیقی نیز بحث کرده و اظهار داشته است که کتابی در باب اصول و مبانی دستگاهها و در زمینه آهنگ‌سازی از آثار هندیان به نزد ایشان در اندلس، راه یافته که نام آن نافر است و معنای این واژه هندی به نظر وی میوه‌های فرزاندگی است.

نافر چنان که در اکثر نسخ کتاب التعریف بطبقات الأمم آمده با «نون» در اول، درست است؛ نه یافر با «یاء» که بوعلوان آن را برگزیده^۲ و آن واژه با التفر به معنای: بوق و شیپور، هم‌خانواده است و با توجه به توضیح قاضی صاعد، به نظر می‌رسد که اصل آن ساز، از اختراعات هندیان بوده و همراه با نام هندی خود به میان قوم عرب و مسلمانان راه یافته و از طریق ایشان وارد اسپانیا گشته و حتی به همین معنی در زبان اسپانیولی به

شکل النفیل^۱ در آمده و از طریق مسیحیان اهل ذمه در شبه جزیره ایبریا که با مسلمانان از راه قراردادهای همزیستی مسالمت آمیز در تماس بودند و در اسپانیا مستعرب^۲ نامیده می شدند، به فرهنگ مسیحی و به کشورهای دیگر اروپایی راه یافته است.^۳

در اینجا اهمیت نظر قاضی صاعد، بیشتر از هر چیز در این است که وی از ارتباط، اقتباس و تأثیرپذیری اروپائیان از موسیقی هندی با وساطت مسلمانان پرده برداشته است.

از مجموع این قسمت چنان بر می آید که قاضی صاعد ملت هند را سرچشمه کهن و اصلی فلسفه، علوم طبیعی، الهیات و هنر می داند و همین امر را مهمترین ویژگی و امتیاز ایشان نسبت به ملتهای دیگر جهان می شمارد.

قاضی صاعد سپس از ایرانیان به عنوان دومین ملت نقش آفرین در تاریخ علم و معرفت بحث می کند: «ملتی که با شاهنشاهان بزرگ خود و با سیاست، کیاست، مدیریت، هنر پزشکی، احکام نجوم و دانش رصد خویش مشهورند».

مآخذ وی در باب ایرانیان، یکی کتابی است از تألیفات خود وی موسوم به جوامع اخبار الأمم من العرب والعجم که ما قبلاً در مورد آن سخن گفتیم و دیگری کتابی از آثار ابو معشر بلخی به نام تاریخ الکبیر و سوم کتاب الزیج تألیف حسین بن محمد بن حمید، معروف به ابن آدمی.

در نظر قاضی صاعد ملت ایران، مخصوصاً با فلسفه سیاسی و مدنی خویش از ملتهای دیگر تمایز می یابند؛ زیرا اصل عدالت و ارتباط میان ولایت و دیانت نخستین بار در نزد شاهنشاهان ایشان پدید آمده است. این نظر قاضی صاعد بویژه از لحاظ علم تاریخ مفاهیم سیاسی - اجتماعی بسیار اهمیت دارد.

همچنین به اعتقاد قاضی صاعد روابط میان حکومتگران ایرانی با رعیت خود،

1. Anafil.

2. Mozarabiochant.

۳. نکه الخولی، ۲۰-۲۴.

پیوسته مبتنی بر اصول عدالت، پرهیزگاری و اخلاق بوده است و به نظر می‌رسد که وی در میان ایرانیان و یونانیان، حکمتی متشابه را پیدا کرده که سیاست اجرایی فرمانروایان و شاهان ملتهای دیگر باستانی را رهبری می‌کرده‌اند و بتدریج روش و سیره سیاسی ایشان در اداره امور جوامع انسانی به شکل یک فلسفه سیاسی و یا به صورت اصول علم سیاست در آمده که به دست دانشمندان صاحب نظر افتاده و ایشان در آثار خود به کمک آن به تبیین سیر تحولات تاریخی جهان پرداخته‌اند و البته این امر یادآور توضیحی است که افلاطون (۳۴۷ ق.م) در باب جامعه آرمانی و رهبر آرمانی در کتاب جمهوریت خود ارائه داده و به نظر مسعودی، فلسفه سیاسی شاهنشاهان ایران با آن انطباق داشته است.^۱

ملت سومی که از نظر قاضی صاعد پا به میدان تاریخ علوم نهاده‌اند، کلدانیان‌اند: «... ملتی با شاهانی آگاه و سیادت‌ی کهن» که وی ایشان را در پیشبرد علم نجوم، حرفه‌های آموزشی، علوم ریاضی و الهی، علم انواع طلسمها و علم کیمیاگری برجسته می‌شناسد و آن ملت را برخوردار از تلاشهای دانشمندانی می‌بیند که امروزه به عنوان قهرمانانی اسطوره‌ای شناخته می‌شوند، همچون: هرمس و برخی دیگر و مأخذ وی در باب سیر علوم در میان این ملت علاوه بر قرآن مجید، کتابهای سرائر الحکمة و الأکلیل از تألیفهای ابومحمد حسن بن احمد بن یعقوب، معروف به ابن ذی‌الدین (۲۸۰-۳۳۴ ق/ ۸۹۳-۹۴۵ م) و نیز کتاب الألوף ابومعشر بلخی و هم المجسطی تألیف بطلمیوس قلوذی است.

به طور خلاصه از نظر قاضی صاعد، کلدانیان نخستین ملتی بوده‌اند که بعد از توفان نوح (ع) به تأسیس حکومت و بنای شهرها و احداث راهها و به علوم کشاورزی و ساخت و حفر کانالهای آبرسانی در عراق پرداخته‌اند و ایشان به طور فشرده نخستین معماران، نخستین کشت‌کاران و نخستین عالمان نجوم بوده‌اند.^۲

سپس قاضی صاعد از یونانیان به عنوان چهارمین ملت بحث می‌کند:

۲. همان جا: خان، «فصلی پیرامون علوم کلدانیان باستانی»، ۱۲-۳۵.

۱. خالدی، ۹۲.

ملتی که در میانه ملل دیگر دارای منزلتی عظیم است و نامش در هر کرانه پیچیده، با شاهانی بزرگ که در نزد همه ساکنان اقلیمها معروف اند.

قاضی صاعد آن گاه پیرامون فیلسوفان یونان چنین می گوید:

... ایشان بلند مرتبه ترین مردم و بزرگ ترین دانشمندان اند؛ زیرا توجه درست به فنون^۱

۱. «فنون»، در ۱۰ مورد از کتاب التعریف بطبقات الأمم به کار رفته است و در تمام این موارد به معنای «اقسام» است؛ همچون: «فنون المعارف»، «فنون الحکمة»، «فنون الفلسفة»، «فنون العلم» و «عشرة فنون». این معنا برای «فنون» جمع فنّ در متون اسلامی از دیرباز تا همین روزگار اخیر، معنایی متداول و حقیقی بوده است. (نک: القاموس المحيط، ذیل: «الفن»؛ معجم متن اللغة، ذیل: «الفن»؛ ابن عبد ربّه، العقد الفرید، ۲/۷؛ عقاد، ساعات بین الکب، ۳۴۰ و...).

«فن» به معنای «هنر» برای این واژه، معنایی است جدید و در فرهنگهای معاصران نیز تحت تأثیر همین مفهوم نوپدید، چنین می خوانیم: «الفن: جملة القواعد الخاصة بحرفة أو صناعة و جملة الوسائل التي يستعملها الإنسان لإثارة المشاعر و العواطف و بخاصة عاطفة الجمال كالصویر و الموسيقى و الشعر و هو مهارة يحكمها الذوق و المواهب» (المعجم الوسيط، ذیل: «الفن»).

در متون قدیم به جای این واژه در بیان این مفهوم جدید از واژه «الصناعة» استفاده می کرده اند؛ چنان که ابوهلال عسکری کتاب معروف خود در زمینه هنر نگارش و سرایش را الصنائع: النظم و النثر، نامیده است و ابن عبد ربّه هنگامی که در باب دستگاههای موسیقایی سخن گفته از آن هنر به عنوان الصناعة نام برده است (نک: العقد الفرید، ۲/۷). قلقشندی هم کتاب مشهور خود در هنر نگارش را صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء نامیده و در متن آن کتاب نیز در هر جا سخن از «هنر فرهیختگی» یا «هنر نگارش» رفته، وی از اصطلاح «الصنعة» و جمع آن «الصنائع» استفاده کرده است (نک: ۷/۱، ۳۶). همچنین در کتاب نهاية الارب فی فنون الأدب نویری نیز اصطلاح صناعة الكتابة را مخصوصاً در مقدمه همان کتاب می بینیم و نیز در المقدمة تألیف معروف ابن خلدون، این کاربرد را به شکلی گسترده تر مخصوصاً در فصل مربوط به هنرها یا به تعبیر وی: «الصنائع» مشاهده می کنیم. وی بخصوص در همان قسمت از: «صناعة الغناء و البناء»، یعنی، «هنر موسیقی و هنر معماری» بحث کرده است (صص ۴۰۵-۴۰۸).

در التعریف بطبقات الأمم قاضی صاعد نیز این اصطلاح با همین مفهوم و شاید قدری گسترده تر به کار رفته است، مثل: «الصنائع العملية»، «الصنائع العجیبة»، «صناعة الهندسة»، «صناعة الطب»، «صناعة الطب»، «صناعة النجوم»، «صناعة السحر»، «صناعة البرهان من سائر الصناعات المنطقية»، «صناعة المنطق»، «صناعة الكيمياء»، «صناعة العدد»، «صناعة التحليل»، «صناعة المنطق»، «صناعة الفلسفة»، «صناعة الأحكام»، «صناعة التعديل»، «الصناعات الدقيقة»، «صناعة أحكام النجوم»، «صناعة الشعر و البلاغة»، «صناعة الموسيقى»، «صناعة الجدل و المناظرة» و...

حکمت از ایشان آشکار گشته است.

و سپس در همین قسمت با تفصیل بیشتری از زندگانی امپدوکلس، فیثاغورس، سقراط و افلاطون سخن می‌گوید و بعد وارد شرح احوال و نقد آثار ارسطو می‌گردد و آن‌گاه از فیلسوف-پزشکان یونانی، همچون: بقراط^۱ و از ریاضیدانان بزرگی، همچون: اقلیدس^۲ و ارشمیدس^۳ و دیگران بحث می‌کند و سپس وارد نقد احوال و آثار عالمان نجوم، از قبیل بطلمیوس^۴ می‌شود و آن‌گاه به مکتبهای فلسفی یونان در می‌آید و آنها را یکی یکی شرح می‌دهد و ویژگیهای هر کدام را بر می‌شمارد و در نهایت به نقد خط مشی فلسفی و آرای محمد بن زکریای رازی (د: ۳۱۱ ق / ۹۲۳ م)، پزشک-فیلسوف جهان اسلام می‌پردازد که بر ارسطو خرده گرفته و از آموزشهای مکتب فیثاغورس پیروی می‌کرده است.

قاضی صاعد در این قسمت نیز مانند بخشهای دیگر از مسعودی بسیار استفاده و مخصوصاً نهضت ترجمه و تفسیر و توضیح کتب یونانی در میان مسلمانان را از وی نقل کرده و افزوده است که فلسفه در حقیقت همان فلسفه یونانی است و یونانیان خود مؤسسان اصلی پاره‌ای از علوم هستند که در واقع ارزش علمی-تاریخی دارند و البته به اعتقاد وی این علوم در اصل زاده اندیشه خود یونانیان نبوده، بلکه ملت‌های دیگری، همچون: ایرانیان و هندیان در تأسیس اصلی آنها نقش اساسی را داشته‌اند؛ ولیکن یونانیان در فلسفه و علوم پیشرفت کرده‌اند؛ در حالی که پیشرفت ایرانیان در سیاست و

→

در باب معنای «صناعة» که در متون کهن و فرهنگهای قدیم و در کتاب قاضی صاعد در گفتگو از آوازخوانی، احکام نجوم، شعر و بلاغت، موسیقی، معماری، فلسفه، جدل و مناظره، طب، منطق، هندسه، کیمیاگری و حتی علم نجوم به شکلی گسترده‌تر به کار رفته پیداست که از آن مفهوم «هنر» را اراده می‌کرده‌اند و منظور از «هنر» هر کاری بوده است که پیوسته همراه با نوعی خلاقیت و مهارت و ظرافت صورت پذیر بوده است، چه کارهای دستی باشد و چه به زبان ارتباط بیابد. در این زمینه، برای آگاهی بیشتر، نک: الشامی، ۱۵-۲۰.

1. Hippocrate.

2. Eucleides.

3. Arkhimedes.

4. Ptolemee.

پیشرفت هندیان در حکمت و عدالت بوده است.

بر این اساس به نظر قاضی صاعد، ملت یونان میراث فرهنگی ملل دیگر را جذب کرده و بخشهایی از آن را به عالیت‌ترین درجه کمال در دنیای کهن، رسانیده است، چنان که پس از ظهور آیین مقدس اسلام، مسلمانان نیز همان علوم و معارف را از طریق ترجمه جذب فرهنگ خویش کرده‌اند.

در این مقوله به نظر می‌رسد که قاضی صاعد در صدد برآمده است، تا پیوندی تاریخی میان موارث فرهنگی و علمی ملت‌های باستانی با فرهنگ اسلامی برقرار سازد و نتیجه‌گیری کند که سیر علوم در اسلام نیز به نوبه خود، نوعی جذب فرهنگی یا انتقال میراث فلسفی یونانی به جهان اسلامی بوده است و البته این نظریه تا حدود زیادی همان نظریه مسعودی و نیز فارابی در این زمینه بوده است.^۱

به طور خلاصه می‌توان گفت که این قسمت کتاب التعریف بطبقات الأمم بهترین بخش پر محتوای اثر قاضی صاعد است که مرید بر هر چیز، ما را به طور مستقیم در نهضت ترجمه و در میدان تلاش و توجه مسلمانان به دانش‌های ملل باستانی وارد می‌سازد و در عین حال فشرده کاملی هم از جنبش علمی-فلسفی یونان در اختیارمان می‌گذارد.^۲

سپس قاضی صاعد، رومیان را به عنوان پنجمین ملت مطرح می‌کند و می‌گوید که «مملکتی پهناور و شاهانی بزرگ» دارند و بنیانگذار این مملکت پهناور، رومانس لاتینی بوده که مملکت بدو منسوب شده است.

به اعتقاد وی، رومیان در آغاز پیرو دیانت صابئی و ستاره‌پرست بوده‌اند؛ تا اینکه قسطنطین پسر هیلانی دیانت مسیحیت را در میان ایشان برپا داشته و رایج ساخته است. دیانت صابئی و دیانت مسیحی که رومیان هر دو را تجربه کرده‌اند، در نظر قاضی صاعد نقطه اتکای فرهنگ اقوام رومی را تشکیل می‌دهند و از این رو وی دانشمندان

حرّانی و جندی‌شاپوری سده سوم هجری / نهم میلادی را به عنوان نمایندگان آن فرهنگ در نهضت ترجمه و انتقال علوم از ایشان به جهان اسلام، برمی‌شمارد و به طور مستقیم شرح احوال بزرگ مترجمان، فیلسوفان و پزشکان صابئی و نسطوری عصر هارون (د: ۱۹۳ ق / ۸۰۹ م) و مأمون (د: ۲۱۸ ق / ۸۳۳ م) را از روی الفهرست ابن‌الدیم (د: ۴۳۸ ق / ۱۰۴۷ م) و ترجمه‌ها و آثار حنین بن اسحاق (د: ۲۶۰ ق / ۸۷۳ م) و کتاب المذاکرات ابومعشر بلخی نقل کرده است.

قاضی صاعد بعد از رومیان، نوبت را به ملت مصر داده و ایشان را ششمین ملت و «... صاحبان مملکتی عظیم و عزّتی قدیم در روزگاران گذشته و زمانهای پیشین» شمرده است.

شناخت قاضی صاعد در پیرامون مصر باستانی و سیر علوم در آن سرزمین پر از شگفتی، تا حدودی سطحی به نظر می‌رسد. دانشمندان اسکندریه را به شکلی بسیار فشرده مطرح کرده و در گزارشهای اسکندرانی مربوط به هرمس و دانایان دیگر مصری تشکیک وارد ساخته است.

به نظر می‌رسد که قاضی صاعد در این سرزمین با ملّتی کهن روبرو شده که تا حدود زیادی، وضعیتش پیچیده است و او در هنگام وصف این سرزمین باستانی بسیار تلاش می‌کند، تا به یک تبیین علمی برای توضیح نیروی خارق‌العاده‌ای که آن ملت را پیش برده، پیدا کند، همان نیرویی که وی آن را موجب امتیاز ملت باستانی مصر نیز، دانسته است.

قاضی صاعد در زمینه عقاید دانشمندان مصر باستانی مطالبی را از کتاب المؤلف فی أخبار مصر تألیف الوصفی / الوصفی نقل کرده است و به نظر می‌رسد که این عنوان در نسخه‌های موجود در کتاب التعریف بطبقات الأمم تحریف شده «المسبحی» در نسخه اصلی، بوده باشد.

عزّالملک المسبحی (۳۶۷-۴۴۲ ق / ۹۷۷-۱۰۲۹ م) مورّخ، دانشمند و فرهیخته‌ای بوده است، از تباری حرّانی که در مصر تولّد یافته و در همان جا درگذشته

است و در دربار الحاکم بأمرالله عهده‌دار کارهای مهمی، همچون سرپرستی سازمان بیت‌المال شده و کتبی چند نیز تألیف کرده است، همچون: التلویح و التصریح در ادبیات و معانی شعر و المؤلف فی أخبار مصر در تاریخ مصر که بخشهای پیدا شده آن به چاپ رسیده است.

طرز سخن قاضی صاعد نیز به گونه‌ای هست که نقل مطلب از یک شخصیت معاصر و شناخته شده مثل المسبّحی را می‌رساند و مخصوصاً اگر به روابط علمی و فرهنگی وی با اسماعیلیانی که در رصدخانه طلیطله با او همکاری داشته‌اند، توجه کنیم، این احتمال به یقین نزدیکتر می‌شود.

اگر الوصیفی را تحریف شده المسبّحی ندانیم، هیچ گونه اطلاعی از چنان شخصیتی در دست نداریم و ممکن است، مانند بوعلوان^۱ به غلط، وی را ابراهیم بن وصیف شاه (د: ۵۹۹ ق / ۱۲۰۳ م) بپنداریم! بی آنکه از خود بپرسیم، چگونه ممکن است که قاضی صاعد متوفای ۴۶۲ ق / ۱۰۷۰ م، از کسی مطلب نقل کرده باشد، که در ۱۳۷ سال بعد از او درگذشته است؟! *تجلیت کتب و علوم اسلامی*

سپس قاضی صاعد از قوم عرب به عنوان هفتمین ملت یاد می‌کند و امت اسلامی را نیز تابع آن قرار می‌دهد و تصریح می‌کند که قوم عرب را به عنوان مقدمه‌ای برای طرح تاریخ علوم در میان ملت‌های اسلامی مطرح ساخته است و گرنه در میان ایشان چیزی از علوم که در خور ذکر باشند، نیافته است.

قاضی صاعد برای معرفی قوم عرب، از شاهان جبار آن قوم نام می‌برد و چنان به نظر می‌رسد که می‌خواهد عظمت مادی ایشان را از روی توانمندی شاهان ایشان مورد ارزیابی قرار دهد. گاهی هم چادر نشینان و بیابان‌گردان این قوم را به نیرومندی و راسخنی وصف می‌کند و چنان می‌نماید که معتقد است: زندگی در صحراها به ذهن ایشان گسترده‌تری در تخیل را ارزانی داشته است.

به نظر قاضی صاعد، قوم عرب در عصر جاهلیت، در شناخت زبان و لغت خود، و هم در سرودن شعر و در سخنوری برجسته بوده‌اند و مزید بر آن «دانای به رویدادها و کانسار شناخت سرگذشتها و شهرها».

به اعتقاد وی ساکنان شهر مکه برای امر بازرگانی به شهرها و سرزمینهای دیگر سفر می‌کردند و از این راه رویدادهای اقوام و ملل دیگر را می‌شناختند، و ساکنان حیره که در مجاورت ایرانیان می‌زیستند، از تاریخ ایشان باخبر بودند، و اما ساکنان شام از اخبار روم، بنی اسرائیل و یونانیان آگاهی داشتند، چنان که ساکنان بحرین از اقوام نابود شده عرب، مثل: وبار، طسم، جدیس و دیگر قبایل نابود شده، آگاه بودند ولیکن ساکنان یمن از تاریخها و رویدادهای همه ملت‌ها خبر داشتند؛ چون سرزمین ایشان محل شاهان قبیله حمیر بود که پیوسته در خاور و باختر و جنوب و شمال می‌گشتند.

همچنین به نظر وی، قوم عرب، نجوم و زمانهای مربوط به اختران را می‌شناختند؛ ولی شناخت ایشان، صرفاً از نیاز مایه می‌گرفت و در اساس، هیچ جنبه علمی نداشت. قاضی صاعد سپس عربستان را در چهارجوبه جغرافیایی - تاریخی قرار می‌دهد و اندازه‌های شهرهای مهم آن سرزمین را بیان می‌کند و درست در اینجا است که مفهوم گسترده تاریخ و تاریخ‌نگاری قاضی صاعد را با وضوحی کاملتر مشاهده می‌کنیم و بخوبی درمی‌یابیم که تاریخ در نظر وی، فقط نگارش وقایع و ضبط و ثبت خبرهای مربوط به شاهان، خاندانها و فرمانروایان و جنگها و... نیست، بلکه تاریخ در ذهنیت وی، مفهومی بسیار فراگیرتر دارد، به طوری که همه عوامل تحوّل و تکامل تاریخی و اجتماعی را شامل می‌شود؛ مثل عوامل طبیعی، جغرافیایی، فکری، اجتماعی و فرهنگی و این گستردگی مفهوم تاریخ، همان ویژگی مهمی است که در آثار اندیشمندان و مورخان دیگر اسپانیای اسلامی، مثل: ابن حزم و ابن حیّان که معاصر وی بوده‌اند، نیز مشاهده می‌شود، اما بی‌گفتگو ایشان در این باب به گرد قاضی صاعد نمی‌رسند.

ظهور حضرت رسول (ص) در میان قوم عرب از نظر قاضی صاعد، بزرگترین نقطه عطف تاریخی عظیمی به شمار می‌رود، که «تکروان آن قوم را به جمع پیوند داد و

گریزندگان ایشان را رام ساخت». بت پرستی قوم عرب با پیروی از آیین مقدس اسلام دگرگون شد و این تحوّل بزرگ، نتایج تاریخی خود را به دنبال آورده آثاری از خود بر جای نهاد و نیز فرهنگ ملتهای باستانی و پیش از اسلام به همان اندازه که جذب فرهنگ اسلام شدند و بدان خدمت کردند، از هدایت اسلامی برخوردار شدند و قاضی صاعد در این خدمات متقابل و جذب و انجذابهای فرهنگی، عامل دین در برقراری توازن فرهنگی و تعالی معرفت و علوم را از یاد نبرده و آن را مطرح کرده و گفته است که اسلام به همه این علوم ملل پیشین جهت داده و آنها را به کمال بیشتر رهبری کرده است.

دوره خلفای راشدین از نظر قاضی صاعد، دوران تقوا، نیرومندی و توسعه زبان عربی و شریعت اسلام بود. «ایشان در سرزمینها هراس افکنده، بر شاهان غلبه کرده، مملکتها را به تصرف در آوردند»، و اما علمی که در آن فاصله زمانی انتشار یافت، مزید بر زبان عربی و شریعت اسلامی، هنر پزشکی بود.

دوره خلافت اموی (۴۰-۱۳۲ ق / ۷۴۹ م) از دیدگاه قاضی صاعد در تاریخ علوم دوره بسیار مهمی به شمار می رود. او از خالد بن برمکین معاویه (د: ۹۰ ق / ۷۰۸ م) به برجستگی در پزشکی و کیمیاگری یاد کرده است و برتری او و منصور عباسی و اهمیت عصر آن دو و تأثیر خود ایشان را در پیوستگی تکامل فرهنگی مورد تأکید قرار داده است.

قاضی صاعد آنگاه از سیر تحوّل علوم در دوره خلافت عباسی سخن گفته از منصور و توجه وی به فقه، فلسفه و علم نجوم یاد می کند و احترام گذاری او به دانشمندان، مخصوصاً به منجمان را می ستاید و سپس از عوامل و علل پیشرفت بی مانند علوم در زمان مأمون و از انگیزه های پیدایش نهضت ترجمه و طرق جذب فرهنگی و راههای انتقال فلسفه و علوم ملل پیشین به جهان اسلام بحث می کند.

قاضی صاعد در این قسمت، مخصوصاً تذکر می دهد که ذکر قوم عرب صرفاً به عنوان مدخلی است برای مطرح سازی ملّتی عظیم که از برکت ظهور اسلام پدید آمده و عبارت است از مؤلفه اقوام و ملل که اسلام در میان ایشان راه یافته و اینک یا خود

مسلمان‌اند و یا به شکل اقلیتهای دینی و تحت عنوان اهل ذمه در زیر پرچم اسلام، از همزیستی مسالمت‌آمیز با مسلمانان برخوردارند و از هر نژادی که هستند چه عرب و چه غیر عرب در خلافت عباسی در امر پیشبرد فلسفه و علوم با یکدیگر همکاری می‌کنند. از نظر قاضی صاعد، هم دوره اموی و هم دوره اول خلافت عباسی، دورانی است که در آن، کاخ رفیع فلسفه و علوم در فرهنگ اسلامی با استحکامی کامل پی‌ریزی شد و اگر این استحکام آغازین و بنیادین برای پایه‌های علم و فرهنگ نمی‌بود، فرهنگ اسلامی از شکوفایی عظمای بعدی برخوردار نمی‌شد و یا در صورت برخورداری، در مدتی طولانی و چشمگیر و در گستره جغرافیایی بزرگی، از خوارزم تا اسپانیا، استمرار و انتشار نمی‌یافت.^۱

قاضی صاعد در هنگام بحث از دولت عباسی شگفت‌زدگی و سپاسگزاری خود را نسبت بدان دولت که آن همه به فلسفه و علوم و همه جلوه‌های متعالی فرهنگ توجه نشان می‌داد، ابراز می‌کند؛ ولیکن در عین حال از علل ضعف و سقوط آن که به اعتقاد وی، از سال ۳۰۰ هجری / ۹۱۳ میلادی به علت چیرگی زنان و نفوذ اقوام ترک در کارهای حکومتی آغاز شده است، نیز غفلت نمی‌کند و هم می‌افزاید که از آن زمان به بعد، توجه مردم به علم فروکش کرده به جای آن گرفتار آشوبهای اجتماعی و آشفتگیهای متراکم روزافزون گردیدند تا آنجا که دیگر در عصر خود وی و در زمان تألیف کتاب التعریف بطبقات الأمم (۴۶۰ ق / ۱۰۶۸ م) نزدیک می‌بیند که توجه به علم در جهان اسلام، بکلی از میان برود.

قاضی صاعد پس از این گشت و گذار طولانی در میان ملل و اقوام جهان به زادبوم خود، اندلس، می‌رسد و در باب این سرزمین اظهار می‌دارد که این سرزمین تا زمان فتح اسلام، یعنی تا رمضان ۹۲ ق / ۷۱۱ م از علم و معرفت تهی بوده و به جز پاره‌ای از طلسمها که آنها هم به اتفاق نظر مورخان از آثار شاهان رومی بوده، هیچ نشانی در آنجا از

۱. آبوت، 19، 21، 27؛ خان، «قاضی صاعد...»، 153-159.

دانش وجود نداشته است.

به نظر وی، پس از اینکه مسلمانان آنجا را گشودند، نیز اهالی تا مدتی به علوم توجه نمی‌کردند و جز به علم شریعت اسلامی و زبان عربی نمی‌پرداختند؛ تا اینکه حکومت بنی‌امیه در آنجا استقرار یافت.

قاضی صاعد سپس اندلس را در چهارچوب جغرافیایی و تاریخی خود قرار می‌دهد و آنگاه دانشمندان آنجا را به ترتیب توجه ایشان به علوم باستانی، بخصوص یونانی، برمی‌شمارد و پیش از آن به صورت عارضی پاره‌ای از سرگذشتها و رویدادهای تاریخی را مطرح می‌سازد و پیداست که از تاریخ به عنوان ابزاری برای رسیدن به دانشهایی که از نظر وی در میان علوم مهمتر به شمار می‌روند، استفاده می‌کند.

در مجموع به نظر می‌رسد که قاضی صاعد به علوم عقلی بیشتر از علوم نقلی اهمیت می‌دهد و در هنگام بررسی زندگانی دانشمندان اندلس وقتی که به ابن حزم می‌رسد، ضمن ابراز شگفت‌زدگی از دانش او که خود از آن بهره‌ها برده و هم از شاگردی او و از روش علمی وی استفاده کرده، این امر از اینکه او را مورد انتقاد قرار دهد، مانع نمی‌شود؛ بلکه به نقد کتاب *التقریب لحدود المنطق* او می‌پردازد و بی‌پرده اظهار می‌دارد که ابن حزم با ارسطو به گونه‌ی کسی که هدف وی را نفهمیده باشد، به مخالفت پرداخته و از این جهت کتابش پر از اشتباه است.

انتقاد قاضی صاعد در اینجا از ابن حزم و نیز هجومش به رازی و دفاعش از ارسطو، بی‌گفتگو پرده از یک جریان ارسطوگرایی در میان دانشمندان اسپانیای اسلامی بر می‌دارد که با قاضی صاعد شروع شده و در نزد ابن رشد و ابن خلدون به اوج خود رسیده است.^۱

قاضی صاعد پس از آنکه عالمان «برهان» را برمی‌شمارد به کمبود عالمان علوم طبیعی و الهیات در اندلس اشاره می‌کند و در باب علم طب می‌گوید که اندلسیان در آغاز

۱. رنان، ابن رشد و الرشیدیه، ج. م.

این هنر را به طور کامل فرا نگرفته‌اند، بلکه هدف ایشان از آن دانش فقط خدمت به پادشاهان بوده است؛ مگر از زمان امیر محمد بن عبدالرحمن اوسط اموی که احمد بن ابای قرطبی در زمان وی صناعت طب را به خاطر شرافت ذاتی آن فرا گرفت.^۱

اندلسیان پیش از ابن ابا، به نظر قاضی صاعد در طب بر گروهی از مسیحیان تکیه داشتند که نه در آن باب و نه در زمینه علوم دیگر هیچ تخصص، تحقیق و اطلاعی نداشتند و فقط به یکی از کتابهای مسیحیان که در اختیار داشتند به نام *الابریم*^۲ به معنای «جامع و مجموع» مراجعه می‌کردند.

قاضی صاعد از بازگویی اهمیت مشرق اسلامی برای اکتساب علوم اندلسیان نیز غافل نگشته و متذکر شده است که دانشوران اندلسی برای دانش‌افزایی و یادگیری علوم پیوسته بدانجا سفر می‌کردند و از آن سرزمین با مشقت پر، به اندلس باز می‌گشتند و کتابهای گوناگون و جامعی تألیف می‌کردند که از سویی میراث فرهنگی مشرق زمین را که خود آمیزه‌ای از موارث ملل گوناگون بود، در بر داشتند و از دیگر سو، جامع میراث

مركز تحقيق كويتی علوم اسلامی

۱. ص ۲۶۱.

۲. در نسخه‌های مختلف التعریف بطبقات الأمم، نام این کتاب به صور مختلفی آمده و نمی‌توان بدقت مشخص کرد که چه کتابی بوده است. شیخو (تعلیقات، ۷۸) آن را «البرشیم» خوانده در حالی که در نسخه «البریم» محسوستر است. اما بلاشر در ترجمه خود (P. 120) آن را به صورت *Al-Ibrisim* برگردانیده که نه در چاپ قاهره که مورد استفاده وی بوده، آمده و نه حتی در یکی از نسخه‌های مختلف دیگر و سپس وی (همان جا) دو احتمال را مطرح می‌کند: یکی اینکه این کتاب همان *الابریم* تألیف یحیی بن اسحاق وزیر عبدالرحمن الناصر بوده باشد و دیگر اینکه منظور کتاب الفصول بقراط بوده باشد که (Aphorism) نام داشته است. البته دقت در خود متن کتاب قاضی صاعد هر دو احتمالی را که بلاشر مطرح کرده، مردود می‌سازد؛ زیرا اولاً وی زندگی یحیی بن اسحاق را شرح داده و از کتاب وی به عنوان «کناشی در طب که پنج بخش دارد و وی در آن روش رومیان را در پیش گرفته» یاد کرده است؛ ولی زمان وی بعد از دوره‌ای است که مورد بحث قاضی صاعد است، یعنی وی دوره قبل از حکومت امیر محمد بن عبدالرحمن دوم را می‌پژوهد، نه دوره بعد از عبدالرحمن الناصر را و بنابراین اگر به فرض کتابی به نام *الابریم* هم تألیف کرده باشد، ارتباطی به مورد بحث پیدا نمی‌کند؛ ثانیاً وصفهایی که قاضی صاعد از آن کتاب داده، بسیار واضح و قاطع‌اند: آن را از کتابهای مسیحیان می‌شمارد، در حالی که فصول بقراط چنین نبوده و معنای لغوی آن را «جامع و مجموع» دانسته که باز هم ارتباطی با فصول بقراط نمی‌یابد (نک: رینولد، ۲۳۴). بنابراین به نظر می‌رسد که این نام همان «البریم» تحریف شده «هرباریم» به معنای «مجموعه گیاهان طبی» بوده باشد.

اسپانیای اسلامی بودند که در قرطبه، طلیطله، اشبیلیه، غرناطه و دیگر فرهنگ-شهرهای شبه جزیره ایبریا پدید آمده بود و مهر مشخص خود را داشت، یعنی مهر و نقش اندلس را.

بعد از آن قاضی صاعد، بنی اسرائیل را به عنوان هشتمین و آخرین ملت مطرح می‌کند که به اعتقاد وی در فلسفه هیچ‌گاه نامبردار نگشته‌اند؛ ولیکن در علوم شریعتها و سرگذشتها و تاریخ پیامبران و آغاز پیدایش، کسانی از ایشان مشهور شده‌اند و حتی در این زمینه‌ها از دانایان مسلمان، کسانی همچون: عبدالله بن عباس (د: ۶۸ ق / ۶۸۷ م) و کعب الأحبار (د: ۳۲ ق / ۶۵۲ م) و وهب بن منبه (د: ۱۱۴ ق / ۷۳۲ م) از ایشان فرا می‌گرفته‌اند.

آن‌گاه قاضی صاعد از روش ویژه محاسباتی و تقویم مخصوص یهودیان که از آن برای نگهداری تاریخ شریعت و محاسبه ماههای قمری و برجهای شمسی خود استفاده می‌کنند، با شناختی دقیق و کامل و توجهی مخصوص یاد می‌کند و بعد می‌افزاید:

... این ملت، منزلگاه پیامبری و کاتسار رسالت در میان آدمی‌زادگان‌اند و عموم پیغامبران از میان ایشان برخاسته‌اند.

بعد از آن وی، ملت یهود را نیز در چهارچوبه تاریخی و جغرافیایشان قرار می‌دهد و سپس از پراکندگی آن قوم بعد از اینکه عمر بن خطاب (م: ۲۳ ق / ۶۴۴ م) آنان را به استناد حدیث نبوی (ص): «لایبقین دینان فی أرض العرب»، از عربستان بیرون راند، سخن می‌گوید و نیز از اینکه آن قوم چگونه بعد از آوارگی به کسب علوم روی آوردند. آگاهی قاضی صاعد در باره دانایان مشرقی قوم یهود، به پایه اطلاع وی از دانشوران اندلسی آن قوم نمی‌رسد که هم بخوبی از تاریخشان مطلع است و هم از آثارشان آگاه. در اینجا قاضی صاعد شرح زندگی حسدای پسر اسحاق از کارگزاران حکم اموی را آورده و توضیح داده که وی چگونه برای یهودیان اندلس دروازه‌های علم فقه و تاریخ آن قوم را گشوده است، در حالی که پیش از وی ناچار می‌شدند که در باب تاریخ دین و

سالهای تاریخ و اوقات جشنهای خود، به یهودیان بغداد مراجعه کنند و به ایشان در هر باب پناه ببرند؛ همچنین وی در همین جا از زندگی و آثار بزرگانی از قوم یهود، مثل: ابن فؤال، و ابن جناح و دیگر دانشمندان یهودی اندلسی که پیش از ابن میمون می زیسته اند، اطلاعات جالبی به دست داده است.

موضوعهای فرعی در کتاب التعریف بطبقات الأمم

چنان که دریافتیم، موضوع اصلی التعریف بطبقات الأمم در باره تاریخ جهانی علوم است؛ ولیکن در کنار این موضوع اصلی و به منظور کمک به تفهیم کاملتر آن، قاضی صاعد، از طرح چند موضوع دیگر نیز، به عنوان ابزارهای کمکی برای توضیح و تبیین جامع موضوع استفاده کرده است، که هر کدام از آنها به سهم خود و با توجه به نقشی که در تبیین موضوع اصلی ایفا می کنند؛ بسیار مهم و عبارت اند از:

۱. قوم شناسی^۱ و مردم شناسی^۲

نخست، قوم شناسی و مردم شناسی و حتی شناخت روحیه و خلقیات ملت ها است و این موضوع در سرتاسر کتاب مورد توجه دقیق قاضی صاعد بوده است، ولی در بخشهای نخستین آن به صورتی محسوس تر و کاملتر به چشم می خورد؛ زیرا در آنجا به طبقه بندی اقوام و نژادهای مختلف و تقسیم و دسته بندی ملت های بشری مخصوصاً از لحاظ توسعه قوای ذهنی پرداخته است.

چون در باب این موضوع قبلاً تا حدودی بحث کرده ایم، بیش از این بدان نمی پردازیم.

۲. جغرافیای ملل جهان

دومین موضوع جغرافیا است که قاضی صاعد در هر قسمت، به قصد تعیین دقیق

1. Ethnology.

2. Anthropology.

جایگاه و موقعیت جغرافیایی هر قوم و ملتی آن را مطرح و نیز از توزیع مکانی جمعیت ایشان و مهاجرتهايشان گفتگو می‌کند و در این زمینه به قدری روشن و دقیق و کامل بحث کرده که برخی از استادان معاصر را به اشتباه واداشته است؛ به طوری که به خطا موضوع اصلی این کتاب را جغرافیا دانسته‌اند.^۱

قاضی صاعد در بخشهای نخست کتاب از جغرافیای ملتهای باستانی، همچون: سرزمین ایرانیان، کلدانیان و... گفتگو و سپس مخصوصاً از ایران بزرگ و نیز از سرزمین عربستان بحث کرده و به تعیین مرزهای آنها پرداخته و حتی از استانها و شهرستانهای مهم و بزرگ هر یک نام برده است.

همچنین وی جایگاه جغرافیایی کلدانیان را بدقت و تفصیل تعیین، ولی از سرزمینهای اقوام دیگر به اختصار بحث کرده است.

نیز او پس از اینکه به تعیین کلی حدود چین و سرزمین اقوام ترک پرداخته، هم حد و حدودی کلی از سرزمینهای اقوام وحشی و ابتدایی و عقب مانده به دست داده و هم از علل طبیعی و تأثیر محیط جغرافیایی در عقب ماندگی و توحش گفتگو کرده است.

وی در هنگام تعیین موقعیت هند نیز از تأثیر علت‌های طبیعی و وضعیت جغرافیایی در این زمینه بحث، و مزید بر آن آرای احکام نجومیان را نیز در این باب نقل کرده است.^۲ همچنین در هنگام بحث از تاریخ علوم در میان یونانیان، موقعیت جغرافیایی سرزمین ایشان را نیز بدقت بیان کرده و سپس به رومیان که رسیده بتفصیل به بیان مرزهای آن امپراتوری وسیع پرداخته است.

همچنین وی ویژگیهای جغرافیایی سرزمین مصر و حدود آنجا را بیان کرده و فواصل حدود اصلی با یکدیگر را نیز شرح داده است و علاوه بر آن از عظمت آثار باستانی موجود در آن سرزمین سخن گفته است.

قاضی صاعد در خلال بحث از قوم عرب نیز از تأثیر عوامل محیطی، جغرافیایی و طبیعی در پیدایش فرهنگ و زبان و تحولات آنها بحث کرده است و به علاوه از توزیع

۱. نک: عنان، تعلیقات بر کتاب الإحاطة، ۱۰۱/۱.

۲. ص ۱۵۳.

جغرافیایی قبایل عرب و تأثیر مکان استقرار هر کدام در تکوین معارف و فرهنگ ایشان، سخن گفته است و آن گاه با دقت حدود و تقسیمات شبه جزیره عربستان را مطرح کرده و در بیان این تقسیمات نیز به توزیع جغرافیایی قبایل عرب نظر دوخته است.

قاضی صاعد در بیان جغرافیای اندلس معرفتی دقیقتر ارائه داده و حتی طول و عرض جغرافیایی شهرهای آن سرزمین را گاه دقیق و گاه به تقریب علمی بیان کرده، به طوری که به نظر می رسد خود وی در تعیین نقطه مختصات و موقعیت این شهرها سهیم بوده و به طور عملی در تهیه نقشه آنها نقشی بر عهده داشته است. البته در همین باب وصفی که وی از رود تاجه و شهر طلیطله به دست داده که ابن حیان آن را نقل کرده^۱ و نیز آنچه دمشقی^۲ از او در باب تقسیم و طبقه بندی و توزیع مکانی ملل همراه با نقشه آورده است، مؤید این نظریه می تواند بود.

قاضی صاعد در باب قوم یهود، به ذکر شام به عنوان نخستین مکان ایشان بسنده کرده و سپس توزیع جغرافیایی ایشان را در تمام معموره کره زمین دانسته و معتقد است که بعد از آنکه تیتوش، شاه رومی، ایشان را از آن سرزمین بیرون رانده، در همه مملکتها چنان پراکنده شده اند که هیچ مملکتی نمی توان یافت، چه در خاوران و باختران و چه در شمال و جنوب معموره، مگر اینکه جمعی از ایشان در آنجا هستند، بجز جزیره العرب که عمر بن خطاب به استناد حدیث نبوی (ص) «لایبقین دینان فی أرض العرب ایشان را به طور کامل از آنجا بیرون رانده است.

بدین ترتیب در مجموع می توان گفت که ارزش علمی کتاب التعريف بطبقات الأمم به لحاظ اشتغال بر مطالب جغرافیایی طبیعی و سیاسی و اجتماعی در سطح بالایی است و در خور توجه است.

۳. تاریخ سیاسی و عمومی عالم

قاضی صاعد در ارتباط با هر قوم و ملتی، تاریخ عمومی و سیاسی وی را نیز مطرح

ساخته است و در این زمینه از اقوام ماقبل تاریخ، وحشی و بدوی که بگذریم، از میان ملت‌های پیشرفته‌ای که آنها را مورد بحث قرار داده است، در باب ملت هند، اعتراف به نقصان اطلاعات خویش کرده و آن را ناشی از چند علت، از جمله: فاصله مکانی زیاد و عدم امکان دسترسی به کتابها و آثار ایشان ذکر کرده و گفته است که بدین لحاظهاست که از تاریخ آنان اطلاع کاملی ندارد؛ اما به ایران که می‌رسد، چنین به نظر می‌رسد که گویا می‌خواهد آن نقیصه را جبران کند؛ زیرا بر خلاف سبک نگارش خود در این کتاب که بر مبنای ایجاز و اختصار است، بتفصیل، اما فقط صحیحترین آرا و اقوال را از کتاب مفصل خود جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم برگزیده و آورده است و مدت حکومت ایرانیان را از زمان کیومرث تا کشته شدن یزدگرد پسر شهریار در سال ۳۲ ق / ۶۵۳ م در زمان خلافت عثمان، سه هزار و صد و شصت و چهار (۳۱۶۴) سال تعیین کرده است.

همچنین وی در باب تاریخ عمومی اقوام کلدیه و آشور از پیدایش حکومت نمرودان در میان ایشان تا حمله و غلبه ایرانیان به سرزمین آنان، نکته‌های مهم و در خور توجهی را مطرح ساخته است.

قاضی صاعد از تاریخ عمومی و سیاسی یونانیان و نیز از فتوحات اسکندر مقدونی، بخصوص از فتح ایران و کشتن داریوش سوم هخامنشی به دست وی و هم از مراسلاتی که میان وی و ارسطو مبادله شده و نیز از به حکومت رسیدن سلسله بطلمیوسیان در اسکندریه مصر و از قدرت و عظمت ایشان بحث کرده است.

قاضی صاعد در باب تاریخ دولت روم و بیزانس، یا امپراتوری روم غربی و شرقی هر دو، مطالب ارزنده‌ای ارائه داده است. او در این باب گاهی از رومانس لاتینی، بنیانگذار شهر رم در ۷۵۴ ق. م و نخستین امپراتور مشهور روم، سخن می‌گوید و زمانی از اوگوست و زمانی از کنستانتین کبیر، پسر هیلانی، که شهر قسطنطنیه را تأسیس کرده و همت خود را به انتشار دیانت حضرت مسیح (ع) معطوف کرده است.

او سپس از اقوام تازه به دوران رسیده و نو دولت یافته‌ای از قبیل اسلاوها و وارگها آغاز سخن می‌کند که به دوره ملوک الطوائف اروپایی شکل داده‌اند و هم از قبایل ترک

چادرنشینی که در فاصله مکانی رم- قسطنطنیه، چنان ایجاد ناامنی کرده بودند که از حدود ۳۴۰ ق/ ۹۵۱ م به بعد، سفر از هر یک از این دو شهر به دیگری، از راه خشکی ناممکن گشته بود.

قاضی صاعد از تاریخ عمومی مصر، اطلاع چندانی به دست نداده است؛ اما در باب تاریخ طبیعی انواع جانوران و اصل تنازع بقا و برآمدن نوع انسان از میان آنها، از کتاب المؤلف فی أخبار مصر تألیف مورّخی موسوم به الوصفی / الوصفی [ظ: المسبّحی، عزّالملک]، مطالب بسیار مهمّی را نقل کرده که مورد اعتقاد دانشمندان مصر باستانی بوده است؛ لیکن با نقدی که از آن مطلب کرده، نشان داده است که خود به اهمّیت این آرای ارزشمند، وقوفی ندارد.

در عوض، وی تاریخ عمومی و سیاسی قوم عرب را بتفصیل و نسبتاً کامل بیان کرده و از عرب انقراض یافته (بائده)، همچون: عاد، ثمود، طسم، جدیس، عمالقه و جرهم و از عرب باقی مانده (باقیه)، چه عدنانی و چه قحطانی سخن گفته و تاریخ دوره جاهلیت و دوره اسلام هر کدام را شرح داده و ایشان را به طور کلی به دو دسته شهرنشین و کوچ نشین یا صحراگرد تقسیم و همچنین از تاریخ مهاجرتهاى بزرگ و نیز از توزیع مکانی و جغرافیایی قبایل عرب بحث و تفصیل بیشتر در این زمینه را به کتاب دیگر خود، جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم احاله کرده است.

قاضی صاعد، از آن پس، با طرح مبعث حضرت رسول (ص) به عنوان یک نقطه عطف تاریخی عظیم در میان قوم عرب، شمه‌ای از تعلیم آن حضرت را باز می‌گوید و سپس به بیان اجمالی تاریخ خلفای راشدین، امویان و عباسیان می‌پردازد.

نکته بسیار جالب توجه در اینجا، طرح نمودارگونه‌ای است که قاضی صاعد از ظهور تا سقوط تمدن اسلامی ارائه داده و بدین ترتیب خود را به پایگاه بلند یک فیلسوف-مورّخ بالا برده است. او در این طرح از ظهور آیین مقدّس اسلام و توسعه و پیشرفت فرهنگ و تمدن اسلامی و سیر صعودی آن تا رسیدن به نقطه اوج منحنی در سال ۳۰۰ ق/ ۹۱۳ م و سپس از شروع سیر نزولی آن از همان تاریخ به بعد، تا زمان

خویش و سال تألیف کتاب التعریف بطبقات الأمم (۴۶۰ ق / ۱۰۶۸ م) که آن زمان را تاریخ تقریبی سقوط کامل می‌بیند، بحث کرده است.

نکته جالبتر در همین زمینه این است که وی به صورتی فشرده و موجز در همین طرح ترسیمی، هم علل پیشرفت را گنجانیده و هم از علل سیر نزولی منحنی، تا سقوط را مطرح ساخته است.

به نظر قاضی صاعد، از جمله عمده‌ترین علل شروع سیر نزولی و سقوط تمدن اسلامی، از سویی دخالت زنان در کار حکومت و از سویی دیگر غلبه اقوام ترک از تاریخ ۳۰۰ ق / ۹۱۳ م به بعد، بر دستگاه خلافت بوده است.

قاضی صاعد در باب تاریخ عمومی و سیاسی اسپانیا در دوره پیش از اسلام، از ورود اقوام باستانی، همچون: ایبرها و واندالها بدان سرزمین به صورت اشاری و با تعبیر «أمة بعد أمة» یاد می‌کند؛ ولی از حکومت رومیان و گوتها بصراحت نام می‌برد و مخصوصاً دوران حکومت گوتها را بر آنجا تا ورود مسلمانان در تاریخ رمضان ۹۲ ق / ۷۱۱ م بدانجا در حدود سیصد سال تعیین می‌کند و از شهر باستانی طالق در مجاورت اشبیلیه به عنوان پایتخت رومیان و از شهر طلیطله نیز از شهرهای باستانی آن سرزمین، به عنوان پایتخت گوتها و از شهر قرطبه به عنوان پایتخت مسلمانان، تا سقوط بنی‌امیه و شروع دوران ملوک الطوائف در آنجا، یاد می‌کند.

همچنین قاضی صاعد، از دوره حکومت امیران عرب بر اندلس به طور اشاری یاد کرده؛ ولیکن دوره خلافت امویان اندلس را دوره استحکام بنیان حکومت و شروع پیشرفتهای اجتماعی و فرهنگی و علمی در آن سرزمین می‌شمارد و آن را به طور دقیقتر، از وسط سده سوم هجری / نهم میلادی و در دوران حکومت امیر محمد بن عبدالرحمن دوم تعیین می‌کند و این روند توسعه را تا حدود وسط سده چهارم هجری / دهم میلادی برقرار و رو به افزایش و انتشار می‌بیند و نقطه اوج منحنی پیشرفت اجتماعی و فرهنگی را به زمان عبدالرحمن الناصر و پسرش، حکم المستنصر، می‌رساند؛ اما می‌افزاید که چون حکومت به هشام المؤید، نوجوانی نابالغ، رسید زمام امر حکومت به دست

پرده‌دار او، المنصور بن ابی عامر افتاد که برای دلخوشی عوام اندلس، درهای کتابخانه‌های خلافتی و گنجینه الحکم را به روی عالمان دینی گشود؛ تا هر کتابی را که در مذهبهای اندلسی خواندنش مباح شمرده نمی‌شد، جدا کردند و بدین ترتیب ایشان کتابهای ادبیات و فقه و حدیث و... را برگزیدند و بقیه کتب را که به علوم باستانی، همچون: فلسفه، نجوم، ریاضی، منطق، هیأت و... مربوط می‌شدند، همه را یا سوزانیدند و یا در چاههای کاخ خلافتی انداخته، بر روی آنها خاک و سنگ ریختند و یا به هر طریق ممکن دیگر، همه را نابود کردند و این فاجعه خود، نقطه شروع سقوط تمدن و فرهنگ اسلامی در اسپانیا به شمار می‌رود.

قاضی صاعد از آن پس، سقوط دولت اموی را مطرح می‌کند و اظهار می‌دارد که بعد از آن دولت عامری هم قادر نشد در جلو قدرتهای تازه به دوران رسیده و نو دولتان تازه پیدا شده ملوک الطوائف ایستادگی کند، زیرا ایشان به کاخهای خلافتی ریخته، همه ذخایر نفیس، اعم از کتابها و یا نقایس دیگر را چپاول کرده، به بهای ناچیز و ثمن بخس به فروش رساندند و بدین ترتیب اندکی از آن کتابها و اسناد علمی، بتدریج، به دست سران قبایل و برخی از ملوک طوائف افتاد؛ اما دیگر برای کار علمی و تحقیقی بسیار دیر شده بود؛ زیرا در داخل، پیوسته آشوبها رو به افزایش بودند و ملوک الطوائف با هم در جنگ و از طرف دیگر، مرزها نیز در خطر تهاجم روزافزون اسپانیاییها و مسیحیان شمالی قرار می‌گرفت و این وضع، به کسی فرصت هیچ‌گونه فعالیت فرهنگی و پیشرفت اجتماعی را نمی‌داد و بر این اساس قاضی صاعد، تاریخ سقوط کامل فرهنگ و تمدن اسلامی اندلس را نیز در زمان خود، بسیار نزدیک پیش‌بینی می‌کند.

قاضی صاعد در زمینه تاریخ عمومی و سیاسی قوم یهود، جز آوارگی بزرگ ایشان از شام به دست تیتوش، شاه رومی، و نیز اخراجشان از جزیره العرب به دستور عمر بن خطاب، اطلاع قابل توجهی ارائه نداده است.

۴. دین‌شناسی و تاریخ ادیان / علم ملل و نحل

موضوع فرعی دیگری که در کتاب التعريف بطبقات الأمم به چشم می‌خورد،

دین‌شناسی و تاریخ ادیان و یا به تعبیر قدما و خود قاضی صاعد علم ملل و نحل است و البته عمده‌ترین مأخذ وی در این زمینه، کتاب خود وی، موسوم به مقالات أهل الملل و النحل است.

قاضی صاعد در این کتاب، مباحث دین‌شناسی خود را با مروری فشرده و بسیار موجز بر دیانت‌های هندی آغاز می‌کند.

در نظر قاضی صاعد، هندیان همگی موحد و دور از شرک هستند. او تمامی ادیان آن سرزمین را تحت عنوان دو دیانت کلی: «برهمایی» و «صابئی» می‌گنجاند. برخی از برهمنان را قائل به حدوث جهان و برخی دیگر را معتقد به قدم آن می‌داند؛ ولیکن همگی آنها را در باطل‌شماری انواع نبوت‌ها، و حرام‌دانی کشتار جانوران، و ممنوع‌شماری آزاررسانی به حیوانات و خوردن غذاهای حیوانی، متفق می‌شمارد.

قاضی صاعد جمعیت برهمنان را اندک، ولی تبارشان را والا می‌داند و در باب صابئیان می‌گوید که اکثریت و جمهور هندیان را تشکیل می‌دهند و قائل به قدم جهان‌اند و با این حال، آن را معلول ذات علت العلل که خالق متعال است، می‌دانند و به ستارگان احترام می‌گذارند و مجسمه‌هایی به نام آنها می‌سازند و همه‌گونه هدیه و نذری به آنها پیشکش می‌دهند.

همچنین قاضی صاعد می‌افزاید که هدف صابئیان از این قربانیها و هدیه‌ها، جلب توجه نیروهای نهفته در هر ستاره است؛ تا بدان وسیله در جهان فرودین و عالم طبیعت، باگزینش آنها و مدیریتشان ایجاد تغییر کنند و ایشان هر یک از این مجسمه‌ها و اشکال مقدس را یک «بودا» می‌نامند.

وی در پایان این مبحث از تأثیر اعتقادات دینی هندیان در نگرشهای نجومی و آرای طبیعی ایشان سخن می‌گوید و بحث تفصیلی در این زمینه را به کتاب دیگر خود: مقالات أهل الملل و النحل احاله می‌دهد.

قاضی صاعد، بعد از آن، به شرح تاریخ ادیان در ایران می‌پردازد و اظهار می‌دارد که ایرانیان به اعتقاد برخی از مورخان در آغاز، یکتاپرست و بر دیانت حضرت نوح (ع)

بوده‌اند و سپس بوداسف^۱ مشرقی به نزد تهمورث، سومین شاهنشاه ایرانیان آمد و دیانت حنفاء را که همان آیین صابئی است بیاورد، بر این اساس قاضی صاعد دیانت حنفاء را با آیین صابئی یا مهرپرستی و آن هر دو دین را با آیین بودایی از یک مقوله به شمار می‌آورد و به نظر می‌رسد که وی این قسمت از مطالب خود را از مسعودی گرفته است.^۲

سپس قاضی صاعد می‌افزاید که تهمورث آیین بوداسف را پذیرفت و ایرانیان را هم به پذیرش آن وادار ساخت و از آن پس ایشان در حدود یک‌هزار و هشتصد سال بر آن دیانت بودند و بعد از آن در سی سال گذشته از ابتدای شاهنشاهی گشتاسب از سلسله کیانی، زردشت ایرانی ظهور کرده، مردم را به دیانت مجوسی فرا خواند.^۳

تعالیم زردشت، از نظر قاضی صاعد عبارت بود، از: احترام به آتش و نورهای دیگر، اعتقاد به ترکیب جهان از روشنایی و تاریکی و عقیده به پنج ذات قدیم که عبارتند از: خالق متعال [اهورامزدا]، ابلیس [اهریمن]، هیولا [ماده بی‌شکل نخستین]، زمان و مکان.

بعد از آن قاضی صاعد چنین می‌افزاید که گشتاسب، دیانت زردشتی را پذیرفت و ایرانیان را نیز به قبول آن واداشت، تا آنجا که همگی به زردشت به عنوان پیامبری که از طرف خدای متعال به سوی ایشان مبعوث شده است، اعتقاد یافتند و دیانت صابئی را رها کردند و از آن پس، به مدت ۱۳۰۰ سال و تا سال ۳۲ ق / ۶۵۳ م پیوسته تابع دیانت زردشتی بودند.

در این هنگام در طی جنگهایی که مسلمانان عرب با ایشان در قادسیه، جلولاء، نهاوند و... داشتند، خلقی انبوه از آنان کشته شدند و جماعتی از آنان اسلام آوردند و بقیه همچنان به صورت اهل ذمه، مانند اهل ذمه یهودیان و مسیحیان تا زمان تألیف کتاب

1. Bouddha.

۲. نک: مسعودی، مروج الذهب، (۱/۲۶۳، ۲/۳۸۰، ۳/۳۸۲).

۳. همان جا: مسعودی، مروج الذهب، ۲۲۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۱۲.

التعريف بطبقات الأمم (۴۶۰ ق / ۱۰۶۸ م) به گزارش قاضی صاعد در عراق، اهواز، سرزمین پارس، اصفهان، خراسان و شهرهای دیگر مملکت ایرانیان پیش از اسلام، بر آیین پیشین خود زندگی می‌گذراندند.

در اینجا ملاحظه می‌شود که قاضی صاعد دو نکته مهم از تاریخ دیانت زردشتی را بروشنی بیان کرده است؛ یکی زمان ظهور زردشت است که وی آن را در حدود یک هزار و سیصد سال پیش از قتل یزدگرد سوم تعیین می‌کند و دیگری، گزارش کثرت نسبی جمعیت اهل ذمه از زردشتیان ایران در اواسط سده پنجم هجری/یازدهم میلادی است که از لحاظ بررسی تاریخ اقلیتهای دینی، مخصوصاً اقلیت زردشتی در ایران، امری بس مهم و در خور توجه است.

قاضی صاعد سپس از تاریخ دین در میان کلدانیان سخن می‌گوید و دیانت ایشان را مبتنی بر «هنر جادوگری» اعلام می‌دارد؛ ولی به یونانیان که می‌رسد، دیانت جمهور ایشان را آیین صابئی می‌داند که مثل هندیان به اختران احترام می‌گذارند و به پرستش بتها عادت داشتند.

در این قسمت قاضی صاعد از تأثیر حکمت یونانی بر روی حکمت باطنی اسلام، بخصوص در اسپانیا، از طریق محمد بن عبدالله بن مسره جلی (د: ۲۱۹ ق / ۸۳۴ م) و نیز از تأثیر آن بر روی کلام معتزله، از طریق ابوالهذیل محمد بن هذیل علاف بصری، بزرگ معتزله در روزگار خود، بحث کرده است.^۱

وی سپس از دین رومیان باستانی، پیش از گرایش ایشان به آیین مسیحیت در زمان قسطنطین پسر هیلانی بحث می‌کند و آن را صابئی اعلام می‌دارد و مبتنی بر احترام به اختران و پرستش بتان.

وی همچنین مصریان باستانی را صابئی معرفی می‌کند و می‌گوید که ایشان نیز مانند

۱. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، نک: مسعودی، مروج الذهب، ۲۱/۵؛ ابن المرتضی، ۴۴-۵۱؛ قفطی، ۱۶؛ ابن ابی‌اصیبه، ۱۱۵؛ El, "Abual Hudhayl".

ملل صابئی دیگر، بتها را می‌پرستیدند و برای آنها به ساخت و اداره معابد عظیمی می‌پرداختند و سپس در هنگام انتشار مسیحیت، بدان گرویدند و در هنگام انتشار اسلام و فتح اسلامی مصر، برخی از آنان مسلمان شدند؛ اما بقیه ایشان تا سال تألیف کتاب (۴۶۰ ق / ۱۰۶۸ م) همچنان بر دین مسیحیت باقی مانده‌اند، اما به صورت اهل ذمه و تحت حکومت مسلمین به سر می‌برند.

قاضی صاعد از دیانت قوم عرب پیش از اسلام، مفصلتر از همه اقوام و ملل دیگر بحث کرده است و دینهای ایشان را گوناگون شمرده و با استناد به قرآن مجید^۱ افزوده است که قبیله حمیر خورشید را می‌پرستیده‌اند و بعد از غلبه حضرت سلیمان بر بلقیس و ملوک یمن، یهودی گردیده‌اند.

علاوه بر قبیله حمیر، وی از معبودهای هر یک از قبایل: کنانه، تمیم، لخم، جذام، طی، قیس و بنی اسد سخن گفته است و همچنین از خانه پرستی، کعبه پرستی و حتی پرستش مواد غذایی در میان برخی از قبیله‌ها، مانند: ثقیف، ایاد و بنی حنیفه یاد کرده است و علاوه بر آن، مسیحیت را در میان قبایل: ربیع، غسان و تیره‌هایی از قضاعه و یهودیت را در میان حمیر و بنی حارث کعب، و کنده شایع شمرده و از رواج زردشتیگری (مجوسیت) در میان قبیله بنی تمیم سخن گفته، و حتی کسانی، از قبیل: زراره پسر عدس؛ فرزندش حاجب؛ اقرع، پسر حابس و ابوسود، نیای وکیع بن حسان بن ابی سود را از زردشتیان آن قبیله نام برده است و همچنین زندقه را در میان قبیله قریش شایع دانسته و گفته است که ایشان آن را از اهل حیره اقتباس کرده بودند.

قاضی صاعد، مزید بر بیان گرایشهای فوق، بت پرستی را در میان تمام قبایل قوم عرب تا ظهور آیین مقدس اسلام، دین رایج و شایع شمرده است؛ اما افزوده که همه بت پرستان عرب، خدای متعال را هم یکتا می‌دانستند. وی در توضیح این مطلب با تکیه بر اصل «تشابه» چنین می‌گوید که بت پرستی ایشان هم، نوعی گرایش به آیین صابئی

بوده است که عبارت بوده از: احترام‌گذاری به اختران و پرستش بتهای تجسم یافته در معابد به عنوان نمادهای آنها.

بدین ترتیب در افکار و آرای قاضی صاعد، در اینجا علاوه بر تاریخ ادیان، با نوعی فلسفه ادیان نیز رو به رو می‌شویم؛ مخصوصاً آن گاه که می‌گوید:

(بت‌پرستی این بت‌پرستان) ... بدان گونه که نادانان نسبت به دیانت‌های ملت‌ها و اندیشه‌های فرقه‌ها می‌پندارند، نبوده است که خیال می‌کنند بت‌پرستان نظرشان این است که بت‌ها خود، خدایان آفریننده جهان‌اند؛ زیرا هرگز هیچ اندیشمندی چنین نپنداشته و هیچ خردمندی بدان اعتقاد نیافته است.

این امر، یعنی، تبیین فلسفی ادیان همان است که قاضی صاعد در باب دیانت هندیان نیز آن را ابراز کرده؛ ولی در اینجا آن را بیشتر توضیح داده و حتی برای اثبات نظریه خود به قرآن مجید^۱ نیز استناد کرده است.

به نظر می‌رسد که قاضی صاعد در این زمینه به اکتشاف روح مقدس موجود و مشترک در تمامی معبودها و اشیا و اشخاص مقدس در تمامی ادیان رسیده و در این مباحث خود، همان را دارد مطرح می‌کند ولیکن نامی را که دین شناسان جدید برای آن روح مقدس، اصطلاح کرده‌اند، یعنی، «مانا» را به کار نبرده؛ اما در عوض به جای آن، مفهوم را با واژه نیروها تعبیر کرده است که چندان هم از تعبیر جدید به دور نیست و بنابراین به نظر می‌رسد که می‌توان قاضی صاعد را مکتشف روح مقدس یا مانا در تاریخ ادیان دانست؛ اگر چه آن را نام‌گذاری نکرده است.

سپس قاضی صاعد، نیز با استناد به تعالیم قرآن مجید، اظهار می‌دارد که با این وصف، عموم قوم عرب به رستاخیز، معاد، کیفر و پاداش و به نبوت حضرت محمد (ص) اعتقاد نداشتند و چنین می‌پنداشتند که جهان، اگر چه مخلوق و نوپدید

است؛ اما فانی نیست، ولی می‌افزاید که با این وصف برخی از قبایل به معاد هم اعتقاد داشته و می‌پنداشته‌اند که اگر ماده شتر شخصی را بر روی قبر وی قربانی کنند، در قیامت سواره برانگیخته خواهد شد و پیاده نخواهد بود.

قاضی صاعد در همین بخش، از تاریخ آیین مقدس اسلام نیز سخن گفته و آن را تحوّل بزرگ در تاریخ عقاید دینی قوم عرب به شمار آورده و حتّی فشرده‌ای از تعالیم آن آیین گرامی را نیز ارائه داده است.

قاضی صاعد وقتی که به بیان تاریخ ادیان در شبه جزیرهٔ ایبریا می‌رسد، اظهار می‌دارد که اهالی اندلس نیز مانند رومیان، پیش از گرایش به مسیحیت، صابئی بوده و بعد از فتح اسلامی در آن سرزمین به آیین اسلام رو آورده‌اند.

وی در نهایت به تاریخ دین یهود پرداخته و مخصوصاً با توجهی ویژه از عنایت ژرف قوم یهود به علوم شریعت‌ها و سرگذشت پیامبران سخن گفته و حتّی ایشان را در این باب داناترین همهٔ اقوام و ملل شمرده و افزوده است که حتّی دانیان مسلمان، همچون: عبدالله بن عباس، کعب الأحبار و وهب بن منبه نیز در این زمینه از آن قوم کسب اطلاع می‌کرده‌اند.

قاضی صاعد به همین جهت در خاتمهٔ این قسمت، از عالمان دینی قوم یهود سخن گفته و اظهار داشته که آمار ایشان در شرق و غرب بسیار بالاست، به طوری که از کثرت به شمار در نمی‌آیند و سپس از میان نامورترین اشخاص ایشان در شرق، شرحی از چند تن، از قبیل: سعید بن یعقوب فیومی، ابوکثیر یحیی بن کاتب طبرانی، داوود قومسی و ابراهیم تستری آورده و همچنین از میان ناموران ایشان در اندلس به ذکر شرح حال: ابوالبراهیم اسماعیل، پسر یوسف کاتب، معروف به «ابن النغریله» (د: ۴۴۸ ق / ۱۰۵۶ م) پرداخته است.

بدین ترتیب دریافتیم که قاضی صاعد در کنار موضوع اختصاصی کتابش، یعنی، در کنار تاریخ جهانی علوم، از تاریخ جهانی ادیان و فلسفهٔ ادیان نیز که در آن ماهر و حتّی مکتشف بوده، بحث‌های جالبی را مطرح کرده است.

موضوعهای فرعی دیگر

قاضی صاعد در کتاب التعریف بطبقات الأمم علاوه بر موضوع اصلی و موضوعهای فرعی یاد شده، به موضوعها و جنبه‌های دیگری نیز پرداخته است که در درجه سوم از اهمیت قرار دارند، از قبیل: نقد کتاب، نقد آرای علمی، هنر سرگذشت‌نامه‌نویسی، نقد رجال و...

همچنین از این کتاب در علوم کتابداری برای فنونی، همچون: کتاب‌شناسی، رده‌بندی کتب و اسناد علمی و فهرست‌نویسی می‌توان استفاده کرد و مثلاً آن طور که از نظام الفهرست ابن ندیم در رده‌بندی معروف به دیوئی^۱ یا (دهگانی) بهره جسته‌اند، از این اثر هم با اندک صرف وقتی می‌توان با توجه به نظام ویژه‌ای که در دسته‌بندی اطلاعات اقوام و ملل ارائه کرده است، نظامی جامع و مناسب عصر قاضی صاعد طرح و استخراج کرد این امر به آسانی با شماره‌گذاری عنوانهای اصلی و فرعی کتاب امکان‌پذیر می‌باشد. این نظریه، در طی گفتگوهایی که با دو تن از استادان مجرب کتاب‌شناسی و فنون کتابداری در ایران آقای عبدالحسین حائری و آقای حسین بنی‌آدم، صورت گرفت، مورد تأیید ایشان نیز واقع گردید.

منابع قاضی صاعد در تألیف التعریف بطبقات الأمم

قاضی صاعد در تألیف کتاب التعریف بطبقات الأمم پیش از هر مأخذ دیگری، از سه کتاب دیگر خود که آنها را پیش از این کتاب تألیف کرده بهره جسته است، بدین ترتیب:

الف - إصلاح حرکات النجوم و التعریف بخط الراصدین

به نظر می‌رسد که بیشترین قسمت مطالب مربوط به تاریخ علم نجوم ریاضی و طبیعی و علم احکام نجوم و نیز اطلاعات مربوط به رصد‌ها و زیج‌ها و نقد و بررسی آنها را، که قاضی صاعد در کتاب التعریف بطبقات الأمم آورده، در حقیقت از همین کتاب

1. Dewey, Melvil (1851-1931).

خویش تلخیص کرده باشد و البته فقط در سه مورد با ذکر نام بدین مطلب تصریح کرده است.

ب - جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم

قاضی صاعد به طور عمده، بخصوص در زمینه‌های تاریخ، جغرافیا، طبقه‌بندی اقوام و ملت‌ها از همین کتاب خود مطالب بسیار مهمی را به صورت موجز در التعريف بطبقات الأمم آورده؛ ولی مجموعاً بیش از دوبار به نام آن تصریح نکرده است.

ج - مقالات أهل الملل والنحل

با اینکه قاضی صاعد در التعريف بطبقات الأمم از این کتاب فقط یک بار نام برده، اما چنین به نظر می‌رسد که مباحث مربوط به ادیان اقوام و ملت‌ها را در حقیقت در اینجا، از همین کتاب تلخیص کرده است.

بعد از این آثار شخصی، در میان منابع قاضی صاعد مهمترین مأخذ او، بر استناد به مشاهدات و تأملات شخصی، در خلال سفرها و روابط اجتماعی و فرهنگی خود وی استوار می‌باشد، و بعد از آن نوبت به یادداشت‌های بزرگان و گزارش‌های شفاهی خود اعلام معاصرش و یا شاگردان و خویشاوندانشان در باره ایشان می‌رسد که مخصوصاً مجموع این استنادهای قاضی صاعد، به علت این که گزارش آنها منحصر به دانستیهای شخصی خود وی می‌باشد، بسیار مهم هستند و از ارزش ویژه‌ای برخوردارند. این گزارش‌ها در حقیقت اسناد علمی و فرهنگی هزار سال پیش اندلس یا اسپانیای اسلامی به شمار می‌روند که فیلسوف نقاد و دانشمند تیزهوشی با باریک‌بینی کامل خود در باره معاصران و یا در باب اوضاع و احوال عصر خویش به ثبت و ضبط آنها پرداخته و بدین لحاظ از اهمیت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار می‌باشند.

همچنین قاضی صاعد از قرآن مجید و حدیث‌های نبوی (ص) در کتاب خویش استفاده کرده است و بعد از اینها از آثار مؤلفان بزرگ نسل یا نسل‌های پیش از خود، به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم و یا به صورت صریح یا اشاری و یا تلویحی بسیار بهره

جسته است که موارد مستقیم و صریح را می‌توان به ترتیب ذیل ذکر کرد:

۱. ابن آدمی، کتاب الزیج یا الزیج الکبیر معروف به نظم العقد.
۲. ابن ذی‌الدین، کتاب سرائر الحکمة و نیز کتاب الأکلیل.
۳. ابن عبد ربّه، احمد بن محمد، کتاب الدیوان شعر وی.
۴. ابن عبد ربّه، سعید بن عبدالرحمن، کتاب الدیوان شعر وی.
۵. ابن قتیبه، اگر چه قاضی صاعد ضمن نقل مطلب از وی، به ذکر هیچ مأخذی نپرداخته؛ اما چون مطلب نقل شده عیناً در کتاب المعارف وی موجود است، بی‌گفتگو از همین کتاب مطلب را نقل کرده است.
۶. ابن الکتانی، ابو عبدالله بن الحسن بن الحسین، قاضی صاعد مطلب خود را از یکی از تألیفات وی نقل کرده، ولی از آن بصراحت نام نبرده است.
۷. ارسطو، کتاب الحيوان.
۸. اعشى بن قيس بن ثعلبه، کتاب الدیوان شعر او.
۹. اندرزغر، کتاب المؤلف فی المؤلفات.
۱۰. ابوتمام، حبیب بن اوس الطائی، کتاب الدیوان شعر او.
۱۱. ابوحنیفه، احمد بن داوود دینوری لغوی، کتاب فی الأنواء.
۱۲. ابومعشر بلخی، کتابهای الألف؛ التاریخ الکبیر؛ المذاکرات / المذکرات لشاذان.
۱۳. البتانی، ابوجعفر محمد بن سنان الحرّانی، الزیج.
۱۴. بطلمیوس قلوذی، المجسطی.
۱۵. حنین بن اسحاق الترجمان، از قول وی قاضی صاعد نقل کرده، ولی نام کتاب مشخصی را ذکر نکرده است.
۱۶. رازی، ابوبکر محمد بن زکریا، کتاب فی العلم الإلهی؛ و کتاب فی الطب الروحانی.
۱۷. فارابی، ابونصر محمد بن نصر فارابی المنطقی، إحصاء العلوم والتعریف بأغراضها.

۱۸. الفقعسی، جذیمة بن الأشیم، از این شاعر قاضی صاعد شعر نقل کرده و محتمل است که دیوان وی را در اختیار داشته است.
۱۹. کلبی، هشام بن محمد، از قول وی، قاضی صاعد در زمینه تاریخ ادیان قوم عرب، مطالبی نقل کرده، ولی مأخذ مشخصی را نام نبرده؛ اما به قراین می توان احتمال داد که مطالب را از کتاب الأصنام او برگرفته باشد.
۲۰. کندی، ابویوسف یعقوب بن اسحاق، الرسائل.
۲۱. المثقّب العبدی، از این شاعر نیز قاضی صاعد شعر نقل کرده و احتمال می رود که دیوان وی را در اختیار داشته است.
۲۲. المرجیطی، ابوالقاسم مسلمة بن احمد، شرح زیج محمد بن موسی الخوارزمی.
۲۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، قاضی صاعد در چند مورد، مطالبی از قول وی نقل کرده، اما مأخذ خاصی را نام نبرده است، ولی می توان محتمل دانست که از کتابهای: التنبیه والإشراف؛ مروج الذهب و مخصوصاً از کتاب مفصل و ناپیدای او به نام أخبار الزمان، آنها را نقل کرده باشد.
۲۴. الوصفی/الوصفی {ظ: المسبّحی}، کتاب المؤلف فی أخبار مصر.
- در مورد نام این شخصیت اخیر که قاضی صاعد از وی به شکل یک شخصیت کاملاً شناخته شده، یاد کرده، بایستی در نسخه هایی که اکنون در دست داریم، تصحیف و تحریف رخ داده باشد و به نظر می رسد که در نسخه اصلی این نام المسبّحی بوده است که هم شناخته شده بوده و هم از بزرگان دربار الحاکم بأمرالله فاطمی در مصر و هم کتابی به همین نام: المؤلف فی أخبار مصر دارد که قسمتهای پیدا شده آن به چاپ رسیده است.
- علاوه بر این مأخذ که قاضی صاعد از آنها نام برده و به استفاده از آنها، خود تصریح کرده است، در کتاب التعریف بطبقات الأمم با انبوهی کتاب از آثار مختلف ملل و اقوام گوناگون جهان روبرو هستیم که قاضی صاعد از آنها نام برده و در باره برخی از آنها توضیح داده، یا به معرفّی آنها پرداخته و یا آنها را به اصطلاح کتاب شناسی و نقد کرده و این نقادی در مورد آنها چنان دقیق و باریک بینانه است که اصولاً محال به نظر می رسد که

آنها را در اختیار نداشته باشد و بدین لحاظ به نظر می‌رسد که وی در کنار رصدخانه معتبر و مجهز خود در طلیطله که قبلاً در باره آن گفتگو کردیم، بایستی به طور مسلم یک کتابخانه تحقیقاتی مجهز و معتبر نیز، مملو از کتب و اسناد علمی ملتهای جهان تا آن زمان، فراهم آورده باشد که در تألیف التعریف بطبقات الأمم و کتابهای دیگرش هم، از همانها استفاده می‌کرده است.

اگر برای قاضی صاعد به وجود چنان کتابخانه‌ای که عرفاً هم در میان دانشمندان اسلامی بسیار شایع و متداول بوده است، اعتراف کنیم، در آن صورت می‌توان احتمال داد که رده‌بندی و فهرست‌نویسی آن همه، بر پایه همان نظامی استوار بوده است که امروزه می‌توانیم طرح آن را از روی سامان کتاب التعریف بطبقات الأمم استخراج کنیم، یعنی، نظامی مبتنی بر اصول کتاب‌شناسی اقوام و ملل جهان که می‌تواند یک کتاب‌شناسی بین‌المللی محسوب شود و قطعاً روشی بسیار کارا و مفید و جامع بوده است و امروزه نیز برای آنان که به علمی نظام رده‌بندی کنگره^۱ و دهگانی^۲ و... را نمی‌پسندند، شاید بتواند سودمند باشد. در این زمینه البته، تحقیقی مستقل باید صورت بگیرد.

معرفی نسخه‌های خطی، چاپها و ترجمه‌های التعریف بطبقات الأمم

الف - نسخه‌های خطی

امروزه از کتاب التعریف بطبقات الأمم قاضی صاعد در کتابخانه‌های شرق و غرب نسخه‌های خطی متعددی موجود است، بدین ترتیب:

۱. نسخه خطی موجود در کتابخانه احمد طلعت (د: ۱۹۲۸ م) در استانبول که نسخه‌ای خوب است و سال کتابت آن ۹۷۸ ق و کاتبش عالم معروف، ابراهیم المبلط است که برخی از واژه‌های مشکل را حرکت‌گذاری نیز کرده است. ۵۰ برگه دارد؛ با

1. L.C.

2. Dewey.

سطربندی ۲۱ سطر در هر صفحه و شماره آن (1821) است و عنوان: طبقات الأمم، للقاظمی صاعد بن احمد بن عبدالرحمن بن محمد بن صاعد الأندلسی المتوفى سنة ۴۶۲ را بر روی جلد دارد؛^۱

۲. نسخه خطی کتابخانه کوپربلی ترکیه به شماره (1105) که دارای سطر بندی ۱۷ سطر در هر صفحه و معدل کلمات در هر سطر ۶ کلمه است و ۹۵ برگه دارد که به خط رقمی جدیدی در اندازه ۹/۵×۱۹/۵ Cm کتابت شده، و تاریخ کتابت هم ندارد؛

۳. نسخه کتابخانه ملی پاریس به شماره (ARABE 6735)؛

۴. نسخه خطی کتابخانه راغب ترکیه به شماره (989)؛

۵. نسخه خطی کتابخانه عاشر افندی در استانبول با سطر بندی ۱۶ سطر در هر صفحه و ۷ کلمه در هر سطر به طور متوسط، در اندازه ۱۳/۵×۱۸/۵ Cm که ۹۵ برگه دارد و به خط مغربی روشنی نوشته شده و گرچه تاریخ کتابت ندارد؛ اما وضعیت خوبی دارد و تحت شماره (668) از آن نگهداری می شود؛

۶. نسخه کتابخانه دانشگاه قدیس یوسف در بیروت، به شماره (158)؛

۷. نسخه کتابخانه قاهره، به شماره (2V. 246)؛

۸. نسخه کتابخانه رامپور، به شماره (1/640. 158)؛

۹. نسخه کتابخانه چستربتی به شماره (3950) که مشتمل بر ۶۹ برگه و در هر صفحه ۲۲ سطر و در هر سطر به طور متوسط ۱۲ کلمه دارد، به خط نستعلیق در اندازه ۱۳×۱۸/۵ Cm و در آغاز فصل مربوط به قوم یهود پایان می پذیرد و تاریخ کتابت آن به سده ششم هجری/دوازدهم میلادی مربوط می شود؛

۱۰. نسخه کتابخانه لندن، به شماره (MDIII, Add. 25. 737)؛

۱۱. نسخه دیگر همان کتابخانه، به شماره (281) به تاریخ کتابت ۹۸۲ ق/ ۱۵۷۳ م؛

۱۲. نسخه دیگر همان کتابخانه، به شماره (CCXXXI, Add. 6020)؛

۱. نک: سید، «نوادير المخطوطات في مكتبة طلعت»، مجله معهد المخطوطات العربية، ۳ (۲) ۲۰۰۰.

۱۳. نسخه دیگر همان کتابخانه، به شماره (1622) به تاریخ کتابت ۱۲۶۷ ق/ ۱۸۶۲ م، به خط نسخ شبیه به ثلث در ۶۵ برگ، هر صفحه ۱۷ سطر و هر سطر به طور متوسط دارای ۸ کلمه، در اندازه ۲۱×۱۴؛

۱۴. نسخه دیگر موجود در همان کتابخانه، به شماره (MDCXXII, Or. 1010)؛

۱۵. نسخه موجود در کتابخانه لیدن هولند، به شماره (754)؛

۱۶. نسخه خطی موجود در کتابخانه عمومی شیخ محمدحسین کاشف الغطا در نجف اشرف که با نسخه‌ای به تاریخ کتابت ۶۵۰ ق مقابله و از روی آن تصحیح شده اما خود تاریخ کتابت ندارد. دارای ۶۹ برگ یا ۱۳۸ صفحه و در هر صفحه ۱۷ سطر است؛

۱۷. نسخه‌ای خطی کتابت شده با الفبای عبری از متن عربی التعریف بطبقات الأمم نیز وجود دارد که در حدود ۱۸۸۴ م مورد استفاده فرد^۱، در نگارش مقدمه بر کتاب الاستقصات تألیف اسحاق بن سلیمان اسرائیلی قرار گرفته است؛

۱۸. نسخه خطی موجود در کتابخانه مدینه منوره

برای دستیابی به تمامی این نسخه‌ها، بجز نسخه کتابت شده با الفبای عبری، توسط مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی درخواست ارسال گردید و نسخه‌هایی که به اختیار در آمدند، در تصحیح متن التعریف بطبقات الأمم مورد استفاده قرار گرفتند و در کشف الرموز برای هر کدام رمزی که در نظر گرفته شده، توضیح داده‌ایم.

ب - چاپهای کتاب التعریف بطبقات الأمم

- چاپ شیخو

لوئیس شیخو، از کتاب التعریف بطبقات الأمم دو چاپ به عمل آورده است. یکی در سال ۱۹۱۱ م در ضمن سال چهاردهم مجله المشرق که خود، صاحب امتیاز آن مجله بوده و دیگری چاپ مستقل کتاب در بیروت، المطبعة الكاثولیکية در سال ۱۹۱۲ م.

وی در چاپ نخست بعد از معرفی کتاب، چنین اظهار می‌دارد:

بخت یاریمان کرد و یک نسخه خطی از کتاب التعریف بطبقات الأمم، در نزد شخصی از کتاب‌فروشان دمشق پیدا کردیم. سه سال قبل بود، آن را خریدیم و با شوقی فراوان به مطالعه‌اش پرداختیم و از همان وقت نظرم‌ان این بود که آن را در مجلّة المشرق انتشار دهیم؛ اما تا این زمان فرصتی مناسب دست نداد. این نسخه بیشتر از ۲۰۰ سال قدمت ندارد و شاید قدمتش کمتر از این هم باشد. به علاوه تاریخ کتابت هم ندارد، ولی با خطی روشن و با قلم فارسی بر روی کاغذ ضخیم مایل به زرد نوشته شده و صحافی و جلدسازی محکم با پوست و ورقهای رنگین دارد که با قابی زرنگار از هر دو طرف آنها را در برگرفته و به زبانه‌ای به همان گونه نیز آراسته است و نسخه اجمالاً با وجود غلطهایش وضعیت خوبی دارد.^۱

در چاپ مستقل شیخو که در ۱۹۱۲ صورت پذیرفته، شیخو در پایان بر اصل کتاب، دو عنوان: یکی «روایات علی کتاب طبقات الأمم» و دیگری: «ملحق للإصلاحات» افزوده است.

شیخو در توضیح پیرامون روایات علی کتاب طبقات الإمام گفته است:^۲

وقتی که ما به کار انتشار دنباله‌دار این کتاب در مجلّة المشرق مشغول شدیم، به یکی از مدیران سابق موزة بریتانیا، آقای ا. ج. الیس^۳، نامه نوشتیم و پرسیدیم که چگونه می‌توانیم به نسخه‌ای از نسخ خطی کتاب که در موزة بریتانیا نگهداری می‌شوند، دست یابیم؟ جناب مدیر لطف کرده تصویری فتوگرافی در نهایت وضوح از آن اثر، برایمان ارسال کرد و مزید بر آن هم، تصویر دو نسخه دیگر را که در آنها قسمتی از کتاب بود، به همراه آن فرستاد و بدین ترتیب امکان یافتیم که در این چاپ روایتهای هر سه نسخه را

۱. المشرق، سال چهاردهم، ۵۶۶ به بعد.

۲. تعلیقات، ۹۱-۱۲۱.

3. A. G. Ellis.

به هم ملحق سازیم. با حرف (ا) نسخه بدون تاریخ را که ممکن است به سده هفدهم میلادی مربوط باشد، نشان داده‌ایم.^۱

نسخه دیگر را با حرف (ب) نشان داده‌ام که شماره آن (۲۸۱) و تاریخ کتابت آن ۹۸۲ ق / ۱۵۷۳ م است.^۲

این هر دو نسخه مثل هم‌اند و کامل نیستند؛ ولی نسخه کامل که جدیدتر است و در سال ۱۲۶۷ ق کتابت شده، آن را با حرف (ج) نشان داده‌ایم.^۳

و سپس صفحه به صفحه و سطر به سطر یک جا نسخه بدلها را ذکر کرده است.^۴ شیخو بعد از آن در باب عنوان «ملحق...» به توضیح می‌پردازد و می‌گوید:

در این قسمت، اصلاحات و یژه غلطهای موجود در نسخه نشر یافته‌مان به نقل از نسخه‌های سه گانه لندن که وصفشان مذکور شد، قرار دارد و به پاره‌ای ملاحظات نیز توجه شده است که آنها را مؤسسان مجله‌های: المقتبس و لغة العرب، مرحمت کرده‌اند و در آنها صفحه‌های کتاب را با ارقام سیاه و سطرهای آن را با ارقام بلند، نشان داده‌ایم.^۵

وی سپس باز هم صفحه به صفحه و سطر به سطر به ارائه اصلاحات مذکور، ادامه داده است.^۶

همچنین شیخو برای کتاب: فهرست اعلام اشخاص، فهرست ملل و قبایل و ادیان، فهرست جایها و سرزمینها و یک فهرست اسامی کتابهای مذکور در متن التعریف بطبقات الأمم تدوین کرده و در پایان به زبان فرانسوی نیز دیباچه‌ای ذکر کرده است. در همان سال، در شماره ۷ سال پانزدهم مجله المشرق، به تاریخ تموز ۱۹۱۲ م

۱. نک: ریو، 684، شم: MDIII, Add. 25, 737.

۲. نک: همو، 145، شم: CCLXXXI, Add. 6020.

۳. نک: ریو، 732، شم: MDCXXII, Or. 1010.

۴. شیخو، تعلیقات، ۹۱-۱۲۱.

۵. صص ۱۲۱-۱۲۴. ۶ همان جا

صفحة ۸۷۶، تحت عنوان «كتب شرقی چاپی جدید» آگهی معرفی کتاب التعريف بطبقات الأمم را با امضای اختصاری لويس شيخو (ل. ش.)، چنین می خوانیم:

کتاب طبقات الأمم قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد اندلسی «د: ۴۶۲ ق / ۱۰۷۰ م» که آن را اب لويس شيخو يسوعی انتشار داده و با تعليقات پانویسی کرده و به دنبال آن روایتهای نسخه بدل و فهرستها را آورده، در مطبعة کاتولیکیه به سال ۱۹۱۲ م، در ۱۴۵ صفحه به چاپ رسیده است. این کتاب همان است که آن را قبلاً در المشرق، انتشار داده ایم و همگان به عظمت موقعیت آن پی برده اند؛ زیرا به ۹ سده پیش مربوط می شود و اطلاعاتی در بر دارد که آنها را جز در تعداد کمی از کتابهای عرب پیدا نمی توان کرد و دانشمندان کهن به ارزش آن واقف بوده اند که بسیاری از فصلهای آن را نقل کرده اند؛ مثل جمال الدین ابن ففطی در تاریخ الحکماء و ابن ابی اصیبعه در عیون الأنباء و ابن العبری در مختصر تاریخ الدول، و حاجی خلیفه در کشف الظنون. اکنون آن را چاپ مستقل کرده ایم و بر آن ۵۵ صفحه افزوده ایم که در آن نسخه بدلهای نسخه های لندن و اصلاحات پراکنده ای را آورده ایم و سپس پنج فهرست برای موضوعهای کتاب، و اعلام شخصی، و اعلام جغرافیایی و ... ترتیب داده ایم که ارزش این تألیف بی نظیر در نوع خود را نشان می دهند؛ کتابی که پیشرفت قوم عرب اندلس را در سده های میانه باز می گوید.^۱

چاپ شيخو را بعداً مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

— چاپ مصر

تاریخ چاپ ندارد و از روی همان چاپ شيخو در قاهره افست گردیده و جنبه تجاری دارد و با چاپ شيخو هیچ تفاوتی ندارد.^۲ جز اینکه تعليقات و نسخه بدلها و

۱. المشرق، شماره ۷، سال پانزدهم، تموز ۱۹۱۲ م، ۸۷۶.

۲. نک: سرکیس، ۱۱۸۲/۲؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۴/۴؛ بستانی، ۱۲۸۰/۳؛ دهخدا، ۷۰/۲۶.

فهارس آن را هم انداخته است.

— چاپ نجف

این چاپ به کوشش سید محمد بحر العلوم؛ در ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م در ۱۱۶ صفحه، به اضافه نه صفحه مقدمه، توسط المكتبة الحیدریة انتشار یافته است.

بحر العلوم در مقدمه، پس از بیان اهمیت کتاب و مقام مؤلف، چنین اظهار می‌دارد.

برادر فاضل، محمد کاظم کتبی، صاحب مکتبه و مطبعة حیدریه، به کار نیکوی تجدید چاپ این کتاب کمیاب با وجود اینکه دوبار، یا بیشتر چاپ شده است، پرداخت و این چاپ که در برابرمان است بر مبنای همان چاپ مصر، صورت گرفته و از روی یک نسخه خطی موجود در کتابخانه عمومی مرحوم امام شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، در نجف اشرف نیز تصحیح شده است که آن نسخه خود، از روی نسخه‌ای به تاریخ ۶۵۰ هجری استنساخ شده و دارای ۱۳۸ صفحه و هر صفحه دارای ۱۷ سطر است.^۱

وی سپس افزوده است: *مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی*

هر نسخه بدلی که در این چاپ وجود دارد، آن را از همان نسخه مذکور گرفته‌ایم.

اما در عمل، در این چاپ که در واقع تکرار همان چاپ شیخو و از روی چاپ تجاری قاهره است، تا صفحه ۲۶ فقط چند نسخه بدل بی‌ارزش داده شده و دیگر هیچ تازه از میان آن چند مورد معدود و بی‌ارزش نسخه بدل هم، پیوسته تعبیر «و فی نسخه» تکرار می‌گردد که هیچ معلوم نیست، کدام نسخه مورد نظر است.^۲

بدین ترتیب در می‌یابیم که این چاپ هم هیچ جنبه تحقیقی ندارد بلکه مانند همان چاپ مصر جنبه بازرگانی دارد و بی‌ارزش است.

— چاپ بوعلوان

این چاپ به کوشش حیات بوعلوان، در دارالطلیعة بیروت در ۱۹۸۵ م صورت

۱. بحر العلوم، مقدمه بر کتاب طبقات الأمم.

۲. نک: صص ۱-۶، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۲۱.

گرفته است.

بوعلوان پس از نقد چاپ شیخو به معرفی چهار نسخه خطی پرداخته و روش خود را در تصحیح متن، مبتنی بر خواندن و برگزیدن و تلفیق نسخه‌ها و انتخاب کلمه‌ها و تعبیرهای درست برای متن، و ثبت کلمه‌ها و تعبیرهای نادرست در حاشیه ذکر کرده است؛ اما در هنگام تصحیح متن در بیشتر موارد، کاملاً بر عکس عمل کرده و نادرست‌ها را در متن آورده و درست‌ها را که در نسخه‌ها موجودند، یا به غلط تبدیل کرده و در متن آورده و یا اصلاً آنها را در متن نیاورده و احیاناً در حاشیه به ذکر آنها پرداخته است.^۱

وی سپس شرح حال قاضی صاعد و معرفی کتاب را مطرح کرده که در این قسمت نیز مرتکب اشتباه‌های فاحشی شده است^۲ که بعداً در قسمت نقد و بررسی آن، پاره‌ای از آنها را باز خواهیم گفت.



ج - ترجمه‌های کتاب التعريف بطبقات الأمم

۱. ترجمه فرانسوی بلاشر^۳ از تحقیات کتبی و علوم اسلامی

رژی بلاشر نخست در مجله هسپرس^۴ در سال ۱۹۲۴ م یک مقاله در معرفی کتاب، به عنوان «طبقات الأمم صاعد اندلسی، یک منبع تاریخ علوم قوم عرب»^۵ نوشت و در آن از اهمیت کتاب در زمینه تاریخ جهانی علوم پرده برداشت.

سپس وی در ۱۹۳۵ م ترجمه خود از کتاب طبقات الأمم^۶ به زبان فرانسوی را، همراه با تعلیقاتی مفید در مطبعة لاروس پاریس به چاپ رسانید.

ترجمه بلاشر از آن لحاظ دارای اهمیت به شمار می‌رود که چاپ قاهره را که از

۱. نک: بوعلوان، تعلیقات بر طبقات الأمم، ج. م.

۲. نک: صص ۱۱-۳۲.

3. Blashere, Regis.

4. Hesperis.

5. Une Source de L'Histoire des Sciences Chez les Arabes, Les Tabakat al- Umam de Said al- Andalusi, Hesperis, 1924, 8/357-361.

6. Livre des Categories des nations, paris, La Rose, 1935.

روی همان چاپ شیخو صورت گرفته بوده و وی آن را در اختیار داشته، از راه مقابله با نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس تصحیح کرده و بدین طریق بسیاری از غلطهای نسخه شیخو را به صورتی توفیق آمیز برطرف کرده است.^۱

ما بعداً در قسمت نقد کارهای صورت گرفته در باب کتاب التعریف بطبقات الأمم به نقد و بررسی ترجمه بلاشر نیز خواهیم پرداخت.

۲. ترجمه فارسی

سید جلال الدین تهرانی، از روی چاپ شیخو، کتاب طبقات الأمم را به فارسی ترجمه و در تهران، مطبعة مجلس به ضمیمه گاهنامه ۱۳۱۰ شمسی به چاپ رسانیده است. نثری ثقیل و مغلوط دارد و گاهی عدم درک صحیح متن، نیز موجب لغزشهایی شده و از این راه مترجم بر کاستیها و لغزشهای چاپ شیخو که بعداً به نقد آن خواهیم پرداخت، هم افزوده است و سخن را نامفهوم کرده و نیز در موارد زیادی گفتار عادی مترجم، جزو متن کتاب آمده است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

نقد و بررسی کارهای انجام یافته و لزوم تحقیق مجدد

نقد چاپ شیخو و ترجمه بلاشر

۱. اولین اشکالی که بر کار شیخو در ارتباط با چاپ کتاب التعریف بطبقات الأمم می توان گرفت، این است که وی در این کار تنها بر یک نسخه دست نویس که در ۱۹۰۷ م آن را در دمشق به دست آورده، تکیه کرده و آن هم نسخه ای قدیمی نبوده، بلکه حداکثر به ۲۰۰ سال قبل مربوط می شده است. شیخو برای تصحیح متن اصلاً از نسخه های لندن و استانبول استفاده نکرده است.

۱. نک: آلدومیه لی، العلم عند العرب، ۳۶۲، ۳۶۴؛ پستانی، ۲۸۰/۳؛ بوعلوان، تعلیقات، ۵؛ بروکلیمان، GAL'S, 1/568.

۲. دومین اشکال چاپ شیخو، در هم آمیخته شدن توضیحات خود اوست با متن کتاب به گونه‌ای که تفکیک آنها غیر ممکن گردیده و نمی‌توان تشخیص داد که کدام متن کتاب است و کدام قسمت توضیح و تفسیر و یا تصحیح شیخو. او موضوعها و عبارتهای مشابه یا تصحیحاتی را از مآخذ دیگر به منظور توضیح و یا تصحیح متن کتاب، به طور کاملاً ناقص و بدون هرگونه جداسازی میان متن اصلی و تفسیر خویش آورده و بدین ترتیب اعتبار متن را از بین برده و با این کار در حقیقت تا حدود زیادی آن را از سندیت انداخته است و این وضعیت در بیشتر صفحه‌های کتاب مشاهده می‌شود.

۳. سومین اشکال چاپ شیخو این است که وی بعد از خاتمه متن کتاب که به انضمام حاشیه‌ها ۸۶ صفحه می‌شود، تعلیقاتی به عنوان «روایات علی الصفحات»، نسخه بدل‌هایی را از سه نسخه بریتانیایی یکجا آورده است و از میان آنها تعداد زیادی را، بدون هیچ مرجّحی، با تذکر ویژه، تصحیح معرفی کرده و سپس نیز یک سری تصحیحات و تذکرها را که دو تن از دوستانش برای وی فرستاده‌اند، باز هم یکجا آورده است و بدین ترتیب خواننده برای دستیابی به هر نسخه بدلی در هر سطر از کتاب، دست کم به سه جای مختلف باید نظر بیندازد، تا در نهایت به احتمال از اصل موضوع دور نیافتاده باشد. البته بسیار روشن است که با گذر از این مانعها، دیگر هیچ جایی برای امکان تمرکز بر روی اصل موضوع در ذهن خواننده باقی نمی‌ماند.

۴. چهارمین مشکل این چاپ، فهرست اعلام و فهرست نامهای کتابهاست که در بسیاری موارد، از عنوانهای شهر و یا حتی مشهور نیز استفاده نشده؛ چنان که به طور مثال: ابن حزم تحت عنوان ابومحمد آورده شده و حتی به ابن حزم هم ارجاع داده نشده است. همچنین: ابن زهر تحت عنوان: ابومروان؛ و ابن وافد تحت عنوان: ابوالمطرف؛ و حتی فارابی ذیل عنوان ابونصر آورده شده و از هیچ کدامشان هم به نامهای شهرشان ارجاع داده نشده است. به علاوه برخی از ارقام مربوط به صفحه‌ها که در مقابل اسامی ذکر شده، کامل نمی‌باشند؛ چنان که به طور مثال: مسعودی، نامش در چندین صفحه متن

تکرار شده ولیکن در این فهرست، از میان آن همه فقط صفحه ۲۸ در جلو نام مسعودی آمده است و مزید بر این اشکال، اساساً برخی از ارقام به نامهای دیگری مربوط اند که به اشتباه در جلو اسم خاص آورده شده و یا اصلاً نام مذکور، در صفحه داده شده، وجود ندارد؛ چنان که به طور مثال در جلو ابومروان عبدالملک بن ... زهر الاشبیلی ارقام ۸۴ و ۸۵ ارائه شده، در حالی که نام وی فقط در صفحه ۸۴ وجود دارد و در صفحه ۸۵ وجود ندارد؛ همچنین شماره‌های موجود در جلو نام: ابومروان عبدالله بن خلف البجانی در فهرست اعلام عبارت‌اند از: ۸۵ و ۸۴ و چون به صفحه ۸۵ مراجعه می‌کنیم، اصلاً این نام را نمی‌یابیم، ولیکن به جای آن، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حامد التجانی المعروف بابن النبّاش وجود دارد که خود در تحت عنوان ابن النبّاش آورده شده است. سپس در صفحه ۸۴ به جستجو می‌پردازیم و در آنجا نیز، نام ارجاعی را اصلاً نمی‌یابیم و به جای آن با نامهایی، همچون: ابی محمد عبدالله مسعود التجانی و ابی مروان التجانی روبرو می‌شویم که هیچ ارتباطی با نام مذکور ندارند.

بر این اساس، آیا نمی‌توان پرسید که یکی چنین کتابی با چنان تصحیحی و چنین فهرستهایی، اصلاً چطور از نظر شخصی مانند اب لويس شيخو، اثری قابل انتشار به شمار رفته است؟!

۵. کاش وضعیت نشر شیخو، در همین حد می‌بود؛ اما فاجعه‌آمیزتر این است که وی در بسیاری از موارد، متن را از آنچه بوده، خرابتر کرده است. به طور مثال در صفحه ۲۱ سطر ۹، این خراب‌سازی بوضوح دیده می‌شود. در نسخه خطی مورد استفاده شیخو بخوبی واژه ابن مسرة قابل قرائت است، قفطی هم واژه را با همین شکل از کتاب قاضی صاعد که در اختیار داشته، ضبط و نقل کرده است؛^۱ اما شیخو با اینکه کتاب تاریخ الحکمای قفطی را در اختیار داشته، بدان مراجعه نکرده تا صحیح واژه را دریافت کند و بعد با تکیه بر یک غلط چاپی که در کتاب عیون الأنباء ابن ابی اصیبعه واقع شده است،^۲

۱. نک: تاریخ الحکماء، ۱۶، سطر ۵.

۲. نک: ۳۷/۱، سطر ۱.

این نام را به ابن مَرّة به اشتباه تبدیل کرده، در حالی که مصحح کتاب ابن ابی اصیبعه در قسمت تصحیح غلطهای چاپی، صحیح شده آن را به صوت ابن مسرّة آورده است و بدین ترتیب قطعی است که آن یک غلط چاپی بوده است و شیخو با تکیه بر آن، متن را خرابتر گردانیده است.

۶. اگرچه بسیاری از اشتباههای شیخو، در ترجمه بلاشر^۱ بدون اینکه تذکر داده شوند یا مطرح گردند، برای خواننده تصحیح شده‌اند؛ لیکن مواردی هست که بلاشر حقیقتاً بدانها توجه نکرده است. همچنین مواردی نیز هست که هر دو، هم شیخو و هم بلاشر به طور یکسان از کنار آنها رد شده‌اند، بدون اینکه مسائل موجود در آن موارد را از اساس، مطرح کنند.

یکی از این موارد، به طور مثال، جایی است که قاضی صاعد مطلبی را از آخر کتاب ششم، یعنی کتاب سوفستیکا از کتابهای هشتگانه منطقی ارسطو نقل کرده، ولی مشخص نکرده که مطلب نقل شده را از طریق کدام یک از مترجمان آورده است.^۲ نه شیخو و نه بلاشر، هیچ کدام از اساس در زمینه طرح این مسأله وارد نشده‌اند که مثلاً چه ارتباطی میان مطلب نقل شده با اصل نوشته ارسطو وجود دارد؟ و یا اینکه قاضی صاعد اصلاً چگونه و از طریق کدام مترجم بدان مطلب دست یافته است؟ و این در حالی است که ترجمه‌های عربی کتاب ارغنون یا منطق ارسطو در آن زمان در بخش نسخ خطی عربی کتابخانه ملی پاریس موجود بوده که همه در فهرست آنجا معرفی شده‌اند و این فهرست در دسترس آن هر دو نفر نیز بوده است.

این ترجمه‌ها که بعداً عبدالرحمن البدوی، آنها را از روی نسخ کتابخانه مذکور عیناً در کتاب منطق ارسطو آورده است، متعلق‌اند به: یحیی بن عدی، عیسی بن زرعه و الناعمة که بایستی منظور، عبدالمسیح بن عبدالله بن الناعمة الحمصی بوده باشد.^۳

1. R. Blachere.

۳. نک: عبدالرحمن البدوی، منطق ارسطو، چاپ ۱۹۵۲ م، ۱۰۰۹/۳.

۲. شیخو، ۲۶؛ بلاشر، 39.

با مقایسه میان تعبیرهای نقل شده در متن التعریف بطبقات الأمم قاضی صاعد و هر سه ترجمه یاد شده، معلوم گردید که با هم مطابق نیستند و بنابراین، به طور مسلم وی از آن ترجمه‌ها استفاده نکرده است و در این صورت می‌توان این سؤال را مطرح ساخت که آیا قاضی صاعد، مطلب را به طور مستقیم از اصل کتاب ارسطو نقل کرده است؟ یعنی، آیا وی زبان یونانی می‌دانسته که در التعریف بطبقات الأمم خود نیز، آن زبان را بسیار ستوده و آن را از گسترده‌ترین و شکوهمندترین زبانها شمرده است؟ و یا اینکه وی به احتمال ترجمه‌ای را که به وسیله فارابی یا شخصیت دیگری از منطق ارسطو صورت پذیرفته، در اختیار داشته و مطلب یاد شده را از آن نقل کرده است و آن ترجمه امروزه پیدا نشده و هنوز انتشار نیافته است؟ این مسأله بدون گفتگو در خور تعمق است و البته برای پاسخ به این پرسشها، دست کم یک تحقیق مستقل باید صورت گیرد؛ زیرا این موضوع خود، یکی از مسائل پژوهیدنی است و ارزش مطالعاتی بالایی دارد.^۱

۷. مسأله مهم دیگری که هم شیخو^۲ و هم بلاشر^۳، با بی تفاوتی از کنار آن گذر کرده‌اند و حتی متوجه اهمیت تصحیحی که قاضی صاعد از کتاب طبقات الأطباء کرده‌اند، عمل آورده است، نشده‌اند، مربوط می‌شود به عنوان کردن شاگردی حنین بن اسحاق در نزد خلیل بن احمد، پدر فرهنگ‌نویسی برای زبان عربی.

این امر، اشتباهی است که در اصل از ابن جلجل در کتاب طبقات الأطباء^۴ سرزده است و سپس از طریق وی به آثار مهم و عمده بعدی تاریخ علوم، نیز راه یافته و به طور مثال می‌توان از ابن ابی اصیبعه^۵ و ابن العبری^۶ نام برد.

ابن ابی اصیبعه، اگر چه این مطلب را در آغاز گفتار خود، در باب حنین، بدون ذکر هیچ مأخذی آورده، اما بعداً^۷ برای تأیید موضوع به اظهارات دو تن از افراد مورد اعتماد

۱. در این زمینه، نک: پلسنر، 244.

۲. ص ۳۶.

3. P. 55.

۴. ص ۲۵۰.

۵. ۱۸۴/۱.

۶. صص ۶۸-۷۰.

۷. ۱۸۹/۱.

خود، نیز استناد جسته است. یکی، اظهارات شفاهی شخصی به نام شهاب‌الدین عبدالحق که شناسایی وی دشوار است، البته فقیهی مالکی بدین نام در منابع مذکور است،^۱ ولی او معاصر با ابن ابی‌اصیبه نبوده. دیگری نقل فشرده^۲ مطلب است از اظهارات ابن جلدجل، مبنی بر اینکه: «حنین و سیبویه هر دو با هم در نزد خلیل درس می‌خوانده‌اند و این امر ممکن می‌باشد، چون هر دو نفرشان معاصر با مأمون بوده‌اند».^۳ بدون شک قسمت آخر این عبارت، فقط در صورتی صحیح است که سیبویه را تا زمان حیات مأمون زنده فرض کنیم؛ ولیکن گویا وی پیش از به خلافت رسیدن مأمون، مرده است و در عین حال حنین نیز در آن زمان یا در حقیقت یک کودک شیرخوار بوده و یا اینکه هنوز اصلاً به دنیا نیامده بوده است.^۴ به علاوه در صورت ثبوت این شاگردی، عمر حنین را، مجبوریم آن قدر زیاد فرض کنیم که اصلاً پذیرفتنی نیست.^۵

ابن جلدجل که در زمان خلیفه اموی اندلس، هشام دوم (حک: ۳۶۶-۳۹۹ق/ ۹۷۶-۱۰۰۹م)، می‌زیسته، در دنباله مطلب پیش گفته، چنین ادامه داده است که حنین به خاطر شاگردی خلیل به فارس عزیمت کرد؛ زیرا در آنجا زندگی می‌کرد و بدو پیوست و همو بود که کتاب العین خلیل را به بغداد وارد کرد.^۶

قاضی صاعد از این همه، فقط قسمت آخر عبارت را عیناً تکرار کرده و سپس تذکر داده است که خلیل اصلاً در فارس نبوده، بلکه در بصره زندگی می‌کرده و در ۱۷۰ هجری مرده و میان زمان فوت وی و حنین ۹۰ سال فاصله است که باید بدان توجه کرد، زیرا طبق نوشته ابن‌الندیم در الفهرست^۷، حنین در ششم صفر ۲۶۰ هجری مرده است.^۸ آنچه ملاحظه می‌شود این است که قاضی صاعد با تیزهوشی خود و با تکیه بر اصل مقایسه که یکی از اصول مورد اتکای وی در سرتاسر کتاب التعريف بطبقات الأمم می‌باشد، متوجه لغزش ابن جلدجل شده و آن را تصحیح کرده است و بنابراین در می‌یابیم

۱. بروکلان، GAL'S, I/661. ۲. ابن ابی‌اصیبه، ۱۸۹/۱. ۳. پلسنر، ۲۴۴.

۴. همان جا. ۵. ابن جلدجل، ۶۸-۷۰. ۶. ص ۲۹۴.

۷. التعريف بطبقات الأمم، ۱۹۲.

که فقط ابن جلجل سازنده تمامی حکایتی بوده است که ظاهراً آن را از خبری احتمالاً صحیح، مبنی بر اینکه حنین متن اصلی کتاب العین خلیل را به بغداد برای نخستین بار وارد کرده است، ساخته و پرداخته^۱ و البته این قسمت اخیر خیلی امکان وقوع هم دارد، زیرا بغداد در زمان حیات خلیل تازه پایه‌ریزی شده و مطمئناً هنوز در بدو شروع و تأسیس، ساکنانی که چندان اشتیاقی به یادگیری مفاهیم زبان عربی از خود نشان دهند، نداشته است؛ اما بعداً و در زمان حنین این احتیاج پیدا شده است.

از اینکه شیخو و بلاشر هر دو از کنار این همه مسائل مهم و حساس، با بی‌اعتنایی گذر کرده‌اند و هیچ بدانها توجه نکرده‌اند، شاید بتوان صرف نظر کرد، اما بدون شک از اینکه شیخو به جای سال ۱۷۰ هجری که در متن نسخه خطی مورد استناد وی هم به صورت صحیح آمده، وی ۲۷۰ هجری را برای سال فوت خلیل گذارده و به علاوه در داخل پراکنش هم ۸۸۳ م را به طور واضح به عنوان تاریخ میلادی معادل آن، بر متن افزوده است، به هیچ وجه نمی‌توان صرف نظر کرد؛ زیرا او با این کار خود، اولاً سال فوت خلیل را حتی ۱۰۰ سال بعد از فوت حنین قرار داده^۲ و ثانیاً انتقاد ارزشمند و گرانبهای قاضی صاعد بر مطلب ابن جلجل را بی‌معنی ساخته است! و این هر دو امر از بلاشر نیز به تبعیت از شیخو سرزده است؛ آیا باز هم می‌توان صرف نظر کرد؟

در اینجا ناگفته نباید گذارد که فقط^۳ نیز همچون ابن ابی‌اصیبعه بدین امر توجه نکرده است و به نظر می‌رسد که بروکلیمان هم^۴ این اشتباه را از وی گرفته و حتی در چاپ دوم کتاب خود نیز عیناً تکرار کرده و توجه نکرده که قاضی صاعد در حدود ۱۰۰۰ سال پیش، اشتباه ابن جلجل را پژوهیده و به نقد و رد و تصحیح آن پرداخته است.

۸. اشکال دیگری که در چاپ شیخو به چشم می‌خورد، نقل غلط حدیث مشهور نبوی (ص): «زوت لی الأرض...» است، که وی آن را به شکل الفاظی بی‌معنی در

۲. نک: ص ۱۷۱.

۱. پلسنر، ۲۱۵.

3. GAL'S, 1/366.

آورده.^۱

در زمانی که شیخو کتاب التعريف بطبقات الأمم را به چاپ رسانیده، ۱۵ سال از چاپ بیروت متن مصحح التهذيب ابن السکیت در ۸-۱۸۹۶ م توسط گلدزیهر^۲ می‌گذشته است و ناشر آن کتاب هم خود شیخو بوده است و گلدزیهر، صورت صحیح حدیث را در آنجا با استفاده از منابع مختلف ارائه داده است.^۳

این حدیث به شکل صحیح خود بسیار مشهور می‌باشد^۴ و حتی در چاپ قاهره هم که در حقیقت افسست همان چاپ شیخو است، آن را به همین لحاظ تصحیح کرده‌اند و نیز بلاشر هم^۵، آن را درست با استناد به همان التهذيب ابن السکیت، اما از روی چاپ اول آن که در ۱۹۲۵ م صورت گرفته بود،^۶ تصحیح کرده است.

بنابراین انتظار تصحیح آن از شیخوپیک توقع نابجا نیست، ولیکن او این کار را نکرده است.

۹. مورد دیگری که هم بر شیخو^۷ و هم بر بلاشر^۸ اشکالهایی وارد می‌شود، جایی است که قاضی صاعد از هنر طبابت در اندلس بحث کرده است، بدین مضمون که:

در صناعت طب اندلس کسی که آن را به حد کمال فرا گرفته و به حد پیشگامان رسیده باشد، وجود نداشت و هدف بیشتر کسانی که به دانش پزشکی رو می‌آوردند، فقط این بود که کتاشها، یعنی، مجموعه‌های پزشکی تألیف یافته در فروع آن علم را بخوانند، نه کتبی، مثل: آثار بقراط و جالینوس را که در اصول و مبانی نظری آن تألیف گردیده

۱. نک: ص ۴۷.

2. Goldziher, I.

۳. ص ۱۷۴.

۴. نک: کتوز السنة، زوی: المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوی، ۵۲/۱ به بعد.

5. P. 74.

6. P. 443.

۷. ص ۷۸.

8. P. 120

بودند و قصد ایشان آن بود که از این طریق هر چه زودتر، به ثمره هنر دست یابند و بدان وسیله برای خدمت به شاهان و فرمانروایان در کمترین مدت ممکن بهره جسته، آماده گردند؛ مگر افرادی از میان ایشان که از این هدف روی گردانیده، هنر را برای خود آن می جستند و کتابهای آن رشته را بر طبق رده بندی مطالعاتیش می خواندند و اولین کسی که از این طریق در اندلس به طبابت مأمور شد، احمد بن ابا از اهل قرطبه بود که در روزگار امیر محمد پسر عبدالرحمن اوسط می زیست.

پیش از ابن ابا مردم در پزشکی بر گروهی از مسیحیان تکیه می کردند که نه در آن تخصصی داشتند و نه در هیچ یک از علوم دیگر و اعتماد ایشان فقط بر یکی از کتابهای مسیحیان بود که در اختیار داشتند و آن البریم نام داشت که معنای جامع و مجموع می دهد.

در اینجا نخست، به چند نکته که از خود متن کتاب قاضی صاعد بصراحت فهمیده می شوند، باید اشاره کنیم:

الف - قاضی صاعد کتاب مذکور را مربوط به دوران پیش از حکومت امیر محمد اموی می داند، نه بعد از آن؛

ب - وی تصریح می کند که آن کتاب از آثار بقراط و جالینوس و امثال ایشان نبوده است؛

ج - او آن را از کُناشهایی می داند که از کتب مسیحیان بوده و نام آن به معنای مجموعه و جامع است، پس نام اصلی آن واژه متداولی در زبان عربی نبوده و به همین لحاظ قاضی صاعد آن واژه را معنی کرده است؛

د - این کتاب، طبق نظر قاضی صاعد در فروع پزشکی بوده است، نه در اصول و مبانی آن، یعنی، کتابی کاربردی و عملی بوده است، نه نظری؛

ه - نام کتاب در نسخه های موجود، به شکلهای مختلفی آمده، ولی از همه بیشتر، آن را می توان البریم قرائت کرد؛ نه الأبریشم که قرائت شیخوست و یا الأبریسیم که

تصحیف بلاشر است.

اکنون بعد از این توضیحات، متذکر می‌گردیم که شیخو به طور کلی از کنار این اسم با بی تفاوتی گذر کرده است؛^۱ اما بلاشر، اگر چه بدان توجه ورزیده، ولیکن به گونه‌ای عمل کرده است که انتظار آن، اصلاً از یک محقق، حتی تازه‌کار نمی‌رود، تا چه رسد به شخصیتی همچون بلاشر!

وی نخست عنوان البریم را که برایش نامفهوم و گنگ بوده، به الأبریسیم^۲ تبدیل کرده است، که در هیچ کدام از نسخه‌ها وجود ندارد، حتی در نسخه قاهره هم که مورد استفاده وی بوده، موجود نیست. سپس او گفته است:

کتابی به همین نام تألیف یحیی بن اسحاق وزیر عبدالرحمن الناصر، چنان که لکلرک از الإحاطة ابن الخطیب نقل کرده، وجود داشته است و محتمل است که این کتاب همان اثر یحیی بوده باشد.^۳

بلاشر در اینجا توجه نکرده است که تأخر زمانی یحیی بن اسحاق از روزگار مورد بحث قاضی صاعد، این احتمال را به طور قطع منتفی می‌سازد و علاوه بر آن، خود قاضی صاعد شرح حال یحیی بن اسحاق را آورده است و در ضمن آن از کتاب وی به عنوان «کناشی در طب»، دارای پنج بخش که وی در آن روش رومیان را در پیش گرفته است، یاد کرده و هیچ نام خاصی بر آن ننهاد و بدین موضوع هم هیچ اشاره‌ای نکرده است و بنابراین هم، احتمال مذکور کاملاً منتفی و بی‌معنی است.

احتمال دیگری که بلاشر در این زمینه مطرح ساخته است، پیشنهاد شناخت نام مذکور، به عنوان تصحیف کتاب Aphorism است که نام یونانی کتاب الفصول بقراط بوده است. البته این احتمال هم به جهات ذیل مردود است:

۱. نک: ص ۷۸.

2. Al-Ibrisim.

3. P. 120.

الف - خود قاضی صاعد چنان که قبلاً ذکر کردیم، آن کتاب را از آثار مربوط به اصول پزشکی ندانسته و تصریح کرده است که از کتابهای مؤلفان سرشناسی، همچون: بقراط و جالینوس نبوده است؛ بلکه اثری عملی و کاربردی و از مجموعه های دم دستی مسیحیان بوده است؛

ب - چنان که رینود^۱، نیز گفته است:

این احتمال به طور کلی امکان پذیر نیست؛ زیرا در زبان عربی، کتاب بقراط، همیشه به عنوان الفصول نامیده و شناخته می شده است.^۲

ج - کتاب بقراط، از مجموعه های مسیحیان نبوده است و مزید بر آن از نظر قاضی صاعد هم کتابی بوده، شناخته شده.

بلاشر علاوه بر آن احتمالات، بدون اینکه در باب واژه مذکور، توضیحی بتواند ارائه کند، می افزاید که ممکن است، این کتاب از متون درسی پزشکی در اسپانیای دوره ایزیدریوسی بوده باشد.^۳ که البته سخن وی بیش از یک احتمال نیست و هیچ ارزش دیگری ندارد.^۴

۱۰. البته سخن را بیش از این، در نقد چاپ شیخو و ترجمه بلاشر دیگر به درازا نمی کشانیم؛ ولی یادآوری این نکته ضروری است که بلاشر، برای تصحیح متنی که می خواسته ترجمه کند، دست کم به نسخه ملّی پاریس و یا به نسخه های معرفی شده توسط بروکلیمان در ۱۸۹۸ م، یعنی چاپ نخست کتابش و یا به نسخه های لندن و استانبول که توسط خود شیخو معرفی شده بودند، می بایستی مراجعه می کرد؛ تا از راه مقابله نسخه ها به تصحیح نسبی متن تاریخی علمی عظیمی دست می یافت که هم از اعلام ناشناخته زیادی پر است و هم از اهمیت جهانی و سندیت تاریخی ارزشمندی

1. Renaud, H. P. J.

2. P. 234.

۴. همان جا.

۳. پلسنر، 247.

برخوردار می‌باشد؛ چنان‌که خود او در بیان اهمیت آن گفته است:

این اثر حاضر، کتابی است که آن را صاعد در زمینه توسعه عمومی تاریخ علوم پدید آورده است.^۱

بلاشعر، مخصوصاً، در بخش مربوط به قوم یهود، برای تصحیح اسامی موجود در کتاب و مطالب دیگر می‌توانست، به ترجمه انگلیسی کاملی که از همین قسمت در ۸-۱۹۲۷، یعنی ۷ سال پیش از اینکه وی ترجمه فرانسوی خود را انتشار دهد، توسط فینکل^۲ صورت گرفته بود^۳، مراجعه کند و یا اگر بدان دسترسی نداشته است، به کمک دائرةالمعارف قوم یهود^۴، شکل صحیح بسیاری از این اعلام و کلمه‌های دیگر را می‌توانست به دست بیاورد.



نقد چاپ بوعلوان

بوعلوان در ۱۹۸۵ م اقدام به چاپ این کتاب کرده است. وی در مقدمه^۵، روش تصحیح خود را تلفیقی از چهار نسخه‌ای که در اختیار داشته، ذکر کرده و افزوده است که: «هر چه را صحیح تشخیص بدهم، آن را در متن می‌آورم و بقیه را در پاورقی»؛ اما در عمل ثابت کرده است که قدرت وی در تشخیص صحیح بسیار ضعیف بوده و حتی در موارد زیادی به جای انتخاب اصلح، وی بی‌گفتگو افسد را برگزیده و از این راه متن را بسیار خراب و پر از اغلاطی کرده است که به شمه‌ای از آنها ذیلاً اشاره می‌کنیم:

۱. بوعلوان از مقدمه گرفته تا پایان کتاب مرتکب خطاهای فاحشی شده و حتی ارجاعاتی را که در مقدمه به متن کتاب داده است، رقم صفحه هیچ کدام درست نیست و

1. P. 28.

2. Finkel, J.

۳. پلسنر، همان جا.

4. Jewish Encyclopaedia.

۵ ص ۷.

در حالی که کل کتاب بیش از ۲۱۶ صفحه ندارد، در میان آنها ارجاع به صفحه‌های ۲۳۹-۲۴۰ و امثال آن به چشم می‌خورد که واقعاً گمراه‌کننده و خنده‌دار است.^۱ البته ممکن است، کسی فکر کند که شاید این ارجاعها به چاپ دیگری مثل چاپ شیخو، قاهره و یا نجف باشد؛ نه به چاپ خود بوعلوان، اما به دو دلیل چنین احتمالی مردود است: یکی اینکه ارجاعهای مذکور با هیچ کدام از چاپهای کتاب التعریف بطبقات الأمم نمی‌خوانند، دوم اینکه خود بوعلوان در همان مقدمه بصراحت گفته است:

در هر ارجاعی به طبقات الأمم، که ذکر چاپ شیخو نکرده‌ایم، منظور همین متن تصحیح شده خودمان است.^۲

۲. اشکال دیگری که در همان مقدمه چاپ بوعلوان به چشم می‌خورد، این است که وی بدون ذکر هیچ مأخذی، قاضی صاعد را از شاگردان: ابومحمد قاسم ابوالفتح بن محمد بن یوسف نامی می‌شمارد^۳ و سپس شرح حال این شخص را با استناد به بغیة الوعاة سیوطی^۴ و الأعلام زرکلی^۵، چنین می‌آورد:

وی قاسم بن نصیر بن وقاص، معروف به ابن ابی‌الفتح متوفای (۳۳۸ق / ۹۵۰م)، شاعری اندلسی از اهل شذونه و خطیب اهل قلسانه^۶ و پیشنماز ایشان بود که در آخر عمر از دنیا کناره‌گیری کرد و دیوان شعری دارد که بیشتر آن در زمینه زهد است.

بوعلوان این شرح حال را نقل کرده ولیکن هیچ از خود نپرسیده است که قاضی صاعد که متولد ۴۲۰ق است، چطور شاگردی کسی را کرده که در ۳۳۸ق، یعنی، تقریباً در حدود یک قرن قبل از تولد او، فوت کرده است؟!

۳. ص ۱۲.

۲. ص ۸.

۱. نک: مقدمه، ۱۲-۳۱.

۵. ۱۸۶/۵.

۴. ص ۱۲.

همچنین وی در همان مقدمه^۱ تاریخ زندگی بطلمیوس را از حدود ۹۰ پیش از میلاد تا ۱۶۸ بعد از میلاد تعیین کرده است، یعنی بر این اساس عمر وی را در حدود ۲۵۸ سال شمرده، که بدون شک خطایی فاحش است.

از اینها رسواتر، اشتباه بوعلوان در جایی است که قاضی صاعد از کتاب المؤلف فی أخبار مصر تألیف مورّخی به عنوان الوصیفی / الوصفی [ظ: المسبحی] مطالبی را درباره آرای قدمای مصریان نقل و آنها را نقد کرده است.^۲

بوعلوان در توضیح و معرفی این الوصفی که قاضی صاعد از وی مطلب نقل کرده، با استناد به کشف الظنون حاجی خلیفه و معجم المؤلفین کحاله این شرح حال را برای وی آورده است:

الوصیفی: ابراهیم بن وصیف‌شاه متوفای ۵۹۹ق / ۱۲۰۳م است که مورّخ بوده و کتاب: جواهر البحور و وقائع (عجائب) الدهور فی (و) أخبار الدیار المصرية و أخبار مدینة السوس، از اوست.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد که بوعلوان، اساساً هیچ‌گونه درکی از زمان نداشته است؛ زیرا این الوصفی همان طور که خود وی هم ذکر کرده در ۵۹۹ق / ۱۲۰۳م، یعنی درست ۱۳۷ سال بعد از فوت قاضی صاعد (د: ۴۶۲ق / ۱۰۷۰م) درگذشته است، بنابراین چطور امکان‌پذیر است که قاضی صاعد از مورّخی که یک قرن و نیم بعد از او زندگی سپری کرده است، مطلب نقل کرده باشد؟!

به علاوه کتاب المؤلف فی أخبار مصر، اگر نام اثر الوصفی بوده باشد، کجا؟ و کتاب جواهر البحور و وقائع (عجائب) الدهور فی (و) أخبار الدیار المصرية، و أخبار مدینة السوس، کجا؟!

همچنین بوعلوان در معرفی حسن بن الصباح مذکور در متن کتاب التعریف بطبقات

الأمم^۱ باز هم عدم درک زمانی خود را به نمایش گذارده و او را با حسن بن صباح بن علی اسماعیلی مذهب (۴۲۸-۵۱۸ ق/ ۱۰۳۷-۱۱۲۴ م) اشتباه گرفته و شرح حال وی را از الکامل ابن اثیر^۲ و صبح الأعشى تألیف قلقشندی^۳ و الأعلام زرکلی^۴ برای شخصیت مذکور در متن آورده است، که بدو هیچ ارتباطی ندارد و خطایی است فاحش. از اینها گذشته، وی در شرح زندگانی یحیی بن ابی منصور^۵ نیز همین امر را نشان داده و چنین گفته است:

یحیی بن ابی منصور فارسی، ابوعلی سر دودمان آل منجم است که در میان موالی مأمون عباسی پرورش یافت و به فضل بن سهل پیوست که در احکام نجوم بر طبق نظر وی عمل می‌کرد. مأمون وی را برگزید و به اسلام آوردن تشویق کرد و او که زردشتی بود، به دست وی اسلام آورد. از جمله کتابهایش: الزیج الممتحن، و مقالة فی عمل ارتفاع سدس ساعة لعرض مدينة السلام، است. وی در سال ۶۱۶ ق/ ۱۲۱۹ م درگذشته است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

شگفتا! عصر مأمون عباسی کجا و سال ۶۱۶ ق/ ۱۲۱۹ م کجا؟!۱

طبیعی است تاریخی که بوعلوان برای فوت یحیی بن ابی منصور آن هم همراه با معادل میلادی، ذکر کرده، اشتباه است، اشتباه خود وی که به غلط آن را به ابن ندیم و قفطی هم اسناد داده است. در حالی که ابن ندیم که در الفهرست^۶ شرح حال یحیی بن ابی منصور را آورده است و نیز قفطی در أخبار الحکماء^۷، هیچ کدام مرتکب چنین اشتباهی نشده‌اند؛ بلکه این اشتباه خود اوست و نشان‌دهنده این است که او چون هیچ درکی از کلیات تاریخ و از مفهوم زمان ندارد، برایش فرقی نمی‌کند که زمان مأمون عباسی و فضل بن سهل و یحیی بن ابی منصور را، یک‌باره، از سده سوم هجری بکند و در سده

۲. ذیل حوادث سال ۴۹۴ ق به بعد.

۱. صص ۱۴۳-۱۴۴.

۵. ص ۱۳۳.

۴. ۲۰۸/۲.

۳. ۱۲۰/۱-۱۲۱.

۷. نک: ص ۲۳۴.

۶. نک: صص ۱۴۲، ۲۷۵.

هفتم قرار بدهد و یا بر عکس ابراهیم بن وصیف شاه را از سده ششم هجری بردارد و در سده‌های پیشتر از آن قرار دهد.^۱ اصلاً برای کسی که هیچ درکی از زمان ندارد، سده و هزاره و... چه تفاوتی با هم می‌توانند داشته باشند؟! اما وقتی تصحیح یک کتاب علمی-تاریخی مطرح می‌شود، در کنارش بحث صلاحیت تصحیح مطرح است و قطعاً کسی که درک زمانی نداشته باشد، هیچ صلاحیتی برای به انجام رسانیدن چنین کاری نخواهد داشت.

۳. اشکال اصولی دیگری که در چاپ بوعلوان وجود دارد، به عدم درک جغرافیایی او مربوط می‌شود که به طور مثال در این زمینه به مواردی اشاره می‌کنیم.

یکی از این موارد، توضیح افتضاح آمیز وی در مورد واژه اطرار الشام^۲ است که به فتح اول، جمع مکسر طره و به معنای برجستگیها و حدود سرزمین شام می‌باشد و اصلاً یک اسم خاص جغرافیایی نیست. بوعلوان از آنجا که معنای آن را نفهمیده، نخست آن واژه را در متن کتاب به ضم اول ضوابط گذاری کرده و سپس در پاورقی با استناد به معجم البلدان یا قوت^۳ چنین توضیح داده است:

نام شهری استوار و ولایتی گسترده در سرآغاز مرزهای ترکان ماوراءالنهر، کناره رود سیحون، در نزدیک فاراب و برخی آن را، اترار می‌گویند.

همچنین وی در مورد «طبرستان» که در متن کتاب آمده،^۴ چنین توضیح داده است: طبر، در زبان فارسی: تبر / ابزار / است و ستان: درخت است. نیز وی در مورد «موقان» که در متن کتاب آمده،^۵ چنین گفته است:

آن شهری است در خراسان و از توابع توس. از آبادترین شهرهاست که مرقد حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در آنجاست و در روزگار سلسله طاهریان دارالاماره خراسان

۱. نک: ص ۱۰۶.

۲. نک: ص ۱۲۳.

۳. ۲۱۸/۱.

۴. ص ۳۴.

۵. ص ۳۵.

بوده است.^۱

۴. چهارمین اشکال بنیادین موجود در چاپ بوعلوان به عدم درک علمی او مربوط می‌شود. از این رو، وی اصطلاحهای علمی را نفهمیده و در باب هر کدام توضیحی خواسته است بدهد، مرتکب اشتباه شده و به همین لحاظ در متن هم غلطهایی وارد ساخته که بعداً بدانها با تفصیلی بیشتر خواهیم پرداخت و اکنون فقط به مواردی از اشتباههای فاحش وی در این زمینه اشاره می‌کنیم؛ بدین ترتیب:

الف - بوعلوان از آنجا که اصطلاح نجومی الخمسة المتحيرة را که عبارتند از: زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد^۲، درک نکرده، آن را به الخمس المتميزة تبدیل کرده^۳ که نه در نسخه‌ها موجود است و نه صحیح است.

ب - همچنین وی نام کتاب الأدوية المفردة تألیف ابن الجزار را که در عین حال در حکم یک اصطلاح پزشکی و داروشناسی است، نفهمیده و آن را سرخودانه و بدون اینکه در نسخه‌های التعریف بطبقات الأمم چنین نسخه بدلی موجود باشد، به الأدوية المفيدة تبدیل کرده است.^۴

ج - همچنین وی اصطلاح تعدید علوم را که به معنای تقسیم و دسته‌بندی علوم است، نفهمیده و آن را به صورت غلط تعدیل علوم تبدیل کرده است که متن را بی‌معنی ساخته^۵ و در جای دیگر اصطلاح آراء شاذة را نفهمیده و لذا آن را به ارشادات بدل و معنی عبارت قاضی صاعد را معکوس کرده است.^۶

د - نیز وی چون متوجه اصطلاح علم الأنواء نشده، آن را به صورت علم الأنواع، یا «عین» به جای «همزه» در آخر کلمه، در آورده است که هم اشتباه و هم برخلاف ضبط نسخه‌هاست.^۷

۱. نک: ص ۳۵.

۲. خوارزمی، مفاتیح العلوم، ۲۲۵.

۳. ص ۱۴۳.

۴. ص ۱۵۴.

۵. ص ۱۶۸.

۶. نک: ص ۱۹۷.

۷. نک: ص ۱۲۰.

هـ- بوعلوان در توضیح اصطلاح نجومی جوزهرات نیز مرتکب اشتباهی سخت شده و گفته است:

شاید آن: الهازرونات، باشد که مفردش: الهازروان، به معنای نگهدارنده و چرخاننده نیروهای اشیاست.

وی سپس برای تأیید نظر غلط خود، به مروج الذهب مسعودی^۱ ارجاع داده و از قول مصحح آن کتاب^۲، در توضیح الهازروان چنین آورده است:

احتمال می‌رود که منظور مسعودی از الهازروان همان چیزی باشد که برهمنان آن را کلیت و قوم عرب سال سندهند می‌نامند و این سال معادل با ۴,۳۲۰,۰۰۰,۰۰۰ سال از سالهای دنیا می‌شود.

علاوه بر اینکه استنباط بوعلوان اشتباه بوده، در اینجا در نقل مطلب هم واژه کلیه^۳ = کلیه را به کلیه = کلیت تبدیل کرده است و آن هم از عدم درک اصطلاح نجومی مذکور نشأت گرفته.

کافی بود که بوعلوان برای دریافت و پی بردن به معنای صحیح اصطلاح جوزهرات به کتابی مانند: مفاتیح العلوم خوارزمی^۴ مثلاً مراجعه کند، تا معنای این اصطلاح را دریابد، که چنین گفته است:

الجوزهر، هو النقطتان اللتان تتقاطع عليهما الدائرتان من الأفلاك، تسميان العقدتين. و الجوزهر كلمة فارسية و هي كوزچهره، أي: صورة الجوز و قيل: كوی چهر، أي: صورة الكرة و الأول أصح و يسمى أيضاً التئین و هذه صورته في الأصل و إحدى العقدتين تسمى الرأس و الأخرى الذنب و هذا في كل فلكين يتقاطعان فإذا أطلق له هذا الإسم،

۱. ۸۶/۱.

۲. همان جا.

۳. نک: مسعودی، ۸۶/۱.

۴. ص ۲۲۰.

عنی به جوزهر القمر خاصه و هذا الذي يثبت حسابه في التقويم.^۱

۵. پنجمین مورد از اشکالهای موجود در چاپ بوعلوان از کتاب التعریف بطبقات الأمم، مجموعه اشتباههای وی‌اند، که از عدم شناخت وی نسبت به تاریخ علوم و از ناآشنایی او با نام کتابها و سرگذشتنامه‌ها و اعلام تاریخی و دانشمندان و رجال علم و نیز از عدم آشنایی وی با فرهنگ اسلامی منشأ گرفته است و در این مورد به خصوص اشتباههای وی بی‌شمارند، در اینجا فقط به ذکر کمی از آنها بسنده می‌کنیم:

الف - تحریف نامهای کتابها

۱. نام کتاب کلیله و دمنه را که در همه نسخه‌ها به همین ترتیب آمده و بسیار هم مشهور است، وی به شکل کتاب دمنه و کلیله آورده است.^۲
۲. نام کتاب شرح الثمرة تألیف احمد بن یوسف را که در نسخه‌ها وجود دارد، وی بی‌دلیل کلاً از متن انداخته است.^۳
۳. نام کتاب السموم از تألیفات استحقاق بن عمران را نیز بر خلاف وجود آن در نسخه‌ها بی‌جهت از متن حذف کرده است.^۴
۴. همچنین وی، نام کتاب المفروضات اقلیدس را که در همه نسخ نیز به همین شکل آمده و حتی خود بوعلوان هم برخی از آنها را در پاورقی ذکر کرده، بی‌دلیل به شکل مغلوط و بی‌معنی المعروضات در آورده است.^۵
۵. او همچنین در گزینش نام کتابی هندی در موسیقی که در بیشتر نسخه‌ها به صورت النافر با «نون» آمده و صحیح به نظر می‌رسد، آن را به شکل الیافر با حرف «یا» آورده، در حالی که از دو لحاظ ترجیح با شکل نخست است: یکی وجود النافر در بیشتر نسخه‌ها و دیگر اینکه در عربی اندلسی همین واژه وجود دارد و به شکل «النفر» به معنای سازی بادی از قبیل: شیپور، است و به علاوه از زبان عربی مسلمانان اسپانیا به

۳. ص ۱۴۶.

۲. ص ۵۷.

۱. خوارزمی، همان جا.

۵. ص ۸۶.

۴. ص ۱۵۳.

شکل «النفیل»^۱ وارد زبان اسپانیولی شده و هنوز هم در آن سرزمین به همین معنی به کار می‌رود.^۲

۶. نیز وی نام کتاب معروف ابن الجزار، موسوم به الأدویة المفردة را به شکلی نسنجیده و بر خلاف وجود آن در نسخه‌ها به الأدویة المفيدة تغییر داده است.^۳
۷. همچنین بوعلوان در چاپ خود، نام کتابی را که مسیحیان اسپانیا در امر تداوی و طبابت تا پیش از زمان احمد بن ابا در روزگار محمد بن عبدالرحمن اوسط، بدان تکیه می‌کردند و حکم کنّاش یا مجموعه‌ای جامع را داشت و در اکثر نسخه‌ها بوضوح به صورت البریم آمده، چون این نام برایش نامفهوم و گنگ بوده، کار را از شیخو و بلاشر هم در گذرانیده و آن را یک‌باره به صورت الأبریشم در آورده^۴ که در هیچ یک از نسخه‌ها نیست و سپس خیلی راحت از کنار آن بدون هیچ‌گونه توضیحی گذر کرده است.^۵
۸. نیز وی نام کتاب باری‌ارمیتاس را به شکل غلط باری‌مانیاس در آورده است.^۶

ب - تحریف نامهای نویسندگان و مشهوران تاریخ

بوعلوان علاوه بر تحریفهای بسیاری که در مورد نامهای کتب در متن کتاب التعریف بطبقات الأمم روا شمرده، همین اشتباه را در مورد اسامی بزرگان و رجال علم و مشهوران سیاسی و تاریخی نیز مرتکب شده است که اندکی از آن انبوه را به طور مثال ذکر می‌کنیم.

۱. وی نام عبدالملک المروروذی را به صورت عبدالمروروذی؛ نام سند بن علی را به صورت سید بن علی^۷؛ نام ذی‌الدینة^۸ را به صورت ابن ذی‌الدینة؛ ذی‌نواس را به صورت ابی‌نواس^۹؛ محمد بن ابراهیم الفزاری را به شکل محمد بن الهیثم الفزاری^{۱۰}؛

1. Anafil.

۲. نک: الخولی، ۲۰-۲۴: قس: التعریف بطبقات الأمم چاپ بوعلوان، ۵۷.

۳. نک: ص ۱۵۴. ۴. ص ۱۸۶. ۵. همان جا.

۶. نک: ص ۱۳۰. ۷. نک: ص ۱۴۶. ۸. ص ۱۴۷.

۹. ص ۱۴۸. ۱۰. ص ۱۵۰.

ماشاء الله اليهودی را به صورت ماشاء الله الهندی؛^۱ اردشیر بن بابک را به صورت اردشیر بن بابل؛^۲ ذومقراطیس را به شکل ذومقراطیس؛^۳ افریقس را به صورت ابومعین؛^۴ ابوبکر بن ابی عبس را به صورت ابوبکر بن ابی عیسی؛^۵ ابومروان سلیمان بن عیسی بن علی الناشی را به شکل ابومروان محمد بن عبس بن الناشی در آورده، یعنی: هم سلیمان را به محمد و هم عیسی را به عبس تبدیل و هم علی را از نسبش حذف کرده است؛ و همچنین وی ابن وafd را به بن واقد تغییر داده است.^۶

همچنین وی به جای عیسی بن احمد بن القاسم به غلط عیسی بن احمد العالم آورده است.^۷

۲. نیز در ارتباط با همین غلط آوردن نامهای ناموران کیقباد را به نظر خود در پانویس، می خواهد تصحیح کند. پس آن را به نقل از مسعودی^۸، به شکل کیقباوس در می آورد که نه تنها چنین اسمی در کتاب مسعودی به چشم نمی خورد،^۹ بلکه به نظر نمی رسد که در قوطی هیچ عطاری هم پیدا شود!

۳. همچنین وی در بسیاری از موارد، با انداختن حرف عطف از میان دو اسم خاص، آنها را با هم یکی کرده است؛ به طور مثال خرمیدس و ابوسندرنوس را به خرمیدس ابوسندرنوس تبدیل کرده.^{۱۰}

۴. همچنین با بدخوانی متن نسخه ها، عبارتهای صحیح را به صورتی سراسر غلط در آورده و بسیاری از نامها را با هم در آمیخته است؛ چنان که به طور مثال این عبارت صحیح و موجود در همه نسخه ها را: «و من مشاهیر تلامیذ أبی القاسم أحمد بن عبدالله بن الصفار: ابن برغوث، والواسطی، و ابن شهر، و القرشی الأفطس المروانی، و ابن العطار»، به شکل تمام غلط و بی معنی ذیل در آورده است، بدین ترتیب: «و من

۱. ص ۶۱	۲. ص ۶۱	۳. ص ۸۲
۴. ص ۱۱۲	۵. ص ۱۶۶	۶. صص ۱۷۰، ۱۹۵
۷. ص ۱۸۰	۸. مروج الذهب، ۱/ ۲۲۴	۹. نک: مسعودی، همان جا.
۱۰. ص ۸۷		

مشاهیر تلامیذ أبی القاسم أحمد بن عبد الله بن الصفار بن برغوث و الواسطی و ابن شهر القرشی الأفتس المروانی و ابن العطار^۱

۵. همچنین وی در مورد أبو مسلم بن خلدون قرشی، صفت المعروف بالصلاح عند العلماء یا شبیلیه را که در همه نسخه‌ها هست و صحیح می‌باشد، نتوانسته است درست بخواند؛ با اینکه در مقدمه کتاب اظهار داشته است که در کار قرائت نسخه‌ها، استادانی از دانشگاه امریکایی بیروت، همچون: دکتر احسان عباس، و دکتر اسعد ذبیان، و خانم دکتر و داد القاضی به وی کمک کرده‌اند؛ با این وصف وی آن را به شکل غلط و نامفهوم «المعروف بالصلاح بقية العلماء یا شبیلیه» خوانده و در متن نیز آورده است.^۲

۶. همچنین در مورد دیگری بر سر أبو مروان عبد الملك بن أحمد یک ضمیر «هو» در آورده که در هیچ نسخه‌ای نیست و با این افزایش نابجا، این شخصیت را با أبو جعفر أحمد معروف به ابن الصفار، یکی گردانیده است.^۳

۷. نیز عبارت صحیح موجود در نسخه‌ها را که بدین صورت است: «و من مشاهیر اصحاب ابن برغوث: ابن اللیث، و ابن حی، و ابن الجلاب»، به عبارت غلط و ناموزون: «و من مشاهیر اصحابه ابن برغوث ابن اللیث و ابن الجلاب و ابن حی» تبدیل کرده^۴ که هم مفاهیم را برهم زده و هم نظم را که قاضی صاعد در ساماندهی ورده‌بندی کتاب خود و طبقات رجال مذکور در آن، در سرتاسر کتابش، سخت بدان پای بند است، برهم زده است.

۸. همچنین وی، وقتی که در قرائت نام دانشمند احکام نجومی: الأندرزغر، نتوانسته است راه به جایی ببرد، آن را در متن به شکل: الاندورعر و در نسخه بدلها به صورتهای: الاندرغرة، و الاندوز آورده است،^۵ در حالی که این نام در اصل اندرزگر فارسی است که به صورت الأندرزغر تعریب شده و در بسیاری از متون کهن تاریخ اسلام به شکل اسمی

۳. همان جا.

۲. ص ۱۷۵.

۱. ص ۱۷۳.

۵. ص ۱۱۰.

۴. ص ۱۷۶.

خاص، زیاد تکرار شده^۱ و در کتاب التعریف بطبقات الأمم قاضی صاعد هم واژه، الأندرزغر است که نام دانشمندی ایرانی و مؤلف کتاب المؤلف فی الموالید بوده است.

۹. بوعلوان نه که با حذف حرف عطف از میان اسمها، چند نفر را با هم یکی کرده، بلکه گاهی هم با افزودن یک واژه، مثل: «بن» در میان کنیه و اسم یک شخص، وی را به دو نفر تبدیل کرده است. چنان که به طور مثال، این بلا را به سر ثابت بن قره که کنیه اش ابوالحسن است آورده و او را به ابوالحسن بن ثابت بن قره دگرگون ساخته است.^۲

۱۰. از همه خطا تر جایی است که جابر بن حیان الصوفی متن کتاب را چون نشناخته، وی را همان جابر بن یزید جعفی کوفی (د: ۱۲۸ ق / ۷۴۶ م) به اشتباه معرفی کرده است.^۳

ج - اشکالهای ناشی از ناآشنایی بوعلوان با فرهنگ اسلامی

۱. یکی از اموری که در میان نویسندگان اسلامی و کاتبان و نسخه‌نویسان از قدیم معمول بوده و امروزه نیز هست، به حکم «کُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَبْدَأْ بِبِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَسْفَرٌ» شروع آثار با عبارت متبرک «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. خوشبختانه این امر معمول و متداول در فرهنگ کتاب‌نویسی اسلامی و در میان مسلمین در بسیاری از نسخه‌های کتاب التعریف بطبقات الأمم قاضی صاعد نیز رعایت شده است و اکثر آنها با تسمیه و تحمید آغاز شده‌اند؛ لیکن معلوم نیست، چرا بوعلوان، هم تسمیه و هم تحمید را از آغاز کتاب حذف کرده است و یا چرا اساساً کتاب را از مقدمه خود گرفته تا متن اصلی بدون اینها آغاز کرده است؟^۴

در چاپ بوعلوان عدم وجود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در آغاز مقدمه مصحح و هم در آغاز متن اصلی کتاب التعریف بطبقات الأمم تألیف شخصیت اسلامی عظیمی، همچون: قاضی صاعد اندلسی، مخصوصاً با توجه به وجود آن در نسخه‌های خطی

۱. نک: طبری، تاریخ ۳/ ۳۵۳، ۳۵۴، ۴۵۲، ابن اثیر، الکامل، ۲/ ۳۸۷.

۲. ص ۱۰۳.

۳. ص ۱۵۲، پاورقی.

۴. نک: صص ۵، ۳۳.

موجود، بسیار بر خلاف ذوق و کاملاً امری غیر معمول در میان مؤلفان مسلمان است.
 ۲. در همین راستا، بوعلوان به علت عدم آشنایی با فرهنگ اسلامی، حدیث مشهور نبوی (ص): «زویت لی الأرض...» را مانند سلف خود، شیخو، به صورتی غلط و نامفهوم آورده است.^۱

۳. شاید فاجعه آمیزترین اشتباههای موجود در چاپ بوعلوان، گزینش واژه‌های غلط و یا بیشتر اوقات ارتکاب غلطهای فاحش ادبی و صرفی و نحوی بوده باشد که این امر ضمن اینکه بی‌اطلاعی وی را در زمینه ادب می‌رساند، موجب وارد ساختن بزرگترین ضربه به متن کتاب التعریف بطبقات الأمم نیز گردیده است و این اشکالها چنان انبوه هستند که استقرای کامل آنها موجب دردسر می‌گردد؛ از این رو در این باب نیز اندکی از آن همه را به طور مثال یادآوری می‌کنیم.

– تحریفها و غلطهای لغوی در چاپ بوعلوان

بوعلوان از آنجا که روش نوشتاری و سبک بلاغی قاضی صاعد را نشناخته است، گاهی نیم سطر و یا یک سطر کامل بر متن کتاب، برخلاف روش قاضی صاعد که بر پایه ایجاز استوار است، افزوده^۲ و موجب تکرار عبارتها شده که قاضی صاعد سخت از آن امر گریزان است و آنچه بوعلوان، در این موارد به تکرار آورده، در بیشتر نسخه‌ها هم وجود ندارد.

در عین حال گاهی هم عباراتی در حدود ۴-۵ سطر را از متن انداخته^۳ و یا آنها را به پاورقی منتقل کرده است.^۴

همچنین وی با کاهش و افزایشهای سرخودانه و نابجا و با تغییر و تبدیلهای بی‌مورد، در بسیاری موارد کتاب را خراب و نامفهوم و یا در پاره‌ای جاها مفاهیم آن را معکوس کرده است؛ به طور مثال: در جایی^۵ بعد از تعبیر «و لا سیل»، سرخودانه و

۲. صص ۵۴، ۱۵۹، ۹۴، ۲۰۱؛ قس: ص ۵۵.

۱. ص ۱۲۶.

۵. ص ۱۲۹. سطر ۷.

۴. صص ۱۰۴-۱۰۵.

۳. صص ۵۴، ۹۴، ۱۱۹، ۱۹۹.

بی آنکه در هیچ نسخه‌ای باشد «إلا به» را افزوده و در جایی دیگر^۱ به عوض «خالف فيه»، تعبیر غلط «فألف منه» را آورده که کاملاً مفهوم را خراب کرده است.

همچنین وی به جای: «بما به»، تعبیر غلط «بما به» را آورده است^۲ و یا به جای: «ثقاتهم» که هم درست و هم موجود در نسخه‌هاست، «نفاتهم»^۳؛ و به جای: «الشريفة»، «الشيعة»^۴؛ و به جای: «الرومانيون»، «الروحانيون»^۵؛ و به جای: «تعين»، «تعي»^۶؛ و به جای: «بذل»، «قبل»^۷؛ و به جای: «خاصة»، «صاحبه»^۸؛ و به جای: «اختصر»، «اختص»^۹؛ و به جای: «محدوداً»، «مجرداً»^{۱۰}؛ و به جای: «اصول»، «امور»^{۱۱}؛ و به جای: «عول»، «عدل»^{۱۲}؛ و به جای: «كعبة سنداد»، «كعبة شداد»^{۱۳}؛ و به جای: «وتحمداً إليهم»، «عمداً إليهم»^{۱۴}؛ و به جای: «إختيار»، «أخبار»، و به جای: «يبلغون»، «يلقون»^{۱۵}؛ و به جای: «بحث»، «كتب»^{۱۶}؛ و به جای: «لم يلق»، «لم يبق»^{۱۷}؛ و به جای: «الجار و جدّة»، «و البحار و احدة»^{۱۸}؛ و به جای: «فونكة»، «قونكة»^{۱۹}؛ و به جای: «ناقذاً»، «ناقذاً»^{۲۰}؛ و به جای: «أثيراً»، «أسيراً»^{۲۱}؛ و به جای: «كردجات»، «كردخات»^{۲۲}؛ و به جای: «دمثاً»، «دقيقاً»^{۲۳}؛ و به جای: «فالكاتب»، «فالأمور»^{۲۴}؛ و به جای: «شربون»، «شربون»^{۲۵}؛ و به جای: «حظياً»، «خطيباً»^{۲۶}؛ و به جای: «غبر عما»، «غيرهما»^{۲۷}؛ و... که اینها پاره‌ای از انتخابهای ناصحیح و یا غلطهای لغوی بوعلوانند و اما غلطهای دستوری وی نیز بسیار انبوه‌اند، و به عنوان نمونه به چند مورد اکتفا می‌کنیم.

– غلطهای دستوری در چاپ بوعلوان

بوعلوان نه صرف سرش می‌شود، نه نحو. در کار وی اصلاً سنجیدگی بی معنی

۳. صص ۹۵، ۱۱۲.

۶. ص ۱۰۵.

۹. ص ۱۰۹.

۱۲. ص ۱۱۶.

۱۵. ص ۱۹۲.

۱۸. ص ۱۳۰.

۲. ص ۱۲۷.

۵. ص ۱۰۰.

۸. ص ۱۲۸.

۱۱. ص ۱۳۲.

۱۴. ص ۷۵.

۱۷. ص ۱۹۹.

۱. ص ۱۴۱.

۴. ص ۱۱۲.

۷. ص ۱۳۸.

۱۰. ص ۱۴۹.

۱۳. ص ۷۵.

۱۶. صص ۱۲۳، ۱۹۳، ۲۰۰.

است. همچنان که قبلاً ملاحظه شد که اشخاص را از سده‌ای به سده یا چند سده بعد یا قبل، به جلو یا عقب می‌برد و یا به صورت دلبخواهی و بدون علت چند سطر را از کتاب حذف می‌کرد و یا بر آن چند سطر می‌افزود و یا لغتها را به صورتی که غلط‌تر از آن امکان ندارد، دگرگون می‌کرد و تغییرشان می‌داد، در اینجا هم زیر پا نهادن قواعد املائی، صرفی برای وی یک امر عادی است. در هم آمیختن مذکر و مؤنث، مفرد و مثنی و جمع و ... کمترین اشتباههای دستوری بوعنوان هستند که فقط چند مثال از آنها را ذکر می‌کنیم. بوعنوان اصلاً به نسخه‌ها و تعبیرهای موجود در آنها هیچ کاری ندارد؛ بلکه وی همواره کار خود را به انجام می‌رساند، یعنی متن التعريف بطبقات الأمم را از غلطها و اشتباههای خود می‌آکند، به طور مثال:

«فی الأخذ عنه» را به «فی الأخذ علیه»^۱؛ «فلم نجد» را به «فلم يجد»^۲؛ «لم يعتقد» را به «لم نعتقد»^۳؛ «كان تعلم» را به «كان يعلم»^۴؛ «بما حضرهم» را به «بما حضره»^۵؛ «ساعده حال» را به «ساعده حال»^۶؛ «ويحتاج على ذلك» را به «ويحتاج من ذلك»^۷ تبدیل و در مواردی نیز کلماتی را اضافه یا حذف کرده که معنی را به طور کلی معکوس و یا خراب و عوض ساخته است مثل: حذف «خنوخ بن» بعد از «العبرانیون»^۸ و یا افزودن «لا» بعد از کلمه «ارسالا»^۹.

ضرورت تحقیق و تصحیح مجدد کتاب طبقات الأمم و روش کار پژوهش

بدین ترتیب دریافتیم که کلیه کارهایی که تا کنون در باب کتاب ارزشمند قاضی صاعد یعنی، کتاب التعريف بطبقات الأمم صورت پذیرفته‌اند، بیش از آنکه چهره حقیقی کتاب را نشان دهند، با غلط‌کاریها و اشتباههای خود، اثر مذکور را از سندیت و اعتبار انداخته‌اند و البته کار شیخو با همه کاستیها و کمبودهایش از لحاظ اصول و مبانی تحقیق

۳. ص ۱۱۲.

۲. ص ۸۰.

۱. ص ۱۷۸.

۶. ص ۱۹۹.

۵. ص ۱۲۸.

۴. ص ۱۲۷.

۹. ص ۷۵، سطر ۲.

۸- (ص ۱۰۷ سطر دوم)

۷. ص ۱۷۵.

نسبت به کار بوعلوان که تابع هیچ اصلی نیست، خیلی بیشتر قابل تحمل است و البته اگر شیخو هیچ کاری نمی‌کرد، بجز همین که برای اولین بار، نسخه‌ای از التعریف بطبقات الأمم را، هر چند مغلوط، به چاپ رسانیده است، کارش در خور ستایش می‌بود؛ اما بوعلوان چنان این متن گرامی را تباه ساخته و این کاخ رفیع تاریخ جهانی علوم را ویران کرده است که هیچ نقطه مثبتی در آن باقی نگذاشته و با این کار در حقیقت نامه اعمال خود را سیاه کرده است.

بدین لحاظ هنگامی که استاد گرامی و دانشمند فرهیخته جناب آقای دکتر هادی عالم‌زاده - دام ظلّه - تحقیق در احوال و آثار قاضی صاعد اندلسی را مطرح کردند، پس از مروری در چاپهای مختلف به مغلوط و نامطمئن بودن تمامی آنها پی بردم و برای دستیابی به آرای صحیح قاضی صاعد، دریافتم که نخست، بایسته و ضرور است که از متن کتاب وی، خود نسخه‌ای تصحیح شده پدید آورم و بدین منظور تلاش اصلی تهیه و تدارک نسخه‌های خطی موجود کتاب در کتابخانه‌های مختلف جهان را مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی به عهده گرفت و علاوه بر نسخی که بدین طریق در اختیار درآمد، از مطالبی هم که در خلال قرون و اعصار، مورخان بزرگ اسلامی و دیگر دانشمندان و کتاب‌شناسان، همچون قفطی، ابن ابی‌اصیبه، ابن سعید اندلسی، ابن العبری، مقرئ، حاجی خلیفه و... در آثار خود از کتاب التعریف بطبقات الأمم به شکل‌های مستقیم یا غیر مستقیم، صریح یا اشاری و تلویحی نقل کرده بودند، استفاده شد و جمیع نسخه‌ها و کتب مورد استفاده در تصحیح متن با حروف الفبا رمزگذاری گردید و شرح هر یک از آن رمزها و معرفی هر نسخه یا کتاب مربوط به هر رمز در تحت عنوان «کشاف الرموز» آورده شد.

روش تصحیح متن بر پایه بازخوانی همزمان تمامی نسخه‌ها در بازیابی و تصحیح هر عبارت بوده است و هر کلمه در هر عبارت که صحیح تشخیص داده شده برای بازسازی متن برگزیده شده و کلمه‌های دیگر که وجودشان در متن ارجحیت نداشته، همه به صورت نسخه بدل در پاورقی آورده شده‌اند.

بدین گونه بود که این کتاب به ترتیبی که تقدیم می شود، سامان یافت.
 در خاتمه از: استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر هادی عالم زاده که کار پژوهش را
 پیوسته هدایت کردند و نیز از سرپرست علمی و سرپرستار مرکز دائرة المعارف بزرگ
 اسلامی جناب آقای سید کاظم موسوی بجنوردی - دام ظلّه - که به فراهم سازی
 نسخه های خطی و تأمین منابع و مآخذ لازم عنایت ورزیدند، و همچنین از فاضل گرامی
 جناب آقای اکبر ایرانی، مسؤول محترم دفتر نشر میراث مکتوب که پیگیرانه امر چاپ
 کتاب را سامان دادند، بی نهایت سپاسگزارم.

تهران، پاییز ۱۳۷۴ شمسی

غلامرضا جمشیدنژاد اول



مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

الصفحة الأخيرة لكتاب « التعريف بطبقات الامم » من النسخة المحفوظة بمكتبة
باريس الوطنية برقم (Arabe 6735)

(Arabe 6735)

كتاب تاريخ الامم لدب القيسر صاعد بن محمد بن

صاعد بن عبد الرحمن بن محمد بن صاعد بن

عثمان بن ربيع العلبي

ولد بالحرية من ساحل الدندلس سنة عشرين وارب

ماية وتوفي رحمه الله بمدينة طليطلة

وهو القاضى بر ١٢ شوال سنة

اثنى وستين واربعمائة

م

صفحة العنوان من النسخة المحفوظة بمكتبة باريس الوطنية المرقمة برقم (Arabe 6735)
والملاحظ أنَّ فيها سَمِيَ كتاب «التعريف بطبقات الامم» باسم: «كتاب تاريخ الامم».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على
 نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين قال أبو القاسم
 حماد بن أحمد بن حماد أعلم أن جميع الناس في
 مشارق الأرض ومغاربها وجنوبها وشمالها
 ومن كانوا نوعاً واحداً فإنهم يميزون بثلاثة
 أشياء: وزعم من عني بأخبار الأمم وبمحدث عن
 سير الأجيال وفحص عن طبقات القرون أن
 الناس كانوا في سالف الدهور قبل تشعب
 القبائل واقتراق اللغات سبع أمم فالأمة الأولى
 الفرس

الصفحة الأولى لكتاب « التعريف بطبقات الأمم » من النسخة المحفوظة بمكتبة

باريس الوطنية برقم (Arabe 6735)

في هذه الصفحة تنتهي نسخة مكتبة باريس الوطنية و قد امتزجت من العلامة التي وضعناها،
اي : (... لطلب) [القتل ...) بنسخة من كتاب مفاتيح العلوم للخوارزمي.

يذكرنا وتفردوا في اقطارها سدر من فليس
في مهور الارض مملكة الدوفيل منهم في
شارك الارض ومغاربها وجنوبها وشمالها
الامالان من جزيرة العرب فان عمر بن هو
الخطاب رضي الله عنه اجلدتم عنرا لمر
البنى صلى الله عليه وسلم بذلك لاتبين
منك بارض العرب فلما تفردوا في البلده وولضوا
الدم تحركت هم قليل منهم لطلب [القتل دون
القاتل او يرونه والعقل هو هذه الدية
العزة ويلي الجنيه وعند اقامة القاملان
يوجه قتل بين نظراف قوم يملضوا خمسين
بيناً للرعين انهم لم يقتلوه وتسقط الدية
عنهم ويملض المذعون فيستحقون الدية المذ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَرَفَعْنَا
 ذِكْرَهُ إِلَى الْأُولَى الْعَالَمِ جَاعِدِينَ أَهْلَهُمْ
 الْأَنْبِيَاءُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ إِنَّ جَمِيعَ الْإِنْسَانِ
 لِرَبِّهِمْ أَشَاقُونَ وَفَارِغِينَ وَفَارِغِينَ وَفَارِغِينَ
 وَإِنْ كَانُوا مِنْكُمْ وَاحِدًا فَإِنَّمَا هُمْ تَفْتَةٌ مِنْ
 الْأَشْيَاءِ وَالصُّورِ وَاللَّغَاتِ وَرَبِّهِمْ مِنْ عَمَلٍ
 بِأَفْضَالِ الْأَمْرِ وَتَكْتُمُ عَنْ سَبْرِ الْأَهْلِ وَتُخْصِ
 عَنْ طَبَقَاتِ الْفُتُوحِ لِي الْإِنْسَانِ كَانُوا فِي سَالَةِ
 الْمَهْمُورِ وَقَبْلَ نَشْأَةِ الْقَبَائِلِ وَأَقْرَابِ اللَّغَاتِ
 سَبْعَ أَلْفٍ مِائَةً الْأُولَى الْأَرْضِ وَكَانَتْ
 مَسَاكِينُ وَسَطُ الْمَهْمُورِ وَفَارِغِينَ وَفَارِغِينَ
 الَّذِي فِي شَأْنِ الْعَرَبِ الْمُتَضَلِّ بِعَقْبِهِ حُلُوانِ
 الْمَدِينِ مِنْهُ الْكَلَامَاتِ وَالْكَرَجِ وَالْمَدِينِ
 وَمَعْدَانِ وَقَمِ وَفَاتَانِ وَبِمَعْدَانِ الْبِلَادِ
 أَرْبَعِينَ وَأَسَابِ الْأَلْوَابِ الْمُتَضَلِّ بِحَرِّ

لأول

الصفحة الأولى لكتاب « التعريف بطبقات الأمم » من نسخة « ج » المحفوظة

في المتحف البريطاني برقم (1010)

مكي توفى سنة ثمان واربعين واربع مائة
 ما حضره حفظه في سنة ثمان واربعين
 والتعريف بنسبه والنعمة واجبا رهم

بم دنا القريب

مطبقات الامم واكثر

وصلى الله على

سيدنا محمد

وآله

مكتبة جامعة طهران





مرکز تحقیقات کاپیویر علوم اسلامی

كشاف رموز التحقيق

- «أ»: نسخة المتحف البريطاني برقم (25737).
- «ب»: نسخة المتحف البريطاني برقم (6020).
- «ج»: نسخة المتحف البريطاني برقم (1010).
- «د»: نسخة مكتبة شستربتي (Chester Beatty Library) في دبلن برقم (3950).
- «س»: نسخة مكتبة عاشر افندى في اسطنبول برقم (668).
- «ش»: رواية الأب لويس شيخو لكتاب، التعريف بطبقات الأمم، المطبوع سنة ١٩١٢م، في المطبعة الكاثوليكية للآباء اليسوعيين، في بيروت.
- «ص»: رواية موفق الدين أبي العباس أحمد بن قاسم بن أبي أصيبعة (٦٠٠-٦٦٨ ق / ١٢٠٤-١٢٧٠ م) عن كتاب التعريف بطبقات الامم، في كتابه عيون الأنباء في طبقات الأطباء، المطبوع في بيروت، دار مكتبة الحياة، ١٩٦٤م.
- «ع»: رواية و تحقيق حياة بوعلوان لكتاب التعريف بطبقات الأمم، المطبوع في بيروت، دار الطليعة للطباعة والنشر، ١٩٨٥م.
- «ق»: رواية جمال الدين أبي الحسن علي القفطي (٥٦٨-٦٤٦ ق / ١١٧٣-١٢٤٨ م) عن كتاب التعريف بطبقات الأمم، في كتابه تاريخ الحكماء المطبوع ببغداد، مكتبة المثنى، لا. ت.
- «ك»: نسخة مكتبة كوبرلي (Koprulu) في تركيا برقم (1105).

- «ل»: نسخة مكتبة المتحف البريطاني برقم (1622).
- «م»: نسخة المكتبة الوطنية في باريس برقم (6735).
- «ن»: رواية على بن موسى بن سعيد المغربي (٦١٠-٦٨٥ق/ ١٢١٤-١٢٨٤م) عن كتاب التعريف بطبقات الأمم في كتابه نشوة الطرب في تاريخ جاهلية العرب بتحقيق الدكتور نصرت عبدالرحمن، مكتبة الأقصى، عمان، الأردن، ١٩٨٤م؛ والنسخة المخطوطة الموجودة منه، في مكتبة مركز دائرة المعارف الإسلامية الكبرى بطهران.
- «ي»: نسخة المكتبة الشرقية في جامعة القديس يوسف في بيروت برقم (158).
- «-...»: الكلمة أو العبارة التي تذكر بعد هذه العلامة في التعليقات، ليست موجودة في النسخة أو النسخ المذكورة قبلها.
- «+...»: الكلمة أو العبارة التي تذكر بعد هذه العلامة، موجودة إضافة على النص، في النسخة أو النسخ المذكورة قبلها.
- «[...]: الإضافات التي هي من عند المحقق لتصحيح والتكميل والتوضيح للنص، أو للكلمة أو العبارة المنقولة عن النسخ الأخرى في التعليقات، تذكر دائماً بين هاتين المعقوفتين.

التعريف بطبقات الأمم

العلامة القاضي أبو القاسم صاعد بن أحمد بن صاعد الأندلسي
(٤٢٠-٤٦٢ ق / ١٠٢٩-١٠٧٠ م)



مركز تحقيقات كليات العلوم الإسلامية



مرکز تحقیقات کتب و تواتر علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم^١
رب يسر

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على نبينا محمد
و على آله وصحبه أجمعين

قال القاضي أبو القاسم صاعد بن أحمد بن صاعد^٢، أعلم أن جميع الناس في مشارق
الأرض ومغاربها وجنوبها وشمالها، وإن كانوا نوعاً واحداً، فإنهم يتميزون^٣ بثلاثة أشياء:
بالأخلاق والصور واللغات.^٤

[الباب الأول: الأمم القديمة]^٥

وزعم من عنى^٦ بأخبار الأمم، وبحث في سير^٧ الأجيال^٨، وفحص^٩ عن طبقات

١. ب [قبل البسملة]: + تعليقات من كتاب الشرحين بطبقات الأمم تأليف القاضي أبي القاسم صاعد بن أحمد بن صاعد
الأندلسي وكان صاحب قضاء مدينة طليطلة رحمه الله. ج: + هذا كتاب طبقات الأمم من تأليفات صاعد عليه رحمة
الله. ل: + هذا كتاب طبقات الأمم من تأليفات صاعد عليه الرحمة. م: كتاب تاريخ الأمم لأبي القاسم صاعد بن أحمد بن
صاعد بن عبد الرحمن بن محمد بن صاعد بن عثمان بن وثيق الشعلبي ولد بالمريّة من ساحل الأندلس سنة عشرين و
أربع مائة وتوفي رحمه الله بمدينة طليطلة وهو القاضي بها في شوال سنة اثنين وستين وأربع مائة.

٢. ب: + الأندلسي رضي الله عنه. ج: + رحمه الله. م: - القاضي [وعبارة التحييد جاءت في هذه النسخة فقط].

٣. ج، ل: متميزون. ٤. ش [في الحاشية]: + وزد عليها رابعاً الأديان. م: - بالأخلاق والصور واللغات.

٥. [مابين المعقوفتين عن المحقق وليس من متن الكتاب]. ٦. ج، ل: وزعم ابن يحيى.

٧. ش: سائر. م: وبحث عن. ٨. ج، ل: الأخبار. ٩. أ: و محض.

القرون: أنَّ الناس كانوا في سالف الدهور وقبل تشعب القبائل^١ وافتراق^٢ اللغات سبع أمم:^٣

فالأمة الأولى: الفرس وكانت مساكنها^٤ في وسط^٥ المعمور و حد بلادها من الجبل الذي في شمال العراق، والمتصل بعقبة حلوان، الذي فيه الماهان^٦، والكرج^٧، والدينور^٨، وهمدان، وقم، وقاشان، وغيرها، إلى بلاد^٩ أرمينية والباب والأبواب المتصل ببحر الخزر^{١٠}، إلى بلاد آذربيجان، وطبرستان^{١١}، وموقان^{١٢}، والبيلقان، والران^{١٣}، والشابران^{١٤}، والري، والطالقان، وجرجان، إلى بلاد خراسان كنيسابور، والمروين^{١٥}، وسرخس، و هراة^{١٦}، و خوارزم، و بلخ، و بخارا، و سمرقند، و فرغانة، و الشاش^{١٧}، وغيرها من بلاد خراسان، إلى بلاد سجستان، و كرمان، و فارس، و الأهواز، و أصبهان^{١٨}، و ما اتصل بكل هذه البلاد^{١٩}. كانت مملكتها^{٢٠} واحدة، ملكها واحد، و لسانها واحد، فارسي. إلا أنهم كانوا يتباينون في شيء يسير من اللغات، و يجتمعون في عدد الحروف و صورة تأليفها، و لا يخرجهم^{٢١} اختلافهم بعد ذلك في سائر الأشياء من تلك اللغة، كالفهلوية، و الدرية^{٢٢}،

مركز تحقيق مكتبة برهان

١. م: الأمم. م: في سالف الدهور قبل.
٢. م: ب: واختلاف.
٣. المسمودي، التبيين والإشراف، ص ٧٧ و ما بعدها.
٤. م: ج: مساكنهم.
٥. م: في وسط. ش: في الوسط.
٦. م: والكرج.
٧. م: ب: [والدينور، تركت مهملة].
٨. ش: من البلاد الى. م: و همدان و قفقاسان و غيرهم الى بلاد.
٩. م: ب: ببحر آذربيجان. ش: ببحر آذربيجان.
١٠. م: طبرستان. م: الى بلاد ارزنجان و طبرستان.
١١. م: بوقان. ج: و توقان. د: [الكلمة مطموسة]. ش: و مولتان. م: و موقار.
١٢. ش: أرزن. م: والوان. ك: وابدان. ل: واران. م: والبيلقان و الوان.
١٣. م: ج: والشابران. ك: و السامران. م: و السايثران.
١٤. م: و سرخس و هراة. م: و سرخس و هراة.
١٥. م: ب: و إصفهان.
١٦. م: ب: و إصفهان.
١٧. م: ب: و إصفهان.
١٨. م: ب: و إصفهان.
١٩. م: ب: و إصفهان.
٢٠. م: ب: و إصفهان.
٢١. م: ب: و إصفهان.
٢٢. م: ب: و إصفهان.

و غيرهما من لغات الفرس^١.

و الأمة الثانية: الكلدانيون، و هم السريانيون، و البابليون. و كانوا شعوباً^٢، منهم: الكرانيون، و الآثوريون، و الأرمنيون^٣، و الجرامقة، و هم أهل الموصل، و النبط، و هم أهل سواد العراق. و كانت بلادهم في وسط المعمور أيضاً، و هي العراق، و الجزيرة التي ما بين دجلة و الفرات المعروفة بديار ربيعة و مضر، و الشام، و جزيرة العرب اليوم التي^٤ هي الحجاز، و نجد، و تهامة، و الغور، و اليمن كلها ما بين زبيد إلى صنعاء و عدن و العروض و الشحر و حضرموت و عمان و غيرها^٥ من بلاد العرب. كانت البلاد كلها^٦ مملكة واحدة^٧، ملكها واحد، و لسانها واحد، سرياني، و هو اللسان القديم، لسان آدم^٨، و إدريس، و نوح، و إبراهيم، و لوط^٩، و غيرهم. ثم تفرّعت اللغة^{١٠} العبرانية و العربية من اللغة السريانية. فغلب العبرانيون، و هم بنو إسرائيل، على الشام فسكنوها، و غلبت العرب على البلد المعروف بجزيرة العرب المتقدم ذكرها، و على الجزيرة^{١١} المعروفة بديار^{١٢} ربيعة و مضر، فسكنوا جميع ذلك. و انكسبت^{١٣} بقية السريانيين إلى العراق و كانت دار مملكتهم العظمى^{١٤} مدينة كلواذا^{١٥} برزخية كتيبة عروم رسيدي

و الأمة الثالثة: اليونانيون، و الروم، و الأفرنجة^{١٦}، و الجلالقة، و برجان^{١٧}، و الصقالبة،

١. ج: فارس. ش: و غيرها من لغات فارسون. م: و غيرها من لغات الفرس.

٢. ب، س: شعباً.

٣. اب: الكتانيون و الآثوريون. ج: الكونانيون و الآثوريون. س: الكتانيون و الامورمون و الارمانيون. ك ل: الكونانيون و

الاشوريون و الارمانيون. ٤. ش، ك: - اليوم. ش: التي بين الحجاز.

٥. ع، م: و غير ذلك، [و هو غلط، لأن مرجع الضمير مؤنث].

٦. س، ش، ك: - كلها. م: كانت هذه البلاد كلها.

٧. ش: و كانت هذه البلاد واحدة. س: و ملكها.

٨. ش: + عليه السلام.

٩. ش: + عليهم السلام.

١٠. د، س، ل: هذه اللغة.

١١. د، م: المقدم المذكور.

١٢. ب: و المعروف بديار ربيعة. ج: و على الجزيرة التي هي ديار ربيعة. س: - و على الجزيرة. ك: المتقدم ذكرها التي إلى

١٣. ش، م: + منها.

١٤. ج، م: و انكسبت.

١٥. د، م: - و الجلالقة ... معمور الأرض.

١٦. س: كلواذا. ب: كلواذا. ج، ش: كلواذي. ك: كلواذا. م: كلواذا.

١٧. ش: و البرجان.

والروس، والبرغرا^١، واللان، وغيرهم من الأمم التي حوالى بحر نييطش^٢، وبحيرة مايطس^٣ وغيرها من المواضع التي فى الربع الغربى الشمالى^٤ من معمور الأرض، كانت مملكتهم واحدة ولغتهم واحدة.

والأمة الرابعة: القبط، وهم أهل مصر وأهل الجنوب، وهم أصناف السودان من الحبشة، والتوبة، والزنج، وغيرهم، وأهل المغرب^٥، وهم البرابر، ومن اتصل بهم إلى بحر اقيانس المغربى^٦ المحيط، لغتهم واحدة وملكهم واحد.

والأمة الخامسة: أجناس الترك، من الكرلوك، وكيماك، والطفرغز^٧، والخزر والسرير، وجيلان، وجرزان^٨، وطلسان^٩، وكشك^{١٠}، وبرطاس، كانت^{١١} لغتهم واحدة، ومملكتهم واحدة.

والأمة السادسة: الهند والسند^{١٢}، ومن اتصل بهم^{١٣} لغتهم واحدة، وملكهم واحد. والأمة السابعة: الصين^{١٤} ومن اتصل بهم من سكان بلاد عامور بن ياقث بن نوح. مملكتهم واحدة، ولغتهم واحدة.

فهذه الأمم السبعة كانت محيطة بجميع البشر. وكانوا جميعاً صابئة: يعبدون الأصنام تمثيلاً بالجواهر العلوية، والأشخاص الفلكية، من الكواكب السبعة وغيرها. ثم اختلفت^{١٥} هذه الأمم السبعة، وتشعبت لغاتهم، وتباينت أديانهم.

١. ا: والبزغز. ب: ع: والبرغز. ج: والبيوعر.
٢. ا: ب: مانطس. ج: مايطش.
٣. ا: ب: الماغرى الشمالى. ج: الغربى الشمال. ش: الغربى والشمال.
٤. ش: من أهل المغرب. م: وأهل المغرب وهم البرابى.
٥. ا: ب: الغربى. ج: ك: بحر قابس الغربى. ش: بحر اقنايس الغربى.
٦. ا: ب: من الخرلنخية. ا: وكماك والطفرغز. س. ك. ل: من الجرلجية وكيمالة. ش. م: من الجريجية.
٧. ا: ب: ج: - و توران. ش: ع: و خوزان. ي: و طوران، [وقرأ شيخو هذه الكلمة «خوزان»، والصحيح ما أثبتناه]. م: و كوزان.
٨. ب: طيلشان. د: ش: طيلسان. م: و جلسان.
٩. ا: ب: ج: س: و كانت.
١٠. ج: س: و كسل. م: و كنسك.
١١. ب: ج: م: السند والهند والبند. د: السند والبند. س: السند والسرو.
١٢. ا: ب: ج: م: السند والهند والبند. د: السند والبند. س: السند والسرو.
١٣. ب: د: و ما اتصل بهم.
١٤. م: الصابئية.
١٥. ا: ب: اختلفوا.

[الباب الثاني: إختلاف الأمم و طبقاتها بالأشغال]

قال^١ صاعد: و وجدنا^٢ هذه الأمم على كثرة فرقهم و تخالف^٣ مذاهبهم طبقتين: طبقة عنيت بالعلم، فظهرت منها ضروب^٤ العلوم، و صدرت^٥ عنها فنون المعارف^٦ و طبقة لم تعن بالعلم عناية يستحق منها اسمه و تعدّ بها من أهله^٧، فلم ينقل عنها فائدة حكمة^٨ و لا دؤن^٩ لها نتيجة فكرة.

فأما^{١٠} الطبقة التي عنيت بالعلوم فثمانى^{١١} أمم^{١٢}:

الهند، والفرس^{١٣}، والكلدانيون^{١٤}، واليونانيون، والروم، و أهل مصر، والعرب، والعبرانيون.

و أما الطبقة التي لم تعن بالعلوم^{١٥} فهي بقية الأمم، بعد من ذكرنا، كالصين^{١٦} و مأجوج، والترك، وبرطاس، والسريز، والخزر^{١٧}، وجيلان^{١٨}، و طلسان^{١٩}، و موقان^{٢٠}، و كشك^{٢١}، واللان، والصقالبة، والبرغر^{٢٢}، والروس، و برجان، والبرابر^{٢٣}، و أصناف السودان، من الحبشة، والنوبة، والزنج، و غانة، وغيرهم.

- | | | |
|---|---|-------------------------------|
| ١. ا، ب: + القاضى. | ٢. ع، م: وجدنا. | ٣. ج، ل: و إختلاف، ك: و خلال. |
| ٤. ك: صروف، م: منه ضروب. | ٥. ا، ب، ج، ل: و سارت، س، ي: و صارت. | |
| ٦. س: ضروب العلوم. | ٧. ا، ب: - و تعديها من أهله، ل: من أهل، ي: بعد من امتثله. | |
| ٨. ا: فلم تنقل عنها حكمة، م: فلم ينقل عنها فائدة حكمة. | ٩. د، ك، ل، ي: و لا رويت، م: فهي أمم. | |
| ١٠. ا، ب: أما، ع: و أما. | ١١. ي: فثمانية. | ١٢. ج: أمم منهم. |
| ١٣. د: - الهند و الفرس، م: الهند و السند. | | |
| ١٤. ي: و الكلدانيون و العبرانيون و اليونانيون. | ١٥. د، م: بالعلم. | |
| ١٦. س، ك، ل: من الصين. | ١٧. ي: و الخزر. | ١٨. م: و حيلان، ي: و حوران. |
| ١٩. ا، ب، ج: و طيلشان، د، م: و طيلسان، ي: - و طلسان. | ٢٠. ج، ك: و برقان، ي: - و موقان. | |
| ٢١. ج: و كسل، د، ك، ي: و كشل، م: و كنسل. | ٢٢. ل: و البرير. | |
| ٢٢. ا، ب، ع: و البرغر، ج: و البرغر، ش: و البرغر (و البلفر). | | |

[الباب الثالث: الأمم التي لم تعن بالعلوم]

وأنبه^١ هذه الأمم التي لم تعن بالعلوم: الصين والترك.
فأما الصين فأكثر الأمم عدداً، وأفخمها مملكة، وأوسعها داراً، ومساكنهم بمشارك^٢
الأرض^٣ المعمور، ما بين خط معدّل النهار إلى أقصى الأقاليم^٤ السبعة في الشمال. و
حظّهم من المعرفة التي^٥ بدّوا فيها سائر الأمم^٦: إتقان الصنائع العملية، وإحكام المهن
التصويرية^٧. فهم أصبر الناس على مطاولة التعب، وتجويد^٨ الأعمال، ومقاساة^٩ النصب
في تحسين^{١٠} الصنائع.

وأما الترك فأمة كثيرة العدد أيضاً، فخمة المملكة. ومساكنهم^{١١} ما بين مشارق
خراسان من مملكة الإسلام، وبين مغارب الصين، وشمال الهند إلى أقصى المعمور في
الشمال^{١٢}. وفضيلتهم^{١٣} التي برعوا فيها وأحرزوا^{١٤} فضلها^{١٥}، معاناة الحروب ومعالجة
آلاتها، فهم أحذق الناس بالفروسية والثقافة^{١٦}، وأبصرهم بالطعن والضرب والرماية.
وأما سائر هذه الطبقة التي لم تعن بالعلوم، فهم أشبه بالبهائم منهم بالناس، لأنّ من
كان منهم موغلاً في بلاد الشمال ما بين آخر الأقاليم السبعة^{١٧} إلى نهاية المعمور في

١. د: و الله. ش: وأنسب. م: وبقية هذه من الأمم.

٢. ش: بأقصى المشارق. م: محيطه بمشارك.

٣. ش: الأرض.

٤. ب: أقاليم.

٥. ش: التي. م: التي بدّوا.

٦. د: سائر العلوم أعمال الأمم. ش: مناجد الأمم. م: سائر العلوية أعمال الأمم.

٧. ي: التصويرية.

٨. د، م: في تجويد.

٩. ج: ونعاساة. م: ومقاسات.

١٠. أ، ب: تحسين. د: [صححت إملاء الكلمة في الهامش].

١١. د: ما بين ... الإسلام. ع: بين مشارب خراسان. م: ما بين ... الإسلام وبين.

١٢. ي: المعمور الشمالي.

١٣. م: فضيلتهم. ي: فضيلتهم.

١٤. أ، ب، ج، س، ك، ل: وأخذوا.

١٥. أ، ب: حصلها. ش: حصلتها. م: حصلها.

١٦. ج: والثقافة. م: الحروب ... منهم بالناس.

١٧. ي: السبعة التي هي نهاية.

الشمال، فإفراط بعد الشمس^١ عن مسامتة رؤوسهم، برّد هواءهم^٢ وكثّف جوهم، فصارت لذلك أمزجتهم باردة، وأخلاقهم^٣ فجّة، فعظمت أبدانهم، وابتضّت ألوانهم، وانسدلت^٤ شعورهم، فعدموا بهذا دقة الأفهام و ثقوب^٥ الخواطر، و غلب عليهم الجهل والبلادة، و فشا فيهم العمى والغباوة^٦، كالصقالبة، والبرغر^٧، و من اتّصل بهم. و من كان منهم^٨ ساكناً قريباً من خطّ معدّل النهار و خلفه^٩ إلى نهاية المعمور في الجنوب، فطول^{١٠} مقارنة الشمس لسمت^{١١} رؤوسهم أسخن هواءهم، و سخن^{١٢} جوهم، فصارت لذلك أمزجتهم حارّة و أخلاقهم^{١٣} محترقة^{١٤}، فاسودّت ألوانهم و تغلّغت^{١٥} شعورهم، فعدموا بهذا^{١٦} رجاجة^{١٧} الأحلام^{١٨}، و ثبوت البصائر، و غلب عليهم الطيش و فشا فيهم النوك^{١٩} والجهل، مثل^{٢٠} من كان من السودان ساكناً بأقصى بلاد الحبشة،^{٢١} والنوبة، والرنج، و غيرها.

وأما الجالقة، والبرابر^{٢٢} و سائر^{٢٣} سكّان أكناف المغرب^{٢٤} من هذه الطبقة، فأسم خصّها^{٢٥} الله، عزّ وجلّ،^{٢٦} بالطغيان والجهل^{٢٧} وعمّها^{٢٨} بالعدوان والظلم؛ على أنّهم لم يوغلوا في الشمال فتلحقهم آفة البلاد^{٢٩} ولا تمكّنوا^{٣٠} في الجنوب، فتقضى^{٣١} إليهم

١. ج. ل: إفراط الشمس بعد الشمس.

٢. ا. ب: واستبدلت. م: واستسبلت.

٣. ش: و أخلاطهم.

٤. ش: العمى والغباوة. م: وقسى فيهم الفى والعداوة.

٥. د: و نفوذ. م: و تغور.

٦. ش: و خلقه. م: و حلقه.

٧. د. م: منهم.

٨. ا. ب: و البرغر. ع. م: والبلغر.

٩. ا. ب، ج، ع: مقارنة الشمس رؤوسهم. م: مقارنة.

١٠. ع: م: لطول.

١١. ا: وسخت وجوهم. ب: وسخف جوهم. ج: وسجن جوهم. ش: وسخف جوهم. م: استمرّ هواهم و سحق جوهم.

١٢. ا. ب: و تقلّست. د: م: و تملّقت.

١٣. ش: محترقة.

١٤. س. ش. ك. م: أخلاطهم.

١٥. ا. ب: الأفهام. م: الأفهام و بيوت البصائر.

١٦. م. ي: رجاجة.

١٧. ا: بذلك.

١٨. ج: قبل من.

١٩. ك. ل: النول. م: النوك.

٢٠. ج. ك: الحبشة. م: مثل من كان السودان ساكناً بأقصى بلاد الحبشة والنوبة والرنج وغيرها.

٢١. ي: سكّان الحنان الغرب

٢٢. ك. ل: و سائر.

٢٣. ش. ع. م: والبرابرة.

٢٤. د: والجميل.

٢٥. ك. ل: عزّ وجلّ.

٢٦. ج: فضّها.

٢٧. ب: فيلحقهم آفة البرد. م: آفة البلاد.

٢٨. ج: غمّها.

٢٩. ا: فتقتصر. ج: فينقص. س. ش: فينقص. ع: م: فتقضى.

٣٠. ش: من الجنوب.

طبيعة الموضع، بل مساكنهم قريبة^١ من البلاد المعتدلة الهواء. و أمّا الجلالة فمساكنهم في مغارب بعض الأقليم^٢ الخامس و ما يتصل به من بعض الإقليم^٣ السادس. و أمّا البرابر فمساكنهم في مغارب بعض الإقليم^٤ الثاني و ما يتصل به من الإقليم^٥ الثالث و بعض الإقليم الرابع؛ ولكن الله تعالى^٥، يختص بفضله من يشاء^٦ و يعدل^٧ بنعمته عمّن^٨ يشاء. و أمّا سائر من لم أذكره بشيء يختصه^٩ من هذه الطبقة، فهم^{١٠} أسوة^{١١} هؤلاء في الجهل؛ وإن اختلفت مراتبهم فيه و تباينت قسمهم منه^{١٢}؛ لأنهم أجمعين^{١٣} مشتركون فيما ذكرنا عنهم^{١٤}، من أنهم لم يستعملوا أفكارهم في الحكمة، و لا راضوا أنفسهم بتعلم^{١٥} الفلسفة؛ إلا أن جمهورتهم^{١٦} مع هذا، و هم أهل المدن و خلانهم^{١٧} من أهل البادية^{١٨}، لا يخلون^{١٩} حيث^{٢٠} كانوا من مشارق الأرض و مغاربها و جنوبها و شمالها من سياسة ملوكية تضبطهم و ناموس إلهي^{٢١} يملكهم^{٢٢}، و لا يشد^{٢٣} عن هذا النظام الإنساني، و لا يخرج عن هذا التأليف العقلي^{٢٤}، إلا بعض قطآن الصحارى و سكان القلوات و الفيافي كرعاع^{٢٥} البجّة، و همج غانة^{٢٦}، و غشاء^{٢٧} الزنج، و من أشبههم^{٢٨}

مركز تحقيقات كليات علوم رسيدي

- | | | |
|---|---|------------------------|
| ١. ج: قريب. م: قريباً. | ٢. س: الأقليم. | ٣. س: الأقليم. |
| ٤. س: الأقليم. | ٥. ك: - تعالى. | |
| ٦. س، ك، ل: يختص برحمته. ش: يختص برحمته. ك، ل: عن من يشاء. | | |
| ٧. ج، ل: و تعدى. | ٨. ب: من. ج، م: عن من. | ٩. ي: - يخصه. م: تخصه. |
| ١٠. ا: فهو. | ١١. د: أسوء. م: أسوة بها و لا في الجهل. | |
| ١٢. ا: فيه. ج، ل: بنيه. د: قسمتهم منهم. م: قسمتهم منه. | ١٣. ج، م: أجمعون. | |
| ١٤. ش: منهم. | ١٥. ك، ل: بتعليم. | |
| ١٦. ا، ب، ج: جمهورتهم. س: جمهورتهم. ش، م: جمهورهم. | ١٧. ج، م: و خدامهم. ي: خلافهم. | |
| ١٨. د، م: البلاد. | ١٩. ج: لا يخلون. د: لا تكون. | ٢٠. ي: حيثها. |
| ٢١. ج: و فانوس التي. ل: و تانوس التي. م: بضبطهم و ناموس إلهي. | ٢٢. ل: بملكهم. | |
| ٢٢. ج، ل: يشق. م: لا سند. | | |
| ٢٤. ج، ك، ل: التألف. ش: التأليف الأليف العقل. ل: التألف العقلي. م: و لا تخرج عن هذا التأليف العقلي. | | |
| ٢٥. ش: كرماع. م: و العينا في كرعاع. | ٢٦. د: و هم غانه. ش، م: و همج عانه. | |
| ٢٧. ج، م: و عناه. | ٢٨. ج: و من أستبهم. | |

[الباب الرابع: الأمم التي عنت بالعلوم]

وأما الطبقة التي عنت بالعلم^١ فهم صفوة الله، تعالى^٢، من خلقه ونخبته من عباده؛ لأنهم صرفوا عنايتهم إلى نيل فضائل النفوس^٣ الناطقة الصانعة لنوع الإنسان^٤، والمقومة لطبعه^٥ وزهدوا^٦ فيما رغب فيه الصين والترك ومن نزع منزعهم، من التنافس في أخلاق النفس الغضبية، والتفاخر بالقوى البهيمية؛ إذ علموا أن البهائم تشركهم فيها وتفضلهم في كثير منها.

فأما^٧ في الصنعة وإحكام التصوير^٨ وإتقان التشكيل^٩ فكان النحل^{١٠} المحكمة^{١١} لتسديس^{١٢} مخازن قوتها^{١٣}، والعنكبوت المتقنة خيوط^{١٤} بيوتها، وتجويد^{١٥} تناسب الدوائر المقاطعة لها، وغيرها من البهائم التي ظهرت منها الصنائع العجيبة، والأفاعيل الغريبة حتى ضربت العرب بها الأمثال، فقالوا^{١٦}: «أصنع من سرفة»^{١٧}، وهي دودة تكون في الخمص^{١٨} وتبلغ^{١٩} من صنعتها^{٢٠} أنها تصنع بيتاً مربعاً من^{٢١} عيدان. وقالوا: «أصنع من تنوط^{٢٢}»، وهو طائر يبلغ رفقه في صنعته^{٢٣} أن يجعل^{٢٤} عشه^{٢٥} مدلى^{٢٦} من^{٢٧}

١. ي: بالعلوم. ٢. س، ك: - تعالى. ٣. س، ك، ي: النفس. ٤. [في الهامش]: + قوله: (الصانعة للنوع الإنساني)، هذا من جملة تعبيراتهم، فإنه قاله إمام المحققين وهو عبد الحكيم السيالكوتي الهندي. ٥. ك، ل: لطبيعته. ٦. ك: - وزهدوا... في كثير منها. م: وزندوا في شهوات نفسوهم [وسقط منها: - الصين والترك... البهيمية]. ٧. د: [فأما... التي ظهرت منها، غير واضحة]. م: أما. ٨. ب: التشكيك. ج، غ: الشكل. ٩. ١٠. ي: فكل النحل. ١١. ل: المحكم. ١٢. ي: لتسديش. ١٣. س: فوقها. م: مونها. ١٤. ١٤. س، م، ي: لخيوط. ١٥. ج، ل: وتجويد. م: وتجويد. ١٦. ش: فقالت. ١٧. د: سرية. م: سرقة. ي: السرفة. ١٨. ش، م: في الخمص، [بالحاء المهملة وهو غلط]. ١٩. ي: ويبلغ. ٢٠. د، ي: من صنعها. ج: في صنعتها. م: من صنعها إلى أن تصنع. ٢١. د، ب، ي: إلى أن. ي: أن تصنع. ٢٢. ي: من دقائق العيدان. ٢٣. ب: تنوط. ج، ل: بيوط. ي: قنوط. ٢٤. د، م: صنعته. ي: صنع. ٢٥. ي: - يجعل. ٢٦. ج: عتبه، [وهو مصحف]. ٢٧. ج: يدلى. ي: متدلى.

الشجرة^١.

وَأَمَّا فِي^٢ الْجُرْأَةِ وَالشَّجَاعَةِ فَكَالْأَسَدِ، وَالنَّمْرِ، وَغَيْرَهُمَا مِنَ السَّبَاعِ الَّتِي لَا يَتَعَاطَى^٣ الْإِنْسَانُ^٤ إِقْدَامَهَا وَلَا يَدْعَى بِسَالَتِهَا؛ وَكَذَلِكَ^٥ أَيْضاً سَائِرُ الْقَوَى الْحَيَوَانِيَّةِ مِنَ الْجَوْدِ، وَالْبَخْلِ^٦، وَغَيْرَهُمَا، فَإِنَّ لِبَعْضِ الْبَهَائِمِ فِيهَا مَزِيَّةً عَلَى الْإِنْسَانِ^٧، وَلِذَلِكَ^٨ ضَرَبْتُ^٩ الْعَرَبُ بِهَا^{١٠} الْأَمْثَالَ. فَقَالَتْ: «أَسْخَى^{١١} مِنْ دِيكَ»، وَ«أَخْتَلَّ^{١٢} مِنْ ذَنْبٍ»، وَ«أَجْرَأُ مِنْ لَيْثٍ وَمِنْ ذِيَابٍ^{١٣}»، وَ«أَخَبَّ^{١٤} مِنْ ثَعْلَبٍ وَمِنْ ضَبٍّ»، وَ«أَجْشَعُ^{١٥} مِنْ كَلْبٍ»، وَ«أَظْلَمُ مِنْ حَيَّةٍ»، وَ«أَكْسَبُ مِنْ ذَرَّةٍ وَمِنْ نَمْلَةٍ وَمِنْ ذَنْبٍ^{١٦}»، وَ«أَنْدَدُ^{١٧} مِنْ نَعَامَةٍ»، وَ«أَهْدَى مِنْ قِطَاةٍ»، وَ«أَحْذَرُ مِنْ غَرَابٍ^{١٨}»، وَ«أَبْخَلُ مِنْ كَلْبٍ»، وَ«أَلَحَّ مِنْ خَنْفَسَاءٍ^{١٩}»، وَ«أَجْبَنُ مِنْ صَفْرَدٍ^{٢٠}»، وَ«أَرَوْغُ مِنْ ثَعْلَبٍ»، وَ«أَصْبِرُ مِنْ عَوْدٍ»، وَ«أَحَنُّ مِنْ شَارَفٍ^{٢١}».

وَكَذَلِكَ أَيْضاً^{٢٢} قَوَى الْأَجْسَامِ وَصَدَقِ الْحَوَاسِّ، لَا يَنْكُرُ أَحَدٌ أَنَّ حَظَّ^{٢٣} بَعْضِ الْبَهَائِمِ مِنْهَا^{٢٤} أَوْفَرُ مِنْ حَظِّ الْإِنْسَانِ^{٢٥}؛ وَلِذَلِكَ^{٢٦} قَالَتْ الْعَرَبُ فِي أَمْثَالِهَا: «أَبْصُرُ مِنْ عِقَابٍ وَمِنْ فَرَسٍ»، وَ«أَصَحَّ^{٢٧} مِنْ ذَنْبٍ وَمِنْ ظَلِيمٍ»، وَ«أَضْبَطُ مِنْ نَمْلَةٍ»، لِأَنَّهَا^{٢٨} تَجَرَّ النَّوَاةَ وَهِيَ

مركز تحقيقات كليات علوم رفسد

١. أ. ب: من شجرة. د: م: من الشجر.

٢. م: لا يتعاطى. ي: التي تنافى الإنسان.

٣. د: وكذا. ع: من الجولة والنخيل.

٤. ك: الإنسان. م: فإن بعض البهائم فيها مزية على الإنسان.

٥. ل: ضرب. ١٠. أ. ب: ج: العرب الأمثال بها. ي: بها.

٦. د: أجهل. ي: أنقى. ١٢. أ: أحيل. م: أحيل من ديك.

٧. أ. ب: س: ك: - وأجراً من لئث و من ذياب. م: وأجراً من لئث و من ريان و أحيل من ديب. ي: [جاءت العبارة فيها قبل

٨. و اختل من ذنب]. ١٤. ش: أخبت. م: و أحب.

١٥. أ: أجشع و أخشع. س: أجوع من كلب و أجشع من لئب. م: ي: أخشع.

١٦. ي: و من دب. ١٧. أ. ب: د: و أنخب. ج: ك: ل: و أنجب. د: م: و أبحث.

١٨. س: ش: ك: ل: من عقمق. ١٩. ج: من الخفاء. ش: من الحمى. م: و ألحج من خنفساء.

٢٠. أ. ب: ج: م: ك: ل: من صرد. د: و أصبر من صرد. م: و أخبر من صرد.

٢١. ج: ل: من باب. د: م: ي: من ناب. ٢٢. ك: م: ي: - أيضاً. ٢٣. ب: - حظاً. م: حيط.

٢٤. أ. ب: [منها، لا تقرأ]. ج: ل: فيها. ٢٥. ك: الإنسان. ٢٦. ي: و لذلك و كذبك.

٢٧. ج: [أصح، بالخاء المعجمة]. ٢٨. س: ل: ي: فأنها.

أضعافها، و «أسمع من قراد»^١ و من سمع و من فرس^٢ في غلس»، و «أسمع من دلدل»^٣ و هو القنفذ الضخم^٤، و «أشأى»^٥ من فرس»، و سوى هذا مما ضربوا فيه الأمثال بأنواع البهائم.

فلهذا^٦ الغرض الشريف و المقصد^٧ الكريم من حب^٨ القوى الإنسانية، و الكلف بالفضائل الشريفة^٩، و الأنفة من مشاكلة^{١٠} البهائم، و الإيابة^{١١} من مشابهة السباع^{١٢} كان أهل العلم مصابيح^{١٣} الدجى و أعلام الهدى و سادة البشر و خيار الأمم، الذين فهموا غرض البارئ، تعالى، منهم، و عرفوا الغاية المنصوبة لهم^{١٤}. فصلوات الله عليهم، و يا وحشة الدنيا لفقدهم!

و إذ قدّمنا أن^{١٥} هذه الطبقة التي عنت بالعلم ثمانى أمم، و كان قصدنا التعريف بعلومهم، و التنبيه^{١٦} على علمائهم، فلنشرع^{١٧} في ذلك على^{١٨} حسب ما نذهب^{١٩} إليه من الإيجاز و الاختصار، إن شاء الله تعالى^{٢٠}.



[الفصل الأول: العلم في الهند]

أما الأمة الأولى، و هم^{٢١} الهند، فأمة كثيرة العدد^{٢٢}، عظيمة القدر^{٢٣}، فخمة الممالك.

١. ا. ب: [من قراد]، د. م: من فرد.

٢. ا. ب: ي: من فرس بيهماء. د: فرفوس سيمافى. م: + سيماء. ي: - فى غلس.

٣. د. م: من دارك. س: من ذكر له.

٤. ي: الضخمة.

٥. د: [ه أشأى]، مطموسة. م: - و أشأى من فرس. ي: و أسرع.

٦. د: ٧. د: ٨. ع: حيث.

٩. د: ١٠. ج: ل: مشاكلى.

١١. د: ١٢. ج: ل: مشاكلى.

١٢. د: ١٣. س: تصابيح. م: مصابيح الدجا.

١٣. د: ١٤. ج: [ه فصلوات ... لفقدهم]، نائصة لانقرأ. ك، ل: - فصلوات ... لفقدهم. ي: فصلا.

١٤. د: ١٥. ي: - أن.

١٥. د: ١٦. د: [ه التنبيه]، مطموسة. ي: فنشرع.

١٦. د: ١٧. ا. ب: - على.

١٧. د: ١٨. ا. م: يذهب.

١٨. د: ١٩. ل: ي: و هي.

١٩. د: ٢٠. ي: القدر.

٢٠. د: ٢١. ي: عظمة القدر فخيمة الممالك.

قد اعترف لها بالحكمة، و أقر لها بالتدبير^١، في فنون المعرفة^٢، جميع الملوك السالفة^٣ والقرون الخالية^٤.

وكان ملوك الصين يقولون: «إن ملوك الدنيا خمسة، و سائر الناس أتباع لهم^٥». فيذكرون^٦: «ملك الصين^٧، و ملك الهند، و ملك الترك، و ملك الفرس^٨، و ملك الروم^٩». وكانوا يسمّون ملك الصين ملك الناس؛ لأن أهل الصين أطوع الناس للمملكة^{١٠}، و أشدهم انقياداً للسياسة.

وكانوا يسمّون ملك الهند ملك^{١١} الحكمة؛ لفرط^{١٢} عنايتهم^{١٣} بالعلوم و تقدّمهم^{١٤} في جميع المعارف.

وكانوا يسمّون ملك الترك^{١٥} ملك السباع؛ لشجاعة الترك و شدة^{١٦} بأسهم. وكانوا يسمّون ملك الفرس ملك الملوك؛ لفخامة مملكته، و جلالته، و نفاسة قدرها^{١٧}، و عظم شأنها؛ و لأنها حازت^{١٨} على الممالك^{١٩} وسط معمور^{٢٠} الأرض، و احتوت دون سائر الممالك^{٢١} على أكرم الأقاليم. وكانوا يسمّون ملك الروم ملك الرجال، لأن الروم أجمل الناس وجوهاً، و أحسنهم أجساماً، و أشدهم أسراً^{٢٢}.

١. ا، ب، ج: بالتبريز. ك، ل: التبريز. م: - في فنون ... الدنيا خمسة.

٢. ي: المعارف. ٣. س: الفلول السابعة. ٤. ي: الماضية.

٥. ي: - لهم. ٦. ك، ل: و نذكرون. ٧. د: [«ملك الصين»، مطموسة].

٨. م، ي: - ملك الفرس. ٩. د: [«ملك الهند... الروم»، غير واضحة].

١٠. ا، ب: للملك. ١١. د: بملك. م: بتلك. ١٢. س: بفرط.

١٣. م: غايتهم. ي: عنايتهم. ١٤. د، م: و تعرفهم. ١٥. ك، ل: ملك الفرس.

١٦. د: فشدّة. م: فشدت. ١٧. ا، ب، د، س: م: خطرهما. ج، ل: - نفاسة قدرها.

١٨. ج: حازت. س: حازت. ع، م: جارت. ١٩. ع، م، ي: الملوك.

٢٠. م: - معمور. ي: - المعمور من.

٢١. س، ي: الملوك. م: الممالك على أكثر الأقاليم.

٢٢. ا، ب: [«و أشدهم أسراً»، لا تقرأ]. ج، ل: و أسرتهم أسراً. د: و أكثرهم أسراً. م: و كانوا يسمّون ملك الروم الرجال.

وكان^١ الهند عند جميع الأمم على مرّ^٢ الدهور، و تقادم الأزمان^٣، معدن الحكمة، و ينبوع العدل والسياسة، و أهل الأحلام الراجحة والأراء الفاضلة و الأمثال السائرة و النتائج الغريبة واللطائف العجيبة.^٤ و هم، و إن كانت ألوانهم في أول مراتب السواد^٥ فصاروا^٦ بذلك^٧ من جملة^٨ السودان، فقد جنبهم الله، تعالى، سوء^٩ أخلاق السودان، و دناءة شيمهم^{١٠}، و سفاهة^{١١} أخلاقهم^{١٢} و فضّلهم على كثير^{١٣} من السمر والبيض. و لبعض أهل العلم بأحكام النجوم في هذا تعليل. و ذلك^{١٤} أنهم زعموا أن زحل و عطارد يتوليان بالقسمة لطيفة^{١٥} الهند^{١٦}. فلولاية زحل لتدبيرهم، اسودّت ألوانهم، و لولاية عطارد لذلك، خلصت^{١٧} عقولهم و لطفت أذهانهم، مع مشاركة زحل في صحة النظر و بعد الغور. فكانوا لهذا حيث هم^{١٨} من صفاء القرائح، و سلامة^{١٩} التمييز و خالفوا بذلك سائر السودان، من الزنج^{٢٠}، و النوبة، و الحبشة^{٢١}، و سواهم. فلهذا^{٢٢} التحقوا^{٢٣} بعلم^{٢٤} العدد^{٢٥}، و الإحكام بصناعة^{٢٦} الهندسة، و نالوا^{٢٧} الحظّ الأوفى، و القدح المعلن من معرفة حركات^{٢٨} النجوم، و أسرار الفلك و سائر العلوم الرياضية. و بعد هذا، فإنهم أعلم الناس بصناعة^{٢٩} الطب، و أبصرهم بقوى^{٣٠} الأدوية، و طبائع

- | | | |
|--|--|--------------------------------------|
| ١. د، م: فكان. | ٢. د، ك، ل، م، ي: على مرّ. | ٣. ا، ب: [و تقادم الأزمان، لا تقرأ]. |
| ٤. ا، ب: [و اللطائف العجيبة، ناقصة]. | | ٥. ا، ب: السودان. |
| ٦. ا، ب: - فصاروا... السودان. | ٧. م: من ذلك. ي: في ذلك. | ٨. د: - من جملة. س: من جملة. |
| ٩. ك، ل: - سوء. م: فقد خضّمهم الله تعالى بسوء. | ١٠. ك، ل: مجسّم. م: و رناه تشبيهم. | ١١. ك، ل: - و شهامة. |
| ١٢. ك، ل، ي: أخلاقهم. | ١٣. ي: على أمم كثيرة. | ١٤. د: - و ذلك. |
| ١٥. ج، د: بالقسمة الطبيعية. م: و عطارد أثبتوا لبيان القسمة الطبيعية الهند. | ١٦. د: خلفت. | ١٧. س: السند. |
| ١٨. س: نفسهم. ك، ل: جسم. م: جثتهم. | ١٩. د، ل: - سلامة. م: و سلامة التمييز. | ٢٠. ل: من الفرنج. |
| ٢١. س، ك، ل، ي: و الحبشان. | ٢٢. ج: و للهند. ك: و الهند. م: فللهند. | |
| ٢٣. ج، ك: التحقيق. ع، م: التحقّق. | ٢٤. د، م: بعلوم. | ٢٥. ج، ل: المعدود. |
| ٢٦. ج، ك: و صناعة. م: بصناعة الهندية. | ٢٧. ج، ع، م: - نالوا. | |
| ٢٨. د، م: أحكام. | ٢٩. ع: بصنعة. | ٣٠. د: لقوى. |

المولّدات، و خواصّ الموجودات و لملوكهم السير^١ الفاضلة^٢، والملكات المحمودّة^٣، والسياسات الكاملة^٤.

و أمّا العلم الإلهي، فهم مجمعون^٥ على التوحيد لله، سبحانه^٦، والتنزيه له عن الإشرāk^٧ به. ثمّ إنهم^٨ مختلفون بعد ذلك^٩ في سائر أنواعه. فمنهم براهمة، و منهم صابئة. فأما البراهمة، و هي^{١٠} فرقة قليلة^{١١} العدد فيهم،^{١٢} شريفة^{١٣} النسب عندهم، فمنهم من يقول بحدوث العالم، و منهم من يقول بأزليته^{١٤}؛ إلا أنّهم مجمعون^{١٥} على إبطال النبوءات، و تحريم ذبح^{١٦} الحيوان، و المنع من إيلاّمه و أكل أقاته^{١٧}. و أمّا الصابئة، و هي^{١٨} جمهور الهند و معظمها^{١٩}، فإنّها تقول بأزل العالم،^{٢٠} و أنّه معلول^{٢١} لذات^{٢٢} علّة العلل^{٢٣}، التي هي الباري، جلّ و عزّ، و تعظّم الكواكب، و تصوّر بها^{٢٤} الصور^{٢٥}، تمثّلها بها^{٢٦} و تتقرّب إليها بأنواع القرابين على حسب ما علموا^{٢٧} من طبيعة كلّ كوكب منها؛ ليستجلبوا^{٢٨} بذاك قواها و يصرفوا في العالم السفلي على اختيارهم^{٢٩} بتدبيرها^{٣٠}، و يسمّون كلّ صورة من هذه الصور^{٣١} بدّاً^{٣٢}.

و لهم في أزمان^{٣٣} العودة^{٣٤} و أدوار الكواكب و أكوارها، و فساد^{٣٥} جميع

- | | | |
|---|--|------------------------------------|
| ١. ج، ل، ك: السمرة. م: السر. | ٢. ج، ل: الفاضل. | ٣. ك: محمودّة. |
| ٤. ج، ل: الكامل. | ٥. ج، ل: مجمعون. م: + منه. | ٦. ج، د، س، م: عزّ وجلّ. |
| ٧. ج: الإشرāk. | ٨. ك: منهم. س، ل: هم. | ٩. س، ك، ل، ي: بعد ذلك. |
| ١٠. ع: فهي. م: البراهمية و هي. | ١١. ل: قليل. | ١٢. ك، ل: فيهم. |
| ١٣. ي: شريفة. | ١٤. ي: بأزلة. | ١٥. ج، ل: مجمعون. |
| ١٦. د: و تحريم ذبح الحيوان. ك، ل: ذبح. م: و تحريم ذبح ... و أكل أقاته. ي: ذباح. | | |
| ١٧. س، ي: و أكل أقاته. | ١٨. س، ي: و هم. م: و أمّا الصابئة فيهم جميعاً الهند. | |
| ١٩. س: و معظمها. | ٢٠. ج: ما يزل. م: تقول بالتوحيد الله و تصرفوا. | |
| ٢١. د: و أنّه معلول. م: بأزل العالم ... بذاك قواها. | ٢٢. ي: بذات. | |
| ٢٣. ا: الفلك. ي: العالم. | ٢٤. ي: لها. | ٢٥. ي: صوراً. |
| ٢٦. ي: بها. | ٢٧. ج: عملوا. | ٢٨. ج، ك: ليستميلوا. ي: ليستجلبوا. |
| ٢٩. د: [ه بذاك ... على اختيارهم، مطموسة]. ي: بذلك. | ٣٠. ا، ب، ج: و تدبيرها. م: بتدبيرها. | |
| ٣١. ع: و يسمّون ... هذه الصور. | ٣٢. م: بدّاً. ي: بأسماء. | ٣٣. د م: زمان. |
| ٣٤. ا، ب: البددة. ج، ك، ل: البدو. س: البردة. م: العودة و ي: البدارة. | ٣٥. ع: و فساد. | |

المولّدات^١ من العناصر الأربعة عند كلّ اجتماع يكون للكواكب^٢ السبعة^٣ في رأس الحمل^٤ وفي عودة^٥ المولّدات في^٦ كلّ دور، آراء كثيرة و مذاهب مفترقة^٧، على حسب ما بيناه^٨ في كتابنا: المؤلف^٩ في مقالات أهل الملل والنحل^{١٠}.

و^{١١} لبعد الهند من بلادنا، واعتراض الممالك بينهم وبيننا، قلّت عندنا تواليّفهم، ولم يصل^{١٢} إلينا إلاّ طرف من علومهم، ولا وردت علينا إلاّ نبذ من مذاهبهم، ولا سمعنا إلاّ بالقليل من علمائهم.

فمن مذاهب الهند في علم^{١٣} النجوم: المذاهب الثلاثة المشهورة عنهم، وهي^{١٤}: مذهب السندهند^{١٥}، ومذهب الارجهند^{١٦}، ومذهب الاركنند. ولم يصل إلينا على التحقيق^{١٧} إلاّ مذهب السندهند. وهو المذهب الذي تقلّده جماعة^{١٨} من علماء^{١٩} الإسلام، و ألفوا فيه^{٢٠} الزيجة^{٢١}؛ كمحمد^{٢٢} بن إبراهيم الفزارى^{٢٣}، وحش^{٢٤} بن عبد الله البغدادي، ومحمد بن موسى الخوارزمي، والحسين بن محمد بن حميد^{٢٥}، المعروف بابن الأدمي، وغيرهم.

و تفسير السندهند: «الدهر الداهر»^{٢٦}. كذلك حكى الحسين^{٢٧} بن محمد^{٢٨} بن

- | | | |
|---|-------------------------------------|--------------------------------|
| ١. د. م: المولودات. | ٢. س: الكواكب. | ٣. س: السبعة. |
| ٤. د، ك، ل، م: و. | ٥. ج: عودة. | |
| ٦. ج: وكلّ ك: وفي كلّ م: المولودات في. | ٧. س: معترقة. م: ي: متفرقة. | |
| ٨. ك، ي: ما بيننا. ل: ما هنا. | ٩. د، ك، ل، م، ي: المؤلف. | ١٠. ع: النحل والملل. |
| ١١. د: و. | ١٢. ج: فلم يصل. ش، ي: فلم تصل. | |
| ١٣. ي: علوم. | ١٤. ي: وهو. | |
| ١٥. ج، ع: + ومعناه: الدهر الداهر. م: وهي مذهب السند والهند. | | |
| ١٦. ج، ك، ل: الارجهند. د: الارجير. م: الارجر. ي: الارجير. | | |
| ١٧. س، ك، ل: على التحصيل. م: إلينا منها على التحقيق إلاّ مذهب السند وهو. ي: منهم على التحصيل. | | |
| ١٨. ك: جماعة. | ١٩. ي: علماء. | ٢٠. د، ك، ي: منه. م: والفوقية. |
| ٢١. م: الرجة. ي: الأرياح. | ٢٢. ج، م: لمحمد. | ٢٣. د: الفزارى. م: العرلدى. |
| ٢٤. ج، ل: وقيس. د: وحسن. س، ي: وحش. | ٢٥. ج، م: لمحمد. | |
| ٢٦. ج، ك، ل: - و تفسير... الدهر. م: للدهر الداهر. | ٢٧. د، ك: الحسن. م: لذلك حكى الحسن. | |
| ٢٨. ك، ي: - محمد. م: - بن. | | |

الآدمى فى زيجه.

ويقول^١ أصحاب السندهند: إن الكواكب السبعة، وأوجاتها، وجوزهراتها تجتمع كلها فى رأس الحمل؛ خاصة فى كل أربعة آلاف ألف سنة^٢ وثلاثمائة ألف ألف سنة وعشرين ألف ألف سنة^٣ شمسية^٤. ويسمّون هذه المدة مدة العالم؛ لأنهم يزعمون: أن الكواكب، وأوجاتها، وجوزهراتها، متى اجتمعت فى رأس الحمل، فسد جميع المكونات فى الأرض، وبقي العالم السفلى خراباً، دهنراً طويلاً، حتّى تتفرّق^٥ الكواكب، والأوجات، والجوزهرات فى البروج^٦. فإذا كان ذلك بدء^٧ الكون وعادت حالة^٨ العالم السفلى إلى الأمر الأول، هكذا أبداً إلى غير غاية^٩ عندهم. ولكل^{١٠} واحد من الكواكب، والأوجات، والجوزهرات أدوار ما^{١١} فى هذه المدة التى هى عندهم مدة العالم^{١٢}، قد ذكرتها فى كتابى: المؤلف فى إصلاح^{١٣} حركات النجوم.

و أمّا أصحاب الأرجبهد^{١٤}، فإنهم وافقوا أصحاب السندهند؛ إلا^{١٥} فى عدد مدة العالم. فإن مدتهم التى ذكروا^{١٦} أن الكواكب، وأوجاتها، وجوزهراتها، تجتمع عندها^{١٧} فى رأس الحمل هى جزء من ألف^{١٨} من مدة السندهند، وذلك عندهم تفسير الأرجبهد. و أمّا أصحاب الاركند، فإنهم خالفوا الفرقتين الأولين^{١٩} فى حركات^{٢٠} الكواكب فى مدة العالم، خلافاً لم تبلغنى^{٢١} حقيقته.

١. د: فيقول. م: فى تاريخه فيقول. ي: تقول.

٢. د: سنة. ج: تسنيمه.

٣. د: [«بدء»، مطموسة]. م: بدل كون ي: بدأ.

٤. ج، ل: فان. ع: حال. م: إعادة حال.

٥. د: [«و لكل»، مطموسة]. م: - و لكل واحد... هى عندهم.

٦. د: [«مدة العالم»، مطموسة].

٧. ج، ك، ل: الأرجبهد. د: [«الأرجبهد»، مطموسة]. س: الأرجبهد. م: الأرجهر. ي: الأرجير.

٨. م: و أقوا أصحاب السندهند إلا فى عذر مدة العالم. ي: - فى.

٩. م، ي: عندهم.

١٠. ج، ك: ألف جزء.

١١. م: و أمّا أصحاب الارفيد فإنهم خالفوا الفريقين الأولين. ي: الأولتين.

١٢. م: خلافاً لمن يبلغنى حقيقته. ي: لم يبلغنى.

١٣. م: خلافاً لمن يبلغنى حقيقته. ي: لم يبلغنى.

ومما^١ وصل إلينا من علومهم، في الموسيقى: الكتاب المسمى بالهندية نافراً^٢ و تفسيره: ثمار الحكمة. فيه^٣ من^٤ أصول اللحن و جوامع تأليف النغم.

ومما وصل إلينا من علومهم، في إصلاح الأخلاق، و تهذيب النفوس: كتاب كيلة و دمنة، الذي جلبه برزويه الحكيم الفارسي من الهند إلى أنوشروان بن قباد^٥ بن فيروز^٦، ملك الفرس، و ترجمه له من الهندية إلى الفارسية^٧. ثم ترجمه في الإسلام، عبدالله بن المقفع الخطيب^٨، من اللغة الفارسية إلى اللغة العربية، و هو كتاب^٩ شريف الغرض، جليل المنفعة.

و مما وصل إلينا من علومهم في العبد: حساب الغبار، الذي بسطه أبوجعفر محمد بن موسى الخوارزمي، و هو أوجز حساب، و أصغره^{١٠}، و أقربيه^{١١} تناولاً^{١٢}، و أسهله^{١٣} مأخذاً و أبدعه تركيباً، يشهد للهند بذكاء الخواطر^{١٤}، و حسن التوليد^{١٥}، و براعة الإختراع.

و مما وصل إلينا من نتائج فكرهم الصحيحة، و مولدات عقولهم السليمة^{١٦}، و غرائب صنائعهم الفاضلة^{١٧}: الشطرنج.

و للهند ممّا^{١٨} يتركّب من بيوتها من الأعداد المضاعفة رموز^{١٩}، و أسرار يعتقدونها، من تقدمه المعرفة و غوامض يتحلونها^{٢٠} من القوى الخارجة عن الطبيعة. و لعمري! إنّ

١. د: ممّن. م: و ممّا وصل إليه من علومهم الحكيم.

٢. ج: بنافر. ش: تنافر. ع: يافر. م: - في الموسيقى... الذي جلبه.

٣. د: [في الموسيقى... فيه]. م: مطموسة.

٤. د: [من أصول... ملك الفرس]. م: مطموسة.

٥. س: ميرون.

٦. ج، ل: - ثم ترجمه... من اللغة الفارسية. م: - له.

٧. ج، ل: - ثم ترجمه... من اللغة الفارسية. م: - له.

٨. ١٠. د، م: و أقربيه. ش: و أحضره. ١١. د: و أخصر. م: و أخصه. ١٢. س: مثلاً.

١٣. ل: و أسهلي. ١٤. ج: السند. م: و أبرعه تركيباً يشهد للهند بذكاء الخواطر.

١٥. ١٦. د: - و براعة... عقولهم السليمة.

١٧. ج: الفاضلي. د: - و غرائب صنائعهم الفاضلة. م: - الصحيحة... و غرائب صنائعهم.

١٨. ١٩. ج، س، ك، ل: رموز بأسرار. ش: - و.

٢٠. م: يحلونها. ي: يتحلونها.

فيما يظهر عند استعمالها، و يبدو^١ بتصريف قطعها^٢ من^٣ حسن التأليف، و عجيب الترتيب لغرضاً جليلاً و مقصداً^٤ فخماً لما في ذلك من التنبيه^٥ على وجوه^٦ التحرّز^٧ من الأعداء، و الإشارة إلى^٨ صورة الحيلة^٩ في التخلص من المكاره، و كفى بهذا فائدة جمّة و ثمرة نافعة^{١٠}.

و ممّن^{١١} بلغنا ذكره من علمائهم بهيئة العالم^{١٢}، و تركيب الأفلاك، و حركات النجوم كنكة^{١٣} الهندي. فإنّ أبا معشر، جعفر بن محمّد^{١٤} بن عمر البلخي ذكر في كتاب الألوف: «إنّه المقدّم في علم^{١٥} النجوم عند جميع العلماء من الهند في سالف الدهر». و لم يبلغني تحديد عصره، و لا شيء من أخباره؛ غير ما ذكرنا عنه^{١٦}.

[الفصل الثاني: العلم في الفرس]

و أمّا الأمة الثانية و هي الفرس، فأهل الشرف^{١٧} الشامخ^{١٨}، و العزّ^{١٩} الباذخ^{٢٠}، و أوسط الأمم داراً، و أشرفها^{٢١} إقليماً، و أسوسها^{٢٢} ملوكاً، و لانعلم أمة غيرهم^{٢٣} دام لها الملك، و كانت لهم^{٢٤} ملوك تجمعهم، و رؤوس تحامى عنهم^{٢٥} من ناوَاهم^{٢٦}، و تغالب^{٢٧} بهم^{٢٨} من عاداهم^{٢٩}، و تدفع^{٣٠} ظالمهم عن مظلومهم، و تحملهم^{٣١} من الأمور على ما فيه حظهم^{٣٢} على

- | | | |
|--|-------------------------------|--|
| ١. م: و يبدو. ي: - و يبدو. | ٢. س: فكرها. | ٣. ع: - من. |
| ٤. د: - و مقصداً. م: لغرض جليلاً و مقصداً فخماً. | ٥. د: الحذر. | ٦. ل: التنبيه. م: لما في ذاك. |
| ٧. ي: وجه. | ٨. ج: في. م: إلى صغيرة. | ٩. ج: الحلّي. ي: الجيلة. |
| ١٠. د: - و ثمرة نافعة. | ١١. د: فما. م: ي: و ممّا. | ١٢. ج: الأقالي. |
| ١٣. د: كبكة. م: كبكة. | ١٤. ي: - بن محمّد. | ١٥. ك: ل: علوم. |
| ١٦. د: [«ذكرناه عنه»، طمس]. ش: ذكرناه عنه. م: - عنه. | ١٧. ع: م: العزّ. | ١٨. ي: الباذخ. |
| ١٩. ع: م: والشرف. | ٢٠. س: و أشرفهم. | ٢١. ي: الشامخ. |
| ٢٢. أ: ب: و أسوسهم. م: و أسيسها. | ٢٣. د: [«لهم»، مطموسة]. | ٢٤. ي: غيرها. |
| ٢٥. د: نالهم. ب: ناولهم. س: نازلهم. | ٢٦. د: ٢٧. م: عليهم. | ٢٧. ل: و تغالب. م: ي: و تغلب. |
| ٢٨. س: و ترفع. م: و يدفع. | ٢٩. م: من غارهم. ي: من غارهم. | ٣٠. أ: من غارهم. م: من غارهم. ي: من غارهم. |
| ٣١. ع: م: و يحملهم. | ٣٢. ع: + و م: حصهم و | |

اتصال^١ و دوام و أحسن التثام^٢ وانتظام؛ يأخذ ذلك آخرهم عن أولهم، و غابرهم عن سالفهم.

قال صاعد: و لأهل العلم بتواريخ^٣ الأمم تنازع في مدة مملكة الفرس، ليس هذا موضع ذكره. و قد أتينا باختلافهم في ذلك في كتابنا: في جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم. و أصبح ما قيل في ذلك: «إن^٤ من ابتداء ملك كيومرث^٥ بن أميم^٦ بن لاود^٧ بن سام بن نوح، أبي الفرس كلها، الذي هو عندهم آدم^٨ أبو البشر^٩، إلى ابتداء ملك منوشهر، أول ملوك^{١٠} الطبقة الثانية من ملوك الفرس، نحو^{١١} ألف سنة كاملة. و من ملك^{١٢} منوشهر إلى ابتداء ملك كيقباد^{١٣} بن رع^{١٤}، أول ملوك الطبقة الثالثة، من ملوك الفرس، قريباً^{١٥} من مائتي سنة^{١٦}. و من ملك كيقباد^{١٧} إلى ابتداء ملوك^{١٨} الطوائف^{١٩}، و هي الطبقة الرابعة من ملوك الفرس؛ و ذلك عند قتل^{٢٠} الإسكندر لدارا بن دارا آخر ملوك الطبقة الثالثة من ملوك الفرس نحو ألف سنة. و من أول ملوك^{٢١} الطوائف^{٢٢} إلى ابتداء ملك أردشير^{٢٣} بن بابك^{٢٤} الساساني، أول ملوك بني ساسان^{٢٥}؛ و هي الطبقة الخامسة من ملوك الفرس، خمس مائة سنة و إحدى و ثلاثين^{٢٦} سنة. و من ابتداء^{٢٧} ملك أردشير^{٢٨} بن بابك^{٢٩} إلى انقضاء دولة الفرس من الأرض؛ و ذلك عند قتل يزدجرد بن شهريار^{٣٠}، زمان خلافة عثمان بن عفان،

- | | | |
|---|--------------------------|----------------------------|
| ١. د، م: إيصال. | ٢. ع، م: القيام. | ٣. ي: بتاريخ. |
| ٤. د، م: - إن، ك: أي. | ٥. ع، م: كيومرث. | ٦. ج، ل: أسيم. |
| ٧. م: لازرين سام. ي: الاد. | ٨. د، م: + و. | ٩. ي: + عليه السلام. |
| ١٠. ج، ل: - الطبقة الثانية من ملوك. م: أنوشهر أول ملوك. | ١١. ج: من. | |
| ١٢. د: ملوك. م: و من ملك أنوشهر. | ١٣. م: كنعان. ي: كيقباد. | |
| ١٤. ج: رع. د: نع. م: بزغ. ي: روع. | ١٥. ي: قريب. | |
| ١٦. ي: عام. | ١٧. م: كنعان. ي: كيقباد. | ١٨. ع، م، ي: ملك. |
| ١٩. ع: ساسان. م: - الطوائف ... أول ملوك بني. | ٢٠. ي: مقتل. | |
| ٢١. ع، ي: ملك. | ٢٢. ي: أردشير. | ٢٣. ع، ي: بابل. |
| ٢٤. ي: بني إسرائيل. | ٢٥. ي: و ثلاثون. | ٢٦. د: [ابتداء ه، مظموسة]. |
| ٢٧. ي: أردشير. | ٢٨. م، ي: بابل. | |
| ٢٩. د: [عند قتل ... بن عفان ه، مظموسة]. م: عند فيلزيذجرد ابن ستهوناز. | | |

رضى الله عنه^١، في^٢ سنة اثنتين^٣ و ثلاثين من الهجرة، أربع^٤ مائة سنة وثلاث و ثلاثون^٥ سنة، فذلك ثلاثة^٦ آلاف^٧ سنة، ومائة وأربع^٨ و ستون سنة. وإنما ذكرنا مدة ملكهم، وإن لم يكن^٩ من غرض هذا الكتاب، ليدل^{١٠} بذلك على^{١١} فخامة شأنهم^{١٢} و عظم سلطانهم. ولهذا و مثله^{١٣} من سائر جلالته^{١٤}، استحق ملوكهم عند سائر الملوك أن يقال لهم: «ملوك الملوك»، على حسب ما قدمنا قبل هذا. وأعظم فضائل ملوك الفرس^{١٥} التي اشتهروا بها، حسن السياسة و جودة^{١٦} التدبير؛ لا سيما ملوك بني ساسان منهم. فكان^{١٧} منهم ملوك لم يكن في سائر الأعصار و سالفها^{١٨} مثلهم رجاحة^{١٩} أحلام^{٢٠}، وكرم سيرة، واعتدال مملكة^{٢١}، و بعد صيت. و من^{٢٢} خواص الفرس عناية بالغة بصناعة الطب، و معرفة ثاقبة^{٢٣} بأحكام النجوم و بآثارها في العالم السفلي. و كانت لهم أروصاد للكواكب قديمة و مذاهب في حركاتها مختلفة. فمن ذلك، المذهب الذي ألف عليه أبو معشر^{٢٤} جعفر بن محمد بن^{٢٥} عمر البلخي، زيج^{٢٦} الكبير و ذكر أنه مذهب العلماء المتقدمين من أهل فارس، و كثير من علماء سائر النواحي، و حكى أن مدة العالم عندهم جزء من اثني عشر ألفاً من مدة السند هند، و ذلك ثلاث^{٢٧} مائة ألف سنة و ستون^{٢٨} ألف سنة، و أن هذه المدة عندهم^{٢٩} هي المدة^{٣٠} التي تجتمع فيها أوساط الكواكب، خاصة في رأس الحمل، من غير أن يكون معها

- | | |
|---|--------------------------------|
| ١. د: -رضى الله عنه. م: -رضى الله تعالى عنه. | ٢. د، س، م: وفي. |
| ٣. ج، ع، م: اثنتين. | ٤. د: وأربع. |
| ٥. ج: ثلاث. | ٦. س: ألف. |
| ٧. ص: لم تكن. | ٨. ي: لتري. |
| ٩. ي: مملكتهم. | ٩. س: و مثلهم ل: و مثل. |
| ١٠. ل: الفارس. | ١٠. ي: وجود. |
| ١١. م: لاسيما بني ساسان منهم فكان فيهم. ي: -كان من. | ١١. م: و سالفهم. ي: -و سالفها. |
| ١٢. ي: رجاحة. | ١٢. د، ك، ل: ملكه. |
| ١٣. ا، ب، ج، ع، م: و لخواص. | ١٣. ي: أبو المعشر. |
| ١٤. ي: -بن عمر. | ١٤. ج، ك، ل: ستمائة ألف. |
| ١٥. ع: و ستين ألف. | ١٥. ي: -المدة. |
| ١٦. د، ٢٠: أكلام. م: أخلاق. | ١٦. ج، ك، ل: شافية. |
| ١٧. ا، ب، ج، ع، م: و لخواص. | ١٧. ع، م: تاريخه. |
| ١٨. ي: -بن عمر. | ١٨. ك، ل: عندهم. |
| ١٩. ع: و ستين ألف. | |

أوجاتها، وجوزهراتها. وأثنى أبو معشر على هذا المذهب وقال: إن^١ أهل الحساب من فارس، و بابل، والهند، والصين، وأكثر الأمم ممن كانت^٢ له معرفة بصناعة النجوم، وخاصة كنكة الهندي، المقدم عند جميع العلماء من أهل الهند في سائر الدهور^٣، مجمعون على أن أصبح الأدوار أدوار^٤ هذه الفرقة وكانوا يسمونها «سني العالم»، وبهذا الاسم كانت تسميها الأمم^٥ الخالية من أهل هذه^٦ الصناعة على قديم الدهور، فأما أهل زماننا فإنهم يسمونها «سني أهل فارس»^٧.

وللفرس كتب جلييلة في أحكام النجوم. منها: كتاب^٨ صور درجات^٩ الفلك، ينسب إلى زرادشت^{١٠}، وكتاب التفسير^{١١}، وكتاب جاماسب^{١٢}، وهو جليل جداً. وذكر بعض علماء^{١٣} الأخبار: أن الفرس في أول أمرها كانت موحدة على دين نوح، عليه السلام، إلى أن أتى بوداسف^{١٤} المشرقي إلى طهمورث^{١٥}، ثالث ملوك الفرس، بمذهب الحنفاء، وهم الصابئون^{١٦}، فقبله منه^{١٧} وقسر^{١٨} الفرس على التشريع^{١٩} به، فاعتقدوه نحواً من^{٢٠} ألف سنة وثمان مائة سنة؛ إلى أن تمجسوا جميعاً. وكان سبب تمجسهم أن زرادشت الفارسي ظهر في زمان فستاسب^{٢١}، ملك

١. د: وقال لأهل. م: وأتى أبو معشر.
٢. م: يجمعون على. ي: - وخاصة - في سائر الدهور.
٣. د، س، ل: للأمم. م: تسميتها للأمم.
٤. ك، ل: - فأما - أهل فارس. م: سني أهل الفرس.
٥. د: دركات. م: صورة درجات.
٦. د، س، ل: جاماسب. ي: جاماسف.
٧. د: [«علماء»، مطموسة]. م: علماء الأخبار.
٨. ك: كوداسف. م: يوداسف المستشرق. ي: يوداسف.
٩. ج: طهمورس. ك: جهمورث. ع: طهمورث.
١٠. م: المنعة وهم الصابئون. ي: الصابيون.
١١. د: ١٩. ي: التشريع.
١٢. ج: بشتاسف الملك. د: فستاسف الملك. ع: يستاسف. ي: يستاسب.
١٣. ع، م: كان.
١٤. ي: دور.
١٥. ع، م: هذه.
١٦. ك، ل، ي: + في.
١٧. د، س، م: أرداوست. ي: أزدريشت.
١٨. ج: وكتاب الغمر. ل: وكتاب التمر.
١٩. د، س، ك، م: جاماسف. ي: جاماسف.
٢٠. د: [«علماء»، مطموسة]. م: علماء الأخبار.
٢١. ك: كوداسف. م: يوداسف المستشرق. ي: يوداسف.
٢٢. ج: طهمورس. ك: جهمورث. ع: طهمورث.
٢٣. م: المنعة وهم الصابئون. ي: الصابيون.
٢٤. د: ١٩. ي: التشريع.
٢٥. ج: بشتاسف الملك. د: فستاسف الملك. ع: يستاسف. ي: يستاسب.

الفرس، لثلاثين^١ سنة خلت من ملكه^٢، و دعا إلى دين المجوسية: من تعظيم النار، و سائر الأنوار^٣، والقول بتركيب العالم من النور، والظلام، واعتقاد القدماء الخمسة^٤، التي هي عندهم: الباري^٥، تعالى عما يقولون، وإبليس، والهيولة^٦، والزمان، والمكان؛ و غير ذلك من شريعة المجوسية. فقبل ذلك منه فستاسب^٧ و قام بدينه و قاتل^٨ الفرس عليه حتى انقادوا جميعاً إليه، و رفضوا دين الصابئة، واعتقدوا بزرادشت^٩ نبياً مرسلاً من عند الله، عز وجل، إليهم^{١٠}، و لم يزالوا على دينه، و ملته^{١١}، و ملتزمين^{١٢} لشريعته، قريباً من ألف سنة و ثلاث مائة سنة، إلى أن ضعزع^{١٣} ملكهم عمر بن الخطاب، رضى الله عنه، و احتوى على المدائن، قاعدة^{١٤} عزهم و ملكهم، و طردهم عن بلاد^{١٥} العراق، و ما يتصل بها إلى بلاد خراسان.

ثم استأصل بقية^{١٦} ملكهم عثمان^{١٧} بن عفان - رضى الله عنه - و قتل يزدجرد بن شهریار^{١٨}، آخر ملوكهم، في خلافته و ذلك في سنة اثنتين^{١٩} و ثلاثين من الهجرة. و باد منهم خلق كثير^{٢٠} في الحروب الواقعة بينهم و بين^{٢١} المسلمين في يوم القادسية، و يوم جلولاء^{٢٢}، و يوم نهاوند، و غيرها. و أسلم منهم جماعة، و بقيت بقيتهم على دين المجوسية إلى الآن أهل ذمة كذمة اليهود، و النصارى؛ بالعراق، و الأهواز، و بلاد فارس، و

١. م: - قبله منه ... لثلاثين. ي: و لثلاثين.
 ٢. ك: الأدوار. م: والقول بتركيب من النور والظلام.
 ٣. م: + جلّت قدرته و. ٤. م: والهيولي
 ٥. ج: يشتاسب. م: منك ليستأنف. ي: يستاسب.
 ٦. د. م: دارست.
 ٧. ١٠. ع. م: مرسلاً إليهم من عند الله تعالى.
 ٨. ١١. ع. ي: - و ملته. ١٢. ك. ل. م: ملتزمين.
 ٩. ١٣. م: ضعف.
 ١٠. ١٤. د: فدعن. م: رحنى الله تعالى عنه واحتوى على المدائن فدمن.
 ١١. ١٥. ع. م. ي: - ملكهم. ك: قاعدة ملكهم وعزتهم. ي: - بلاد.
 ١٢. ١٧. ل: - رضى الله عنه. م: + تعالى. ي: - عثمان ... رضى الله عنه.
 ١٣. ١٨. م: و قتل بروجرز بن سهران. ي: بقتل.
 ١٤. ١٩. د: ست و ثلاثين. ع: اثنين و ثلاثين. م: في سنة و ثلاثين.
 ١٥. ٢١. ج: و من المسلمين. ٢٢. ك: جلودا. م: جلولا.
 ١٦. ٢. ل: ملكي.
 ١٧. ٤. ع: - الخمسة.
 ١٨. ٨. ع. م: + أهل.
 ١٩. ١٠. ع. م: مرسلاً إليهم من عند الله تعالى.
 ٢٠. ١٢. ك. ل. م: ملتزمين.
 ٢١. ١٣. م: ضعف.
 ٢٢. ١٤. د: فدعن. م: رحنى الله تعالى عنه واحتوى على المدائن فدمن.
 ٢٣. ١٥. ع. م. ي: - ملكهم. ك: قاعدة ملكهم وعزتهم. ي: - بلاد.
 ٢٤. ١٧. ل: - رضى الله عنه. م: + تعالى. ي: - عثمان ... رضى الله عنه.
 ٢٥. ١٨. م: و قتل بروجرز بن سهران. ي: بقتل.
 ٢٦. ١٩. د: ست و ثلاثين. ع: اثنين و ثلاثين. م: في سنة و ثلاثين.
 ٢٧. ٢١. ج: و من المسلمين. ٢٢. ك: جلودا. م: جلولا.
 ٢٨. ٢. ل: ملكي.
 ٢٩. ٤. ع: - الخمسة.
 ٣٠. ٨. ع. م: + أهل.
 ٣١. ١٠. ع. م: مرسلاً إليهم من عند الله تعالى.
 ٣٢. ١٢. ك. ل. م: ملتزمين.
 ٣٣. ١٣. م: ضعف.
 ٣٤. ١٤. د: فدعن. م: رحنى الله تعالى عنه واحتوى على المدائن فدمن.
 ٣٥. ١٥. ع. م. ي: - ملكهم. ك: قاعدة ملكهم وعزتهم. ي: - بلاد.
 ٣٦. ١٧. ل: - رضى الله عنه. م: + تعالى. ي: - عثمان ... رضى الله عنه.
 ٣٧. ١٨. م: و قتل بروجرز بن سهران. ي: بقتل.
 ٣٨. ١٩. د: ست و ثلاثين. ع: اثنين و ثلاثين. م: في سنة و ثلاثين.
 ٣٩. ٢١. ج: و من المسلمين. ٢٢. ك: جلودا. م: جلولا.

أصبهان وخراسان، وغيرها من مملكة الفرس قبل الإسلام.

٢٠ [الفصل الثالث: العلم عند الكلدان]

و أمّا الأمة الثالثة، وهم^١ الكلدانيون، فكانت أمة قديمة الرئاسة، نبهة الملوك^٢. كان منهم النماردة^٣ الجبابة، الذين كان أولهم النمرود^٤ بن كوش بن^٥ حام، باني المجدل^٦، الذي ذكره الله، تعالى^٧، في القرآن^٨ فقال^٩: «قد مكر الذين من قبلهم، فألقى الله بنيانهم من القواعد، فخرّ عليهم السقف من فوقهم، و أتاهم العذاب من حيث لا يشعرون»^{١٠}. و حكى أبو محمد الحسن بن أحمد بن يعقوب الهمداني، المعروف بابن ذي الدمينه^{١١}، صاحب كتاب سرائر الحكمة، و^{١٢} الإكليل، وغيرهما: أن ارتفاع سمك^{١٣} المجدل كان^{١٤} فيما ذكر^{١٥} أهل العلم خمسة آلاف ذراع، و^{١٦} كان عرضه ألفاً^{١٧} و خمس مائة ذراع.

و يزعم البابليون: أن هذا النمرود البابلي، باني الصرح، كان أول ملوك الأرض بعد الطوفان.

و كان منهم، نمرود ابراهيم - عليه السلام - و هو النمرود بن كنعان بن سنحاريب بن النمرود الأكبر، صاحب^{١٨} الصرح و بانيه.

١. د، م: و هي.
٢. د: نبهة. م: قديمة الرئاسة منهم الملك المشهور.
٣. ا، ب: النماردة. ج: كان النماردة.
٤. ج: بن كنعان كوش.
٥. ج: باني أعجول. ل: باني الحجول. م: باني المجدل.
٦. ا، ب، ج، س، ك، ل: تعالى.
٧. ج، ك، ل: في كتابه العزيز.
٨. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: في قوله.
٩. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: في قوله.
١٠. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: في قوله.
١١. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: في قوله.
١٢. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: في قوله.
١٣. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: في قوله.
١٤. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: في قوله.
١٥. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: في قوله.
١٦. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: في قوله.
١٧. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: في قوله.
١٨. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: في قوله.

وكان منهم بخت نصر بن فيروزادان^١ بن سنحاريب من ولد النمرود الأصغر بن كنعان، الذي غزا بني إسرائيل، وقتل منهم خلقاً عظيماً، وسبى بقيتهم، وغزا مصر، وافتتحها؛ وروّع^٢ كثيراً^٣ من البلاد^٤، ولم يزل ملك بخت نصر^٥ وجميع بلاد^٦ الكلدانيين إلى أن ظهر عليهم الفرس، وغلّبهم على مملكتهم، وبادوا كثيراً منهم، فدرست^٧ أخبارهم، وطمست آثارهم.

وكان من الكلدانيين علماء جلّة^٨، وحكماء وفضلاء يتوسعون في فنون المعارف من المهن التعليمية، والعلوم الرياضية، والإلهية وكانت لهم^٩ عناية^{١٠} بأرصاد الكواكب، وتحقق بعلم^{١١} أسرار الفلك، ومعرفة مشهورة بطبائع النجوم، وأحكامها^{١٢} وخواص المولّدات، وقواها؛ وهم^{١٣} نهجوا لأهل الشقّ الغربي^{١٤} من معمور الأرض، الطريق إلى تدبير^{١٥} الهياكل^{١٦} لاستجلاب قوى الكواكب وإظهار طبائعها، وطرح شعاعاتها^{١٧} عليها بأنواع القوانين^{١٨} الموافقة لها وضروب التدابير المخطوطة لها^{١٩}. فظهرت منهم الأفاعيل الغريبة، والنتائج الشريفة^{٢٠}، من إنشاء الطلسمات، وغيرها من صناعة السحر^{٢١}. وأشهر علمائهم عندنا، وأجلّهم هرمس^{٢٢} البابلي، وكان في عهد سقراط

١. ا. ب: فيروزاذان. ج: ك: فيروزدان. د: ل: بن فيروزا. م: مروزا. ي: مروزاذان.

٢. د: ورخ. م: وروح. ي: ودوخ. ٣. ب: كثير. ج: م: كسرى. ٤. ي: من البلدان.

٥. ا. ب: د: م: آل بخت نصر. ي: + بابل. ٦. د: م: بدور الكلدانيون.

٧. د: [«وغلّبهم... فدرست»، مضموسة]. م: «على مملكتهم... والإلهية».

٨. ا. ب: ج: أجلة. د: [«جلّة... والإلهية»، مضموسة]. ي: من أجلّ الناس فضلاً وحكماً متوسعون.

٩. س: [«وكانت لهم»، مضموسة]. ١٠. س: ك: ل: ي: علوم.

١١. ج: وعلم بتحقيق. س: ك: ل: ويعلم بتحقيق. ١٢. د: وأكوائها. م: وأكوائها.

١٣. ل: ومنهم. ١٤. ي: الشقّ الآخر. ١٥. د: م: التدبير. س: تدمير. ك: تدمير.

١٦. ي: الهيكل. ١٧. د: شعاعها.

١٨. ع: القرايين. م: القرانين. ي: القرايين المؤلفة لها.

١٩. ع: المحفوظة لها. م: ي: المخصوصة بها.

٢٠. ا. ب: ج: [«الشريفة»، ناقصة لاتقرأ]. ي: العجيبة. ٢١. ي: السر.

٢٢. س: ل: ي: هوهرمس. ك: أبوهرمس.

الفيلسوف اليوناني.

و^١ ذكر عنه أبو معشر جعفر بن محمد بن عمر البلخي^٢ في كتاب الألف: أنه هو الذي صحح كثيراً من كتب الأوائل في علم^٣ النجوم، وغيره^٤ من أصناف الفلسفة^٥ مما كان فسد، وأنه صنّف كتباً كثيرة في علوم شتى^٦.

قال أبو معشر: الهرامس^٧ جماعة: أولهم^٨ الذي كان قبل الطوفان، الذي يزعم العبرانيون أنه خنوخ^٩ النبي، وهو إدريس، عليه السلام، وكان بعد^{١٠} الطوفان منهم عدّة ذوو معرفة وتميز، وكان المقدم^{١١} منهم اثنان: أحدهما البابلي^{١٢} الذي ذكرنا، والآخر تلميذ فيثاغورس^{١٣} الحكيم، وكان^{١٤} من سكّان مصر.

قال صاعد: وقد وصل^{١٥} إلينا من مذاهب^{١٦} هرمس البابلي ما دلّ على تقدّمه في العلم. من^{١٧} ذلك مذهبه في مطارج شعاعات الكواكب، ومذهبه في تسوية بيوت الفلك، ومن ذلك^{١٨} كتبه في أحكام النجوم؛ مثل كتاب الطول، وكتاب العرض، وكتاب قضيب^{١٩} الذهب.

و من علماء الكلدانيين^{٢٠} بعد هرمس، أبرخس^{٢١} صاحب كتاب أسرار النجوم في معرفة الملل^{٢٢} والدول والملاحم.

- | | |
|---|---|
| ١. د: وذكر عنه أبو معشر. | ٢. ا، ب: جعفر... البلخي. ج، ل: وذكر عنه أبو جعفر بن... م: في كتاب... صحح. |
| ٣. ي: علوم. | ٤. ي: وغيرها. |
| ٥. ل، ي: الفلاسفة. | |
| ٦. ا، ب: أنه... شتى. | ٧. ج، د، ي: والهرامس. |
| ٨. د: أولهم هرمس. م: منهم الهرمس. ي: جماعة شتى منهم الهرمس. | |
| ٩. ج، ك: أخنوخ. م: زعم العبرانيون أنه خنوخ. | ١٠. ش: وكان يعد الطوفان. |
| ١١. ج، ك، ل: منهم... المقدم. م: ذو معرفة و تميز. | ١٢. د، م: هذا البابلي. |
| ١٣. د، س: فوتاغوريوس. م: فوناعورس. | ١٤. ا، ب، ي: وكان. |
| ١٥. س: وقد وصلت. م: وكان قد وصل. | ١٦. ي: من مذهب. |
| ١٧. ك، ل: ومن ذلك. | ١٨. ع، م: ومن دليل. |
| ٢٠. ي: ومن علمائهم. | ٢١. ع: أبرخس. د: فرخس. ك، ل، ي: برجس. م: فرحس. |
| ٢٢. م: الملك. ي: الفلك. | |

و منهم واليس، صاحب كتاب الصور و صاحب كتاب [البزیدج^١] المؤلف فى المواليد و تحاويلها و المدخل إلى ذلك. و كان ملكاً^٢.
و منهم إصطفین^٣ البابلى، له كتاب جليل فى أحكام النجوم. و كان عند شعيب^٤ النبى^٥، عليه السلام^٦.
و لم يصل إلینا من مذاهب^٧ البابليين فى حركات النجوم، و صورة هيئة^٨ الفلك مذهب مستقصى، و لا جملة كافية^٩، و لا عندنا من آرائهم^{١٠} فى ذلك، و لا من أرصادهم غير الأرصاد التى نقلها عنهم بطليموس^{١١} اليونانى القلوذى^{١٢} فى كتاب المجسطى^{١٣}، فإنه اضطرَّ إليها فى تصحيح حركات النجوم^{١٤} المتحيّرة؛ إذ لم يجد لأصحابه اليونانيين فى ذلك^{١٥} أرصاداً يثق بها.

[الفصل الرابع: العلم فى اليونان]

و أمّا الأمة الرابعة، و هى^{١٦} اليونانيون^{١٧}، فكانت^{١٨} أمة عظيمة القدر فى الأمم، طائفة^{١٩} الذكر فى الآفاق، فخمة الملوك عند جميع أهل الأقاليم. منهم الإسكندر بن فيلفوس^{٢٠} المقدونى^{٢١}، المعروف^{٢٢} بذى القرنين، الذى غزا

١. ا، ب: ي: اليرندج. ج: ك، ل: الرندج. د: اليريدج. س: البرمرمج. ع: البريدج (الزيرج). م: اليزدج.

٢. ج: ل: ملوكاً. ٣. ج: ك، ل: إصطفان. م: إصطقبل. ي: إصطفن.

٤. د، ق: م: مبعث. ٥. ق: رسول الله. م: النبى. ٦. د، س، ق: م: صلى الله عليه وسلم.

٧. ي: مذهب. ٨. ع: البابلى. م: التبايس فى حركات النجوم و صغره هند الفلك.

٩. ي: كافية. ١٠. ي: آدابهم. ١١. ي: بطليموس.

١٢. ج: المغلوى. م: ي: القلوذى. ١٣. م: المحيطى. ١٤. م: الخيرة إذا. ي: الكواكب.

١٥. ا، ب: [هى ذلك، ناقصة غير مقرونة]. م: أرصاداً يثق بها. ١٦. ج: و هو. ي: و هم.

١٧. ب: اليونانيين. ١٨. ج: وكانت. ١٩. ق: ظاهرة.

٢٠. د: بليقوس. ع: ابن فيليبوس. م: الإسكندر بليقوس. ي: فيلبوس.

٢١. ب: المقدومى. ج: القدونى. ق: الماقدونى. م: المصروى.

٢٢. د: [ه المعروف ... داره x مظموسة]. م: ه المعروف ... على بعضهم.

دارابن دارا، ملك الفرس في عقر داره. فثَلَّ عرشه^١، و مزَّق ملكه، و فرَّق جمعه^٢، ثمَّ تخطَّاه قاصداً إلى ملوك المشرق^٣ من الهند، والترك، والصين؛ فتغلب على بعضهم، وانقاد له جميعهم^٤، و تلقوه بالهدايا الفخمة، واستكفوه بالأتاوات^٥ الجزلة، و لم يزل متردداً في أقاصى الهند، و تخوم الصين، و سائر أكناف^٦ المشرق؛ حتى أجمع^٧ ملوك الأرض طراً على الطاعة لسلطانها، و الخضوع لعزته، و الإقرار بأنه^٨ ملك الأقاليم، و الإعراف بأنه رئيس الأرض^٩.

و كان بعده من الملوك^{١٠} اليونانيين جماعة يعرفون بالبطالسة^{١١}، و أحدهم بطليموس^{١٢}، دانت^{١٣} لهم الممالك^{١٤}، و ذلت لهم الرقاب. و لم يزل ملكهم متصلاً إلى أن غلبتهم^{١٥} عليه^{١٦} الروم، فانقرض^{١٧} ملكهم من الأرض، و انتظمت مملكتهم^{١٨} مع مملكة الروم؛ فصارت مملكة واحدة رومية^{١٩}، كما فعلت^{٢٠} الفرس لمملكة^{٢١} البابليين؛ حين استولت عليها و صيرت^{٢٢} المملكتين مملكة واحدة فارسية. و كانت بلاد اليونانيين في الربع الغربي^{٢٣} الشمالي من الأرض، و يحدها^{٢٤} من جهة الجنوب: البحر الرومي، و الثغور الشامية، و الثغور الجزرية^{٢٥}؛ و من جهة^{٢٦} الشمال^{٢٧}: بلاد اللان، و ما حاذها^{٢٨} من ممالك الشمال؛ و من جهة المغرب: تخوم بلاد أمانية^{٢٩} التي قاعدتها مدينة رومية؛ و من جهة المشرق^{٣٠}: تخوم^{٣١} بلاد^{٣٢} أرمينية، و الباب و

- | | | |
|--|--------------------------------|-----------------------------|
| ١. ش: و ثل، ي: قبل عرشه. | ٢. ع: جمعهم، ي: جميعه. | ٣. ي: ملوك الشرق. |
| ٤. ج، ك، ل: جمعهم. | ٥. ا: بالأتاوات. م: بالأتاوات. | ٦. ج: الحناف. |
| ٧. د، ل، م، ي: اجتمع. | ٨. ك: أنه. | ٩. ب: الأرض. |
| ١٠. ع، م: من ملوك. | ١١. د، س، م: بالبطالمة. | ١٢. ا، ب: بطليموس. |
| ١٣. ق: دان. | ١٤. ق: الملك. | ١٥. ي: غلبهم. |
| ١٦. د، م: عليه. | ١٧. م: فانقضى. | ١٨. م: مملكتهم. |
| ١٩. م: رومانية. | ٢٠. ا: فعل. | ٢١. د: مملكة. م: بمملكة. |
| ٢٢. ج: و حيرت. | ٢٣. ي: الغربي. | ٢٤. ب: و حدها، ق، م: فحدها. |
| ٢٥. ا، ب: الخزرية. م: الحرية. ي: الخزروية. | ٢٦. ج، ع، م: بلاد. | ٢٧. ج، ع، م: بلاد. |
| ٢٨. ج: ما حاذها، م: و ما حازاها. | ٢٩. ش: ألمانية. ي: رومانية. | ٣٠. ج، ك، م: الشرق. |
| ٣١. س، ك، ي: تخوم. | ٣٢. ي: مدينة. | |

الأبواب^١، و الخليج المعترض^٢ ما بين بحر الروم، و بحر نيطش^٣ الشمالى بوسط^٤ بلاد اليونانيين^٥، فيصير القسم الأعظم منها فى حيز^٦ المشرق منه، والقسم الأصغر منها^٧ فى حيز^٨ المغرب منه.

ولغة اليونانيين تسمى الإغريقية، وهى من أوسع اللغات و أجملها.

و كانت عامة اليونانيين صابئة^٩، معظمة للكواكب، دائبة^{١٠} لعبادة^{١١} الأصنام. و كان علماءهم يسمون «فلاسفة»، واحدهم فيلسوف؛ و هو^{١٢} اسم^{١٣}، معناه باللغة اليونانية: «محب الحكمة».

و فلاسفة اليونان^{١٤} من أرفع الناس طبقة، و أجل أهل العلم منزلة؛ لما ظهر منهم من^{١٥} الإعتناء الصحيح بفنون الحكمة من العلوم الرياضية، والمنطقية، والمعارف الطبيعية، والإلهية، والسياسات المنزلية، والمدنية^{١٦}.

و أعظم هؤلاء الفلاسفة قدراً عند اليونانيين خمسة: فأولهم زماناً بندقليس^{١٧}، ثم فيثاغورس، ثم سقراط، ثم أفلاطون، ثم أرسطوطاليس بن نيقوماخوس^{١٨}.

هؤلاء^{١٩} الخمسة هم^{٢٠} المجمع على استحقاقهم اسم الحكمة عند اليونانيين^{٢١}.

فأما بندقليس^{٢٢}، فكان فى زمان داود، عليه السلام، على ما ذكره العلماء بتواريخ الأمم. و كان أخذ الحكمة عن لقمان الحكيم^{٢٣} بالشام^{٢٤}، ثم انصرف إلى بلاد اليونانيين،

- | | | |
|---|-----------------------------------|-------------------------|
| ١. ب، ع: والباب الأبواب. | ٢. د، م: العرض. | ٣. ب، ق: نيطس. م: تيطس. |
| ٤. ا: المتوسط. د، ي: يتوسط. م: بتوسط. | | ٥. ي: اليونان. |
| ٦. د، م: جزء. | ٧. س: فى. | ٨. ي: جنوب. |
| ٩. د، س، ل: من صابئة. م: صابئة. | | ١٠. م: وانية. ي: دائنة. |
| ١١. ي: عبادة. | ١٢. م: وهم. | ١٣. م: اسم. |
| ١٤. م: اليونانيون. | ١٥. د: للإعتناء. ي: من. | ١٦. س، ك، ل: والمدنية. |
| ١٧. ا، ق: دابذقليس. م: زمانى فليس نمر. | | |
| ١٨. ا، ب: بن نيقوماخوس. ج: سوماخس. ك: سوفارس. ل: ابن سومافوس. م: أرسطوطاليس يريموماخوس. | | |
| ١٩. ي: هؤلاء... اليونانيين. | ٢٠. ا، ب: الخمسة هم. م: هم الجمع. | |
| ٢١. م: أهل اليونان. | ٢٢. م: بيدمليسى. | ٢٣. ي: الحكيم. |
| ٢٤. ج: عن لقمان بن الشام. م: من لقمان الحكيم بالشام. | | |

فتكلم في خلقه العالم بأشياء تقدح^١ ظواهرها^٢ في أمر المعاد، فهجره لذلك بعضهم^٣.
و طائفة من الباطنية تنتمى^٤ إلى حكمته، و تزعم أن له رموزاً قلماً يوقف عليها^٥. و
كان محمد بن عبد الله بن مسرة^٦ الجبلى^٧ الباطنى من أهل قرطبة كلفاً بفلسفته، دؤوباً على
دراستها.

و بندقليس^٨ أول من ذهب^٩ إلى الجمع بين معانى^{١٠} صفات الله تعالى، و أنها كلها
تؤدى إلى شىء واحد، و أنه إن وصف بالعلم، والجودة والقدرة فليس هو ذا معان^{١١}
متميزة تختص بهذه الأسماء المختلفة^{١٢}؛ بل هو الواحد بالحقيقة^{١٣}، لا يتكثر^{١٤} بوجه^{١٥} ما
أصلاً، بخلاف^{١٦} سائر الموجودات؛ فإن الوجدانيات^{١٧} العالمية معرضة^{١٨} للتكثير^{١٩}، إماً
بأجزائها، وإماً^{٢٠} بمعانيها، وإماً بنظائرها^{٢١}، وذات البارئ متعالية^{٢٢} عن هذا كله. وإلى هذا
المذهب فى الصفات ذهب أبو الهذيل، محمد بن الهذيل العلاف^{٢٣} البصرى^{٢٤}.

و أما فيثاغورس، فكان بعد بندقليس بزمان^{٢٥}. و أخذ الحكمة عن أصحاب
سليمان بن داود^{٢٦} بمصر، حين دخلوا إليها من بلاد^{٢٧} الشام. و قد^{٢٨} كان أخذ الهندسة

مركزية كنيوز علومى

١. م: باسافى فدح. ي: يقدح. ٢. ج: ي: ظاهرها. ٣. د، س، ل، م: - بعضهم م: فهو لذلك

٤. ي: تنتهى. ٥. د: - وكان... الباطنى. م: توقف عليها.

٦. ش: مژه. م: - وكان محمد... الباطنى.

٧. ج: «الجبكى». ا، ب: - الباطنى... العلوم فى الروم.

٨. م: - و بندقليس أول. ي: - بندقليس. [و جاءت بدلاً منها: «و كان أول...»].

٩. ج: وهب. م: مذهب. ١٠. ج: المعانى لصفات. م: - إلى الجميع بين.

١١. ج، ع، م: ذو معان. م: - والجودة.

١٢. د: الهامة. م: يختص بها الأسماء المختلفة. ١٣. د: بالفقه. م: - بالحقيقة لا يتكثر.

١٤. ج ل: لا يتكثر. د: لا يتكرر. ي: الذى لا يتكثر. ١٥. د: بالفقه.

١٦. ع: خلاف. ١٧. ج: الوجدانية. ك، ل: الوجدات.

١٨. ج: متعرضة. ي: معروضة. ١٩. ج: للتكثير. د: للتكثر. ي: بالتكثير.

٢٠. د: أو. ٢١. ل: أو بنظيرها. ٢٢. ي: البارئ تعالى. م: متعالى.

٢٣. ي: هذيل بن العلاف. ل: هذيل الخلاف. م: العلاق. ٢٤. ي: المصرى.

٢٥. د: بن بيان. ك: بن فانى. م: و أما فساغورس فكان بعد بيتفاس ابن بزمان.

٢٦. ل، ي: - عليه السلام. ٢٧. ج: - إليها من بلاد. ٢٨. ك: - وقد.

قبلهم عن المصريين، ثم رجع إلى بلاد يونان، وأدخل عندهم^١ علم الهندسة، و علم الطبيعة، و علم الدين. واستخرج بذكائه علم الألحان، و تأليف النغم^٢، و أوقعها تحت النسب^٣ العددية، و ادعى أنه استفاد ذلك من مشكاة النبوة.

و له في نضد^٤ العالم، و ترتيبه^٥ على خواص العدد، و مراتبه رموز^٦ عجيبة، و أغراض بعيدة. و له في شأن المعاد مذاهب قارب فيها^٧ بندقليس^٨ من أن فوق عالم الطبيعة عالماً روحانياً نورانياً^٩، لا يدرك العقل^{١٠} حسنه و بهاءه، و أن الأنفس^{١١} الزكية تشتهق إليه^{١٢}، و أن كل إنسان أحسن تقويم نفسه بالتبرؤ^{١٣} من العجب و التجبر، و الرياء^{١٤}، و الحسد، و غيرها من الشهوات الجسدانية^{١٥}، فقد صار أهلاً أن يلحق بالعالم الروحاني، و يطلع على ما يشاء^{١٦} من جواهره من الحكمة^{١٧} الإلهية؛ و لذا^{١٨} الأشياء الملهذة^{١٩} تأتيه^{٢٠} حنيئذ^{٢١} إرسالاً^{٢٢}، كالألحان الموسيقية الآتية إلى حاسة السمع، فلا يحتاج^{٢٣} أن يتكلف لها طلباً^{٢٤}. و لفيثاغورس تواليف^{٢٥} شريفة في الأرتماطيقى^{٢٦}، و الموسيقى، و غير ذلك.

و أما^{٢٧} سقراط، فكان من^{٢٨} تلاميذ فيثاغورس، و اقتصر من الفلسفة على العلوم

مركز تحقيق مكتبة علوم راسدي

١. ج، ك، ل: و أخذ عنهم.
٢. ج، ل: و استخرج من كل له. م: بركاته علم الكلام و تأليف النظم.
٣. ج، ك، ل: النسبة.
٤. ج، ل: نظر. ك: فطر. م: قصد. ي: فصل [و يمكن أن تقرأ: قصد].
٥. م: تورية.
٦. ج، س، ك: أمور.
٧. م: فيها.
٨. م: بيتقليس.
٩. ج، ع: عالم روحاني نوراني.
١٠. ل: العقل.
١١. ي: النفس.
١٢. ج، ل: مشتاق إليه. د، م: تساق إليه.
١٣. ج: بالتبريز. ك، ل: بالتبرير. م: بالنيروا.
١٤. ج، ك، ل: - و التجبر و الرياء. م: و الستحر و الربا.
١٥. د: الحيوانية.
١٦. د، م: شاع. ي: شاء.
١٧. ج، ل: كلمة.
١٨. ج: قاليا للأشياء. س: و إلى الأشياء. ك، ل: فبالأشياء. م: و كذا الأنبياء. ي: فإن الأشياء.
١٩. ج، ك، ل: الملهذة. م: + للنفس.
٢٠. ج، س، ك، ل: تأتيه. م: فانيه.
٢١. س: حشر. م: حسن.
٢٢. ج: أرسلالاً كالألحان. م: الارساله.
٢٣. ي: ولا يحتاج.
٢٤. ي: طلب.
٢٥. م: و لفيثاغورس تأليف. ي: تأليف.
٢٦. ش: أرتماطيقى. م: الأرتماطيقى.
٢٧. ل: - و أما.
٢٨. ج، ل: فيه. م: من تلاميذ فيثاغورس.

الإلهية، وأعرض عن ملاذ الدنيا، ورفضها^٢، وأعلن بمخالفة اليونانيين في عبادتهم الأصنام، وقابل رؤساءهم بالحجج^٣، والأدلة^٤؛ فتوروا^٥ العامة عليه واضطروا ملكهم^٦ إلى قتله، فأودعه الملك الحبس تحمداً^٧ إليهم^٨ ثم سقاه السم تفادياً من شرهم، بعد مناظرات^٩ جرت له مع الملك محفوظة.

وله وصايا شريفة، وآداب فاضلة، وحكم مشهورة، ومذاهب في الصفات قريبة من مذاهب فيثاغورس، وبندقليس^{١٠}؛ إلا أن له في شأن المعاد آراء ضعيفة، بعيدة عن محض الفلسفة، خارجة عن المذاهب المحققة^{١١}.

وأما أفلاطون، فشارك^{١٢} سقراط في الأخذ عن فيثاغورس؛ إلا أنه لم يشتهر بالحكمة إلا من^{١٣} بعد سقراط. وكان شريف النسب من بيت علم. واحتوى على جميع فنون الفلسفة، وصنف كتباً كثيرة^{١٤} مشهورة في ضروب^{١٥} الحكمة، ذهب فيها إلى الرمز والإغلاق، وخرج^{١٦} جماعة من التلاميذ^{١٧}، وكان يعلم الفلسفة وهوماش^{١٨} فعرف هو وتلاميذه بالمثاليين. وفوض^{١٩} التعليم والمدارس في آخر عمره إلى ذوى البراعة^{٢٠} من أصحابه، وتخلّى عن الناس، وتجرد لعبادة ربه. فمن كتبه المشهورة^{٢٢}: كتاب فادن^{٢٣} في النفس^{٢٤}؛ وكتاب السياسة^{٢٥} المدنية؛ و^{٢٦}

- | | |
|---|--|
| ١. ج، ل: بلاد. | ٢. ي: وضعها. |
| ٣. د، س، ص، ي: بالحجاج. م: وقائل رؤسائهم بالحجاج. | ٤. د: والأدلة. |
| ٥. ج: فتأمر. ك، ل: فتوافر. | ٦. س: بملكهم. |
| ٧. ج: مخمداً. ع: عمداً. م: الحسن بمداليهم. | ٨. ك: إليه. |
| ٩. ج: من سرهم. ص: مع مناظرات. | ١٠. م: فساغوروس وبندقليس. |
| ١١. د، ل: خارجة... المحققة. | ١٢. د: فشاركه. |
| ١٣. ج، ل: من. | ١٤. ي: مشهورة... والإغلاق. |
| ١٤. ي: مشهورة... والإغلاق. | ١٥. ج، ل: في تعريف الحكمة. |
| ١٦. ج: خرج. | ١٦. ي: واشتهر. |
| ١٧. م: من التلامذة. ي: من تلاميذ. | ١٨. د، م: وكان... وهوماش. |
| ١٩. د: وفرض. | ٢٠. ك، م: ذوى اليونانية. م: في آخر عمره من أصحابه. |
| ٢١. ج، ي: ومن. | ٢٢. ي: المشهورة. |
| ٢٢. ي: المشهورة. | ٢٣. ج: ماذن. م: فاذن. |
| ٢٣. ج: ماذن. م: فاذن. | ٢٤. ج، ك، ل: إلى طيماوس. م: كتاب. |
| ٢٤. ج، ك، ل: إلى طيماوس. م: كتاب. | ٢٥. ج: لسياسة. |
| ٢٥. ج: لسياسة. | ٢٦. د، م: في التيقن. |

طيمائوس^١ الروحاني في ترتيب العوالم الثلاثة العقلية التي هي عالم الربوبية، و عالم العقل، و عالم النفس؛ و كتاب طيمائوس الطبيعي، في تركيب^٢ عالم الطبيعة، كتب هذين الكتابين إلى تلميذ له^٣ يسمّى: طيمائوس.

و أمّا أرسطوطاليس، فهو أرسطوطاليس^٤ بن نيقوماخوس^٥ الجهراشني^٦ الفيثاغوري. و تفسير نيقوماخوس: «قاهر الخصم»^٧، و تفسير أرسطوطاليس: «تامّ الفضيلة»^٨؛ حكى ذلك أبو الحسن علي بن الحسين^٩ المسعودي.

و كان نيقوماخوس فيثاغوري^٩ المذهب^{١٠}، و له تواليف مشهورة^{١١} في الأرثماطيقى. و كان ابنه^{١٢} أرسطوطاليس تلميذ أفلاطون، و يقال: إنّه لازمه عشرين سنة. و كان^{١٣} أفلاطون يؤثره على سائر تلاميذه، و يسمّيه «العقل»^{١٤}. و إلى أرسطوطاليس انتهت فلسفة اليونانيين، و هو خاتمة حكمائهم و سيّد علمائهم، و هو أوّل من خلّص صناعة البرهان من سائر الصناعات المنطقية، و صوّرها بالأشكال الثلاثة، و جعلها^{١٥} آلة العلوم النظرية؛ حتّى لقّب بصاحب^{١٦} المنطق.

و له في جميع^{١٧} العلوم الفلسفية^{١٨} كتب شريفة كآية و جزئية. فالجزئية^{١٩} رسائله التي يتعلّم منها معنى واحد فقط، و الكلية بعضها^{٢٠} تذاكير^{٢١} يتذكّر بها^{٢٢} و بقراءتها ما قد علم من علمه، و هي السبعون كتاباً^{٢٣} التي^{٢٤} وضعها لاوفارس. و بعضها تعاليم يتعلّم منها

١. ي: طيمائوس. ٢. د: في سائر كتب عالم الطبيعة.

٣. ج: التي يمنّده. م: بهذين الكتابين إلى تلميذ له يسمّى طيمائوس.

٤. ج: نيقوماخوس. ي: نيقوماخوس. م: نيقوماخوس.

٥. د: الخراشي. ص: جراسني. ي: الجهراشي. م: الخهراشي الفناغور.

٦. د، م، ي: بن علي. [الشيبة و الإشراف، ١١٦].

٧. د، م: بالمذهب. ٨. د: مشهور. م: تاليف مشهور.

٩. س: فكان. م: عشرين سنة و كان.

١٠. د: و حملها. م: آلة للعلوم. ١١. ي: صاحب.

١٢. ل، م: الفلسفة. ١٣. ج، ك، ل: - فالجزئية ... فقط.

١٤. ج: بعضها. ١٥. ي: تذاكير.

١٦. ج، ك، ل، م: الكتاب. ع: كتاب.

١٧. ج: الذي.

١٨. د: لها. م: بها.

١٩. ج: الذي.

ثلاثة أشياء: أحدها^١ علوم الفلسفة؛ والثاني^٢ أعمال^٣ الفلسفة؛ والثالث^٤ الآلة المستعملة في علم^٥ الفلسفة وغيره من العلوم.

فالكتب^٦ التي في علوم^٧ الفلسفة، بعضها في العلوم التعليمية، وبعضها في العلوم الطبيعية، وبعضها في العلوم الإلهية. وأما^٨ الكتب التي في العلوم التعليمية فكتابه في المناظر، وكتابه في الخطوط، وكتابه في الحيل؛ وأما الكتب^٩ التي في العلوم الطبيعية، فمنها ما يتعلم منه الأمور التي تعم جميع الطبائع^{١٠}، ومنها ما يتعلم منها الأمور التي تخص كل واحد من الطبائع. فالكتب^{١١} التي يتعلم منها الأمور التي تعم جميع الطبائع، فهي: كتابه المسمى بسمع الكيان. فهذا الكتاب^{١٢} يعرف^{١٣} بعدد المبادئ لجميع^{١٤} الأشياء الطبيعية، و^{١٥} بالأشياء التي كالمبادئ وبالأشياء التوالية للمبادئ، وبالأشياء المشاكلة^{١٦} للتوالية.

أما المبادئ، فالعنصر والصورة^{١٧}؛ وأما التي^{١٨} هي كالمبادئ فليست^{١٩} مبادئ^{٢٠} بالحقيقة^{٢١}، بل بالتقريب، كالعدم^{٢٢}؛ وأما^{٢٣} التوالية، فالزمان^{٢٤} والمكان^{٢٥}؛ وأما المشاكلة للتوالية، فالخلاء، و^{٢٦} ما لانهاية له؛ وأما التي^{٢٧} يتعلم^{٢٨} منها الأمور الخاصة^{٢٩}،

مركزية كتيبة علوم

- | | | |
|---|--|---------------|
| ١. ع: أحدهما. | ٢. ج: والثانية. | ٣. د: أعمال. |
| ٤. ج: والثالثة. | ٥. ك: ل: علوم. | ٦. م: والكتب. |
| ٧. م: العلوم. | ٨. م: فأما. | ٩. ي: كتبه. |
| ١٠. د: - وأما الكتب - جميع الطبائع. م: - ومنها ما يتعلم - جميع الطبائع. | | |
| ١١. ج، ع: فالأمور. | ١٢. ك: - فهذا الكتاب. م: المسمى بسبع الكتاب. | |
| ١٣. ك: ويعرف. | ١٤. ل: بجميع. م: - المبادئ ل. | |
| ١٥. ج، ع: - وبالأشياء التي كالمبادئ. م: التي هي كالمبادئ. | ١٦. ج، ك، ل: المشاكلي. | |
| ١٧. ج، ك، ل: فالعنصر بالعنصر. م: والصورة. | ١٨. ك، ل، ي: - هي. | |
| ١٩. م: ولنسب. ي: وليست. | ٢٠. ي: بمبادئ. | ٢١. ي: حقيقة. |
| ٢٢. ج، ك، ل: - كالعدم. د، س، م، ي: فالعدم. م: بل بالتقريب. | ٢٣. ي: - و. | |
| ٢٤. ج، ك، ل: كالزمان. | ٢٥. ج، س، ك، ل: - والمكان. | |
| ٢٦. س، ك، ل: فالخلاء والملاء وما لانهاية له. م: - و. | ٢٧. ج، ك، ل: أما الأمور التي. | |
| ٢٨. د: الحاضرة. م: الخاصة. ي: الخاصة. | ٢٩. د: الحاضرة. ي: الخاصة. | |

فبعضها من^١ الأشياء التي لاكون لها، وبعضها في الأشياء المكونة^٢. أما التي في الأشياء التي لاكون لها^٣ فالأشياء التي تتعلم^٤ من المقالتين^٥ الأولتين من كتاب السماء والعالم؛ و أما التي في الأشياء المكونة^٦، فبعض علمها عامي وبعضها خاصي، فالعامي بعضه في الإستحالات، وبعضه في الحركات؛ أما الإستحالات ففي كتاب الكون والفساد؛ و أما الحركات، ففي^٧ المقالتين الأخرتين من كتاب السماء والعالم. و أما الخاصي، فبعضه في البسائط وبعضه في المركبات؛ أما الذي في البسائط، ففي كتاب الآثار العلوية؛ و أما الذي في المركبات، فبعضه في وصف كليات الأشياء المركبة، وبعضه في وصف^٨ أجزاء الأشياء المركبة. أما الذي في وصف كليات المركبات ففي كتاب الحيوان، وفي كتاب النبات. و أما الذي في وصف أجزاء المركبات، ففي كتاب النفس، وفي كتاب الحس والمحسوس، وفي كتاب الصحة والسقم، وفي كتاب الشباب والهرم. و أما الكتب التي في العلوم الإلهية، فمقالاته^٩ الثلاث عشرة التي في كتاب ما بعد الطبيعة.

و أما الكتب التي في أعمال الفلسفة، فبعضها في إصلاح أخلاق النفس، وبعضها في السياسة. فأما التي في إصلاح الأخلاق، فكتابه الكبير^{١٠} الذي كتب به إلى ابنه^{١١}؛ و كتابه الصغير الذي كتب به إلى ابنه أيضاً^{١٢}؛ و كتابه المسمى أوديميا^{١٣}. و أما التي^{١٤} في السياسة، فبعضها في سياسة المدن^{١٥}، وبعضها في سياسة المنزل^{١٦} و أما الكتب^{١٧} التي في الآلة^{١٨}

١. ي: في. د: [هـ فبعضها من الأشياء، طمس]. م: - فبعضها ... أما التي.

٢. ج، ل، م: الملوثة. ٣. م: - التي في الأشياء التي لاكون لها فالأشياء.

٤. م: يتعلم. ٥. م: الحاليتين. ٦. م: الملوثة.

٧. د، م: في. ج، ك، ل: هي. ٨. ج، ك، ل: + بعض ... أجزاء ... الذي.

٩. ج: فمقالاته. د، س، ك، م: مقالاته. م: الثلاثة عشر. ١٠. د، ل، م: - الكبير.

١١. ك، ل: - و كتابه ... أيضاً. ١٢. ك، ل: - و كتابه ... أيضاً.

١٣. ج، ك، ل: أرديما. د: أويما. م: أوريمايا. ي: أوديميا. ١٤. ج، ك، ل: الذي.

١٥. د، ك، ل، م: المدن. ١٦. د، م: المدن. ي: المنزل. ١٧. م: الكتاب.

١٨. ي: في الآلات.

المستعملة في علوم الفلسفة، فهي كتبه الثمانية المنطقية التي لم يسبقه أحد ممن علمناه إلى تأليفها ولا تقدمه^١ إلى جمعها. وقد ذكر ذلك أرسطوطاليس^٢ في آخر الكتاب السادس منها، وهو كتاب سوفسطيقا، فقال: «و أما صناعة المنطق، وبناء السلوجسمات^٣، فلم نجد^٤ لها فيما خلا^٥ أصلاً متقدماً بنى عليه؛ لكننا وقفنا^٦ على ذلك بعد الجهد الشديد، والنصب الطويل، وهذه الصناعة وإن كنا^٧ ابتدعناها واخترعناها^٨، فقد حصّنا جهتها ورمّمنا^٩ أصولها ولم نفقد شيئاً مما ينبغي أن يكون موجوداً فيها، كما فقدت أوائل الصناعات^{١٠}، لكنّها كاملة مستحكمة متينة أساسها، مرمومة^{١١} قواعدها، وثيق بنيانها، معروفة غاياتها، واضحة أعلامها، قد قدمت أمامها أركاناً ممهّدة^{١٢} و دعائم موطّدة، فمن عسى أن ترد^{١٣} عليه هذه الصناعة بعدنا، فليغتفر خلا^{١٤} إن^{١٥} وجدته فيها، وليعتبر ممّا بلغته الكلفة ممّا^{١٦} اعتداده^{١٧} بالمنة العظيمة واليد الجليّة، ومن بلغ جهده فقد^{١٨} بلغ عذره.

وكان أرسطوطاليس معلماً^{١٩} للإسكندر الملك بن فيلقوس^{٢٠} بن الإسكندر المقدوني^{٢١}، وبآدابه عمل في سياسة رعيته وسيرة ملكه^{٢٢} فانقمع^{٢٣} به الشرك في بلاد

١. ج، ك، ل: تقدم، د، س: مقدّمة.

٢. س، ك، ل: - أرسطوطاليس. م: أرسطاطاليس.

٣. ع: «فلم نجد». م: فلم أر. ٥. ع: خلى. م: لها مأخذاً.

٦. ج، ص: مقدّماً نبني عليه. م: شئى عليه لكننا وقفنا.

٧. ك، ل: «و هذه الصناعة بحق ابتدعناها». ٨. ي: - واخترعناها.

٩. ج: ذمّمنا. ش: [صوّبها هكذا: «زمنّا» بالزاي]. ع: ورقمنا. م: ورعنا أصولها ولم يفقد.

١٠. ج، ك، ل: - الصناعات. ١١. ج، ل: «مرقومة». ش، ي: «مرمومة».

١٢. د: عديدة. م: أذكان متدة. و دعايه موخدة. ي: ممتدة. ١٣. ك: ترو.

١٤. ج: خلاّلاً. ١٥. ي: - إن.

١٦. ج، ك، ل: «بها». ١٧. د: «اعتدازه». ١٨. ي: - فقد.

١٩. ي: معلّم الإسكندر. ٢٠. د، ك، ل: فلقوس. س: فليقوس. م: فيلقوس الإسكندري. ي: فليقوس.

٢١. ج: «المقدوني». ي: «المصري». ٢٢. ي: مملكته.

٢٣. ج: له.

اليونانيين و ظهر^١ الخير و فاض^٢ العدل. و لأرسطوطاليس^٣ إليه^٤ رسائل كثيرة جليلة، منها: رسالة^٥ يحضه^٦ فيها على المسير لحرب دارا بن دارة ملك الفرس؛ و منها رسالة^٧ جاوبه بها عن كتابه^٨ إليه من أرض الهند، يصف^٩ ما رآه في بيت الذهب بأعلى أرض الهند، و هو البيت الذي كان فيه البددة^{١٠}، و هي^{١١} الأصنام الممثلة بالجواهر العلوية. فجاوبه أرسطوطاليس بهذه الرسالة يعظه فيها و^{١٢} يزهده في الدنيا و يرغبه^{١٣} في النعيم الدائم.

فهؤلاء الخمسة هم سادة الحكماء عند اليونانيين المعتنون بعلم^{١٤} الفلسفة. و لهم فلاسفة مشهورون^{١٥} غير هؤلاء؛ مثل^{١٦} تاليس^{١٧} الملى^{١٨}، صاحب فيثاغورس؛ و ذومقراطيس^{١٩} القائل^{٢٠} بانحلال الأجسام^{٢١} إلى جزء لا يتجزأ، و له في ذلك تواليف^{٢٢}؛ و أنكساغورس^{٢٣}؛ و غيرهم ممن كان قبل أرسطوطاليس و معاصراً له. و كان^{٢٤} بعد أرسطوطاليس جماعة سلكوا سبيله^{٢٥} و شرحوا كتبه. فمن أجلهم: ثامسطيوس^{٢٦}؛ و الإسكندروس^{٢٧}؛ و فرفورنوس^{٢٨}، هؤلاء الثلاثة هم أعلم الناس بكتب

مركز تقيت كتيو بر علوم رسيدي

١. د: [ظهر الخير ... لأرسطوطاليس، مطموسة] م: و ظهرت له. ٢. ج: و خاص.
٣. م: - الخير ... إليه. ٤. ج، ك، ل: - إليه. ٥. د: - منها رسالة.
٦. ج، م: يحضه. ٧. ج: و فيها رسالة. د: م: - و منها. م: - بن دارا. ي: و منها رسالته.
٨. ي: عن كتاب. ٩. س: يصفه. ١٠. س: الزودة. م: البددة. ي: البدرة.
١١. ي: أحد. ١٢. ج، ك: - و يزهده في الدنيا. د: م: و زهده.
١٣. د، م: و يرغبه. ١٤. م: المعتنون يعنون. ي: بفنون.
١٥. د، م: مشهورة. ١٦. ج: قبل. م: غيرها و لا مثل.
١٧. ج، د، م: مالميس. ك، ي: باليس. ل: فاليس. ١٨. ج: اعطى. م: الملىطى.
١٩. ع: و ذومقراطيس. ٢٠. د، ل، م: القائلون.
٢١. ل: الأقسام. م: بأن لا للأجسام إلى حد لا ينحني. ٢٢. م: تأليف. ي: تأليف.
٢٣. د: و الكساغورس. ك، ل: أنكساغورس. ش: و أنكساغوراس. ي: و أنكساغوراس.
٢٤. ج، ك، ل: و قد كان. ٢٥. ج: طريقه.
٢٦. ج، د، ك، ل، م: ماسطيوس. ع: تامسطيوس. ٢٧. ي: و الإسكندر الأفرودوسي.
٢٨. س: و فرفورنوس.

الفيلسوف^١ وأوحدهم^٢ بكتب علوم^٣ الفلسفة^٤ بعده^٥.
و من فلاسفة اليونانيين المتأخرين الذين كانوا في عهد الإسلام وفي^٦ مملكة
بنى العباس، معاصراً ليعقوب بن إسحق الكندي، قسطاً^٧ بن لوقا البعلبكي الشامي، مشهور
التحقق^٨ بالعدد^٩، والهندسة، والنجوم، والمنطق، والعلوم الطبيعية، متحقق بصناعة
الطب.

وله كتب مختصرة بارعة، منها: كتابه في المدخل إلى الهندسة^{١٠} المؤلف^{١١} على
المسئلة^{١٢} والجواب، لا نظير له؛ و كتابه في المدخل إلى علم هيئة^{١٣} الأفلاك وحركات
النجوم؛ و كتابه في الفرق بين الحيوان الناطق والصامت؛ و كتابه^{١٤} في الفرق بين النفس و
الروح؛ و كتابه^{١٥} في نسبة الأخلاط^{١٦}؛ و كتابه في غلبة الدم؛ وغير ذلك من كتبه^{١٧}.
و أما علماؤهم^{١٨} المشهورون ببعض علوم^{١٩} الفلسفة^{٢٠} المعنيون^{٢١} بجزء^{٢٢} من
أجزائها، فكثير، منهم^{٢٣} من المختصين^{٢٤} بعلوم الطبيعة و الطب أبوقراط^{٢٥}، سيد
الطبيين^{٢٦} في عصره، وكان قبل الإسكندر نحو مائة سنة.
وله في الطب تواليف شريفة، موجزة الألفاظ، جليظة المعاني، ككتاب^{٢٧} الفصول^{٢٨}؛

١. ي: فيلسوف. ٢. د، ع: و أقدهم. ي: و أقصدهم.
٣. د، ع، م: علم. م: كتب. ي: علوم.
٤. ج: الفلاسفة.
٥. ج: ك: بعده.
٦. د، ك، ل، م: في.
٧. ج: قسطي. م: ليعقوبين وهو يعقوب بن إسحق الكندي. فسطا بن لوقا الشليكي.
٨. ج، ك، ل، م: التحقيق.
٩. ك، ل: الحكم بالعدد.
١٠. ج، ك، ل: في المدخل إلى علم الهندسة. م: منها كتاب.
١١. ي: وهو المؤلف.
١٢. د: المسئلة. س: المسئلة.
١٣. ي: علم الهيئة و.
١٤. ي: و كتاب.
١٥. ك، ل: و كتابه.
١٦. ل: في صفاء الأخلاط.
١٧. م: من كتبه.
١٨. ج، ع: و هم المشهورون.
١٩. ك، ل، م: علوم.
٢٠. ل: الفلاسفة.
٢١. ج: المعنيون.
٢٢. ج، ل: بجزء ما. م: بخير.
٢٣. ج: فمنهم. د، ي: و منهم ثم. م: منهم ثم المختصين.
٢٤. ج: المجتمعين. ي: المحتفين.
٢٥. د م ي: بقراط.
٢٦. ي: في عصره. في صناعة الطب وغيرها.
٢٧. ج: كتاب.
٢٨. ك: ككتاب الفصول. م: الفصول.

وكتاب مقدمة المعرفة^١؛ وكتابه افيزيميا^٢؛ وكتاب ماء^٣ الشعير؛ وكتاب الجنين^٤؛ وغير ذلك من كتبه.

ومنهم جالينوس من أهل مدينة برغمس^٥ من أرض اليونانيين، إمام الأطباء في وقته، ورئيس الطبيعيين في عصره، مؤلف الكتب الجلية في صناعة الطب وغيرها من علوم البرهان.

وقد ضمّ جالينوس أسماء^٧ تواليفه^٨ إلى فهرسة^٩ تشتمل على عدّة أوراق، وذكر مرتبة قراءتها، ونّه على طريق تعلّمها، وهي مائة ونيف.

وقد قال أبو الحسن علي بن الحسين المسعودي^{١٠}: «كان جالينوس بعد المسيح بنحو مائتي سنة، وبعد أبقراط بنحو ستمائة^{١١} سنة، وبعد الإسكندر بنحو خمس مائة ونيف». ولا أعلم^{١٢} بعد أرسطوطاليس أعلم بعلم الطبيعة من هذين الفاضلين: أعني أبقراط وجالينوس.

ومن الطبيعيين سوى هذين: أسقليادس^{١٣} وأرسطرخس^{١٤} ولوقس^{١٥} وبولس^{١٦} وغيرهم، ممّن اشتهر بالعلم الطبيعى، إلا أنّ أكثرهم ضعيف النظر، بعيد عن الصواب، قد نبّه أرسطوطاليس وجالينوس في كتبهما على خطئهم وردّا عليهم آراءهم بالحجج^{١٧} الصحيحة والبراهين الواضحة.

ومن علمائهم الرياضيين أبلونوس^{١٨} النجار، صاحب كتاب^{١٩} المخروطات^{٢٠}

١. د. ك: مقدّمة المعرفة. ٢. ج: افندما. م: وكتاب افنديا. ٣. د. ك. م: ماء.

٤. ج: وكتاب الجس. م: وكتاب الجس. ٥. ج: فرعاموس. م: برعموس.

٦. د: علم. م: غيرها من علم الطبيعة وعلم البرهان. ي: من علماء علوم. ٧. س: من أسماء.

٨. ي: تأليفه. ٩. س: فهرستها. م: فهرسته التي. ي: فهرست.

١٠. [الشبه والإشراف، ١٣١]. ١١. ج. ك: بنحو مائة سنة. م: - وبعد أبقراط بنحو ستمائة سنة.

١٢. ي: من بعد. ١٣. ج: أسقليادس. ك. ل: أسقليادوس. م: أسقلياديس. ي: والشعادلوس.

١٤. ج: أرسطوطاليس. د. س. م: أرسطوطاليس. ك. ل: أرسطواخس. ي: أرسطوطاليس.

١٥. د: وروفش. م: ورومش. ي: لوقش. ١٦. ي: لوقش. م: وبوليش. ي: بوليس.

١٧. د. ي: لإحجاج. م: بالحجاج. ١٨. ج: أبليوس. م: أبليوسوس. ي: أبولوتيسوس.

١٩. ك. ل. ي: كتاب. ٢٠. د: المحروكات.

المؤلف^١ في علم أحوال^٢ الخطوط المنحنية^٣ التي ليست بمسقيمة ولا مقوسة. و منهم أقليدس الصوري^٤، صاحب المدخل^٥ المشهور إلى علم الهندسة، المعروف بكتاب الأركان، و صاحب كتاب المفروضات^٦ و كتاب المناظر^٧، و كتاب تأليف اللحن^٨، و غير ذلك.

و قال أبو يوسف يعقوب بن إسحق الكندي، في^٩ رسائله: «إن بعض الملوك^{١٠} اليونانيين وجد في خزائن الكتب كتابين منسوبين إلى أبولونيوس النجار، ذكر فيهما صنعة^{١١} الأجسام الخمسة التي لا تحيط^{١٢} كرة بأكثر منها، فطلب من يفك^{١٣} له الكتابين، فلم يجد إلا أقليدس^{١٤}، وكان أعلم أهل زمانه بالهندسة، فبسط له أمر^{١٥} الكتابين، و شرح له غرض أبولونيوس فيهما^{١٦} ثم وضع له صوراً^{١٧} للوصول^{١٨} إلى معرفة هذه المجسمات الخمسة، فقام من ذلك، المقالات الثلاث عشرة المنسوبة إلى أقليدس، و وصله^{١٩} بعد ذلك^{٢٠} أقليدس^{٢١} بمقالتين ذكر فيهما^{٢٢} ما لم يذكره أبولونيوس من نسبة^{٢٣} بعض^{٢٤} هذه المجسمات الخمسة^{٢٥} إلى بعض، و رسم بعضها من بعض^{٢٦}. و منهم أرشميدس^{٢٧}، صاحب كتاب المسبوع في الدائرة^{٢٨} و كتاب مساحة الدائرة و

- | | | |
|---|---------------------------------|---|
| ١. ج، ك، ل: و المؤلف. | ٢. د، م: - أحوال. | ٣. ج، ل: المجيئة. |
| ٤. س، ك، ل: - صاحب ... الأركان. م: أوقليدس. | ٥. ج: - المدخل ... المعروف. | ٦. م: تأليف اللحن. ي: تأليف. |
| ٦. ع، ي: المفروضات. | ٧. س: المناظرات. | ٨. م: تأليف اللحن. ي: تأليف. |
| ٩. د، م: + بعض. | ١٠. ك، ل: ملوك. | ١١. ج: صنعه. م: كتاب منسوب إلى أبولونيوس النجار ذكر فيها صفة. |
| ١٢. ج، ك، ل، م: لا يحيط. ع: لا تمتد. | ١٣. س: فك. ع: ينقل. م: من يقلب. | ١٤. ج: أوقليدس. |
| ١٥. ج، ك: - أمر. م: من. | ١٦. ك، ل، ي: منهما. | ١٧. ي: صدراً. |
| ١٨. ج، س: إلى الوصول. م: الوصول. | ١٩. ج، ل: و وصل. | ٢٠. ع، ي: - ذلك. |
| ٢١. ج: أوقليدس. م: - و وصله بعد ذلك أقليدس. ي: و وصله بعد أقليدس من وصله. | ٢٢. ع: فيها. | ٢٣. ل: سيئة. م: نسب. |
| ٢٤. ل، ي: - بعض. | ٢٥. ع، ك، ي: الخمس. | ٢٦. د: في بعض. ق: في بعضها. |
| ٢٧. ج، م: أرشميدس. م: - كتاب. | ٢٨. ع، م: - في الدائرة. | |

كتاب الكرة والأسطوانة والمخروط.^١

و منهم فطون^٢، صاحب العدد والمساحة، وله فيهما^٣ كتب مشهورة، وكان في آخر مملكة اليونانيين.

و منهم سنيليقيوس^٤، وكان بعد أقليدس؛ و منهم خرميدس^٥؛ و^٦ أبوسندرينوس^٧.
و منهم طيمالاوس^٨، الراصد للكواكب، الذي ذكر بطليموس^٩ بعض أرساده في كتابه، وذكر أن وقته كان متقدماً لوقته بأربع مائة سنة وعشرين سنة.

و منهم منلاوس^{١٠}، و تاودسيوس^{١١}، صاحب الاكر، و منهم ميطن^{١٢}، و أفطيمن^{١٣} الراصدان للكواكب بمدينة الإسكندرية من^{١٤} بلاد مصر، و كانا^{١٥} قبل بطليموس^{١٦} بخمس مائة سنة وإحدى وسبعين سنة.

و منهم أبرخس^{١٧} الفاضل^{١٨}، صاحب الأرصاد الصحيحة والمباحث^{١٩} الجلييلة، و كان بعد ميطن^{٢٠} و أفطيمن^{٢١}، بقريب من ثلاث مائة سنة.

و منهم بطليموس القلوذي^{٢٢}، صاحب كتاب^{٢٣} المجسطي؛ و كتاب الجغرافيا^{٢٤}؛ و كتاب

مركز تقيت كتيو تير علوم رسيدي

١. د: في المخروط. ي: والأسطوانة والمخروطة.

٢. ع: فيها.

٣. ج: و سيلقيموس. د: سنيلقيوس. س: سملتيوس. ك: سلقيفوس. ل: سلقيموس. م: سليفهوس.

٤. س: خرميوس. م: فرميدش. م: أبوسدينوس. ي: قوميوس.

٥. ع: - و.

٦. ج: أنوسيدرنيس. د: أبوسدسوس. س: أبوسروبيدس. م: أبوسدينوس. ي: أنوسندونيوس.

٧. ج: طيموخارس. د: ك، ل: طيموطارس. س، ي: طيمولاوس. م: طيموخارس.

٨. ي: بعلطيموس. ٩. ج: فيلاوس. د، س، ل، م: ميلاوس. ك: قبلأوس. ي: ميلاوش.

١٠. ج: مادوسيوس. ك، ل: مادوسيوس. م: فاودسيوس. ي: تاودوسيوس.

١١. ج، ك، ل، ي: منطن. م: منطق.

١٢. ج: أفطيمين. م: و أفطمن الراصد. ي: أفطيمين.

١٣. ج: و بلاد.

١٤. ج، ي: وكان.

١٥. ج: أفرحس. ك، ل: أفرحس. م: أبرحس. ي: ابن حسن.

١٦. ك، ل: المعاصل.

١٧. ج، ل: والمناقب. ٢٠ - ج، ع، ي: منطن. م: منطق.

٢١. ج: أفطيمين. ي: أفطيمين. ٢٢. ج، س، ك، ل، ي: كتاب.

٢٣. د، ع، م: - و كتاب الجغرافيا.

المناظر^١؛ وكتاب المقالات الأربع في أحكام النجوم؛ وكتاب الموسيقى؛ وكتاب الأنواء^٢؛ وكتاب القانون الذي استخرجه من كتاب المجسطي. وكان في أيام أدريانوس^٣، و أيام أنطونين^٤ من ملوك الروم، وبعد أبرخس^٥ بمائتين وثمانين سنة. وكثير من الناس، ممن يدعى المعرفة بأخبار الأمم، يخيله^٦ أحد^٧ البطالسة^٨ اليونانيين الذين ملكوا بعد الإسكندر، وذلك خطأ بين، وغلط واضح؛ لأن بطليموس ذكر في كتاب المجسطي^٩، في النوع الثامن^{١٠} من المقالة الثالثة منه، الجامعة لجميع حركات الشمس و أرسادها و سائر أحوالها: أنه رصد اعتدالاً خريفيًا في^{١١} سنة تسع^{١٢} عشرة^{١٣} من سني^{١٤} أدريانوس^{١٥}، فذكر أنه تجمّع^{١٦} من أول سني بخت نصر، إلى^{١٧} وقت هذا الاعتدال الخريفي ثمان مائة سنة و تسع^{١٨} و سبعون^{١٩} سنة و ست^{٢٠} و ثلاثون^{٢١} يوماً و ست ساعات. و جزأ^{٢٢} هذه السنين، فقال: إنه يجتمع من أول سني بخت نصر إلى موت الإسكندر، و نعني^{٢٣} المقدوني^{٢٤}، جد الإسكندر ذي القرنين، أربع مائة سنة و أربع^{٢٥} و عشرون سنة مصرية، و من موت^{٢٦} الإسكندر إلى ملك أوغسطس^{٢٧}، يعني^{٢٨} أول ملوك^{٢٩} الروم، مائتا سنة و أربع^{٣٠} و تسعون سنة^{٣١}، و من أول سنة من سني ملك

١. ج. ل: المناظرة. ٢. ج. د، ك، ل، م: الأنوار.

٣. ج. د، س، ك، ل: أدريانوس. ع، م: أيدريانوس. ق: أندرياسيوس. ي: أندياموس.

٤. ج. س، ك، ل: بطليموس. د: أبطموس. م: أبطيوموس. ي: أبطينوس.

٥. ج: الوخس. د، ك، ل: أرخس. م: أبرخس. ي: أفرخس. ٦. ج: جعله. ع: وضعه. ي: يجعله.

٧. ع. مع. م: - يخيله أحد. ٨. ع، ي: البطالمة. م: و هم البطالمة.

٩. ع، ي: + و. م: المجسطي و. ١٠. ي: الثالث. ١١. ك، ل: - في.

١٢. ي: في السنة التسع عشرة. ١٣. ج: من سنين. ١٤. ج: من سنين.

١٥. د، م: أيدريانوس. ي: أدريانوس. ١٦. ج، ك، ل: يجتمع. م: جمع.

١٧. ع: الذي. ١٨. ع، م: تسعة. ١٩. ي: تسعون.

٢٠. ي: - و ست. ٢١. د، م: و ستون. ٢٢. ج: و جرى.

٢٣. م، ي: يعني. ٢٤. ي: الماقدوني. ٢٥. ع: و أربعة.

٢٦. س: ملك. ٢٧. ي: وعشطش. ٢٨. د: [و يعني «، طمست»].

٢٩. ج، م: ملك. ٣٠. ع، م: و أربعة. ٣١. ع، م: - و.

أوغسطس^١ إلى وقت الرصد الخريفي المذكور، مائة سنة^٢ وإحدى وستون سنة و ستة وستون يوماً و ساعات^٣. فبين بطليموس بهذا التفصيل^٤ والتجميل^٥ حقيقة^٦ وقته^٧، و أن عصره كان بعد عصر أوغسطس^٨ بمائة سنة^٩ وإحدى وستين سنة. و أجمع أهل العلم بأخبار الأمم السالفة، و المعرفة بتواريخ الأجيال الخالية أن أوغسطس^{١٠} هذا، ملك رومي، و أنه تغلب على قلوبطرة^{١١} آخر ملوك البطالسة^{١٢} اليونانيين^{١٣}، و سلبها ملكها^{١٤}، و أنه بتغلبه عليها^{١٥}، انقراض ملك^{١٦} اليونانيين من الدنيا. و في هذا من تبين^{١٧} خطأ من زعم أنه أحد البطالسة^{١٨} الملوك ما^{١٩} فيه كفاية، إن شاء الله تعالى^{٢٠}.

و إلى بطليموس هذا انتهى علم^{٢١} حركات النجوم، و معرفة أسرار الفلك، و عنده اجتمع ما كان متفرقاً^{٢٢} من هذه الصناعة بأيدي اليونانيين و الروم و غيرهم من ساكني^{٢٣} الشق المغربي من الأرض، و به^{٢٤} انتظم شتيئها^{٢٥} و تجلّى غامضها^{٢٦}. و ما أعلم أحداً بعده تعرض لتأليف مثل كتابه المعروف بالمجسطي، و لا تعاطى^{٢٧} معارضته؛ بل تناوله بعضهم بالشرح و التبيين^{٢٨}، كالفضل بن حاتم النيريزي^{٢٩}؛ و بعضهم

- | | | |
|---|------------------------------------|---|
| ١. ي: أوغسطس. | ٢. ي: مائتا سنة. | ٣. ع، م: ساعتان. |
| ٤. س، ك، ل: الفصل. | ٥. ج، ك: التحميل. | ٦. ج، ك، ل: حقيقة. |
| ٧. ج: و مند: ك: و فن: ل: و قبل. | ٨. ي: أوغسطس. | ٩. ي: سنة. |
| ١٠. ي: أوغسطس. | ١١. ي: قلوبطرا. | ١٢. ع، م، ي: البطالمة. |
| ١٣. ي: - و سلبها... الدنيا. | ١٤. ج، ع، م: سلب ملكه. | ١٥. د: عليه. |
| ١٦. س، ك، ل: ملوك. م: انقراض ملوك. | ١٧. د: حس. م: سنى. ي: ما يبين. | |
| ١٨. ع، م، ي: البطالمة. | ١٩. ي: وفيه. | |
| ٢٠. د، م: - إن شاء الله تعالى + كفاية ذكر قلوبطرة و لذا ذكر المسعودي: أنها كانت امرأة و أتى بجميع ذكرها في كتاب مروج الذهب. | ٢١. ي: الكلام عن الحركات. | ٢٢. ج: معترفاً. ك: مفترفاً. ل: معترفاً. |
| ٢٣. ع، م، ي: + أهل. | ٢٤. د، م: وفيه. | ٢٥. م: ستيها. ي: ستيها. |
| ٢٦. ج: تجلّى غامضها. م: و يجلى غامضها. | ٢٧. ج: يقاطي. | |
| ٢٨. د: واليقين. | ٢٩. د، م، ي: التبريزي. ك: النويري. | |

بالإختصار^١ والتقريب، كمحمد بن جابر البتاني^٢.
 وإنما غاية العلماء بعده التي يجرون^٣ إليها، وثمره عنايتهم التي يتنافسون فيها، فهم
 كتابه على ترتيبه^٤ وإحكام جميع أجزائه على تدريجه^٥.
 ولا أعرف كتاباً ألف في علم من العلوم قديمها وحديثها^٦، فاشتمل على جميع
 ذلك العلم، وأحاط بجميع^٧ أجزاء ذلك الفن^٨، غير^٩ ثلاثة كتب، أحدها^{١٠} كتاب
 المجسطي هذا في علم هيئة^{١١} الفلك وحركات النجوم؛ والثاني كتاب أرسطوطاليس في
 علم^{١٢} المنطق؛ والثالث كتاب سيبويه البصري^{١٣} في علم النحو العربي. فإن هذه الكتب
 الثلاثة لا يشذ^{١٤} عن كل واحد منها من أصول علمه، ولا من فروعه إلا^{١٥} ما لا خطب له. والله^{١٦}،
 تعالى، وحده مزية^{١٧} الإحاطة وفضيلة التمام، لا رب غيره.
 فهؤلاء شمس اليونانيين ومشاهيرهم في الأزمان^{١٨} الذين انتفع الناس بآثارهم،
 واستضاؤوا^{١٩} بأنوارهم، واهتدوا بأعلامهم.
 ولليونانيين^{٢٠} بعد هؤلاء^{٢١} عدة من الفلاسفة والحكماء، قد قبل^{٢٢} المؤلفون
 حكمهم وجمعوا نوادرهم^{٢٣}.
 وذكر حنين بن إسحق الترجمان، وأبونصر محمد بن^{٢٤} نصر^{٢٥} الفارابي^{٢٦}

١. ج: بالإختصار. م: بالإختصار. ج: الساس. م: الساي.

٢. ج: لحرون (كذا). د: بعده إلى الحروف إليها. م: العلماء.

٣. د: تدرجه. ع: ج: وجديدها.

٤. ع: م: الفن. د: لف. ع: م: ليفسر عن.

٥. د: م: الهيئة هيئة الفلك. ١٢. ي: + صناعة.

٦. ج: لا يستدعى كل. م: الثالثة الأشد.

٧. س: ي: والله. ١٦. ج: مريه. ي: مريد.

٨. ي: واستقادوا. ٢٠. ع: م: واليونانيون. ك: - واليونانيون... الفلاسفة.

٩. ل: - بعد هؤلاء. ي: بعد هذا. ٢٢. م: قد قيل. ي: قد قلد.

١٠. ج: - بن. م: وذكر حسن بن إسحق التركمان وأبونصر محمد بن.

١١. د: محمد بن محمد ك. ل: - محمد بن نصر. ٢٦. ج: العازلي. م: الفارابي.

المنطقي^١، و غيرهما من العلماء بالفلسفة: أن فلاسفة اليونانيين سبع فرق سمّيت بأسماء^٢ اشتقت لها من سبعة^٣ أشياء:

أحدها من اسم الرجل المعلم للفلسفة^٤؛ والثاني من اسم^٥ البلد^٦ الذي كان^٧ فيه مبدأ ذلك العلم^٨؛ والثالث من اسم الموضوع الذي كان^٩ يعلم فيه؛ والرابع من التدبير^{١٠} الذي كان يتدبر به^{١١} والخامس^{١٢} من الآراء التي كان يراها^{١٣} في علم الفلسفة^{١٤}؛ والسادس من الآراء التي كان يراها في الغرض الذي كان^{١٥} يقصد إليه في تعلم الفلسفة^{١٦}؛ أما الفرقة^{١٧} المسماة^{١٨} من اسم الرجل المعلم للفلسفة فشيعة فيثاغورس؛ وأما الفرقة المسماة من اسم البلد الذي كان منه^{١٩} الفيلسوف، فشيعة أرسطيفوس^{٢٠} من أهل قورينا^{٢١}؛ وأما الفرقة المسماة من اسم^{٢٢} الموضوع الذي كان يعلم^{٢٣} فيه الفلسفة^{٢٤}، فشيعة كرسيفس^{٢٥}، وهم أصحاب المظلة^{٢٦}، سمّوا بذلك لأنّ تعليمهم كان^{٢٧} في رواق هيكل مدينة أثينة؛ وأما الفرقة المسماة من تدبير أصحابها وأخلاقهم، فشيعة ديوجانس^{٢٨}، و يعرفون بالكلاب^{٢٩}، و سمّوا بذلك^{٣٠} لأنّهم كانوا^{٣١} يرون أطراح^{٣٢} الفرائض المفترضة^{٣٣}

مركز تحقيق مكتبة برهان

- | | | |
|---|--|--------------------|
| ١. ج، ك: المنطقي. | ٢. ي: سمّيت بسبعة أشياء. | ٣. ج: بسله. |
| ٤. ج، ل: الفلاسفة. م: الفلسفة. | ٥. ج: يسمّى. | ٦. ج: بالبلد. |
| ٧. ج: - كان. | ٨. ي: المعلم. | ٩. ج، ك، ل: - كان. |
| ١٠. ي: - و. | ١١. ي: من اسم التدبير. | |
| ١٢. س: يدبر له. ع: يتدبره. ل: بتدبيره. م: يتدبره. ي: يدبر به. | ١٣. ي: - و. | |
| ١٤. ي: - كان يراها... الآراء التي. | ١٥. ج: الفلاسفة. | ١٦. ج، ل: - كان. |
| ١٧. ج، ل: الفلاسفة. | ١٨. ي: فأما الفرق. | ١٩. ج: يسمّى. |
| ٢٠. م، ي: فيه. | ٢١. د: أرسطيفوس. م، ي: أرسطيفوس. | |
| ٢٢. م: قورينا. ي: قرادينا. | ٢٣. ك، ل: باسم. | ٢٤. ج: تعلم. |
| ٢٥. ج: الفلاسفة. | ٢٦. ج: كرسيفس. س: كوسيفر. ك، ل: كرسيس. ش: كرسفيس. ي: كوستيشوش. | |
| ٢٧. ي: المظلمة. | ٢٨. ج، ي: لأنّهم كانوا يتعلمون. س، ك، ل: لأنّهم كانوا يعلمون. | |
| ٢٩. ج: ديوقانس. د: موخاس. ك: ديوخانس. م: يوخاس. ي: ديوجانس. | ٣٠. ش، ق: بالكلابية. | |
| ٣١. ك، ل: بذلك الاسم. | ٣٢. ع: كانوا. | ٣٣. س: أطراحاً. |
| ٣٤. س، ك، ل: المعترضة في المدن على الناس. ع: المفروضة. | | |

على الناس في المدن و محبة أقاربهم و بغض^١ غيرهم من سائر الناس، وإنما يوجد هذا الخلق في الكلاب؛ و أما الفرقة المسماة من الآراء التي كان يراها أصحابها في الفلسفة، فشيعة فورون^٢؛ و أما^٣ الفرقة المسماة من الآراء التي كان يراها أصحابها في الغرض الذي كان يقصد إليه في تعلم الفلسفة، فشيعة إفيغورس، و يسمون أصحاب اللذة^٤، لأنهم كانوا^٥ يرون أن^٦ الغرض المقصود إليه^٧ في تعلم الفلسفة اللذة التابعة^٨ لمعرفتها؛ و أما الفرقة المسماة من الأفعال التي كانت تظهر عليها، فشيعة أفلاطون و شيعة^٩ أرسطوطاليس،^{١٠} و يعرفون بالمشائين، لأن أفلاطون و أرسطوطاليس كانا يعلمان الناس و هما يمشيان،^{١١} كيما يرتاض البدن مع رياضة النفس.

فهذه طبقات الفلاسفة اليونانيين، و أجملهم فرقتان: فرقة فيثاغورس و فرقة أفلاطون و أرسطوطاليس، و هاتان الفرقتان هما ركنا الفلسفة، و عموداها^{١٢}.

و قد^{١٣} كان قداماء^{١٤} هؤلاء الفلاسفة^{١٥} ينتحلون الفلسفة^{١٦} الطبيعية التي كان يذهب^{١٧} إليها^{١٨} فيثاغورس، و تاليس^{١٩} الملطي و عوام الصابئة من اليونانيين و المصريين. ثم مال متأخروهم إلى^{٢٠} الفلسفة^{٢١} المدنية^{٢٢}، كسقراط^{٢٣} و أفلاطون و أرسطوطاليس و أشياعهم^{٢٤} و قد ذكر ذلك أرسطوطاليس^{٢٥} في كتابه في الحيوان، فقال: «لما كان منذ مائة

١. ج، ع، م: بغضة. ٢. ج: موزون، م: أصحابها في.

٣. ج، ع، م: و أما... أفينغورس. ي: [العبارة مضطربة]. ٤. د: الله.

٥. ج، ي: كانوا. ٦. ج، ي: أن. ٧. ي: إليهم.

٨. ج، س، ك، ل: السابقة. ٩. ج، س، ل، ي: شيعة.

١٠. ج، د، م: و يعرفون... و أرسطوطاليس. ١١. د، م: و هما يمشيان.

١٢. س، ك، ل، م: عمودها. ١٣. ج، س، ل، ي: قد. ١٤. ع: قداما.

١٥. ك: الفلسفة.

١٦. ج: الفلاسفة الأولى الطبيعية. د، م: الفلسفة و عمودها و قد كان للأولى الطبيعية. ي: الأولى.

١٧. ي: كانت تذهب. ١٨. ي: شيعة. ١٩. د، م: بالس. ي: تاليس.

٢٠. ج، اى. ٢١. ل: الفلاسفة. م: و البصريين من مال متأخريهم إلى الفلسفة.

٢٢. د، م: المدنية. ٢٣. ج: البقراط. ٢٤. س: و أشياعهم.

٢٥. د، ك: + و أشياعهم. م: و قد ذكر ذلك أرسطوطاليس.

سنة، و ذلك منذ زمن^١ سقراط^٢، مال الناس عن الفلسفة الطبيعية إلى الفلسفة^٣ المدنية^٤.

قال صاعد: وقد صُنِّفَت جماعة من المتأخرين كتباً على مذهب فيثاغورس و أشياءه^٥، و انتصروا^٥ فيها للفلسفة^٦ الطبيعية القديمة. و ممن^٧ صُنِّفَ في^٨ ذلك أبوبكر محمد بن^٩ زكريا الرازي، و كان شديد الانحراف عن أرسطوطاليس عائباً^{١٠} له في^{١١} مفارقاته معلّمه^{١٢} أفلاطون و غيره من متقدمي^{١٣} الفلاسفة في كثير من آرائهم، و كان يزعم أنه أفسد الفلسفة^{١٤} و غير كثير^{١٥} من^{١٥} أصولها^{١٦}. و ما أظن^{١٧} الرازي أحقّه^{١٨} على أرسطوطاليس^{١٩} و حداه على نقضه^{٢٠} إلا ما أباه^{٢١} أرسطوطاليس و^{٢٢} دان به الرازي ممّا ضمّنه كتابه في العلم الإلهي، و كتابه في الطب الروحاني، و غير ذلك من كتبه الدالة^{٢٣} على استحسانه لمذهب^{٢٤} الثنوية في الإشراك و لآراء البراهمة في إبطال النبوة، و لإعتقاد عوام الصابئة^{٢٥} في^{٢٦} التناسخ. و لو أنّ الرازي وفقه الله، تعالى^{٢٧}، للرشد^{٢٨} و حبّب إليه^{٢٩} نصره الحق^{٣٠}، لو صف أرسطوطاليس بأنه^{٣١} محض^{٣٢} آراء الفلاسفة^{٣٣}، و فحص^{٣٤} مذاهب

مركز تحقيق مكتبة علوم راسدي

- | | | |
|--|------------------------------|----------------------------|
| ١. ج: ي: زمان. | ٢. ج، ك، ل: بقراط. | ٣. ج، ل: الفلاسفة [مرتين]. |
| ٤. د: و أتباعه. | ٥. د، م: و امضوا. | ٦. ج: للفلاسفة. |
| ٧. ل: - ممن. | ٨. س، ك، ل: - في. | ٩. س: أبوبكر بن محمد. |
| ١٠. ج: عائباً. ي: غائباً. ش [في الهامش]: عائباً. م: غائباً عليه. | ١١. د، م: - في. ك: من. | ١٢. ج، ل: الفلاسفة. |
| ١٣. ج: متقدمين. | ١٤. ج، ل: الفلاسفة. | ١٥. ج، ل: الفلاسفة. |
| ١٦. ج: أصولهم. | ١٧. ج، ل: لاظن. م: - إن. | ١٨. ج، ل: أحقّه. |
| ١٩. ج: أرسطوطاليس. | ٢٠. م: تبغيضه. ي: إلى تنقضه. | ٢١. ج، ل: أباه. |
| ٢٢. ج، ل: دان به. | ٢٣. ج، ل: الدالة. | ٢٤. ج، ل: الفلاسفة. |
| ٢٥. ج، ل: الصابئة. | ٢٦. ج، ل: التناسخ. | ٢٧. ج، ل: الفلاسفة. |
| ٢٨. ج، ل: الفلاسفة. | ٢٩. ج، ل: الفلاسفة. | ٣٠. ج، ل: الفلاسفة. |
| ٣١. ج، ل: الفلاسفة. | ٣٢. ج، ل: الفلاسفة. | ٣٣. ج، ل: الفلاسفة. |
| ٣٤. ج، ل: الفلاسفة. | ٣٥. ج، ل: الفلاسفة. | ٣٦. ج، ل: الفلاسفة. |

الحكماء، فنفي خبثها وأسقط^١ غشها^٢ وانتقى^٣ لبابها^٤ واصطفى خيارها، فاعتقد^٥ منها ما توجه به العقول السليمة، و تراه^٦ البصائر^٧ النافذة^٨، وتدين^٩ به النفوس الطيبة، فأصبح^{١٠} إمام الحكماء و جامع فضائل العلماء و:
ليس على الله^{١١} بمستنكر أن يجمع^{١٢} العالم في واحد

[الفصل الخامس: العلم في الروم]

و أمّا^{١٣} الأمة الخامسة، و هي الروم، فأمة ضخمة المملكة، فخمة الملوك و كانت بلادهم مجاورة لبلاد اليونانيين و لغتهم مخالفة للغتهم. فلغة اليونانيين الأغريقية^{١٤}، و لغة الروم اللطينية^{١٥}.

و حدّ^{١٦} بلاد الروم من جهة الجنوب: البحر الرومي الممتدّ طولاً من المغرب إلى المشرق ما بين طنجة إلى الشام؛ و حدّها من جهة الشمال بعض ممالك الأمم الشمالية: من الروس و البرغر^{١٧}، و غيرهم، مع طائفة من البحر المغربي^{١٨} الأعظم المحيط المعروف بأقيانس^{١٩}؛ و حدّها من جهة المشرق تخوم^{٢٠} بلاد اليونانيين؛ و حدّها من جهة المغرب في أقصى الأندلس: البحر المغربي^{٢١} المعروف بأقيانس^{٢٢}.

و كانت هذه المملكة^{٢٣} ثلاث^{٢٤} قطع، يتميز^{٢٥} بعضها من بعض: فأولها^{٢٦} من جهة

- | | | |
|---|------------------------------|--------------------------------------|
| ١. ي: وأسقطه. | ٢. م، ي: عنها. | ٣. ج، م: وانتقى. |
| ٤. ج، ع، م: لها. | ٥. ل: واعتقد. | ٦. ك، ل: و تراه. |
| ٧. ج: والبصائر. | ٨. ي: النافذة. | ٩. ج، ك، ل: و تدين به، م: و يدين له. |
| ١٠. ج: ما أصبح. | ١١. ع: الله، م: لله. | ١٢. ي: بأن يجمع. |
| ١٣. ب: [من هنا عادنا إلى الكلام]. م: و أمّا الأمة الخامسة و هي الروم فإنه فخمة المملكة فخمة الملوك. | | |
| ١٤. ج: الأغريقية، م: بلغة اليونانيين الأفريقية. | | |
| ١٥. ج: اللطينية، م: الباطنية، م: الطبيعية. | | ١٦. م: و كان حدّ. |
| ١٧. م: والبرغل، ي: والبرغر. | ١٨. ي: الغربي. | |
| ١٩. المحيط بأقيانس المعروف، ج: بأقسناس، ي: بأوقيانوس. | ٢٠. د، م: نحو. | |
| ٢١. ب، ي: الغربي، ب، ج، م: + المحيط، ي: + الأعظم. | ٢٢. ج: بأقيانس، ي: بأوقيانس. | |
| ٢٣. ي: الممالك. | ٢٤. ي: سبع [و هي غلط]. | ٢٥. د، م: مميّز، ع: تميّز. |
| ٢٦. د: قابلها. | | |

المشرق ممّا يتآخم بلاد اليونانيين: ^١ بلاد أمانية ^٢؛ ثم ^٣ أوسطها: بلاد أفرنسة ^٤؛ ثم آخرها: بلاد الأندلس فى أقصى المغرب و طرف المعمور. وكانت ^٥ قاعدة هذه المملكة كلها ^٦ مدينة رومية العظمى من بلاد أمانية ^٧، وكان بانيتها رومانس اللطيني، وإليه نسبت ^٨، وهو أول ^٩ مشهور من ملوك الروم. وكان بنيان رومية قبل مولد المسيح ^{١٠} بسبع ^{١١} مائة سنة وأربع وخمسين سنة، فاتصل ملك ^{١٢} اللطينيين ^{١٣} فى هذه المملكة المحدودة بعد بنيان ^{١٤} رومية بسبع مائة سنة و خمس ^{١٥} و عشرين سنة إلى قيام أغسطس ^{١٦}، أول ^{١٧} ملوك القياصرة، ثم تغلب أغسطس هذا ^{١٨} على ملوك ^{١٩} اليونانيين و أضاف مملكتهم إلى مملكته، فصارتا ^{٢٠} مملكة واحدة عظيمة الشأن، طولها من المشرق إلى المغرب نحو مائة مرحلة، ما بين ^{٢١} تخوم بلاد أرمينية إلى أقصى بلاد الأندلس فى المغرب، و صارت ^{٢٢} مدينة رومية قاعدة هاتين المملكتين ^{٢٣} و مكثت ^{٢٤} كذلك ثلاث مائة سنة و خمسا ^{٢٥} و ثلاثين سنة، إلى أن قام قسطنطين بن هيلانى ^{٢٦} بدين المسيح، و رفض دين الصابئة، و بنى ^{٢٧} مدينة على ^{٢٨} الخليج ^{٢٩} المنسوبة إليه، المعروفة بالقسطنطينية فى وسط بلاد اليونانيين، واستوطنها، فصارت من ^{٣٠} حينئذ قاعدة ملك الروم إلى وقتنا

١. ب: اليونانون.
٢. ش: ألمانية. م: أماسية.
٣. ع: فمن. م: من.
٤. د: [اليونانيين ... أفرنسة] مطموسة.
٥. د، م: وكانت.
٦. د، م: كلها.
٧. ش: ألمانية.
٨. ا، ب: رومنس. ج: نسب. م: وكان نائبها. ي: تنسب.
٩. ي: + ملك.
١٠. م: وكان نائب رومية قبل مولد المسيح. ي: - بسبع ... خمسين سنة.
١١. ا: - بسبع مائة ... بنيان رومية.
١٢. د، م: اللطينيين.
١٣. ي: بناء.
١٤. س، ك: أغسطس. م: أغسطس. ي: أغسطس.
١٥. ع، م: و خمسا.
١٦. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: أول ... أغسطس هذا.
١٧. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: أول ... أغسطس هذا.
١٨. ا، ب، ج، د، هـ، ز، ح، ط، ي: أول ... أغسطس هذا.
١٩. ج، ع، م: فصار. م: مملكة واحدة رومية.
٢٠. د: فصار. م: فصار.
٢١. ع، م: مائة.
٢٢. ج، ع، م: فصار. م: فصار.
٢٣. د: فصار. م: فصار.
٢٤. ج، ع، م: فصار. م: فصار.
٢٥. د، م: وهي.
٢٦. د، م: وهي.
٢٧. د، م: وهي.
٢٨. د، م: وهي.
٢٩. د، م: وهي.
٣٠. د، م: وهي.

هذا. ^١ واستخلف من ^٢ ذلك ملوك ^٣ الروم على مدينة رومية ثقاتهم ^٤ من اللطينيين ^٥ من الجنس ^٦، فكانوا ^٧ عمالهم عليها ^٨ متصرفين تحت أمرهم فيها، لا يسمون ملوكاً، ولا يتوجون.

ولم تزل ^٩ ملوك ^{١٠} الروم على هذه الحالة ^{١١} من اتصال ملكهم ^{١٢}، وانتظام أمرهم في هذه البلاد كلها، إلى أن ^{١٣} خرج بعد زمان ^{١٤} طويل ^{١٥} عن طاعتهم، من قوى أمره ^{١٦} من الأمم ^{١٧} التي كانت منقادة إليهم من الصقالبة، والبرجان ^{١٨}، وغيرهم، وتميزت كل أمة بملكها. ^{١٩} وكان من آخر من خرج عن طاعتهم ملوك ^{٢٠} رومية، وذلك في سنة أربعين و ثلاث مائة من الهجرة، حين قوى ملكه وكثرت جموعه، فلبس التاج وتسمى ملكاً، وأوفد إليه ^{٢١} قسطنطين بن اليون ^{٢٢}، ملك الروم عند ذلك الجيوش، فعادت منكوبة ^{٢٣}، فكاتبه ^{٢٤} حينئذٍ ورضى ^{٢٥} بسلمه. وتميزت منذ ^{٢٦} ذلك مملكة اللطينيين من مملكة الإغريقين ^{٢٧} من جهة مغاربها إلى ما يلي ^{٢٨} بلاد القسطنطينية ^{٢٩}، وبعدت أعمالهم من أعمال رومية. ثم ^{٣٠} توسط بينهما من فرق الترك المخيمة هناك ^{٣١}، والمخربة الكثير ^{٣٢}

مركزية كتيبة علوم روم

١. ب [في الهامش]: + قول المصنف (إلى وقتنا هذا، يعني: سنة ثمانية والثلاثين بعد الستمائة من الهجرة وكانت إذ ذاك في حكم الروم [و الصواب: بعد الأربعمائة من الهجرة].
٢. س، ك، - من. ي: منذ.
٣. أ: ملك الروم.
٤. ع: ثقاتهم. م: يعاتبهم.
٥. د: - من اللطينيين. م: من اللطيعيين.
٦. أ، ب، ج، م، ي: - من الجنس.
٧. س، ك: وكانوا.
٨. م: عليها منصرمين. ي: - عليها.
٩. م: ولما تزل. ي: ولم يزل.
١٠. س: ملك.
١١. س، ي: هذه الحال.
١٢. ي: تملكهم.
١٣. د: إلى من.
١٤. ب: بعد أن.
١٥. د: - بعد زمان طويل.
١٦. أ، ب، ج، ع، م: و برجان. د: و تبرجان.
١٧. ج: امرأة.
١٨. أ، ب، ج، ع، م: و برجان. د: و تبرجان.
١٩. ش: بمملكتهما: - وتميزت كل أمة بملكها. ي: بمملكتهما.
٢٠. ج، ك، ل: و أنقد. د: و أيفد. س: وانغير. ي: و أنقد.
٢١. ج: اليونان. د: من الفور. ل: اليونان. م: ابن النور. ي: ميلان.
٢٢. أ، ب، ل، م: فكافه. ي: فصالحه.
٢٣. ج: بنكوبة.
٢٤. ج، ل: و رقى.
٢٥. د، م: + وانكشت مملكة الإغريقين.
٢٦. م: و تميزت من ذلك. ي: و تميزت بذلك.
٢٧. د، م: و انكشت مملكة الإغريقين.
٢٨. أ، ب، ج: مما يلي.
٢٩. ج، م: القسطنطين.
٣٠. ك، ل، ي: بمن توسط.
٣١. د: الكثيرة. م، ي: لكثير.
٣٢. م، ي: المتأخمة هناك.

من عمائرهم، فلا يصل أحد اليوم من القسطنطينية إلى رومية إلا في البحر.
وكانت^١ الروم قديماً^٢ صابئة إلى أن قام^٣ قسطنطين بن هيلاني^٤ باني القسطنطينية^٥
بدين^٦ النصرانية، ودعا الروم إلى التشريع^٧ به، فأطاعوه و تنصروا عن آخرهم، ورفضوا
دينهم: من تعظيم الهياكل، وعبادة^٨ الأوثان^٩، و غير ذلك من شريعة^{١٠} الصابئة. و لم يزل
دين النصرانية يظهر و يقوى إلى أن دخل فيه أكثر الأمم المجاورة للروم: من الجلالقة و
الصقالبة و البرجان^{١١}، و الروس، و جميع أهل مصر من القبط^{١٢}، و غيرهم، و جمهور^{١٣}
أصناف السودان: من الحبشة، و النوبة^{١٤}، و سواهم.

وكان للروم^{١٥} بمدينة رومية^{١٦} و غيرها حكماء جلة^{١٧} علماء بأنواع الفلسفة. و كثير
من الناس يقول^{١٨}: إن الفلاسفة المشهورين^{١٩} الذين قدّمنا ذكرهم في عداد^{٢٠} اليونانيين
روميون؛ و الصحيح أنهم يونانيون على ما قدّمنا، و لتجاوز هاتين الأمتين^{٢١}، و تلاصق^{٢٢}
ديارهم^{٢٣}، و انتقال الملك من إحداهما^{٢٤} إلى الأخرى حتى صار البلدان واحداً، و
المملكة واحدة، دخل بعضهم في بعض^{٢٥}، و اختلط^{٢٦} على كثير من الناس خبر علمائهم و
صعب عليهم تمييز فلاسفتهم. و كلا الأمتين عند^{٢٧} أهل التحقيق^{٢٨} بعلم الأخبار، و معرفة
السير مشهور^{٢٩} العناية بالفلسفة^{٣٠} رفيع^{٣١} المحلّ في أهل الحكمة^{٣٢}؛ إلا أن لليونانيين من

- | | | |
|-----------------------------|--|--------------------------------|
| ١. ي: و كان. | ٢. ع، م: قديمة. | ٣. ا: قدم. م: - صابئة. ي: دان. |
| ٤. ي: ميلان. | ٥. ا، ب، ج، ك، ل: - باني القسطنطينية. | |
| ٦. ج: لدين. | ٧. د: التسوع. م: اليسوع. | ٨. ج: - الأصنام و. |
| ٩. ك، ل: - و الأصنام. | ١٠. ج، ك، ل: - عبادة. | ١١. ا، ب، ج، ع، م: و برجان. |
| ١٢. د، م: - من القبط. | ١٣. ك، ل: - و جمهور... و سواهم. ي: و جميع. | |
| ١٤. ي: و من سواهم. | ١٥. د، م: الروم. | ١٦. ي: في بلاد أفريقية. |
| ١٧. د: أجلاء. م: أجلاء جلة. | ١٨. ي: يقولون. | ١٩. ج: المرصدي. |
| ٢٠. ع، م، ي: في عدد. | ٢١. ع: هاتين الأمتين. | ٢٢. ج: و يلاحق. م: و اختلط. |
| ٢٣. ي: دورهم. | ٢٤. ا، ج، م: أحدهما. ب: إحداهما. ع: إحداهما. | |
| ٢٥. ج: بعضاً. | ٢٦. د: فأخلط. ك: و أخلط. م، ي: فأختلط. | |
| ٢٧. د: عقل. | ٢٨. ي: أهل التحقيق. | ٢٩. م، ي: مشهورة. |
| ٣٠. ج، ل: بالفلسفة. | ٣١. د، م: رفيع. ي: رفيعة. | ٣٢. ي: أهل العلم. |

المزية^١ في ذلك، والفضل^٢ ما لا ينكره الرومانيون^٣، ولا سواهم، والله^٤ أعلم.
وكان في الدولة العباسية من ملك^٥ الإسلام جماعة من النصارى والصابئين علماء
بفنون^٦ العلم، لا أعلم^٧ أم من اليونانيين^٨ هم، أو^٩ من الروم أم من غيرهم من الأمم المجاورة
لهم؟

فمن النصارى منهم^{١٠} بختيشوع وابنه جبريل بن بختيشوع. كانا طبيبين^{١١} نيبليين^{١٢}. و
خدم بختيشوع^{١٣} أبا العباس السفاح، وصحبه، وعالجه. ثم خدم أبا جعفر المنصور بعده؛
فلما توفي حل ابنه بعده^{١٤} محله عند ملوك بني العباس ولبختيشوع^{١٥} تواليف^{١٦} في
الطب معروفة.

و منهم يوحنا بن ماسويه. خدم في صناعة الطب هارون^{١٧} والأمين^{١٨}، والمأمون و
بقي إلى أيام المتوكل وكان قلده هارون ترجمة الكتب القديمة التي وجدت بأنقرة و
بغيرها من بلاد الروم، حين افتتحها المسلمون. فترجم منها كثيراً. وله^{١٩} في الطب
تواليف^{٢٠} عظيمة القدر، كتاب البرهان؛ وكتاب البصيرة^{٢١}؛ وكتاب الكمال؛ وكتاب
الحميات؛ وكتاب الفصد والحجامة؛ وكتاب الجذام؛ وكتاب الأغذية^{٢٢}؛ وكتاب المعدة؛ و
كتاب الأدوية المسهلة؛ والكناش^{٢٣} المعروف بالمشجر^{٢٤}، وغير ذلك.

٢. د. م. و أفضل حالاً يتكرر.

١. م: اليونانيون من المنيرة و المزية.

٣. ا. ب: الروميون. ج، د، ع: الروحانيون.

٤. ا. ب: - ولا سواهم... العلوم عند المصريين. ي: + تعالى.

٥. ي: ملوك.

٨. ج: من اليونان.

٧. ع: لا أعلم.

١١. د: كانا صابئين.

١٠. ج، ك، ل، ي: - منهم.

٩. م، ي: أم.

١٣. د: بن خشوع. ي: - بختيشوع.

١٢. م: - نيبليين. ي: - وابنه... نيبليين.

١٥. ج: و بختيشوع.

١٤. ج، ي: محله بعده. م: - محله.

١٨. ج، ي: - والأمين.

١٧. ج، ي: هارون الرشيد.

١٦. م، ي: تأليف.

٢١. ج، ك، ل، ي: كتاب البقرة.

٢٠. م، ي: تأليف.

١٩. ي: إذله.

٢٢. ج، ي: وكتاب الحتام. ي: - وكتاب الأغذية. م: + وكتاب إصلاح الأغذية.

٢٤. ل: بالشجر. ي: بالسحر.

٢٣. ج، ل: الكباس. ك، م: الكناس. ي: الكناش.

و منهم حنين^١ بن إسحق، أبوزيد^٢، تلميذ يوحنا بن ماسويه، أحد مهرة^٣ الترجمة بالإسلام. كان^٤ عالماً باليونانية، والعربية. و تعلّم العربية بأرض^٥ فارس من الخليل بن أحمد، و هو أدخل كتاب العين ببغداد.^٦

و قال أبو معشر^٧ في كتاب المذاكرات^٨ لشاذان^٩: «حذاق^{١٠} الترجمة^{١١} في الإسلام^{١٢} أربعة: حنين بن إسحق و يعقوب بن إسحق الكندي، و ثابت بن قرّة الحرّاني، و عمر بن فرخان^{١٣} الطبري».

قال صاعد: و حنين هذا هو الذي أوضح^{١٤} بحسن^{١٥} ترجمته^{١٦} كتب أبقرط و جالينوس، و لخصها^{١٧} أحسن تلخيص^{١٨}. و له تواليف بارعة^{١٩}، و موضوعات^{٢٠} شريفة؛ منها: كتابه في المنطق^{٢١}؛ و كتابه في الأغذية؛ و كتابه في تدبير الناقهين؛ و كتابه في الأدوية المسهلة،^{٢٢} و غير ذلك من كتبه.

و مات حنين^{٢٣} في أيام المتوكل، و خلف ولدين يسمّى^{٢٤} أحدهما إسحق، و الآخر



مركز توثيق كتب التراث

١. ك، ل: يوحنا. ٢. ج، ك، ل: الفهريد. ٣. ي: أئمة.

٤. ي: وكان. ٥. ي: في البصرة.

٦. س [في الحاشية]: ش، ي: + ولم يكن خليل بن أحمد بأرض فارس وإنما كان بالبصرة و توفي بها في سبعين و مائتين و بين وفاته و وفاة حنين المذكور تسعون سنة. ش، ي: + فانظروا ذكر ابن النديم في الفهرست أن حنيناً مات في يوم الثلاثاء لست خلون من صفر سنة ستين و مائتين و هو الصواب و مات إسحق (بن حنين) في سنة ٢٩٨. [و واضح أن هذه الإضافات ليست من النص بشيء و يظهر أن القاضي صاعد أخذ معلوماته هذه حول الخليل و كتاب العين عن ابن جليل، طبقات الأطباء، ٦٨-٧٠].

٧. د، م: أبو جعفر معشر.

٨. ع: المذكرات. ٩. د، م، ي: لشاذان. ١٠. ج، ي: إن.

١١. ي: الترجمة. ١٢. ي: بالإسلام.

١٣. ج: عمرو الفرفاق. ل: عمرى الفرخان. ي: فرخان. ١٤. ج: مجس. م: صاعد.

١٥. ي: بحسن. ١٦. ي: ترجمة. ١٧. ج: لخصها.

١٨. ج: تلخيص. ١٩. ج: بارعة. ٢٠. ج، ل: و موضوعات.

٢١. ي: كتابه في المنطق و كتابه في مدخل المنطق. ٢٢. د: و غير ذلك من كتبه. م: من كتبه.

٢٣. س [في الحاشية]: + ذكر ابن النديم في الفهرست أن حنيناً مات في يوم الثلاثاء و لست خلون من صفر سنة ستين و مائتين و هو الصواب. ٢٤. ي: سمي.

داود. فأما إسحق^١ فخلف^٢ أباه على^٣ الترجمة وكان بارعاً^٤ فيها، ومقدماً في العلوم الرياضية^٥؛ وأما داود، فطبيب محسن.

و منهم مسيح بن حكم^٦، صاحب الكناش^٧ المشهور.

و منهم نسطاس^٨ بن جريج^٩ المصري، وكان^{١٠} في دولة الإخشيد، محمد بن^{١١} طنج^{١٢}، وكان عالماً بالطب بارعاً فيه.

و من الصابئين منهم، أبو الحسن^{١٣} ثابت بن قرّة^{١٤} الحرّاني، فيلسوف، متوسّع في العلوم، متفنّن في ضروب الحكمة^{١٥}، متقلّد^{١٦} لجوامع^{١٧} الفلسفة^{١٨}. وله^{١٩} تواليف حسنة في المنطق، والعدد، والهندسة، والنجوم وغير ذلك. وكان معاصراً ليعقوب بن إسحق الكندي، وقسطابن لوقا^{٢٠} وكانوا ثلاثتهم^{٢١} أعلم^{٢٢} من كان^{٢٣} في مملكة الإسلام بعلم الفلسفة^{٢٤} في وقتهم.

ولثابت^{٢٥} أرصاد حسنة^{٢٦} للشمس، تولاها بينغداد في^{٢٧} خلافة المأمون^{٢٨}، جمعها في كتاب يبيّن فيه^{٢٩} مذهبه^{٣٠} في سنة الشمس^{٣١} وما أدركه بالرصد في^{٣٢} مواضع^{٣٣}

مركز تقيت كتيو بر علوم رسي

١. س [في الحاشية]: + مات إسحق المذكور في سنة ثمان وتسعين ومائتين.
٢. د: - فخلف.
٣. د: في.
٤. ج: بازغاً.
٥. ج ع م: في علوم الرياضة.
٦. ج، ل، ي: حكيم. د، س، ك، م: حسن.
٧. ج، م: الكناش.
٨. ج، د، م: فسطاس. ك، ل: قسطاس.
٩. ع: جريج. م: حريج.
١٠. س، ك، م، ي: كان.
١١. س، ك، ل: - محمد.
١٢. ج: طنج. س، م: طنج. ع: طنج.
١٣. ع، م: أبو الحسن بن ثابت.
١٤. س [في الحاشية]: + ذكر ابن النديم في كتاب الفهرست إن ثابت بن قرّة مولده سنة إحدى وعشرين ومائتين.
١٥. د، م، ي: الحكم.
١٦. ج: يتقلّد.
١٧. ج: لجميع. م: بجوامع.
١٨. ج: الفلاسفة.
١٩. ك، م، و.
٢٠. ج: قسطنط. م: بسط بن نوفى.
٢١. ج، ل: ولايتهم. د: بما سمي.
٢٢. ج، ل: أعلى. ي: إعلماً.
٢٣. س: كان. ي: - من كان.
٢٤. ج، ل: الفلاسفة.
٢٥. د: ولنا من.
٢٦. ج: حسان. د، م: حسن.
٢٧. د: في زمان.
٢٨. س [في الحاشية]: + لم يدرك ثابت خلافة المأمون بل ولد في صدر خلافة المعتصم وصاعد سيصح ذلك فيما بعد.
٢٩. م: تبيين فيه. ي: - فيه.
٣٠. ي: مذاهبه.
٣١. ي: في السنة الشمسية.
٣٢. د، ل، م، ي: موضع.
٣٣. ل، ي: من.

أوجها، و مقدار سنيها^١، و كمية حركتها، أو^٢ صورة^٣ تعديلها.

و كان له ابن يسمّى سنان بن ثابت^٤، عالم بالعدد، و الهندسة، و الطب. و ابنه ثابت^٥ بن سنان بن ثابت، أحد المتحقّقين^٦ بصناعة الطب؛ كان فى أيام المطيع لله فى^٧ أمارّة أحمد بن بويه الديلمى^٨ الأقطع، المعروف بمعرّ الدولة^٩. و ذكر ابن النديم فى كتابه الفهرست: أنّ ثابت بن قرّة مولده سنة إحدى و عشرين و مائتين و توفّى سنة ثمان و ثمانين و مائتين و لم يدرك ثابت خلافة المأمون بل ولد فى صدر خلافة المعتصم و مات سنان سنة إحدى و ثلاثين و ثلاث مائة و مات ابنه، ثابت، سنة خمس و ستين و ثلاث مائة.

[الفصل السادس: العلم عند المصريين]

و أمّا^{١١} الأمة السادسة، و هى أهل مصر، فكانوا^{١٢} أهل ملك عظيم، و عزّ قديم، فى الدهور الخالية، و الأزمان^{١٣} السالفة. يدلّ^{١٤} على ذلك آثارهم فى عمائرهم، و هياكلهم، و بيوت علمهم، الموجود أكثرها فى الإقليم إلى يومنا هذا. و هى آثار أجمع أهل الأرض أنّه لا مثل لها فى إقليم من الأقاليم؛ فأما ما كان قبل الطوفان، فجهل خبره، و بقى أثره، مثل الأهرام، و البرابى، و المغاور المنحوتة فى جبال الإقليم، إلى غير ذلك من الآثار الموجودة؛ و أمّا بعد الطوفان، فقد صار^{١٥} أهل الإقليم^{١٦} أخلاطاً^{١٧} من الأمم، ما بين

١. ي: سنتها. م: سنيها و كبير حركتها.

٢. د، م، ي: و.

٣. د: صغيرة. م: صغير.

٤. س [فى الحاشية]: + إنه توفّى سنة إحدى و ثلاثين و ثلاث مائة. ك. ل: - بن ثابت.

٥. س [فى الحاشية]: + و مات ابنه ثابت فى سنة خمس و ستين و ثلاث مائة.

٦. م، ي: المتحقّقين. ٧. ك، ي: و فى. ٨. ل: الديلم. م: بن نوبه الديلمى.

٩. ا، ب، ج، د، ص، ع، ق، ك، ل، م، ن: - و ذكر ابن النديم ... و ثلاث مائة.

١٠. ا، ب: [من هنا عادنا إلى الكلام]. ١١. ع: و كانوا. م: كانوا. ١٢. د: و الزمان.

١٣. ا، ب، ج، د، س، ص، ع، ك، ل، م، ن، ي: - يدلّ ... بعد الطوفان. ق: [أتى بها مصرّحاً بنقله عن كتاب طبقات الأمم لصاعد

و قد اعتمد «ش» على «ق» فى تصحيح نسخة «ي»، و قد أصاب]. ١٤. ا، ب، ج، ع، م: و كانوا.

١٥. ا، ب، ج، ع، م: - أهل الإقليم. ١٦. د: خلالها.

قبطى، ويونانى، ورومى، وعمليقى^١، وغيرهم؛ إلا أن جمهرتهم قبط. وإنما صاروا
اخلاطاً^٢ لكثرة من تداول ملك مصر من الأمم السالفة من العمالقة، واليونانيين، والروم؛
فاختلطت^٣ الأمم فيها. لذلك تعيى^٤ على الناس تخليص أنسابهم، فاقترضوا^٥ من التعريف
بهم^٦ على نسبتهم إلى موضعهم^٧ من بلد^٨ مصر.

وحدّ بلاد مصر، فى الطول من برقة^٩ التي هي^{١٠} جنوب البحر الرومى، إلى ايلة^{١١}
من^{١٢} ساحل الخليج الخارج^{١٣} من بحر الحبشة، والزنج، والهند، والصين. ومسافة ذلك
قريبة^{١٤} من أربعين يوماً.

وحدّها فى العرض من مدينة أسوان التي بأعلى^{١٥} نيل^{١٦} مصر، وماسامتها من
أرض الصعيد الأعلى^{١٧}، المتآخم لأرض النوبة، إلى مدينة رشيد وماحاذها من مساقط
النيل فى البحر الرومى وما اتّصل بذلك. ومسافته قريبة^{١٨} من ثلاثين يوماً.

وكان أهل مصر فى سالف الأزمان^{١٩} صابئة، تعبد الأصنام وتدبر^{٢٠} الهياكل. ثم
تنصّروا^{٢١} عند^{٢٢} ظهور^{٢٣} دين النصرانية، ولم تزل على ذلك، إلى أن افتتحها المسلمون.
فأسلم^{٢٤} بعضهم وبقى سائرهم على دينهم؛ أهل ذمّة^{٢٥} إلى اليوم.

وكان لقدماء أهل^{٢٦} مصر، الذين كانوا قبل الطوفان، عناية بأنواع العلوم، وبحث
عن^{٢٧} غوامض الحكم، وكانوا يرون أنه كان فى عالم الكون والفساد قبل^{٢٨} نوع الإنسان،

- | | | |
|---|-----------------------------------|-------------------------------|
| ١. ا، ب: وعمليقى. | ٢. د: خلاطاً. | ٣. ي: واختلطت. |
| ٤. ج، ك، ل: ومضى. د: وهى. ع: وتعين. م، ي: وخفى. | ٥. د: فساقصر. ي: فاقترض. | ٦. ا، ب: بهم. |
| ٧. ا: إلى موضع. د: بوصفهم. | ٨. ا: من بلاد. | ٩. د: م: التي. |
| ١٠. د، م: إلى جنوب. | ١١. ج: ايلي. | ١٢. ك، ل: من. |
| ١٣. ج، ك، ل: الخارج. | ١٤. ا، ب، ج، ع، م: قريب. | ١٥. ا، ب، م: على. |
| ١٦. ي: نيل. | ١٧. د: ولاعلى. | ١٨. ا، ب، ج، ع، م: قريب. |
| ١٩. د، م: الزمان. | ٢٠. د: وبدين. م: وتزين. ي: وتدين. | ٢١. د: بصرت. ك، ل، ي: تنصّرت. |
| ٢٢. ي: وأسلم. | ٢٣. ل: أهل فقه. | ٢٤. د: طمهور. |
| ٢٥. ق: على. | ٢٦. ا، ب، ج، ك: أهل. | ٢٧. د: غوامض الحكم. |
| ٢٨. ع: مثل. | | |

أنواع كثيرة من الحيوان على صور^١ غريبة، و تراكيب شاذة^٢، ثم كان نوع^٣ الإنسان، فغلب^٤ تلك^٥ الأنواع، و قاتلها حتى أفنى أكثرها، و شرّد^٦ بقيّتها إلى القفار^٧ والفلوات؛ فمنهم الغيلان، و السعالى^٨، و غير ذلك ممّا ذكره^٩ عنهم الوصيفى^{١٠} [ظ: المُسَبِّحى] فى تاريخه: المؤلف فى أخبار مصر. فإن كان ذلك حقّاً^{١١} عنهم فما^{١٢} أبعدهم فى هذا الرأى من نظام الحكمة، و قانون الفلسفة^{١٣}.

و زعم^{١٤} جماعة من العلماء: أنّ جميع العلوم التى ظهرت قبل الطوفان إنّما صدرت^{١٥} عن هرمس الأول^{١٦}، و الساكن بصعيد مصر الأعلى. و هو الذى يسمّيه العبرانيون: خنوخ^{١٧} بن^{١٨} يارد بن^{١٩} مهلائيل^{٢٠} بن أنوش بن شيث^{٢١} بن آدم^{٢٢}، و هو إدريس النّبى، عليه السّلام.

و قالوا^{٢٣}: إنّهُ أوّل من تكلم فى الجواهر العلوية، و الحركات النجومية، و أوّل من بنى الهياكل و مجدّد^{٢٤} الله تعالى^{٢٥} فيها، و أوّل من نظر فى علم^{٢٦} الطب، و ألف لأهل زمانه قصائد^{٢٧} موزونة فى الأشياء الأرضية و السماوية.

و قالوا^{٢٨}: إنّهُ أوّل من أنذر بالطوفان، و رأى أنّ آفة سماوية تلحق الأرض من الماء و النار، فخاف ذهاب العلم و دروس^{٢٩} الصنائع فبنى^{٣٠} الأهرام^{٣١} التى^{٣٢} فى صعيد مصر

- | | | |
|--|--|--|
| ١. د، س، ك: صورة. | ٢. ج: حاذة. | ٣. ج: نوعى. |
| ٤. س: تعلّبت، م: بعد. | ٥. د: [و غلب تلك، مطموسة]. م: - تلك. | |
| ٦. ل: و سرو. | ٧. ج: القفار، ي: البرارى. | ٨. س، ك، ل: و الثعالب، م: و الشعاب. |
| ٩. ع، م: ذكر. | ١٠. م: الوصفى، ي: الوصفى. | ١١. ي: حق. |
| ١٢. ي: فى العدد. | ١٣. ج، ل: الفلاسفة. | ١٤. ي: و ذكر. |
| ١٥. ا، ب، س: صارت. | ١٦. س [فى الحاشية]: و هو إدريس النّبى، م: - و. | |
| ١٧. ب: خنوخ، ج: الخنوخ. | ١٨. ع: - خنوخ بن. | ١٩. ج: يرد، د: ياود، س: داود، ك، ل: برد. |
| ٢٠. ا، ب، م: مهلال، د: فهل، س: مهلا، ع: مهليل. | | ٢١. د: سب، ع: شيث. |
| ٢٢. ي: آدم عليه السّلام. | ٢٣. ج: فقالوا. | ٢٤. سلا و عبد. |
| ٢٥. ك، ل: - تعالى. | ٢٦. س: - علم. | ٢٧. د، م: فضائل. |
| ٢٨. ل: و ذكر. | ٢٩. ج، ع: و درس. | ٣٠. د: فى. |
| ٣١. د، م، ي: + و البرابى. | ٣٢. د، ي: - التى. | |

الأعلى، و صوّر فيها جميع الصناعات^١ والآلات، و رَسَم فيها^٢ صفات العلوم، حرصاً منه^٣ على تخليدها لمن بعده، خيفة^٤ أن يذهب رسمها من العالم. قال صاعد: وكان بمصر بعد الطوفان علماء بضروب علوم^٥ الفلسفة^٦ من العلوم الرياضية، والطبيعية، والإلهية؛ وخاصة بعلم الطلسمات، والنيرنجيات^٧، والمرآئي^٨ المحرقة، والكيمياء، وغير ذلك. وكانت دار العلم والملك^٩ بمصر في قديم الدهر مدينة^{١٠} منف^{١١}، وهي على اثني عشر^{١٢} ميلاً من الفسطاط. فلما بنى الإسكندر مدينة الإسكندرية، رغب^{١٣} الناس في عمارتها بحسن^{١٤} هوائها وطيب مائها^{١٥}، فكانت^{١٦} دار العلم والحكمة بمصر، إلى أن تغلب عليها المسلمون، واختط عمرو بن العاص على نيل^{١٧} مصر مدينته المعروفة بفسطاط عمرو^{١٨}، فانسرب^{١٩} أهل مصر، وغيرهم^{٢٠} من^{٢١} العرب والعجم إلى سكناها^{٢٢}. فصارت قاعدة^{٢٣} مصر من^{٢٤} حينئذ إلى اليوم^{٢٥}. فمن^{٢٦} قدماء العلماء بمصر: هرمس الثاني، وكان فيلسوفاً جوالاً^{٢٧} في البلاد، طوّافاً على المدائن، عالماً بنصبها^{٢٨} وطبائع أهلها. وله كتاب جليل في صناعة الكيمياء؛ وكتاب في الحيوانات ذوات السموم.

- | | | |
|--|------------------------------|--------------------|
| ١. ي: الصنائع. | ٢. س، ل: منه. ك: منها. | ٣. د، م: منها. |
| ٤. ي: وخيفة. | ٥. د، م: علم. ي: علوم. | ٦. ج: الفلسفة. |
| ٧. ج، ق: والنيرنجيات. ع: والنيريجات. | ٨. ي: والمرآي. | |
| ٩. ي: دار الملك والعلم. | ١٠. ي: بمدينة. | |
| ١١. ج: متوف. ك، ل: متون. م: من فات فاد. | ١٢. ا، ب: عشرة. | |
| ١٣. ع: رغب. | ١٤. د: فحسن. ي: لحسن. | ١٥. ج: مياهها. |
| ١٦. ا، ج: وكانت. | ١٧. د: في نيل. | ١٨. ي: بفسطاط مصر. |
| ١٩. ج: فأنشرت. د: فأنتهت. س: فأيسرت. ع: فأنسرت. م: فأبشرت. | ٢٠. ج: و تميزهم. | |
| ٢١. ج: قيد. س: من العرب. ذوات السموم. | ٢٢. ج، م: إلى سكناها. | |
| ٢٣. ق: قائدة. | ٢٤. ي: من. | |
| ٢٥. ا، ب: فمن قدماء... [العلوم عند العرب]. | ٢٦. ج: مقن. ي: ومن. | |
| ٢٧. ج: جوالاً. | ٢٨. م: نصبها. ي: بنصب أهلها. | |

و من علمائهم بعده بصناعة العدد^١، بروكلوس^٢ الإسكندراني^٣، صاحب المقالات الأربع في طبيعة العدد وخواصه.

و من علمائهم بالهندسة، و علم هيئة الأفلاك، و حركات النجوم ثيون^٤ الإسكندراني^٥، صاحب كتاب الأفلاك^٦، و كتاب القانون. أمّا كتاب الأفلاك، فذكر فيه هيئة الأفلاك، و عددها^٧، و كمية حركات الكواكب^٨، ذكرأ^٩ مرسلاً مجرداً من البرهان على ما ذهب إليه بطليموس في كتاب المجسطي^{١٠}؛ و أمّا كتاب القانون، فإنه اختصر^{١١} فيه تعديل^{١٢} الكواكب، و صورة^{١٣} تقويمها^{١٤} على رأى أصحاب بطليموس، و زاد فيه حساب حركة^{١٥} إقبال الفلك و إدباره على رأى أصحاب الطلسمات.

و من علمائهم: روشم^{١٦}، صاحب الكتب الجليلة في صناعة الكيمياء. و منهم^{١٧}: الإسكندرانيون الذين اختصروا كتب جالينوس الحكيم، و ألفوها^{١٨} على المسألة و الجواب. و دلّ حسن اختصارهم لها^{١٩} على معرفتهم بجوامع الكلم^{٢٠}، و إتقانهم لصناعة الطب. و كان رئيسهم أنقيلاوس^{٢١} الذي جمع من منشور كلام جالينوس ثلاث عشرة مقالة في أسرار الحركات، ألفها في من جامع و به علة مزمنة، فذكر ما يولد^{٢٢} عليه ذلك و ما يدفع به^{٢٣} ضرره.

و من علمائهم بأحكام النجوم واليس^{٢٤}، صاحب الكتاب المعروف بالبريدج^{٢٥}

١. د. م. العاد.

٢. د. موفسطوس. س. بومسطوس. ق. ك. ل. بريقطوس. م. يوفطوس. ي. بوقطوس.

٣. ج. ك. ل. الإسكندر بن. م. - صاحب المقالات ... و عددها و كمية. ٤. ج. تيون. د. فتنون. ي. بيون.

٥. ك. ل. الإسكندر. ٦. ي. - و كتاب ... كتاب الأفلاك.

٧. ج. وعدّها. ٨. د. القوالب. ٩. د. - ذكرأ.

١٠. د. القطبي. ك. مجسطي. ١١. د. م. أحضر. ع. اختس.

١٢. م. و صور. ي. و صور. ١٣. ج. تقديمها. ١٤. ي. حركات.

١٥. ج. دوسم. م. و صور. ي. و رؤسهم. ١٦. د. م. - و منهم. ١٧. د. م. - و منهم.

١٨. د. م. - لها. ١٩. ع. الكلام.

٢٠. ج. أنقيلاوس. ك. أنقيلاوس. م. أبقيلاوس. ٢١. ي. يول عليه. ٢٢. ج. ك. - به.

٢٣. ج. ك. ل. واليش. ٢٤. ج. الزندج. د. م. البريدج. ك. ل. الزندج. م. البريدج.

الرومي المؤلف في الموالييد^١ و ما يتقدمها^٢ من المدخل^٣ إلى علم أحكام النجوم. و ذكر عنه^٤ [الاندرزغر^٥] في كتابه المؤلف في الموالييد: أن كتبه العشرة في الموالييد، جامعة لقوة^٦ سائر الكتب، و أن واليس قال: إن كل علم يزعمون أنه ليس في كتبه هذه فلا أصدق [ظ: فلا يصدق] إنه كان أو يكون.

و لا أعلم لأحد ممن ذكرت من علماء الإسكندرية زماناً محدوداً^٨، و لا خبراً^٩ مستقصى^{١٠}، و لا وصل إلينا من حكمتهم^{١١} إلا القليل النزر^{١٢} بالإضافة^{١٣} إلى ما تشهد به آثارهم بصعيد مصر، و مصانعهم الجليلة بسائر^{١٤} نواحيها من عجائب البرابي و غرائبها الدالة على سعة علمهم و المنبهة على نفاسة^{١٥} أخطارهم.

[الفصل السابع: العلم عند العرب]^{١٦}

الأمّة^{١٧} السابعة، و هم^{١٨} العرب، فهي^{١٩} فرقتان: فرقة بائدة، و فرقة^{٢٠} باقية. فأما الفرقة البائدة، فكانت أمماً^{٢١} ضخمة كعاد، و ثمود، و طسم، و جدیس، و المعالقة^{٢٢}، و جرهم. أبادهم الزمان و أفناهم الدهر، بعد أن سلف لهم^{٢٣} في الأرض ملك جليل و خبر مشهور. و لا ينكر لهم ذلك أحد من أهل العلم بالقرون الماضية و الأجيال^{٢٥} الخالية^{٢٦}. و لتقدم انقراضهم ذهب^{٢٧} عتاً^{٢٨} حقائق أخبارهم، و انقطعت عنا

- | | | |
|---|--|-----------------------------|
| ١. د: في التواليد. | ٢. د: ما مقدمها. | ٣. ج: منه المدخل. |
| ٤. ج: عنه ... في الموالييد. | ٥. ع: الاندورغر. ق: اينغر. م: الاندروغر. ي: الاندور. | |
| ٦. ع: بقوة. | ٧. ج: قال: إن. م: واليس. ي: قال و إن. | |
| ٨. ج، ع: مجرداً. | ٩. ج: ولا جزأ. | ١٠. د: مستقصى. ك، ع: مستقص. |
| ١١. د: حكمهم. م: حكاهم. | ١٢. ع: القليل الذي. م: القليل النذر. | |
| ١٣. ج: بالإضافة. م: بالإضافة إلى ما يشهد به. | ١٤. ي: في سائر. | |
| ١٥. س، ك، ل: على تعاسة. م: و المشهور على نفاسة. | ١٦. ا، ب: [عادتا من هنا إلى الكلام]. | |
| ١٧. ي: و أمّا اللّة. | ١٨. ي: و هي. | ١٩. ي: فمنهم. |
| ٢٠. ي: و فرقة. | ٢١. د: أمة. | ٢٢. د، م: و المعالقة. |
| ٢٣. د، س، ل، م: لهم. | ٢٤. د، ل، م: أهل. | ٢٥. ا، ب: و الأخبار. |
| ٢٦. ج: الخالية. ي: الخالية. | ٢٧. ج: و هب. ل: و هبت. | ٢٨. ي: عتاً. |

أسباب العلم بآثارهم.

و أما الفرقة الباقية، فهي متفرعة^١ من جذمين^٢ قحطان و عدنان^٣. ويضمّهما^٤ جميعاً حالان: حال^٥ الجاهلية و حال^٦ الإسلام.

فأما حال العرب في الجاهلية، فحال^٧ مشهور^٨ عند الأمم من العزّ^٩ والمنعة و كان ملكهم في قحطان. ثمّ في سبع قبائل منها، وهي: حمير، و همدان، و كندة، و لخم^{١٠}، و دوس، و جفنة^{١١}، و مذحج.

و كان بيت^{١٢} الملك العظيم^{١٣} فيهم، بنو الصوار^{١٤} بن^{١٥} عبد شمس بن وائل بن الغوث^{١٦} بن حيران^{١٧} بن^{١٨} قطن^{١٩} بن عريب^{٢٠} بن زهير بن أيمن^{٢١} بن الهميسع^{٢٢} بن حمير^{٢٣}، و سائر الملوك أتباع^{٢٤} لهم^{٢٥}.

و كان من بني الصوار^{٢٦}، الملوك السادة^{٢٧} و الجابرة^{٢٨} و التبابعة، أهل الشرف^{٢٩} القديم، و العزّ التليد، و الملك الموطّد^{٣٠}، و المجد المؤلّ، الذين دوّخوا البلاد، و وضععوا^{٣١}

مركز تحقيق مكتبة التراث العربي

١. ع: منوعة. ك: متفرقة. م: متنوع. ي: متفرقة.
٢. ا: جزئين. ب: جزمين. ج: حذين. م: حرس.
٣. ل: و حذيلن.
٤. ب: و نظمهما. ج: و يضمها. د: و لتحميها. ك: و يعمها. ل: ن: و يضمها. م: و تعميها.
٥. ع، م: حالة.
٦. د، م: - و حال.
٧. ج: فحالة.
٨. ا، ب، ج، ك، ي: مشهورة.
٩. ا: من العزة.
١٠. ج: و نجم. م: لحم.
١١. م: و حفته. ي: - و جفنة.
١٢. ج: - بيت.
١٣. ا، ب، ج: الأعظم. ي: - العظيم.
١٤. ب: بنى الصوار. ج، ك، ل: بنو الصوان. د: بنو ضرار. ع: بنو صوار. م: هو ضرار.
١٥. ج: من.
١٦. د، م: الغوث.
١٧. ا، ب: خيران. ج، ك، ل: جيلان. م: حيدان. ي: حيران.
١٨. ج: من.
١٩. ا: قطر. ي: قيطان.
٢٠. ج: غريب. د [في الحاشية]: وهيب.
٢١. ا: غن. ب: أعن. ج: أنى. د: أغيب. ك، ل: أنى. م: أغيب.
٢٢. ي: بن أبي الهميسع.
٢٣. ج: حميه.
٢٤. ا: أخبار.
٢٥. م، ك، ل، ي: لهم.
٢٦. ج، س، ك، ل: بنى الصوان. د، م: بنى الضرار.
٢٧. ع، م: الملوك السادة و.
٢٨. ا، ب، ج: - و.
٢٩. ا: الشرف.
٣٠. ل: الموطّة.
٣١. ا، ب: وضععوا. ج، ك، ل: وضععوا. م: درجوا البلاد و وضععوا.

الممالك، وتركوا الآثار العظيمة، والأخبار الشريفة^١، في مشارق الأرض و مغاربها و جنوبها و شمالها؛ كيمرب بن قحطان، و سبأ بن يشجب^٢، و الحارث^٣ الراش^٤، و أبرهة ذى المنار، و عمرو^٥ ذى الأذعار^٦، و أفريقس^٧ باني أفريقية، و شمر يعرش^٨ باني سمرقند^٩، و تبع الأكبر^{١٠}، و تبع الأوسط^{١١}، و تبع الأقرب^{١٢} و اسمه أسعد و يكنى أبا كرب^{١٣}، و هو الذي يقول فيه أبو تمام^{١٤} حبيب بن أوس الطائي؛ و يصف عمورية^{١٥} و برزة الوجه قد أعيت رياضتها^{١٦}

كسرى و صدت صدودا^{١٧} عن^{١٨} أبي كرب

و تبع الأصغر و هو عمرو بن^{١٩} حسان^{٢٠} بن أبي كرب.

و كان لهؤلاء الملوك مذهب في إثارة^{٢١} أحكام النجوم، و ميل إلى معرفة طبائعها. و زعم أبو محمد الحسن بن أحمد بن يعقوب الهمداني في كتاب الأكليل المؤلف في أخبار حمير و أنسابها أن ملوك حمير لم يكونوا يستعملون من قوادهم، و لا يصرفون من كفاتهم؛ إلا من عرفوا مولده، و وجدوا أدلته من البروج و الكواكب^{٢٢} موافقة لأدلتهم^{٢٣}، و مشاكلة لها، و أنهم^{٢٤} كانوا إذا أرادوا غزو أمة من الأمم، تخيروا^{٢٥} لذلك الأوقات السعيدة

١. ا. ب. - الشريفة. ج. ع. الشنيعة. م. الشيعة.

٢. ج. ل. بشهب. ك. يشجب. م. كيمرض بن قحطان و سابين بن يسحب. ٣. د. [هي مظموسة]. ك. ل. ي. و الحرث.

٤. س. الراشي. ك. ل. م. ي. الرايش.

٥. ا. ب. و العبد. ج. س. ك. ل. و العيل. د. م. و العلاي. ع. و عمر.

٦. ج. ذى الأذعار. ع. ذوالأذعار. م. و العلاي الأذعار. ٧. ا. و أفريقين. ع. و أبو معين. م. و أفريقش.

٨. ب. - يعرش. م. و شهر بن عس.

٩. ا. ب. + و غيرهم من التبابعة. [ثم أسقطنا سائر الأسطر إلى: «قال صاعد» فمادنا هناك إلى الكلام].

١٠. د. س. ك. م. الأقرب. ١١. د. س. ك. م. الأصغر. ١٢. م. ي. - و تبع الأقرب.

١٣. م. و يكنى بالرب. ي. أبا كبر. ١٤. ج. ع. م. - أبو تمام. ١٥. [ديوان أبي تمام، ٢٤].

١٦. د. بهياضها. س. ك. ل. رياضتها. م. و برزة الوجه فلا أغنت رياضتها. ١٧. ج. حدت حدودا.

١٨. د. س. ك. ل. أعيا. م. عن أبي رب. ١٩. ع. عمر.

٢٠. ج. عمرو حسان دين أبي حسان. ٢١. ي. آثار.

٢٢. د. م. - و الكواكب. ٢٣. د. موافقة لها و لهم. م. لأوليتهم.

٢٤. ي. و إنما. ٢٥. د. كثرها. م. لخسروا.

و الطوالع المشاكلة لمواليدهم، و الملائمة لنصب دولتهم، و مكثوا في ارتيادها^١ الأزمان الطويلة حتى تمكنهم على اختيارهم^٢. فكانوا يبلغون^٣ بهذا حيث شاؤوا^٤ من المراتب العلية^٥ و المنازل الرفيعة من الظفر^٦ بالأعداء و بعد الصيت في البلاد.

قال صاعد: و لم تكن^٧ ملوك حمير معنية^٨ بأرصاد الكواكب، و لا باختبار^٩ حركاتها، و لا بإثارة^{١٠} شيء^{١١} من علوم الفلسفة^{١٢} و كذلك كان سائر ملوك العرب في الجاهلية، لم يبلغنا عن أحد منهم^{١٣} بحث عن شيء من ذلك.

و أمّا سائر عرب الجاهلية بعد الملوك منهم، فكانوا طبقتين: أهل مدر، و أهل وبر. فأما أهل المدر، فهم أهل^{١٤} الحواضر^{١٥}، و سكان القرى و كانوا يحاولون المعيشة من الزرع، و النخل، و الكرم^{١٦}، و الماشية، و الضرب في الأرض للتجارة، و غير ذلك من ضروب الإكتساب، و لم يكن فيهم عالم مذكور، و لا حكيم معروف^{١٧}.

و أمّا أهل الوبر منهم^{١٨}، قطّان^{١٩} الصحاري، و عمّار القلوات^{٢٠}، و كانوا يعيشون من ألبان^{٢١} الإبل، و لحومها، و كانوا زمان النجعة و وقت التبدّي^{٢٢} يراعون جهات^{٢٣} إيماض^{٢٤} البروق^{٢٥}، و منشأ السحاب، و خلجلة^{٢٦} الرعد، فيؤمونها^{٢٧} متجمعين^{٢٨} لمنابت الكلاء،

١. ج. ل: في أن سادها. م: في ارتيادها.
 ٢. ع: فكانوا يلقون. م: فكانوا يتلقون.
 ٣. د: أخيارهم. ع: أخيارهم. م: اختيارهم.
 ٤. ج: حيث مساوين. م: بمباحيث ساوي.
 ٥. ي: العلية.
 ٦. د، م: الظفر بالأعداء و بعد النصيب.
 ٧. أ، ب، ج: و لم يكن. م: و لم تكن ملك حمير.
 ٨. ي: معتنية.
 ٩. م: بإخبار. س، ل، ي: باختيار.
 ١٠. أ، ب، ج: بإثارة. ج: بإشارة. ي: بإثارة.
 ١١. ج: سني.
 ١٢. ج، ل: الفلاسفة.
 ١٣. ج، ل، ي: منهم. ي: أنه.
 ١٤. أ، ب، ج، ك، ل: أهل.
 ١٥. ج: الخواصي. ك، ل: الخواص. ع: المحاضر. م: المواضع. ي: الحضر.
 ١٦. د: الكوم.
 ١٧. م: و لا علم معروف. ي: مشهور.
 ١٨. م، ي: فهم.
 ١٩. ج، ك، ل: قحطان.
 ٢٠. أ، ب: و عمّار القلوات.
 ٢١. أ، ب، ج، د: ألبان. ل: اللبان.
 ٢٢. أ، ب: وقت التبدّي. م: النجعة و وقت التبدّي.
 ٢٣. د: حميات.
 ٢٤. ج: اغاص.
 ٢٥. د، م، ي: البرق.
 ٢٦. ج، ك، ل: و خلجلة. د: و طحلة. م: و طلحة.
 ٢٧. ج: فيؤمونها. م: فيؤمرونها.
 ٢٨. د: مسمعين. م: سمعت.

مرتادين^١ لمواقع القطر، فيخيّمون^٢ هنالك ما ساعدهم الخصب^٣، و أمكنهم الرعى^٤ يقوّضون^٥ لطلب العشب^٦، وابتغاء المياء، فلا يزالون^٧ في حلّ و ترحال^٨؛ كما^٩ قال المثقّب^{١٠} العبدى عن ناقتة^{١١}:

تقول إذا درأت لها وضيئى^{١٢} أهذا دأبه^{١٣} أبدأ و دينى؟

أكل الدهر حلّ و ارتحال^{١٤} أما تبقى^{١٥} على و لاتقبنى^{١٦}

فكان ذلك دأبهم زمان الصيف و القيظ و الربيع، فإذا جاء الشتاء، واقشعرت^{١٧} الأرض، و هدأت^{١٨}، انكمشوا^{١٩} إلى أرياف العراق، و أطراف^{٢٠} الشام، و ركنوا^{٢١} إلى القرب^{٢٢} من الحواضر، و الدنو من القرى، فشتّوا هنالك مقاسين جهد^{٢٣} الزمان و مضطربين على يؤس^{٢٤} العيش و هم خلال ذلك يتواسون^{٢٥} بقوتهم و يتشاركون في بلغتهم^{٢٦}، و لا ينامون^{٢٧} عن^{٢٨} إباء الضيم^{٢٩}، و نصرة الجار و الذبّ عن الحريم^{٣٠}. وكانت أديانهم مع ذلك مختلفة. فكانت حمير تعبد الشمس، و دليل ذلك^{٣١} حكاية

١. ع: و مرتادين.
٢. م: فيجسّون. ي: ويخيمون. ج: الحيف.
٣. د: يعرضون. ج: يعوضون. ش: يقومون. م: يفوضون.
٤. ج: المرعى.
٥. د: [طمست العبارة].
٦. د: [طمست العبارة]. م: و ابتغاء الواردون في.
٧. ع: و رحال.
٨. ك، ل: كما.
٩. ل: المصنّف. ع: المثقّف. م: المتعقّف.
١٠. ج: باقية. ي: في ناقتة. [في قصيدته التي مطلعها: أفاطم، قبل بينك متعيني / و منعك ما سألتك أن تبينى. أنظر: الديوان، ١٩٥-١٩٦].
١١. ج: وضيئى. م: تقول إذا دارت لها وضيئى.
١٢. ع، م، ي: دينه.
١٣. ج: هل و ارتحال. ع: حلّ ارتحال. ل: حلّ و ترحال. م: حلّ وازى.
١٤. ج، ع: يبقى. م: الاما تبع.
١٥. ج، ع: و لا يقبنى. م: و لا يضيئى.
١٦. أ، ب: و هدأت. ج: و هدت. م: و هدا. ي: و مدت.
١٧. ي: واقشعرت.
١٨. ج: الكمسا.
١٩. د، ل: أطوار. ع: أطرار.
٢٠. م، ي: ركبوا.
٢١. أ، ب: إلى القريب. ج، ك، ل: إلى القرى. م: من العرب إلى الحواضر.
٢٢. ج: تعاشى الزمان. ك، ل: جهد الزمان. ن: لكبد الزمان.
٢٣. ج: معاش العيش. ي: جهد العيش. م: و مضطربن على يؤس العيش.
٢٤. ي: يتواخون. م: يتواسون تقويهم.
٢٥. ع: بلاغتهم.
٢٦. ي: مدمنون.
٢٧. ع: ٢٨. ي: على.
٢٨. ع: ٢٩. ع: أى ضيم.
٢٩. ي: الحريم. ي: الحرب.
٣٠. ي: و دليل ... حمير تعبد الشمس.

اللّه، تعالى^١، في كتابه^٢ عن الهدهد، إذ قال لسليمان، عليه السلام^٣، واصفاً حال بلقيس الحميرية: «إني وجدتها و قومها يسجدون للشمس^٤ من دون الله»^٥.
قال أبو محمد الهمداني^٦: فلما ملك سليمان بن داود، وتغلب على ملوك اليمن و غيرها، رفضت حمير عبادة الشمس، وتهودت.

و قال هشام بن محمد الكلبي: كانت حمير تعبد الشمس، وكنانة القمر، و تميم^٨ الدبران^٩، ولخم^{١٠}، و جذام^{١١} المشتري^{١٢}، و طي^{١٣} سهيلاً، و قيس الشعري^{١٤} العبور، و أسد عطارداً^{١٥}. و كانت ثقيف و إباد تعبد بيتاً بأعلى^{١٦} نخلة، يقال له^{١٧} اللات، ثم عبدت إباد و بكر بن وائل كعبة سنداد^{١٨}. و كان لحنيقة^{١٩} صنم يعبدونه من حيس^{٢٠}، فلحقهم^{٢١} مجاعة في بعض السنين، فأكلوه، فقال في ذلك بعض الشعراء^{٢٢: ٢٣}:

أكلت حنيقة ربّها عام التقحّم^{٢٤} والمجاعة

لم يحذروا من ربهم سوء العواقب و التباعة^{٢٥}

و قال ابن قتيبة: كانت النصرانية في ربيعة، و غسان، و بعض قضاة. و كانت اليهودية في حمير، و بنى الحارث^{٢٦} بن كعب، و كندة. و كانت المجوسية في تميم، منهم: زرارة بن عدس، و ابنه الحاجب^{٢٧}، و الأقرع بن حابس^{٢٨}، و أبو سود^{٢٩} جدّ و كيع^{٣٠} بن حسان بن

- | | | |
|--|--|--|
| ١. ك، ل: - تعالى. | ٢. ع، م: + العزيز. | ٣. ب: - عليه السلام. |
| ٤. ب: - للشمس. م: - إني. | ٥. [النحل، ٢٤]. | ٦. س، ك، ل: - فلما ملك... محمد الكلبي. |
| ٧. ب، ج: ملك. | ٨. ميسم. ب: ميشم. ج: بسم. | ٩. د: الديوان. م: اليزان. |
| ١٠. ج: ولخم. م: ولخم. | ١١. ج: وحل. م: و خدام. | ١٢. ع، م: السهي. |
| ١٣. ل: وحل. | ١٤. ع: - الشعري. م: السعدي. | ١٥. ج: و عطاردا. ع: عطاردا. |
| ١٦. ش: شيئاً ما على. ع: بيتاً ما على. م: بيتاً ما على عليه. | ١٧. ب، م: لها. | |
| ١٨. ش، ع: شداد. | ١٩. د: كتفه. م: كثيفه. | ٢٠. ج: حيش. د، م: خشب. |
| ٢١. ي: فلاحهم. | ٢٢. ب: - بعض الشعراء. | ٢٣. [ابن قتيبة، المعارف، ٦٢١]. |
| ٢٤. ج، د، س، ك، ل: التعجم. | ٢٥. م: [بيتان مضطربتان]. ن: و الشناعة. | |
| ٢٦. ع: بنى الحارث من كعب. م: و بنى كنانة و بنى الحرث ابن كعب. ي: بنى الحرث بن كعب. | | |
| ٢٧. م، ي: و ابنه حاجب. | ٢٨. ب، د: و أبو سود... بن أبي سود. | |
| ٢٩. ج: و أبي سود. | ٣٠. ج: و كنعى. | |

أبى سود^١. وكانت الزندقة فى قريش، أخذوها عن أهل الحيرة. وكانت عبادة الأوثان فاشية^٢ فى العرب حتى جاء الإسلام.^٣

قال صاعد: وجميع عبدة الأوثان من العرب موحدة لله^٤، تعالى، وإنما كانت عبادتهم لها ضرباً من التدن^٥ بدين الصابئة فى تعظيم الكواكب والأصنام الممثلة^٦ بها^٧ فى الهياكل، لا على ما يعتقد الجاهل بديانات الأمم وبآراء^٩ الفرق من^{١٠} أن عبدة الأوثان ترى^{١١} أن الأوثان هى الآلهة^{١٢} الخالقة للعالم، ولم يعتقد^{١٣} قط هذا الرأى ذو فكرة^{١٤}، و لا دان^{١٥} به صاحب عقل. و دليل ذلك قول الله^{١٦}، تعالى^{١٧}، عنهم^{١٨}: «ما^{١٩} نعبد^{٢٠}هم إلا ليقربونا إلى الله زلفى^{٢١}».

وإنما^{٢٢} جاء نص القرآن لمخالفتهم فى البعث، والنشور، ونبوة محمد، صلى الله عليه وسلم^{٢٣}، فكان^{٢٤} جمهورهم ينكر ذلك، و^{٢٥} لا يصدق بالمعاد، و لا يقول بالجزاء^{٢٦}، و يرى أن العالم لا يخرب و لا يبيد^{٢٧} و إن كان مخلوقاً مبتدعاً. و كان فيهم من يقر بالمعاد و يعتقد أن من^{٢٨} نحرث ناقته على قبره^{٢٩}، حشر راكباً، و من لم يفعل ذلك حشر ماشياً و فى ذلك يقول خزيمة^{٣٠} بن الأشيم^{٣١} الفقعسى، يوصى ابنه:

١. ج: أبى سودا. س: أبى الأسود. ٢. ج: فماشية.

٣. [المعارف، ٦٢١]. ٤. ي: الله.

٥. د: المدين. م: اليدين. ٦. س: المتمثلة.

٧. ع: بها. ٨. د: ما. ٩. ب: وإنما الفرق. ي: وآراء الفرق.

١٠. ي: مع أن. ١١. د: تبدى. ١٢. س: - الإلهة. م: الإلهى.

١٣. ع: ولم نعتقد. ١٤. ي: صاحب فكرة. م: ذوى العقول والفكرة.

١٥. ب: - و لا دان به صاحب عقل. ش: ولا وار به صاحب العقل. ١٦. ب: قوله.

١٧. ي: تبارك و تعالى. ١٨. ي: عنهم. ١٩. ب: ج: إنما: د: أما.

٢٠. ب: ج: تعبدهم. ي: تعبدهم. ٢١. الزمر، ٣.

٢٢. ي: إنما. ٢٣. أ: - صلى الله عليه وسلم. ب: عليه السلام.

٢٤. د، م: فكل. ٢٥. ي: - و.

٢٦. أ، ب: - و لا يقول بالجزاء. ج: بنجرا. د: بالجزاء. م: و لا يقولون. ٢٧. د: و لا يعبد. م: - لا يخرب و لا يبيد.

٢٨. م: من نجزت. ي: - من. ٢٩. ج: على نره.

٣٠. ب: خديمة. ج: جريمة. م: بن. ي: خزيمة. [ابن حبيب، المحبر، ٣٢٣ - ٣٢٤].

٣١. ج: الأشيم.

يا مسعد، إِمَّا^١ أَهْلَكَ، فَإِنِّي
لَا تَرَكُنْ أَبَاكَ يَمْشُرُ^٢ رَاجِلًا^٣
وَاحِمِلْ^٤ أَبَاكَ عَلَى بَعِيرٍ صَالِحٍ
وَلَقَلْ^٥ لِي مِمَّا جُمِعَتْ^٦ مَطِيَّةٌ^٧
فهذه كانت ديانات العرب.

وَأَمَّا عِلْمُهَا الَّذِي كَانَتْ تَتَفَاخَرُ بِهِ^٨ وَتُبَارَى فِيهِ^٩، فَعِلْمُ لِسَانِهَا، وَأَحْكَامُ لُغَتِهَا^{١٠}، وَنَظْمُ الْأَشْعَارِ، وَتَأْلِيفُ الْخُطَبِ. وَكَانَتْ مَعَ ذَلِكَ أَهْلُ^{١١} عِلْمِ^{١٢} الْأَخْبَارِ^{١٣}، وَمَعْدَنُ^{١٤} مَعْرِفَةِ السَّيْرِ وَالْأَعْصَارِ^{١٥}.

وَقَالَ^{١٦} أَبُو مُحَمَّدٍ^{١٧} الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَعْقُوبَ الْهَمْدَانِي: لَيْسَ يُوَصَّلُ إِلَى خَبَرٍ مِنْ أَخْبَارِ الْعَرَبِ^{١٨} وَالْعَجَمِ^{١٩} إِلَّا بِالْعَرَبِ^{٢٠} وَمِنْهُمْ وَذَلِكَ أَنَّ مِنْ سَكَنَ بِمَكَّةَ مِنَ الْعِمَالِقَةِ^{٢١}، وَجَرَّهَمُ^{٢٢}، وَآلَ السَّمِيدِ بْنِ هُوْنَزَ^{٢٣}، وَخَزَاعَةَ^{٢٤} أَحَاطُوا بِعِلْمِ الْعَرَبِ الْعَارِيَةِ^{٢٥}، وَالْفَرَاعِينَ الْعَاتِيَةِ^{٢٦}، وَأَخْبَارُ أَهْلِ الْكِتَابِ^{٢٧}، وَكَانُوا يَدْخُلُونَ الْبِلَادَ لِلتَّجَارَاتِ^{٢٨}، فَيَعْرِفُونَ

مركز تحقيق مكتبة جامعة طهران

١. ج. د. س. ك. ل. إن ما. ٢. ل. أن.

٣. د. س. ك. ل. أن لا تترك. د. س. ك. ل. ي. يمشي. ٤. د. س. ك. ل. م. ي. خلفهم.

٥. د. س. ك. ل. م. ي. تعبا. ٦. ا. ب. ي. ج. س. ك. ل. ي. يخر. م. يجر.

٧. ا. ب. ج. س. ك. ل. م. ي. على اليمين. ٨. ج. و. يسلب.

٩. ي. أحمل. ١٠. ا. ب. واثق. ع. وثق. ي. وابق. ١١. ا. فانه. ج. د. س. ك. ل. م. ي. إنه هو.

١٢. ا. ب. و أقل ما لي. م. ي. ولعل ما لي. ١٣. ج. ما يركب. م. ي. ما تركت.

١٤. ع. في الهار. ي. في البهم. ١٥. ا. ب. تفاخر به. ع. تفاخر به.

١٦. ا. و يبادي فيها. ب. و تبارى فيها. م. فيه. ي. و تبارى به. ١٧. د. م. لغاتها.

١٨. ا. ب. م. ي. أصل. ١٩. ا. ب. س. علمها. ٢٠. ج. الأخبار.

٢١. ا. ب. د. معدن. ٢٢. ي. والأمصار. ٢٣. م. ي. و.

٢٤. س. ي. الحسن ... يعقوب. ٢٥. ي. العجم. ٢٦. ي. والعرب.

٢٧. ج. ل. بالمعرب. ٢٨. ج. م. العماليق. ي. العمالق. ٢٩. د. و جرام.

٣٠. ج. من هويز. د. هويز. س. هونز. ك. ل. هويز. م. هونز. ي. هونز. ٣١. د. كراعة.

٣٢. ج. العادية. ٣٣. د. م. العارية. ٣٤. ج. ل. أهل العناب.

٣٥. ي. للتجارة.

أخبار الناس. وكذلك من سكن الحيرة، و جاور^١ الأعاجم^٢، من عهد أسعد أبي كرب و بخت نصر، حووا علم الأعاجم و أخبارهم، و أيام حمير و مسيرها في البلاد، و عنهم صدر^٣ أكثر ما رواه عبيد بن شريه^٤، و محمد بن السائب الكلبي، و الهيثم^٥ بن عدي^٦. و كذلك من وقع بالشام من سليم^٧، و غسان^٨ خير^٩ بأخبار الروم، و بني إسرائيل، و اليونانيين. و من وقع بالبحرين من تنوخ^{١٠} و أياد، فعنه أتت أخبار وبار، حسب ما أدركوا^{١١} بفرط العناية و طول التجربة، لاحتياجهم لمعرفة^{١٢} ذلك في أسباب المعيشة؛ لا على طريق^{١٣} تعلّم الحقائق، و لا على سبيل التدرّب^{١٤} في العلوم.

و لأبي حنيفة أحمد بن داود الدينوري^{١٥} اللغوي كتاب شريف في الأنواء^{١٦}، تضمّن ما كان عند العرب من العلم بالسماء^{١٧}، و الأنواء^{١٨} و مهاب^{١٩} الرياح، و تفصيل الأزمان، و غير ذلك من هذا الفن.

فهذا ما كان عند العرب من المعرفة. فأما^{٢٠} علم الفلسفة^{٢١} فلم يمنحهم الله، تعالى^{٢٢}، شيئاً منه، و لا هيأ^{٢٣} طباعهم للعناية به^{٢٤}. و لا أعلم أحداً من صميم^{٢٥} العرب شهر به، إلا أبا يوسف يعقوب بن إسحق الكندي؛ و أبا محمد الحسن بن أحمد^{٢٦} الهمداني^{٢٧} و سيأتي ذكرهما في موضعه، إن شاء الله تعالى.

١. ي: و جاوروا. ٢. ج، ع، م: - من عهد ... علم الأعاجم.
٣. ج، ك: - صدر. س: سار. ي: صار.
٤. ج، م: سريه. ي: شريه.
٥. د، م: و الهاشم.
٦. ج، ل: بن عباد.
٧. د: سنلم. م: سلخ. ي: من مشايخ غسان.
٨. ج: و عنتال. م: - و غسان.
٩. ج: خير. م: - خير.
١٠. ج، ل: من تنوخي.
١١. م، ي: ما أدركوه.
١٢. ي: إلى معرفة.
١٣. م: على طريق تعليم العلوم. ن: طول.
١٤. أ، ب: التدرّب. ل: الدرب. م: - الحقائق و لا على سبيل التدرّب في.
١٥. أ، ب، ج، ي: و لأبي حنيفة الدينوري أحمد بن داود.
١٦. ج، ل: في الأنواء.
١٧. أ، ب، ج: - تضمّن ... بالسماء. م: يضمن.
١٨. ل: و الأنواء.
١٩. ج: و مهار.
٢٠. ك، ل، ي: و أمّا.
٢١. ج، ك، ل: الفلسفة.
٢٢. أ، ب، ج، ي: عزّ وجلّ.
٢٣. ج: و لا هيأ.
٢٤. أ: طبائعهم. م: للعناية به.
٢٥. أ، ب، ج، ي: من صميم.
٢٦. أ، ب: بن محمد. ي: - بن أحمد.
٢٧. أ، ب، ك، ل: - و سيأتي ... تعالى.

و أما بلاد العرب، فهي^١ المعروفة^٢ بجزيرة^٣ العرب، سميت جزيرة لأن البحر محيط بها من جهاتها الثلاث التي هي المغرب، والجنوب، والشرق.

ففى مغربها^٤ خليج جدّة، والجار،^٥ وأيلة^٦، والقلزم^٧ الخارج^٨ من البحر الكبير، ببحر^٩ الزنج^{١٠} والهند.

وفى^{١١} جنوبها بحر عدن^{١٢}، وهو^{١٣} بحر^{١٤} الهند^{١٥} الكبير.

وفى مشرقها^{١٦} خليج عمان، والبحرين، والبصرة، وأرض فارس الخارج^{١٧} أيضاً من بحر الهند الكبير^{١٨}.

و أما شمال جزيرة العرب، فأطوار^{١٩} الشام، وحفاف^{٢٠} بلادها الجنوبية، ما بين الحجر، وهو^{٢١} بلاد ثمود، إلى دومة^{٢٢} الجندل^{٢٣} وما اتصل بها من البلاد المطلّة^{٢٤} على السماوة.

و جزيرة العرب أربعة أجزاء كبار^{٢٥}، وهى: الحجاز، ونجد، وتهامة، واليمن.

ومسافة جزيرة^{٢٦} العرب^{٢٧} فى الطول، وذلك ما^{٢٨} بين عدن^{٢٩} وبين أطوار^{٣٠} الشام، نحو من أربعين^{٣١} مرحلة ومسافتها فى العرض، وذلك ما بين ساحل بحر أيلة، و الجار،^{٣٢} و جدّة^{٣٣} وبين العذيب^{٣٤} وما اتصل به^{٣٥} من ريف العراق، نحو من خمس و

- | | | |
|--|--------------------------------------|----------------------------|
| ١. ج. ل. وهى. | ٢. ج. ببحر. ي. معروفة. | ٣. ج. مرج. |
| ٤. د. بمغربها. م. مع مغربها. | ٥. ع. و بحر. | ٦. ج. وأبلى. |
| ٧. د. والفسام. م. والقسام. | ٨. ي. والخارج. | ٩. ا. ج. ي. بحر. |
| ١٠. ب. - الزنج ... الكبير. | ١١. ع. فى. | ١٢. ج. ل. عدل. م. نحو عدن. |
| ١٣. ج. وهى. | ١٤. ي. البحر. | ١٥. ي. - الهند. |
| ١٦. ج. ي. شرقها. | ١٧. د. من الخارج. ي. والخارج. | ١٨. ي. - الكبير. |
| ١٩. م. ي. فأطراف. | ٢٠. ا. ب. وحافات. ي. وجهات. | ٢١. ج. وهى. |
| ٢٢. ج. دومة. م. إلى بلاد رومية. | ٢٣. س. الجنوبي. | ٢٤. ج. المطلّة. |
| ٢٥. ج. البار. | ٢٦. ي. الجزيرة. | ٢٧. ي. - العرب. |
| ٢٨. ا. ب. ج. ي. - ما. | ٢٩. ا. ب. من عدن. ج. من عدل. | |
| ٣٠. د. س. أطوار. ج. ك. ل. ي. أطراف. ع. أطوار [بضم الألف وهو غلط فاحش]. م. عدن أبين وبين أطوار الشام. | | |
| ٣١. م. من أربعين رحلة. ي. الأربعين. | ٣٢. ج. وأبحار. ع. والبحار. | |
| ٣٣. ع. واحدة. م. وهذه. | ٣٤. د. الغروب. س. الغريب. م. الغريب. | ٣٥. ي. - به. |

عشرين مرحلة.

فأما اليمن، فكانت^١ دار قحطان^٢، ومقرّ عزّها، ومجتمع شملها^٣ من^٤ زمان يعرب بن قحطان إلى خراب مأرب وما اتّصل بها من أرض اليمن، في أيام شمّر يرعش^٥ من ملوك حمير، وفي أيام داود، عليه السلام^٦، من ملوك بني إسرائيل، وفي أيام كيخسرو الثالث، من ملوك الطبقة الثالثة من ملوك^٧ الفرس. وذلك بعد الطوفان بألفي سنة وستين سنة شمسية.

وكان سبب خراب سدّ^٨ مأرب ما صحّ به الخبر من الطوفان الصغير الذي طما به سيل العرم^٩ على سدّ^{١٠} مأرب^{١١}، فخرّبه، وأفسد عمائر مأرب^{١٢} وكثيراً من البلاد. وكان سكّان^{١٣} مأرب^{١٤} الأزدي ومن^{١٥} والاهبا. فلما خربت، تفرّقوا في البلاد^{١٦}. فلحقت الأوس، والخزرج، وهم الأنصار^{١٧}، يثرب من أرض الحجاز، وهي مدينة النبي، عليه السلام^{١٨}. ولحقت خزاعة بمكة، وما حوالها^{١٩} من أرض تهامة. ولحقت وادعة، وحمد^{٢٠}، وخزام^{٢١}، وجديل^{٢٢}، ومالك^{٢٣}، والحارث^{٢٤}، والعتيك^{٢٥} بعمان؛ فهم^{٢٦} أزدي عمان. ولحقت ماسحة^{٢٧}، وميدعان^{٢٨}، ولهب، وعامر^{٢٩}، ويشكر، وبارق، وعلى بن

١. ي: وكانت. ٢. ي: ومقرّ قحطان. ٣. ج، ل: عملها.

٤. ب: في.

٥. أ، ب: يرعش. ج: شمّر رعش. س: سمر مرعش. ك، ل: شمّر مرعش. م: شم رعش.

٦. أ، ب: عليه السلام. ٧. ي: ملوك. ٨. أ، ب، ع: سدّ.

٩. أ، ب، د، م: العرب. ١٠. ك: سهور. ل: يملور. ١١. أ، ب: فخرّبه. مأرب.

١٢. ج، ك، ل: عمائرها. ١٣. أ، ب: فخرّبه. مأرب. ١٤. د، م: مأرب.

١٥. ج، ع، ي: وما. ١٦. أ، ب: فلحقت. وعلى بن عثمان.

١٧. د، م: النصر. ١٨. ي: صلعم. ١٩. ج: حوالها.

٢٠. د: ومحمد. ٢١. ج، د، م: وحدان. ٢٢. ج: وحديل. م: عديد.

٢٣. ج، م: وملك. ٢٤. ج، م، ي: والحارث.

٢٥. د: والفيل. س: والعبيد. م: والفيل. ي: وعتيك. ٢٦. ج: منهم. ي: وهم.

٢٧. ج: ماسحة. ي: ماسخة. ٢٨. ج: ميعنان. ٢٩. ج: عامد. ي: غامد.

عثمان، و شمران^١، و الحجر بن الهند^٢، و دوس بالسراة^٣؛ و هو جبل عظيم يقطع بلاد العرب طولاً من تلقاء اليمن إلى أطراف^٤ الشام. و لحق مالك^٥ بن عثمان^٦ بن دوس^٧ بالعراق. و لحقت جفنة، و آل محرق^٨ بن عمرو بن عامر، و قضاة بالشام.

و في خروج غير من ذكرنا من العرب عن^٩ جزيرة العرب من أباد، و ربيعة إلى الشام، و ديار ربيعة من أرض الجزيرة أخبار ليس هذا^{١٠} موضع^{١١} ذكرها^{١٢}. و قد بينا ما بلغنا منها في كتابنا^{١٣} في^{١٤} جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم.

فهذه كانت حال العرب في الجاهلية، في علومها^{١٥}، و دياناتها، و مساكنها، و معاشها. و أمّا حال العرب في الإسلام، فعلى ما ذكره ههنا^{١٦} بأوجز^{١٧} ما يمكننا^{١٨} و أخصره^{١٩}، إن شاء الله^{٢٠} تعالى^{٢١}.

كانت العرب حين^{٢٢} بعث النبي، صلى الله عليه و سلم^{٢٣}، قد تفرق ملكها و تشتت أمرها. فضمّ الله به^{٢٤} شاربها^{٢٥}، و سكن نافرهما، و جمع عليه جماعة ممّن^{٢٦} كان بجزيرة العرب من قحطان، و عدنان، فآمنوا به و انقادوا إليه، و رفضوا جميعاً^{٢٧} ما كانوا يدينون به من عبادة الأوثان، و تعظيم الكواكب. و أفردوا الله^{٢٨}، تعالى، بالتعظيم، و التمجيد^{٢٩}، و

١. ب: - و شمران ... من العرب و العجم. م: و سمران.

٢. ج، ك، ل: إبليس. د: الهوا. م: السيد. م: الهبو.

٣. ش: بالسراة. ي: بالسراد.

٤. ج: أصراف. د، م: أطوار. س، ك، ي: أطراف.

٥. د: ملك.

٦. ج: عمان.

٨. ج، ل: محروق.

٧. ك، ل: أدوس. ي: أوس.

٩. ي: من.

١١. د: الموضوع.

١٠. د: [الكلمتان طمستا].

١٣. ي: في كتاب.

١٢. د: يليق بذكرها. م: أخبار ليس هذا الموضوع يليق بذكرها.

١٦. ع، م: هاهنا. ي: هنا.

١٥. ي: - في علومها و.

١٤. ي: - في.

١٩. ج، م: و أحضره.

١٨. د، ل: - ما يمكننا.

١٧. ي: أوجز.

٢٢. د: حتى.

٢١. س، ي: - تعالى.

٢٠. ي: - إن شاء الله.

٢٤. د، ي: - به. ع: به تعالى.

٢٣. ب: عليه السلام. س: - و سلم. ي: - صلى الله عليه و سلم.

٢٦. ج، د، م: من.

٢٥. ي: ساورها.

٢٨. ي: و أفردوا لله.

٢٧. م: و انقادوا له و رقص دينهم جميعاً بعد.

٢٩. ي: و التمجيد.

الربوبية، والتوحيد. والتزموا^١ شريعة الإسلام^٢ من اعتقاد حدث العالم وخرابه، والبعث والنشور^٣ والجزاء، ومن^٤ العمل بالطاعات من^٥ الصلاة^٦ والصيام^٧ والزكاة والحج^٨ والجهاد^٩ والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وغير ذلك من شريعة الإسلام. ثم لم يلبث رسول الله، صلى الله عليه وسلم، إلا قليلاً حتى توفي^٩، وخلفه أصحابه: أبوبكر^{١٠}، ثم عمر^{١١}، ثم عثمان^{١٢}، ثم علي^{١٣}، صلوات الله عليهم، فهدّوا^{١٤} البلاد، وغلبوا الملوك، واحتوا على الممالك، وبلغت مملكة الإسلام في أيام عثمان من الجلالة والسعة إلى حيث^{١٥} نبّه^{١٦} النبي، عليه السلام^{١٧}، في قوله: «زويت^{١٨} لي^{١٩} الأرض^{٢٠}، فأريت^{٢١} مشارقتها ومغاريها^{٢٢}، وسيبلغ ملك أمتي ما زوى^{٢٣} لي منها» فأباد الله، تعالى، بدولة الإسلام^{٢٤} دولة الفرس بالعراق وخراسان وغيرها من ديار الفرس، ودولة الروم بالشام، ودولة القبط بمصر ونواحيها. وجعل الله، تعالى، بالنبي محمد^{٢٥}، صلى الله عليه وسلم، ملك العرب في عدنان، ثم في عمارة^{٢٦} النبي، عليه السلام^{٢٧}، وهي^{٢٨} قریش، حكماً^{٢٩} من الله، تعالى^{٣٠}، قاضياً^{٣١} وقضاً^{٣٢} نافذاً. وتلك عادته في الأمم، وسنته

مركز تحقيقات كليات العلوم، راسدي

١. ج، ل: وأشرفوا.
٢. ا، ب: من اعتقاد... شريعة الإسلام.
٣. د، س، م: والنشور.
٤. ج، ك، ل: ومن.
٥. ي: من.
٦. ي: والصيام.
٧. ي: والصلاة.
٨. ي: والجهاد.
٩. ا، ب: + عليه الصلاة والسلام، د، م: ثم توفي. ي: فتوفي.
١٠. ع، ك، ل: + الفاروق.
١١. ج، ع، ك، ل: + الشهيد.
١٢. ج، ع، ك، ل: + ثم علي.
١٣. ج، ع، ك، ل: + الصديق.
١٤. ا، ب، ج، د، م: فمهدوا. ي: فملكوا.
١٥. د: إلى جنب.
١٦. ي: نبّه عليه النبي.
١٧. ي: صلعم. [ابن حبيب، المجز، ٣٢٣-٣٢٤].
١٨. ا، ع، م: رويت. ي: رؤيت.
١٩. ع: في. ي: إلى.
٢٠. ج: كثر الأرض. م: لي الأرض. ي: أقاصي الأرض.
٢١. ج: ما رأيت.
٢٢. ك، ل: + من ديار الفارس. ي: - ومغاريها.
٢٣. ع: ماروى. ي: ماروى.
٢٤. ج: العرب.
٢٥. ب، ك، م، ي: - محمد.
٢٦. ب، ي: ونبي قریش.
٢٧. ا، ج، ك، ل: - عليه السلام، س، ي: + صلى الله عليه وسلم.
٢٨. ب، ي: هي.
٢٩. ب، ي: حكم.
٣٠. ا، ج، ك، ل: - تعالى.
٣١. ا، ب، ج، م، ي: ماضياً.
٣٢. د: منه.

فى القرون، كما قال^١ عز وجل^٢: «و تلك الأيَّام نداولها بين الناس...»^٣
و كانت^٤ العرب فى صدر الإسلام لاتعنى^٥ بشىء من العلوم^٦ إلَّا بلفتها، و معرفة
أحكام شريعتها؛ حاش^٧ صناعة الطب، فإنها كانت موجودة عند أفراد من العرب غير
منكورة^٨ عند جماهيرهم لحاجة الناس طرأ إليها، و لما كان عندهم من الأثر^٩ من^{١٠} النبى،
صلى الله عليه و سلَّم^{١١}، فى الحث عليها، حيث يقول: «يا عباد الله! تداووا فإن الله،
عز وجل، لم يضع^{١٢} داء إلَّا وضع له دواء؛ إلَّا واحداً، و هو الهرم»^{١٣}
فكان^{١٤} من الأطباء على عهد^{١٥} النبى، صلى الله عليه و سلَّم^{١٦}: الحارث^{١٧} بن كلدة
الثقفى. كان تعلَّم^{١٨} الطب بفارس و اليمن، و كان يضرب العود، و بقى إلى أيَّام معاوية بن
أبى سفيان.

و كان منهم^{١٩}: ابن أبى رمثة^{٢٠} التميمى، و هو الذى قال: «رأيت بين^{٢١} كتنى^{٢٢} النبى،
صلى الله عليه و سلَّم^{٢٣}، خاتم النبوة. فقلت له^{٢٤}: إني طبيب^{٢٥}، فدعنى^{٢٦} أعالجه. فقال: أنت
رفيق و الطبيب الله تعالى^{٢٧}».

و كان منهم: ابن أبجر الكنافى، طبيب ماهر، و كان^{٢٨} فى أيَّام عمر بن عبدالعزيز، و
كان عمر يبعث إليه^{٢٩} بمائه^{٣٠} إذا مرض.

- | | |
|---|---|
| ١. ب، ج: كما قال الله. | ٢. ب: تعالى. ج: تعالى فى كتابه. |
| ٣. [آل عمران، ١٤٠]. | ٤. ب، م: فكانت. |
| ٥. ج: لاتعنى. م: ما يعنى. | ٦. ج، ك، ل، م، ي: من العلم. |
| ٧. ب، ج، د: حاشا. م: حاشى. | ٨. م، ي: منكورة. |
| ٩. ج: من الأمر. | ١٠. ي: عن النبى. |
| ١١. ب: - صلى الله عليه و سلَّم. ج: عليه السلام. | ١٢. ب، ع: لم يضع. |
| ١٣. [ابن ماجه، السنن، ١١٣٧/٢، الحديث رقم ٣٤٣٦]. | ١٤. ب: وكان. |
| ١٥. ب: عهد. | ١٦. ع: عليه السلام. |
| ١٧. ع: كان يعلم الطب، [و هو خطأ فاحش]. | ١٨. م، ي: الحرث. |
| ١٩. ب: - منهم... رأيت. | ٢٠. ب: - بين كتنى... فى الدولة الأموية. |
| ٢١. ب: - كتنى. م: كتنى النبوة. | ٢٢. ع، م: - له. |
| ٢٣. ج: كتنى. م: كتنى النبوة. | ٢٤. ج، ك، ل، ي: - تعالى. |
| ٢٥. ي: إني طبيب به. | ٢٦. ع: بابه [و هو غلط]. م: ما به. |
| ٢٧. ج: بابه إليه. م: بعثه إليه. | |

وكان منهم: خالد بن يزيد بن معاوية بن أبي سفيان^١، وكان بصيراً بالطب والكيمياء، وله في الكيمياء رسائل وأشعار بارعة دالة على معرفته وبراعة^٢ فهمه^٣.
فهذه كانت حال^٤ العرب في الدولة الأموية^٥. فلما أдал^٦ الله، تعالى^٧، للهاشمية^٨، و صرف^٩ الملك إليهم، بانت^{١٠} الهمم^{١١} من غفلتها، وهبت^{١٢} الفطن من سنتها^{١٣}.
فكان^{١٤} أول من عنى منهم بالعلوم، الخليفة الثاني أبو جعفر المنصور عبد الله بن محمد بن علي بن عبد الله^{١٥} بن العباس بن عبد المطلب بن هاشم. فكان، رحمه الله تعالى^{١٦}، مع براعته في الفقه، وتقدمه^{١٧} في علم^{١٨} السنن، راغباً في علوم الفلسفة^{١٩}؛ و خاصة في صناعة^{٢٠} النجوم، فكان^{٢١} كلفاً بها، محباً^{٢٢} لأهلها^{٢٣}.
ثم لما أفضت الخلافة إلى الخليفة السابع منهم^{٢٤}، عبد الله المأمون بن هارون الرشيد بن^{٢٥} محمد المهدي بن أبي جعفر المنصور، تمم^{٢٦} ما بدأ به جدّه المنصور، فأقبل على طلب العلم في مواضعه، واستخرجه^{٢٧} من معادنه^{٢٨}، بفضل همته الشريفة، وقوة نفسه الفاضلة. فداخل^{٢٩} ملوك الروم، وأتحفهم بالهدايا الخطيرة، وسألهم صلته^{٣٠} بما لديهم من كتب الفلاسفة. فبعثوا إليهم منها^{٣١} بما حضرهم^{٣٢} من كتب أفلاطون، و

- | | |
|---|--|
| ١. ي: سفين. | ٢. م: بارعة دال على معرفته وبراعته. ي: وبراعته. |
| ٣. ي: فيها. | ٤. ي: حالة. |
| ٥. س: - الأموية. | ٦. ع، م: تبارك وتعالى. ي: تعالى تلك الدولة. ج: - تعالى. |
| ٧. ج، ع، م: الهاشمية. ي: بالهاشمية. | ٨. ج: وحرف. |
| ٩. ي: ثابت. | ١٠. د: إليهم. |
| ١١. ب: من ميتهها. م: وهبت الفطن من سنتها. | ١٢. ا، ب، ج: وكان. |
| ١٣. ع: - بن عبد الله. | ١٤. ا، ب: - رحمه الله تعالى. ع: - تعالى. |
| ١٥. ا: تقدم. | ١٦. ا، ب، ج، س، ك، ل، ي: - السنن راغباً في علوم. |
| ١٧. ج، ك، ل: الطب. | ١٨. ا، ب: في صناعة علم النجوم. س: في علم النجوم. ي: في علم صناعة النجوم. |
| ١٩. ا، ب، ج، ي: - فكان. | ٢٠. ي: - محباً. |
| ٢١. ا، ب: - منهم. د، س: فيهم. م: الخلافة منهم إلى الخليفة السابع. | ٢٢. ا، ب: - بن محمد... المنصور. |
| ٢٢. ع، م: وتم. | ٢٣. د، م: من معارفه لفضل. |
| ٢٣. ا، ب، ج: مداخل. | ٢٤. ي: - منها. |
| ٢٤. ع، م: بما حضره. | ٢٥. ج: حلتها. |

أرسطوطاليس، وأبقراط^١، وجالينوس، وأقليدس^٢، وبطليموس^٣، وغيرهم من الفلاسفة^٤. فاستجاد^٥ لها مهرة التراجمة، وكلفهم إحكام ترجمتها، فترجمت^٦ له غاية ما أمكن. ثم حصّ^٧ الناس على قراءتها، ورغبهم في تعلّمها^٨. فنفتت سوق العلم في زمانه، وقامت دولة الحكمة في عصره، وتنافس أولوا النباهة في العلوم، لما كانوا^٩ يرونه^{١٠} في إخطائه^{١١} لمتحليها^{١٢}، وإخصاصه^{١٣} لمتقلّديها^{١٤}، فكان يخلو بهم، ويأنس بمناظرتهم، ويلتذ بمذاكرتهم، فينالون بذلك^{١٥} عنده المنازل الرفيعة والمراتب السنية. وكذلك كانت سيرته مع سائر العلماء من^{١٦} الفقهاء، والمحدّثين، والمتكلّمين^{١٧}، وأهل اللغة والأخبار والمعرفة بالشعر والنسب^{١٨}. فأتقن جماعة من ذوى القبول^{١٩} والتعلّم في أيامه كثيراً من أجزاء الفلسفة^{٢٠}، وسنّوا لمن^{٢١} بعدهم منهاج^{٢٢} الطلب^{٢٣}، وسهّدوا أصول الأدب حتّى كادت الدولة العباسية تضاهي الدولة الرومية أيام اكتمالها^{٢٤} وزمان^{٢٥} اجتماع شملها.

ثم بدأت تنقص^{٢٦} بتمام^{٢٧} ثلاث مائة سنة خلت^{٢٨} لتاريخ^{٢٩} الهجرة منذ^{٣٠} اختلّ^{٣١} الملك، وتغلّب عليه النساء^{٣٢} والأشرار^{٣٣} فلم يزل الناس يزهدون في العلم، و

١. ب: وبقراط. م: وأبقراط. ٢. ج: ي: وأقليدس. ٣. أ، ب: بطليموس.

٤. د، م: - من الفلاسفة. ٥. ع: واستجاد. م: فاستجار. ٦. ج: فترجمت. م: فترجمت له على غاية.

٧. ب: ثم حصّ. ٨. ي: في تعليمها. ٩. ج: بما كانوا.

١٠. ك، ل، ي: يرون. ١١. ب، ج: إخطائه. م: من إخطابه. ي: إخصاصه.

١٢. ج ك ل: له نع حلها. م: لتجليها. ١٣. ي: وإخصاصه.

١٤. ب: لمقلّديها. ج: بتقليدها. ١٥. م: وتلّذ بمذاكرتهم. ي: - بذلك.

١٦. ي: سائر العلماء والفقهاء. ١٧. ج: والمتكلّمين. ١٨. ج: والنسب.

١٩. ب: من ذى القبول. ج: من دخل القبول. ي: من ذوى الفنون. ٢٠. ج: الفلسفة.

٢١. ب: لما. ٢٢. أ: منهاج. ٢٣. أ: الطلبة. ي: الطلب.

٢٤. د، س، ع: كمالها. م: إكمالها. ٢٥. د، ع، ك، ل، م: - زمان. ٢٦. م، ي: تنقص.

٢٧. م: لتمام. ي: ولتمام. ٢٨. أ، ب: - خلت. ٢٩. أ، ب: بتاريخ.

٣٠. ع، م، مذ، ي: - منذ. ٣١. د: انحلّ. م: أخلّ. ي: تداخل.

٣٢. م: الملك تغلب عليه النساء. ي: الفساد. ٣٣. د: والأشبال.

يشتغلون^١ عنه بتراكم^٢ الفتن إلى أن كاد^٣ العلم يرتفع جملة^٤ في زماننا هذا^٥؛ ولله الحمد^٦ على كل حال.

[الفصل الثامن: العلم عند المسلمين]

وإذ^٧ قد ذكرنا هذه المقدمة من أخبار العرب، فلنذكر الآن من عرف في^٨ الدولة العباسية من المسلمين، عربياً كان أو عجمياً^٩، بشيء من علوم الفلسفة^{١٠}.
فلنقل^{١١}: إن أول علم اعتنى به من علوم الفلسفة: علم^{١٢} المنطق، والنجوم.
فأما المنطق، فإن^{١٣} أول^{١٤} من^{١٥} اشتهر به في هذه الدولة، عبد الله بن^{١٦} المقفع، الخطيب الفارسي، كاتب أبي جعفر المنصور، فإنه ترجم كتب أرسطوطاليس المنطقية الثلاثة التي في صورة المنطق. وهي كتاب قاطاغورياس^{١٧}، وكتاب باري ارمينياس^{١٨}، وكتاب أنالوطيقا^{١٩}. وذكر: أنه لم يكن ترجم^{٢٠} منها^{٢١} إلى وقته إلا الكتاب الأول فقط. وترجم مع^{٢٢} ذلك المدخل إلى كتب^{٢٣} المنطق المعروف بالإيساغوجي^{٢٤} من تأليف^{٢٥} فرفوروس^{٢٦} الصوري، وعبر^{٢٧} عما^{٢٨} ترجم به من ذلك عبارة سهلة، قريبة^{٢٩} المأخذ. و

- | | | |
|--|--|----------------------|
| ١. ج: يستغلون. | ١.٢. م: يتراجم. ي: يتراجم. | ١.٣. كان. |
| ٢. ع، م: جملة. | ٣. ك: هذا. | |
| ٤. ي: والحمد لله. [من هنا سقطت ١٤ صفحة من نسختي: أ، ب]. | ٥. ج، س، ك: إذ. | |
| ٦. ج: بالدولة. م: آلات منها عرف في. ي: من الدولة. | ٧. ي: أعجمياً. | |
| ٨. ج: الفلاسفة. | ٩. ج، ي: فنقول. م: إن. | ١٠. ج: علمي. د: علم. |
| ١١. ج، س، ي: فإن. | ١٢. ج: أول. س، ي: فأول. | ١٣. ج: فممن. |
| ١٤. ج: بن. | ١٥. ج: قاطاغورياس. م: قاطاغورياس. | |
| ١٦. ج، ي: باري ارمينياس. ع: باري مانياس. م: بادي ارمينياس. | ١٧. ج، ك، ل: أنالوطيقي. م: أبالوطيقي. | |
| ١٨. ي: لم يترجم. | ١٩. ي: منه. | ٢٠. ي: مع. |
| ١٩. ي: إلى كتاب. | ٢١. ج، ع: بإيساغوجي. م: بالساعوي. ي: باليساغوجي. | |
| ٢٠. ج، س، ك، ل، ي: من تأليف. | | |
| ٢١. س، ع: فريفوروس و مورقوس. ش: لفرفوروس. م: قرقوروس. ي: فرفورنوس. | | |
| ٢٢. س، ل: - وعبر عما ترجم به. ي: - به. | ٢٣. ع: وغيرهما. م: عن ما. | |
| ٢٣. س: - وقريبة. | | |

ترجم مع ذلك الكتاب الهندي المعروف بكتاب^١ كليلية ودمته. وهو أول من ترجمه^٢ من اللغة الفارسية إلى اللغة العربية. وله تواليف^٣ حسنة^٤. منها^٥ رسالته^٦ في الأدب^٧ والسياسة؛ ومنها رسالته المعروفة باليتيمة في طاعة السلطان.

و أمّا علم النجوم، فأول من عنى به في هذه الدولة محمد بن إبراهيم الفزارى. و ذلك أن الحسين^٨ بن محمد بن حميد، المعروف بابن الأدمى ذكر في زيجه^٩ الكبير المعروف بنظم العقد^{١٠}: أنه قدم على الخليفة المنصور في سنة ست و خمسين و مائة^{١١} رجل من الهند^{١٢} بالحساب المعروف بالسندهند^{١٣} في حركات النجوم مع تعاديل معمولة^{١٤} على كردجات^{١٥} محسوبة^{١٦} لنصف^{١٧} نصف درجة، مع ضروب من أعمال الفلك من الكسوفين^{١٨}، و مطالع^{١٩} البروج، و غير ذلك؛ في كتاب يحتوى على اثني عشر باباً، و ذكر أنه اختصر^{٢٠} من كردجات^{٢١} منسوبة إلى ملك من ملوك الهند، يسمى قنفر^{٢٢}، وكانت محسوبة لدقيقة دقيقة^{٢٣}. فأمر المنصور بترجمة^{٢٤} ذلك الكتاب^{٢٥} إلى اللغة العربية، و أن يؤلف منه كتاب تتخذه^{٢٦} العرب أصلاً في حركات^{٢٧} الكواكب.

فتولى ذلك محمد بن إبراهيم الفزارى، و عمل منه كتاباً يسميه^{٢٨} المنجمون السندهند^{٢٩}. و تفسير السندهند^{٣٠} باللغة الهندية: الدهر الداهر. فكان أهل ذلك الزمان

- | | | |
|---|---|---------------------------------------|
| ١. م: كليلية و زمنه. ي: كتاب. | ٢. ي: ترجم. | ٣. ي: تأليف. |
| ٤. ي: حسان. | ٥. ج: فيها. | ٦. ي: رسالة. |
| ٧. ي: في الأدب. | ٨. د، م: الحسن. | ٩. د، م، ي: في تاريخه الكبير. |
| ١٠. ي: نظام العقد. | ١١. ي: ست و خمسمائة [و صحتها ش: في الهامش]. | |
| ١٢. س: من أهل الهند. ي: عالم. | ١٣. ي: بالسندهندى. | |
| ١٤. ج: معروفة معمولة. ك، ل: معروفة. ي: معلومة. | | |
| ١٥. ج، ك، ل: على درجات. ع: على كردجات. م: على كروحات. | ١٦. ج: مجسومة. | |
| ١٧. ج: ليصف. م: كنصف النصف درجة وقع ضروب. | ١٨. ع: من الكسوف. ي: و مع كسوفين. | |
| ١٩. ج: و مطلع. | ٢٠. ع: أنه ختصر. | ٢١. ج: كروحات. ع: كردجات. م: كردحات. |
| ٢٢. ج، ك، ل: [الكلمة مطموسة]. ق: فيفر. م: قنفر. | ٢٣. م: لرفيقه دقيقة. ي: دقيقة. | |
| ٢٤. ع: ترجمة. م: ترجمه. | ٢٥. ك: الكتاب. | ٢٦. ع: تجده. |
| ٢٧. ج، ل: الحركات. | ٢٨. ج، م: تسميه. | ٢٩. ك: السندهند الكبير. م: بالسندهند. |
| ٣٠. س: و تفسير السندهند. م: و يفسر السندهند. | | |

يعملون به إلى أيام الخليفة المأمون. فاختره له أبو جعفر محمد^١ بن موسى الخوارزمي، وعمل منه زيجه المشهور لبلاد^٢ الإسلام، وعول^٣ فيه على أوساط السندهند، وخالفه في التعاديل والميل. فجعل تعاديله على مذاهب^٤ الفرس، وميل الشمس فيه على مذهب بطليموس، واخترع فيه^٥ من أنواع^٦ التقريب أبواباً حسنة^٧ لا تفي بما احتوى عليه من الخطأ البين الدال على ضعفه في الهندسة، وبعده عن التحقيق بعلم الهيئة^٨. فاستحسنه أهل ذلك الزمان من أصحاب السندهند، وطاروا به كل مطير^٩. وما زال نافقاً^{١٠} عند أهل العناية^{١١} بالتعديل إلى زماننا هذا.

فلما^{١٢} أفضت الخلافة إلى عبد الله المأمون بن هارون الرشيد بن^{١٣} محمد المهدي بن أبي جعفر المنصور، وطمحت نفسه الفاضلة إلى درك^{١٤} الحكمة وسمت به^{١٥} همته الشريفة إلى الإشراف على علوم الفلسفة^{١٦}، ووقف^{١٧} العلماء^{١٨} في^{١٩} وقته على كتاب المجسطي، وفهموا صورة^{٢٠} آلات الرصد الموضوعة فيه، بعثه^{٢١} شرفه^{٢٢} وحداه نبيله على أن جمع علماء أهل^{٢٣} عصره من أقطار مملكته، وأمرهم أن يصنعوا^{٢٤} مثل تلك الآلات^{٢٥}، وأن يقيسوا بها الكواكب ويعرفوا^{٢٦} منها^{٢٧} أحوالها، كما صنعه بطليموس ومن كان قبله.

- | | |
|---|---|
| ١. م: فاختره له أبو جعفر محمد. ي: - محمد. | ٢. م، ي: ببلاد. |
| ٣. ع: وعذل. | ٤. ي: مذهب. |
| ٥. ج: منه. | ٦. م: من أنواع التعريب. |
| ٧. ج: حله. | ٨. د، م: الهندسة. |
| ٩. ج، ل: أمطار. د: طير. ك: قطار. | ١٠. م، ي: نافقاً. |
| ١١. د: أهل القاية. م: أهل العاية. | ١٢. د، م، ي: ولما. |
| ١٣. د، ك، ل: - بن. | ١٤. م: وطمحت نفسه الفاضلة إلى درك. ي: إدراك. |
| ١٥. د: وسمت به. ع: - به. م: وتمنت. | ١٦. ج: الفلاسفة. م: الإشراف على علوم الفلسفة. |
| ١٧. س: ووقعت. | ١٨. ي: علماء. |
| ١٩. ي: - في. | ٢٠. د، م، ي: صور. |
| ٢١. د، م: سروره. ي: سروره. | ٢٢. ي: - أهل. |
| ٢٣. د، م: سروره. ي: سروره. | ٢٤. ي: أن يضعوا. |
| ٢٥. ي: تلك الآداب. | ٢٦. م، ي: ويعرفوا. |
| ٢٧. ج، ل: بها. | |

ففعّلوا ذلك و تولّوا الرصد بها بمدينة الشّمسية من بلاد دمشق من أرض الشام سنة أربع عشرة^١ و مائتين. فوقفوا على زمان^٢ سنة الشّمس الرصدية، و مقدار ميلها، و خروج^٣ مركزها، و موضع أوجها و عرفوا مع ذلك بعض أحوال باقي^٤ الكواكب من السيّارة و الثابتة.

ثمّ قطع^٥ بهم عن استيفاء غرضهم^٦ موت الخليفة المأمون في سنة ثمان عشرة و مائتين. فقيّدوا ما انتهوا إليه^٧، و سمّوه: «الرصد المأموني».

و كان الذين تولّوا^٨ ذلك: يحيى بن أبى منصور، كبير المنجّمين في عصره؛ و خالد بن عبد الملك المروزي^٩؛ و سند بن علي؛ و العباس بن سعيد الجوهري. و ألف كلّ واحد منهم في ذلك زيجاً منسوباً إليه موجوداً بأيدي^{١٠} الناس إلى اليوم. فكانت أرصاد هؤلاء^{١١} أوّل أرصاد كانت في مملكة الإسلام.

و لم يزل خواصّ من المسلمين و غيرهم من المتّصلين بملوك بني العباس و سواهم من ملوك الإسلام، منذ^{١٢} ذلك الزمن^{١٣} إلى وقتنا هذا يعنون^{١٤} بصناعة النجوم، و الهندسة، و الطبّ، و غير ذلك من العلوم القديمة، و يؤلّفون فيها الكتب الجليلة، و يظهرون منها النتائج^{١٥} الغريبة.

و ممّن^{١٦} اشتهر منهم بإحكام العلوم، و التوسّع في فنون الحكمة: يعقوب بن إسحق الكندي، فيلسوف العرب، و أحد أبناء ملوكها. و هو أبو يوسف يعقوب بن إسحق^{١٧} بن الصباح بن عمران^{١٨} بن إسماعيل بن محمّد بن الأشعث بن قيس بن معدى كرب بن

- | | | |
|---|--------------------------|----------------------------------|
| ١. ج: أربع عشر. | ٢. ي: على زمن. | ٣. ك: - خروج. |
| ٤. ج، ع، م: مافى. | ٥. س: ثمّ تقطع. ع: فقطع. | ٦. ج: عرفهم. م: عن اسفا غرضهم. |
| ٧. د: فأنتهوا إليه. ل: فقبل و أمّا انتهوا إليه. | | |
| ٨. س، ك، ل: الذى تولّى. ي: و الذى تولّى. | | ٩. ج: المروزي. د، ك، ل: المروزي. |
| ١٠. ي: فى أيدي. | ١١. ي: أرصادهم. | ١٢. ج، س، ك، ل: قبل. ي: منذ. |
| ١٣. د، ي: الزمان. ك: - الزمان. | ١٤. ي: يمتنون. | ١٥. ج: الشاح. |
| ١٦. م: فمّن. ي: فمّن. | ١٧. ع، م: - بن إسحق. | ١٨. ع: - بن عمران. |

معاوية^١ بن جبلة^٢ بن عدى^٣ بن ربيعة بن معاوية الأكبر بن الحارث^٤ الأصغر بن معاوية بن الحارث الأكبر بن معاوية بن ثور بن مرقع^٥ بن كندة بن عفير بن عدى بن الحارث^٦ بن مرة^٧ بن أدد بن زيد^٨ بن يشجب^٩ بن عريب^{١٠} بن زيد بن كهلان بن سبأ بن يشجب^{١١} بن يعرب بن قحطان.

وكان أبوه إسحق بن الصباح^{١٢} أميراً على الكوفة للمهدي والرشيدي. وكان جدّه^{١٣}، الأشعث^{١٤} بن قيس، من أصحاب النبي، صلى الله عليه وسلم، وكان قبل ذلك ملكاً على كندة، وكان^{١٥} أبوه قيس بن معدى كرب ملكاً على جميع كندة أيضاً، عظيم الشأن. وهو الذي مدحه الأعشى، أعشى^{١٦} بنى قيس^{١٧} بن ثعلبة، بقصائده الأربع^{١٨} الطوال التي أولاهن: «لعمرك ما طول هذا الزمن^{١٩}»^{٢٠}؛ والثانية: «رحلت سميّة غدوة أجمالها»^{٢١}؛ والثالثة: «أزمنت من آل ليلى ابتكاراً»^{٢٢}؛ والرابعة: «أتهجر غانية أم تلمّ»^{٢٣}»^{٢٤}.

وكان أبوه معدى كرب بن^{٢٥} معاوية ملكاً على بني الحارث^{٢٦} الأصغر بن معاوية^{٢٧} في حضرموت. وكان أبوه معاوية بن جبلة ملكاً بحضرموت أيضاً على بني الحارث^{٢٨} الأصغر، وكان معاوية بن الحارث^{٢٩} الأكبر، وأبوه معاوية بن ثور^{٣٠} ملوكاً على معد،

- | | | |
|--|--|-----------------------------|
| ١. ج: معاوية. | ٢. ك، ل، ي: خالد. | ٣. ي: علي. |
| ٤. ي: الأصغر بن ... بن الحارث. | ٥. ج: بن مرجع، م: معاوية بن بورين مريح. | |
| ٦. ج، م، ي: الحرث. | ٧. ج: مر، ك، ل: مرين. | ٨. ع: بن أدرين زيد. |
| ٩. م: يسحب، ي: يشخب. | ١٠. م، ي: غريب. | ١١. م: يسحب، ي: يشخب. |
| ١٢. ج: المصباح. | ١٣. ع، م: جدّه. | ١٤. ج: الأسفن، ع: الأشعث. |
| ١٥. ج: وكان ... أيضاً. | ١٦. ع: أعشى. | ١٧. ع، م، ي: بن قيس. |
| ١٨. ج، س، ك: الأربع. | ١٩. ي: هذا الزمان. | |
| ٢٠. [شرح ديوان الأعشى، قصيدة «لعمرك»، ٢٠٦-٢١٣] | | |
| ٢١. [نفس المصدر، قصيدة «فظللت أرهاها»، ١٥١-١٥٥]. | | |
| ٢٢. [نفس المصدر، قصيدة «ففاضت دموعي»، ٨٢-٨٦]. | | ٢٣. ك: الرابعة ... أم تلمّ. |
| ٢٤. [نفس المصدر، قصيدة «ونظرة عين»، ١٩٧-٢٠٢]. | | ٢٥. ج، ع: وابن، ي: - بن. |
| ٢٦. ج، م، ي: بني الحرث. | ٢٧. ع، م: معاوية بن حضرموت. | ٢٨. ج: علي بن الحرث. |
| ٢٩. ج، م، ي: الحرث. | ٣٠. ع: وأبو معاوية ثور، م، ي: وأبوه ثور. | |

بالمشقر^١ واليمامة والبحرين.

و لم يكن في الإسلام من اشتهر عند الناس بمعاناة^٢ علوم^٣ الفلسفة^٤، حتى سمّوه فيلسوفاً غير يعقوب هذا^٥. وله في أكثر العلوم تواليف^٦ مشهورة، من المصنّفات الطوال^٧ والرسائل القصار ما يزيد عددها على خمسين تأليفاً.

فمن كتبه المشهورة: التوحيد المعروف بـ فم الذهب^٨، ذهب^٩ فيه إلى مذهب أفلاطون من القول بحدوث^{١٠} العالم في غير زمان هذا^{١١}، ونصر هذا المذهب بحجج^{١٢} غير صحيحة^{١٣}، بعضها سوفسطائية^{١٤} وبعضها خطبية؛ ومنها كتابه^{١٥}: في الرد على المنائية^{١٦}، إحدى فرق الضلال^{١٧} القائلة^{١٨} بالأصليين^{١٩} القديمين؛ ومنها رسالته: في ماهية^{٢٠} ما بعد الطبيعة^{٢١}؛ ومنها كتابه: في إثبات النبوة؛ ومنها كتابه^{٢٢}: في علم^{٢٣} الموسيقى، المعروف بالمؤنس؛ ومنها رسالته في تسليّة الأحران؛ ومنها كتاب آداب النفس؛ ومنها كتبه في علم^{٢٤} المنطق. وهي كتب قد نفقت عند الناس^{٢٥} نفاقاً عاماً، وقلّما ينتفع^{٢٦} بها في العلوم، لأنها خالية^{٢٧} من صناعة التحليل التي لا سبيل إلى معرفة الحق من الباطل في كلّ مطلوب إلاّ بها. وأما صناعة التركيب، وهي التي قصد يعقوب في كتبه هذه إليها، فلا ينتفع بها إلاّ من كانت عنده مقدّمات غيره^{٢٨} فحينئذٍ يمكنه^{٢٩} التركيب، و

- | | | |
|--|--|-------------------------------|
| ١. ج، م: بالمستقر. | ٢. ج، ي: - معاناة. | ٣. ج: علم. |
| ٤. ج، ل: الفلسفة. | ٥. ي: - هذا. | ٦. ي: تأليف. |
| ٧. ج، س، ل: - والرسائل ... تأليفاً. | ٨. س: فهر الذهب. | |
| ٩. ي: به. | ١٠. ي: يحدث. | ١١. ج، ي: - هذا. م: هذا وقصر. |
| ١٢. ع، م، ي: بحجاج. | ١٣. ج: عن صحيحة. | ١٤. ع: سوفسطائية. |
| ١٥. ج، ك: - في. | ١٦. ج، س، ك، ل: المنائية. م: المنائية. | |
| ١٧. ي: الضلالة. | ١٨. ج: القائلين. | ١٩. ج، ل: ما لأصليين. |
| ٢٠. ج، ل: مبانية. م: مائية. ي: - ماهية. | | |
| ٢١. م: بعد الطبيعة. ي: الطبيعة في الرد على المنائية. | ٢٢. ي: كتاب. | |
| ٢٣. ي: في علوم. | ٢٤. م: آداب البحث و النفس. ي: - علم. | |
| ٢٥. د، م: عند سائر الناس. | ٢٦. ي: قلّما يشفع. | ٢٧. ج: حالة. |
| ٢٨. ج، د: مقدّمات عديدة غيره. ي: - غيره. | ٢٩. ج، ي: يمكن. | |

مقدمات كل مطلوب لا توجد^١ إلا بصناعة التحليل^٢.

ولا أدري ما حمل يعقوب على الإضراب^٣ عن هذه الصناعة الجليلة^٤ هل جهل مقدارها^٥؟ أو ضنَّ على الناس بكشفها^٦؟ وأى^٧ هذين كان فهو نقص فيه. وله بعد هذا رسائل كثيرة في علوم جمّة^٨، ظهرت له^٩ فيها آراء فاسدة، ومذاهب بعيدة عن^{١٠} الحقيقة.

و منهم أحمد بن الطيّب^{١١} السرخسي، تلميذ يعقوب بن إسحق الكندي. أحد المتفنين في علوم^{١٢} الفلسفة^{١٣}. وله تواليف^{١٤} جليلة في الموسيقى، والمنطق، وغير ذلك؛ حسنة العبارة، جيّدة الاختصار.

و منهم محمّد بن زكريّا الرازي، طبيب المسلمين غير مدافع^{١٥}، وأحد المهرة في علم^{١٦} المنطق، والهندسة، وغيرها من علوم الفلسفة^{١٧}. وكان في ابتداء تعلّمه يضرب العود^{١٨}، ثم ترك ذلك وأقبل^{١٩} على تعلّم الفلسفة^{٢٠}، فنال منها^{٢١} كثيراً، وألف نيّفاً على مائة تأليف، أكثرها في صناعة الطب، و سائرها في صنوف^{٢٢} من المعارف^{٢٣} الطبيعية والإلهية إلا أنه لم يوغل^{٢٤} في العلم الإلهي^{٢٥}، ولا فهم^{٢٦} غرضه الأقصى، فاضطرب لذلك رأيه^{٢٧}، وتقلّد آراء سخيفة، وانتحل مذاهب خبيثة^{٢٨}، وذمّ أقواماً لم يفهم عنهم ولا هدى لسيلهم.

- | | | |
|-----------------------|---|-----------------------|
| ١. ج: لا يوجد. | ٢. ج: بصناعة الجليل. | ٣. ج: على الإخراپ. |
| ٤. ع: الجليلة. | ٥. ج: أم. ي: - أو. | ٦. س، ك، ل، ي: بكشفه. |
| ٧. ج: وإلى. | ٨. ي: جمّة. | ٩. ج، ك، ل: - له. |
| ١٠. ي: من الحقيقة. | ١١. د، م: أحمد بن مروان بن الطيّب. ع: بن محمّد. | |
| ١٢. ج، ك، ل: علم. | ١٣. ج: الفلاسفة. | ١٤. ي: تأليف. |
| ١٥. ي: غير مدافع فيه. | ١٦. ي: في علوم. | ١٧. ج: الفلاسفة. |
| ١٨. ج: بالعود. | ١٩. ج: واصل. | ٢٠. ل: الفلاسفة. |
| ٢١. ج: فيها. | ٢٢. د، م، ي: ضروب. | ٢٣. ع، م: من المعاني. |
| ٢٤. د: لم يدخل. | ٢٥. ج: الإلّين. ع: - الإلهي. | ٢٦. ي: ولا علم. |
| ٢٧. د: ذاته. | ٢٨. ج، ك، ل: وضرّ. س: خبيثة. ي: سخيفة ودنا. | |

و دبر^١ مارستان الري، ثم مارستان بغداد زماناً، ثم عمى^٢ في آخر عمره، وتوفى قريباً من عشرين و ثلاث مائة.^٣

و منهم أبو نصر محمد بن نصر الفارابي^٤، فيلسوف المسلمين بالحقيقة. أخذ صناعة المنطق عن يوحنا بن جيلان المتوفى بمدينة السلام^٥ في أيام المقتدر. فبذل جميع أهل الإسلام فيها، و أربى^٦ عليهم في التحقق^٧ بها. فشرح غامضها، و كشف سرها، و قرب تناولها، و جمع ما يحتاج^٨ إليه منها، في كتب صحيحة العبارة، لطيفة الإشارة، منبهة على ما أغفله الكندي و غيره من صناعة التحليل و أنحاء^٩ التعاليم و أوضح القول فيها عن مواد المنطق الخمس^{١٠}، و أفاد وجوه الإلتفاع بها، و عرّف طرق استعمالها، و كيف تعرف^{١١} صورة القياس في كل مادة^{١٢} منها. فجاءت^{١٣} كتبه في ذلك الغاية الكافية و النهاية الفاضلة.

ثم له بعد هذا كتاب^{١٤} شريف في احصاء العلوم، و التعريف بأغراضها^{١٥}، لم يسبق إليه، و لا ذهب أحد مذهبه فيه، و لا يستغنى طلاب العلوم كلها عن الإهتمام به، و تقديم النظر فيه.

و له كتاب في أغراض^{١٦} فلسفة^{١٧} أفلاطون و أرسطوطاليس، يشهد له بالبراعة في صناعة الفلسفة^{١٨}، و التحقق بفنون الحكمة. و هو أكبر عون على تعلم طريق النظر، و تعرف وجوه^{١٩} الطلب. أطلع فيه على أسرار العلوم و ثمارها علماً علماً، و بين كيف التدرج من بعضها إلى بعض شيئاً فشيئاً.

١. د، م: - الري ثم مارستان. ي: و أدار.

٢. د، م: - عمى. ي: و أدار.

٣. ي: + و الله سبحانه أعلم. ج: العادامي. م: محمد بن محمد بن نصر.

٤. س: - في. ش: بن جبلائي. ص: ع: حيلان. ق: ي: جيلاد. م: حلان. ج: و أرى. ص: و أربى. ي: و أتبى.

٥. س: في التحقيق. ٨. ع: م: ما تحتاج. ٩. ع: و إيجاء. ي: التعليم.

١٠. ج: م: الخمسة. ي: الخمس و أفراد [و صحتها «ش» في الروايات على الصفحات].

١١. ي: تصرف. ١٢. د: مأكرة. ١٣. ج: فحانت.

١٤. ج: هذا الكتاب. ١٥. ج: بأغراضها. ١٦. ج: أغراض.

١٧. ج: فلاسفة. ١٨. ج: الفلاسفة. ١٩. د، س، ي: وجه.

ثم بدأ بفلسفة^١ أفلاطون، فعرف غرضه^٢ منها، وسمى تواليفه^٣ فيها. ثم أتبع^٤ ذلك بفلسفة^٥ أرسطوطاليس^٦، مقدماً^٧ لها مقدمة جليلة، عرف فيها بتدرجه إلى فلسفته^٨. ثم بدأ بوصف أغراضه في تواليفه^٩ المنطقية، والطبيعية، كتاباً كتاباً حتى انتهى به^{١٠} القول، في النسخة الواصلة إلينا إلى أول العلم الإلهي، والإستدلال بالعلم الطبيعي عليه^{١١}. فلا أعلم كتاباً أهدى^{١٢} على طلب^{١٣} الفلسفة منه، فإنه يعرف بالمعاني المشتركة لجميع^{١٤} العلوم والمعاني^{١٥} المختصة^{١٦} بكل علم^{١٧} منها ولا سبيل^{١٨} إلى فهم معاني قاطاغورياس، وكيف هي الأوائل الموضوعية لجميع العلوم إلا منه.

ثم له بعد هذا في العلم الإلهي وفي العلم المدني كتابان لا نظير لهما. أحدهما: المعروف بالسياسة المدنية؛ والآخر: المعروف بالسيرة الفاضلة. عرف فيهما^{١٩} بجمل عظيمة من العلم الإلهي على مذهب أرسطوطاليس^{٢٠}، في المبادئ^{٢١} الستة الروحانية، وكيف تؤخذ^{٢٢} عنها الجواهر الجسمانية على ما هي عليه من النظام واتصال الحكمة. وعرف فيهما^{٢٣} بمراتب الإنسان وقواه النفسانية، وفرق بين الوحي والفلسفة^{٢٤}، ووصف أصناف المدن الفاضلة وغير الفاضلة، واحتياج المدينة إلى السير^{٢٥} الملكية والنواميس النبوية.

وكان أبو نصر الفارابي معاصراً لأبي بشر متى بن يونس؛ إلا أنه كان دونه في السن و فوقه في العلم.

- | | | |
|---|-----------------------------------|--------------------------|
| ١. ج، ك، ل: بطبيعة، س: علماً. | ٢. د: تعرضه، ي: بغرضه. | ٣. ي: تأليفه. |
| ٤. ج، ك، ل: أتبعه. | ٥. ج، ل: بفلاسفة. | ٦. ج، ي: أرسطاطاليس. |
| ٧. ي: فقدم له. | ٨. ج، ل: فلاسفته. | ٩. ي: تأليفه. |
| ١٠. ع، م: فيه. | ١١. ج، ل: إليه. | ١٢. م، ي: أجدي. |
| ١٣. ج: طلب الفلاسفة فيه، س، ك، ل، م، ي: طالب. | | ١٤. ج: فجميع. |
| ١٥. س: والمعاني. | ١٦. ج، ل: المختص. | ١٧. م، ي: يعلم علم. |
| ١٨. ع: ولا سبيل إلا به إلى. | ١٩. ع: فيها. | ٢٠. ج، ي: أرسطاطاليس. |
| ٢١. ي: في مبادئ. | ٢٢. ج، ل: يوجد، ع: يؤخذ، م: منها. | |
| ٢٣. ع، م، ي: فيها. | ٢٤. ج، ل: والفلاسفة. | ٢٥. د، ل، م: إلى السيرة. |

و على كتب متى بن يونس فى علم المنطق معول^١ العلماء ببغداد و غيرها من أمصار المسلمين بالمشرق^٢، لقرب^٣ مأخذها و كثرة شرحها. و كانت وفاته ببغداد فى خلافة الراضى^٤، و كانت وفاة^٥ أبى نصر الفارابى بدمشق فى كنف الأمير سيف الدولة على بن عبدالله بن حمدان التغلبى سنة تسع و ثلاثين و ثلاث مائة.

فهؤلاء هم المشاهير^٦ عندنا من أهل التوسع فى فنون المعارف. و أمّا المشتهرون^٧ بإحكام بعض أجزاء^٨ الفلسفة^٩ فكثير^{١٠}:

أحمد بن عبدالله البغدادى المعروف بجيش^{١١}. كان فى زمان المأمون و المعتصم. و له ثلاثة أزياج^{١٢}: أولها المؤلف على مذهب السندهند، خالف^{١٣} فيه^{١٤} الفزارى و الخوارزمى فى عامة الأعمال، و استعماله لحركة إقبال^{١٥} فلك^{١٦} البروج و إدباره على رأى ثيون^{١٧} الإسكندراني. و اتضح^{١٨} له بها مواضع^{١٩} الكواكب فى الطول، و كان تأليفه^{٢٠} لهذا^{٢١} الزيج^{٢٢} فى^{٢٣} أول أمره^{٢٤} أيام^{٢٥} كان يعتقد^{٢٦} حساب السندهند؛ و الثانى المعروف^{٢٧} بالمتحن^{٢٨} و هو أشهرها له^{٢٩} ألفه بعد أن رجع إلى معاناة الرصد، و ضمّنه حركات الكواكب على ما يوجب الإمتحان فى زمانه؛ و الثالث الزيج^{٣٠} الصغير، المعروف بالشاه^{٣١}. و له كتاب حسن فى العمل بالأسطرلاب^{٣٢}.

- | | |
|--|-----------------------------------|
| ١. ج، ك، ل، ي: - إلا أنه... بن يونس. د، س، ي: تعويل. | ٢. ج، ك، ل: بالمشرقية. ي: بالشرق. |
| ٣. ج، ك، ل: على مأخذها. | ٤. ج، ك، ل: + بالله. |
| ٥. ج، م: وفاته. | ٦. ل: المشهورون. |
| ٧. ي: المشهورون. | ٨. ل: - أجزاء. |
| ٩. ج، م: الفلسفة. | ١٠. ع: - فكثير. |
| ١١. د، ي: بجيش. م: بجنش. | ١٢. ج: ثلاثة كتب. |
| ١٣. ع: فالف. | ١٤. ع: منه. |
| ١٥. ج: القل. ك، ل: إقبال العلل. م: الحركة إقبال. | ١٦. ج: ملك. |
| ١٧. ج، م: ثاون. ق: ثاؤن. ك: تاؤان. ل: تاون. | ١٩. ج: مواضع. |
| ١٨. د، س: لتصبح. ق: ليصح. م: لتصح. ي: ليصلح. | ٢٠. ج: بالبعده. |
| ٢١. ج: هذا. | ٢٢. ج: الزيج. |
| ٢٣. ي: - فى. | ٢٤. ي، م: أزل مرة. |
| ٢٤. ي: - فى. | ٢٥. ي: فى أيام. |
| ٢٦. ي: - يعتقد. | ٢٧. ج: المعروف أيضاً. |
| ٢٧. ج: المعروف أيضاً. | ٢٨. ج، س، ك، ل: بالمستحق. |
| ٢٨. ي: أشهر ما له. | ٢٩. ج: الزيج الصغير. |
| ٢٩. ي: أشهر ما له. | ٣٠. ج: الزيج الصغير. |
| ٣٠. ج: الزيج الصغير. | ٣١. بالشاه. |
| ٣٢. ق: + و بلغ من عمره نحو مائة سنة. م: و منهم أحمد بن محمد بن كثير. | |

و منهم أحمد بن كثير الفرغاني، أحد منجمي المأمون، و صاحب المدخل إلى علم هيئة الأفلاك و حركات النجوم. و هو كتاب لطيف الجرم^١، عظيم الفائدة، يتضمن^٢ ثلاثين باباً احتوت على جوامع كتاب المجسطي^٣، بأهذب^٤ لفظ و أبين عبارة. و منهم موسى بن شاكر و بنوه: محمد، و أحمد^٥، و الحسن^٦ كانوا جميعاً متقدمين^٧ في علم الهندسة^٨، و هيئة الأفلاك، و حركات النجوم. و لهم^٩ غناية بأرصاد الكواكب^{١٠}، و اقتبال بقياسها^{١١} و كان موسى بن شاكر^{١٢} مشهوراً من^{١٣} منجمي المأمون و كان بنوه أبصر الناس بالهندسة، و علم الحيل. و لهم في ذلك تواليف شريفة^{١٤} الأغراض، عظيمة القدر و الفائدة^{١٥}، مشهورة عند الناس.

و منهم عمر بن الفَرَّخَان^{١٦} الطبري، أحد رؤساء الترجمة و المتحققين^{١٧} بعلم حركات النجوم و أحكامها.

ذكر أبو معشر جعفر بن محمد بن عمر البلخي^{١٨} في كتاب المذاكرات^{١٩} لشاذان^{٢٠} بن بحر^{٢١}، أن ذا الرياستين الفضل بن سهل وزير المأمون استدعاه من بلده، و وصله بالمأمون. فترجم^{٢٢} له كتباً كثيرة، و حكم بأحكام موجودة إلى اليوم في خزائن السلطان، و ألف له كتباً كثيرة في النجوم، و غيرها من فنون الفلسفة^{٢٣}.

١. ج: الجزم.
٢. د: يضمن. ق: مضمن. م: قد تضمن. ي: تضمن.
٣. ق: كتاب بطليموس. م: كتاب المجسطي.
٤. ل، ي: بأعذب.
٥. د، ك، ل، م: و أخوه.
٦. د، ع، ك، ل، ي: الحسين.
٧. ي: من المتقدمين.
٨. ي: الفلسفة.
٩. ج، ل: و له.
١٠. د: و اقتبال... عظيمة القدر. م: و اهتبال.
١١. ج: بقياساتها.
١٢. م، ي: بن شاكر منهم مشهوراً.
١٣. م، ي: في.
١٤. ي: شريفة... و الفائدة.
١٥. ش: [ناقل من] ق: + عجيبة تعرف بحيل بني موسى و هي.
١٦. ج، ل: الفرقان.
١٧. س: و التحقيق.
١٨. ج، ي: بن عمر.
١٩. ج: المذاكرات.
٢٠. ج: لشاذان. م: لأستاذان ابن بحر. ي: لشاذ.
٢١. س: ابن حرّ.
٢٢. ج، ي: له.
٢٣. ج، ل: الفلاسفة. ي: + والله تعالى أعلم.

و منهم أبو جعفر محمد بن سنان الحرّاني، المعروف بالثاني^١، أحد المهرة برصد^٢ الكواكب، والمقدّمين^٣ في علم الهندسة^٤، و هيئة الأفلاك و حساب النجوم و صناعة الأحكام.

و له زيج جليل، ضمّنه أرصاده للنيرين، و إصلاحه^٥ لحركاتهما^٦ المثبتة^٧ في كتاب بطليموس، المعروف بكتاب المجسطي، و ذكر فيه حركات الخمسة^٨ المتحرّرة^٩ على حسب ما أمكنه من إصلاحها و سائر ما يحتاج إليه من حساب الفلك. و كان بعض أرصاده التي سمّاها في زيجه في سنة تسع و ستين^{١٠} و مأتين من الهجرة، و ذلك في السنة الثامنة^{١١} من خلافة المعتمد^{١٢} على الله^{١٣}.

و لا أعلم أحداً^{١٤} في الإسلام بلغ مبلغه في تصحيح أرصاد الكواكب، و امتحان حركاتها. و له بعد ذلك عناية بأحكام النجوم، أدّته إلى التأليف في ذلك. فمن تأليفه فيها كتابه^{١٥} في شرح المقالات الأربع^{١٦} لبطليموس. و منهم الفضل بن حاتم النيريزي^{١٧} كان^{١٨} مقدّماً^{١٩} في علم الهندسة، و هيئة الأفلاك، و حركات النجوم. و له تأليف^{٢٠} مشهورة. منها كتابه الذي شرح فيه كتاب^{٢١} المجسطي؛ و كتابه في شرح كتاب أقليدس^{٢٢}؛ و زيج كبير على مذهب السندهند.

١. ج: بالثاني. م: سنان بن جابر الحرّاني المعروف بالبنائي. ي: و منهم جعفر بن محمد بن سنان الحرّاني المعروف بالنبهاني.
 ٢. د: راصد.
 ٣. ج، ي: المتقدمين.
 ٤. ي: الفلسفة.
 ٥. ي: وإصلاحاً.
 ٦. ج: لحركاته. ع، م: لحركاتها. ل: بحركاته.
 ٧. ج، ل: المبيّنة. د: المسلية. م: المسقية.
 ٨. ع: الخمس.
 ٩. ع، م: المتميّزة.
 ١٠. ج، ك، ل: تسع و سبعون.
 ١١. ج، د، ل، م: الثانية.
 ١٢. ج، م: المعتضد. ي: المعتصم.
 ١٣. ج، د، س، ك، ل، م، ي: - على الله.
 ١٤. ق: ولا يعلم أحد.
 ١٥. ي: كتاب.
 ١٦. ج: اليسرى. د، م: التبريزي. ك، ل: السرى.
 ١٧. ي: وكان.
 ١٨. د، ي: متقدّماً.
 ١٩. م، ي: تأليف.
 ٢٠. ي: أوقليدس.
 ٢١. م: كتاب المجسطي. ي: - كتاب المجسطي و كتابه في شرح.
 ٢٢. ي: أوقليدس.

و منهم الحسن^١ بن الصباح^٢، له زيج أثبت أوساط الكواكب فيه^٣ على مذهب^٤ السندهند، وتعاديلها على مذهب بطليموس، وميل^٥ الشمس على ما يؤدى إليه الرصد فى زمانه.

و منهم محمد بن إسماعيل التنوخى^٦ المنجم الذى دخل إلى^٧ الهند و صدر عنها^٨ بغرائب^٩ من علم النجوم. منها حركة^{١٠} الإقبال والإدبار و غير ذلك^{١١}.

و منهم على^{١٢} بن ماحور^{١٣} أحد العلماء بحركات الكواكب، والمعاني لأرصادها. و منهم أبو معشر^{١٤} جعفر بن محمد بن عمر البلخى، عالم أهل الإسلام بأحكام النجوم، و صاحب التواليف^{١٥} الشريفة، و المصنفات المفيدة فى صناعة الأحكام و علم التعديل. و كان مع ذلك أعلم الناس بسير^{١٦} الفرس و أخبار سائر العجم^{١٧}.

فمن كتبه فى صناعة الأحكام^{١٨} كتاب الطبائع و كتاب الألف، و كتاب المدخل الكبير، و كتاب القرائن^{١٩} و كتاب الدول والملل^{٢٠}، و كتاب الملاحم، و كتاب الأقاليم، و كتاب الهيلاج^{٢١} والكخداه^{٢٢}، و كتاب المقالات^{٢٣} فى الموالي، و كتاب النكت، و كتاب تحاويل سنن الموالي و غير ذلك.

و^{٢٤} من كتبه فى حركات النجوم زيجه الكبير. و هو كثير^{٢٥} الفائدة جامع لأكثر علم

١. هو من العلماء بالهيئة و غير ذلك من الهندسة، وله من الكتب: كتاب الاشكال والمسائح، و كتاب الكرة، و كتاب العمل بذات الحلق (أنظر: الفهرست للتدريج، ٣٨٦). و ليس هو الحسن بن الصباح بن على الاسماعيلي (٥١٨٤٢٨ ق/

١٠٣٧-١٢٤٤ م). كما توهمت بوعنوان (ص ١٤٣). م: الحسين.

٢. د، س، ل، م، ي: مصباح. ٣. ي: فيه. ٤. ي: مذهب... الشمس على. ٥. د: و تميل. م: و على الشمس.

٦. ج، ك، ل: الصوحى. ٧. ج، ك: إلى. ٨. ع: منها. ٩. د: الفرائب. م: نمراد.

١٠. ي: حركات. ١١. ج، س، ك، ي: و غير ذلك. ١٢. ق: عبدالله.

١٣. ج: ماحوز. ق: اماجوز. ي: ماجود. ١٤. د، ل: معشر. م: أبى معشر.

١٥. م: التأليف. ي: تأليف. ١٦. ج، ك، ل: بسير الملوك و الفرس. ١٧. ق: سائر الأمم.

١٨. د: للأحكام. ١٩. د: القرايات. م: العرايات. ٢٠. د: الملل و الدول.

٢١. ي: الفيلاج. ٢٢. ج، ك، ل: و الكرخداه. م: و الحخداه. ي: و الكخداه.

٢٣. ج، ل: المثلات. د، ك، ي: المثالات. ٢٤. س: و.

٢٥. ج: كبير.

الفلك بالقول المطلق^١ المجرد من البرهان؛ وكتاب الصغير. وهو المعروف بزيج^٢ القرات^٣ يتضمن^٤ معرفة أوساط الكواكب، لأوقات اقتران^٥ زحل^٦ والمشتري منذ عهد الطوفان.

وكان أبو معشر مدمناً على شرب الخمر، مشتهراً بمعاقرتها. وكان يعتربه صدع^٧ عند أوقات^٨ الإمتلاآت^٩ القمرية. وكان معاصراً لأبي جعفر محمد بن سنان البتاني^{١٠}.
و منهم الحسين^{١١} بن الخصيب^{١٢} أحد المتقدمين في علم^{١٣} الأحكام وفي علم التعديل. وله زيج مشهور، وكتاب حسن في المواليذ.
و منهم أحمد^{١٤} بن يوسف، صاحب الكتاب^{١٥} المؤلف في النسبة والتناسب^{١٦} و صاحب شرح الثمرة لبطليموس.

و منهم أحمد بن المثنى بن عبد الكريم، صاحب تعليل^{١٧} زيج الخوارزمي.
و منهم عمر^{١٨} بن محمد بن خالد بن عبد الملك^{١٩} المروزي^{٢٠}. له زيج مختصر على المذهب الممتحن الذي ظهر على يدي^{٢١} جدّه خالد بن عبد الملك المروزي^{٢٢}، و يحيى بن أبي منصور، وسند^{٢٣} بن علي، والعباس بن سعيد^{٢٤} الجوهري، المتقدم ذكرهم^{٢٥}.
و منهم محمد بن^{٢٦} الحسين بن^{٢٧} حميد^{٢٨}، المعروف بابن الأدمي، صاحب الزيج

- | | | |
|--|------------------------------------|--|
| ١. د. م. اليقين. | ٢. ق. : الزيج. | ٣. ج. : القرات. |
| ٤. م. ي. : تضمن. | ٥. د. م. : اقتران. | ٦. ج. : زحل. |
| ٧. ي. : صدع. | ٨. ج. ي. : أوقات. | ٩. ج. : الأضلات. ل. : الأخلات. م. : الإمتلاآت. |
| ١٠. ج. : البتاني. م. : الثاني. | ١١. ع. م. : الحسن. | ١٢. ج. : الخصيب. م. : الخصيب. |
| ١٣. ك. ل. - وفي. ي. : في إعلام. | ١٤. ك. : [الكلمة مطموسة]. | |
| ١٥. د. م. : الكتاب المعروف المؤلف في السند هند والتناسب. | | |
| ١٦. ج. : في الحسبة والناس. ع. - و صاحب شرح الثمرة. | | |
| ١٧. ع. م. : عمرو. ك. : [الكلمة مطموسة]. ي. : محمد. | | |
| ١٨. د. م. : المروزي. ي. : المروزي. | ٢١. ج. : علي يد. | ٢٢. م. : المروزي. ي. : المروزي. |
| ٢٣. ع. م. ي. : سيد. | ٢٤. د. : بن سقيا. م. : بن سعيد. | ٢٥. د. م. : الذكر. |
| ٢٦. ي. : محمد بن. | ٢٧. ك. : الحسين بن. م. : الحسن بن. | |
| ٢٨. ج. : الحسين بن محمد بن حميد. ل. : محمد. | | |

الكبير الذي أكمله^١ بعد وفاته تلميذه القاسم بن محمد بن هاشم^٢ المدائني، المعروف بالعلوي^٣، وسمّاه كتاب نظم العقد، وشهره^٤ في سنة ثمان و ثلاثين^٥ و ثلاث مائة. وهو كتاب جامع لصناعة التعديل، مشتمل^٦ على أصول علم^٧ هيئة الأفلاك، و حساب حركات النجوم على مذهب السندهند، و ذكر فيه من حركة^٨ إقبال الفلك و إدباره ما لم يذكره أحد قبله.

و كنّا نسمع^٩ قبل وصول هذا الكتاب إلينا من هذه الحركة ما لا يعقل^{١٠} و لا يضمّ إلى قانون، حتّى وقع هذا الكتاب إلينا و فهمنا^{١١} صورة هذه الحركة الغريبة^{١٢}، فكانت سبباً^{١٣} إلى التمرّس^{١٤} بها زماناً حتّى ظهر إلينا منها ما لا نظنه^{١٥} ظهرت إلى غيرنا، و تعقّبنا فيها أشياء قد بيّنتها في كتابي المؤلف في إصلاح حركات النجوم.

و منهم أبو محمد الهمداني المعروف بابن ذي الدمينّة، أحد أشراف العرب. و هو الحسن^{١٦} بن أحمد بن يعقوب بن يوسف بن داود بن سليمان المعروف بذي الدمينّة^{١٧} بن عمرو بن الحرث بن منقذ بن الوليد بن الأزهري بن عمر^{١٨} بن طارق بن أدهم^{١٩} بن قيس بن ربيعة بن عبد^{٢٠} بن عليان^{٢١} بن مرّة، و هو أرحب^{٢٢} بن الدعام بن مالك^{٢٣} بن معاوية بن صعب بن دومان بن فيكل^{٢٤} بن هيثم^{٢٥} بن حاشد بن نوف^{٢٦} بن همدان بن مالك بن ربيعة بن زيد بن أوسلة بن ربيعة بن الخيار بن^{٢٧} مالك بن زيد بن كهلان بن سبأ بن

٣. ج: بالفلوفى. ك، ل: بالفلوفى.

٢. ي: هشام.

١. ي: كمله.

٤. ج، ك، ل: يشتمل.

٥. ق: - و ثلاثين.

٤. د: و شهر.

٩. ق: وقد كان يسمع.

٨. ك، ل: حركات.

٧. ج، ك، ل، ي: - علم.

١٢. ج، ي: - الغريبة.

١١. ق: و فهم.

١٠. د: و لا ينضمّ.

١٤. ج، ك، ل: إلى التمرين. ق: إلى التفرّس.

١٣. ي: صبيّاً.

١٦. ي: الحسين.

١٥. ج: ملاح بطن. ع: ما لا يضمّن. ق: ما لا نظنه. ي: ما لا نظنّ.

١٨. ع: عمرو.

١٧. بذي الدمينّة. ي: بابن الدمينّة.

٢١. ج: عليان. م: عليا.

٢٠. ي: عهد.

١٩. ع: أتهم. ي: أتهم.

٢٤. ع: فيكيل. م: مكيل.

٢٣. ع، م: ملك.

٢٢. د، م: أرحم. ع: أرحب.

٢٦. ج: بن لون. د: بن عون.

٢٥. ج: بن هاشم. س: - بن هيثم. م: خيشم بن حاسد. ي: بن جشم.

٢٧. ع: - بن. م: الخباز بن ملك بن يرين بن جهل بن سبا.

يشجب^١ بن يعرب بن قحطان.

استخرجت نسبه^٢ من كتابه المعروف بالإكليل، المؤلف في أنساب حمير و أيام ملوكها. و هو كتاب عظيم الفائدة، يشتمل على عشرة فنون: الفن^٣ الأول منها، في اختصار المبتدأ^٤، و أصول أنساب العرب و المعجم و أنساب ولد مالك^٥ بن حمير؛ و الفن الثاني في نسب ولد^٦ الهميسع بن حمير؛ و الفن الثالث في فضائل قحطان؛ و الفن الرابع في السيرة القديمة من عهد يعرب^٧ بن قحطان إلى عهد أبي كرب^٨ أسعد الكامل. و هو تسع الأوسط؛ و الفن الخامس في السيرة الوسطى من عهد^٩ أبي كرب^{١٠} إلى عهد ذي نواس؛ و الفن السادس في السيرة الأخيرة و ذلك^{١١} من عهد ذي نواس^{١٢} إلى عهد الإسلام؛ و الفن السابع في التنبيه على الأخبار الباطلة و الحكايات المستحيلة؛ و الفن الثامن في ذكر قصور حمير و مدنها^{١٣} و دفائنها و أشعارها؛ و الفن التاسع في أمثال حمير و حكمها^{١٤} و حروبها^{١٥}؛ و الفن العاشر في معارف همذان. و في أثناء هذا الكتاب جمل حسان من حساب القرانات^{١٦} و أوقاتها و نبذ من علم الطبيعة، و أصول^{١٧} أحكام النجوم، و آراء^{١٨} الأوائل في قدم العالم و حدثه^{١٩}، و اختلافهم في أدواره، و في تناسل الناس، و مقادير^{٢٠} أعمارهم، و غير ذلك. و له بعد هذا تواليف حسان. منها كتاب سرائر الحكمة و غرضه^{٢١} التعريف بجمل

١. ج: يسحب. م: يشجب. ي: يشجب [وقد صحتها «ش» فيما بين الهلالين].

٢. ي: نسبه. ٣. ي: الفن. ٤. ج ل م: المبدأ.

٥. ج، ي: مالك بن م: ملك. ٦. ل: ولد. ٧. د: العرب.

٨. ج، ل: ذي كرب. ٩. ي: من أسعد. ١٠. ج، ل: ذي كرب.

١١. س، ك، ل: - و ذلك. ١٢. ع: أبي نواس.

١٣. د: و روايتها. م: حكمها في حروبائها. ي: و حكامها و حروبها.

١٤. ج: و حروبها. ش: و حروفها. ي: و حروبها. ١٥. ي: و حكمها.

١٦. القرابات. م: العرايات. ١٧. ج، ك، ل: و أمور من. ع: و أمور. ي: - و أصول.

١٨. د: و أقا. ١٩. ج: وجدته. د: حدثه. ٢٠. ي: مقادير.

٢١. ع: - غرضه.

علم الهيئة و الأفلاك^١ و مقادير حركات الكواكب و تبين علم أحكام النجوم و استيفاء ضرويه و استيعاب أقسامه؛ و منها كتاب القوى^٢؛ و منها كتاب اليعسوب في الرمي و القسي و السهام و النصال.

و وجدت بخط أمير الأندلس الحكم المستنصر بالله^٣ بن عبدالرحمن الناصر لدين الله^٤ بن محمد بن عبدالله الأمير بن عبدالرحمن الأمير بن^٥ الحكم الأمير بن^٦ هشام^٧ الأمير بن عبدالرحمن الأمير الداخل بالأندلس^٨ بن معاوية بن هشام أمير المؤمنين بن عبدالملك أمير المؤمنين^٩ بن مروان بن^{١٠} الحكم القرشي^{١١} الأموي: أن أبا محمد الهمداني توفي في سجن صنعاء في سنة أربع و ثلاثين و ثلاث مائة.

و منهم أبو الحسين^{١٢} علي بن عبدالرحمن بن يونس المصري، كان مختصاً^{١٣} بعلم النجوم، متصرفاً في سائر العلوم، بارع الشعر، و على إصلاحه^{١٤} لزيج يحيى بن أبي منصور، تعويل أهل مصر في تقويم الكواكب اليوم^{١٥}.

و منهم الحسن^{١٦} بن الهيثم المصري^{١٧}، صاحب التواليف^{١٨} في المرائي^{١٩} المحرقة^{٢٠}.

أخبرني القاضي أبو زيد عبدالرحمن بن عيسى بن محمد بن عبدالرحمن بن عيسى: أنه لقيه بمصر سنة ثلاثين و أربع مائة.

فهؤلاء مشاهير المعتنين^{٢٣} بعلم النجوم^{٢٤} التعليمي^{٢٥} البرهاني. و أما النجوم

- | | | |
|-----------------------------------|-----------------------|--------------------------|
| ١. ي: علم هيئة الأفلاك. | ٢. ج: القرى. | ٣. ج: بأبيه. ع: - بالله. |
| ٤. ع: لدين الله. | ٥. د: - بن. | ٦. ع، ك، ل: - الأمير. |
| ٧. ي: - بن هشام... بن معاوية. | ٨. ج: الأندلس. | ٩. ل: - المؤمنين. |
| ١٠. ج، ي: - بن. | ١١. ي: العوس. | ١٢. ج، ي: أبو الحسن. |
| ١٣. ج، ك، ل: متحققاً. | ١٤. ج، ل: وفي أخلاقه. | ١٥. ك، ل، م: - اليوم. |
| ١٦. ج، د، ك، ل، م، ي: - الحسن. | ١٧. ي: - المصري. | ١٨. ج، ي: تاليف. |
| ١٩. د: [الكلمة مطموسة]. م: المري. | ٢٠. ع: المحرقة. | ٢١. ج: أخبرنا. |
| ٢٢. د، م: - المعتنين. | ٢٣. د، م: - المعتنين. | ٢٤. ل: - النجوم. |
| | ٢٥. ج، ل: - النظم. | |

الطبيعي، وهو معرفة أحكام الكواكب^١ وتأثيرها في عالم الكون و الفساد، فإن أول من اشتهر به في مملكة الإسلام، محمد بن إبراهيم^٢ الفزاري المذكور، وكان يذهب^٣ منه إلى مذاهب^٤ العرب؛ ثم تلاه في هذه الطريقة^٥ محمد بن الجهم^٦ البرمكي^٧ وكان مع ذلك معتنياً بالمنطق؛ وابن مسافر اليماني^٨؛ وخالد الأموي^٩؛ ويحيى بن أبي منصور. فكان هؤلاء يجرون مجرى متقارباً في التمذهب بمذاهب العرب في أحكام النجوم.

و أمّا المتحققون بهذه الصناعة، والساكنون فيها مسالك العجم من الفرس و اليونانيين و غيرهم، فممن اشتهر منهم^{١٠}:

يعقوب بن طارق، صاحب كتاب المقالات في مواليد^{١١} الخلفاء والملوك و قعود من لم يعرف مولده؛

و منهم ماشاء الله اليهودي^{١٢}، صاحب التواليف الفخمة^{١٣}؛ و أبوسهل^{١٤} بن نوبخت الفارسي، و كان في زمان الرشيد^{١٥}؛ و ابنه الفضل بن أبي سهل^{١٦}؛ و أبوعلى الخياط؛ و ابواسحق^{١٧} بن سليمان الهاشمي، صاحب الكتاب المعروف بـأبي قماش المؤلف في تحاويل سني العالم؛ و عمر بن الفريخان الطبري؛ و أبو معشر جعفر بن^{١٨} محمد بن عمر البلخي؛ و أبو محمد^{١٩} الهمداني^{٢٠}؛ و جماعة سواهم.

و ممن اشتهر بعلم الطب و سائر العلوم المستنبطة من العلم الطبيعي، إسحق بن

- | | | |
|---|------------------------|---------------------------------------|
| ١. ك. ل: النجوم. | ٢. ع. م: بن الهيثم. | ٣. ج: وكان تذهب. ي: وكان مذهب. |
| ٤. د، م: مذهب. | ٥. ل: العرب. | ٦. ج، ك، ل: ثم تلاه في هذه الطريقة. |
| ٧. س: الحكم. | ٨. س: وكان... اليماني. | |
| ٩. ج، د، ك، ل: وابن مسافر الشمالي. د: و خالد بن الأموي. | | ١٠. د: فمن أشهرهم. م: فمن اشتهر فيهم. |
| ١١. ج، س، ك: المواليد. ع، م: مواليد. م: كتاب المثالات. | | ١٢. ع، م، ي: الهندي. |
| ١٣. ج، ل: العجيبة. م، ي: الفخيمة. | | |
| ١٤. م: و أبوسهل بن بولجد. ي: وابن سهل. | | ١٥. ش [بين الهلاليين]: + هو. |
| ١٦. ي: - بن أبي سهل. | ١٧. س، ك، ي: - أبو. | |
| ١٨. ع: - بن. م: جعفر بن محمد عمر البلخي. | | ١٩. ي: - محمد. |
| ٢٠. ي: الهمداني. | | |

عمران المعروف بسم ساعة^١. كان بغدادى الأصل ثم سكن أفريقية فى دولة زيادة^٢ الله^٣ بن الأغلب. وهو الذى استجلبه من بغداد. وكان متقدماً^٤ فى جودة^٥ القريحة، وصحة العلم. وهو الذى شهّر^٦ الطبّ والفلسفة^٧ بديار المغرب^٨ وله كتب جليّة. منها كتاب نزهة النفس؛ وكتاب النبض؛ وكتاب السموم^٩؛ وكتاب المالنخوليا^{١٠}؛ وكتاب الفصد^{١١}، وغيرها. و جرت له مع زيادة الله^{١٢} بن الأغلب^{١٣} أمور، أحنفته^{١٤} عليه لفرط جورره و سخفه^{١٥}. فأمر بفصد ذراعيه^{١٦}، فسال دمه إلى أن مات. ثم أمر^{١٧} بصلبه^{١٨}. فصلب و مكث مصلوباً زمناً طويلاً حتى عَشَشَ فى جوفه طائر^{١٩}.

و منهم جابر بن حيان الصوفى. كان^{٢٠} متقدماً فى علوم الطبيعة، بارعاً منها^{٢١} فى صناعة الكيمياء، وله فيها مؤلفات^{٢٢} كثيرة ومصنّفات^{٢٣} مشهورة. وكان مع هذا^{٢٤} مشرفاً على كثير من علوم الفلسفة^{٢٥}، و متقلداً للعلم المعروف بعلم الباطن وهو مذهب المتصوّفين^{٢٦} من أهل الإسلام؛ كالحارث^{٢٧} بن أسد المحاسبى، و سهل بن عبد الله التستري، و نظرائهم.

و أخبرنى^{٢٨} محمد بن سعيد السرقسطى^{٢٩} المعروف بابن المشاط الأسطربلى: أنه رأى لجابر بن حيان بمدينة مصر تأليفاً فى العمل بالأسطربلات^{٣٠}، تضمّن ألف مسألة

- | | | |
|--|---|---------------------------------|
| ١. ج، ل: ساعد. م: بسماع. | ٢. ي: زياد. | ٣. ج: ابنة. |
| ٤. ج، س، ك، ل، م، ي: مقدماً. م: الذى. | | ٥. ج، ل: صورة. م: جولة. |
| ٦. د، م: أظهر. ي: ألف. | ٧. ج: والفلسفة. | ٨. ي: العرب. |
| ٩. د، س، ع، م، ي: - وكتاب السموم. | ١٠. ج: المالنخوليا. م: مالوخيه. | |
| ١١. د: الفصل. ك، ل: الفصد. | ١٢. ج: زيادة ابنة. | ١٣. د: - بن الأغلب. |
| ١٤. ج: أحنفته. م: أمور أخفيه. | ١٥. م: وسخفه. ي: وسخف رأيه. | |
| ١٦. ج، ل: ذراعة. | ١٧. د، ل، ي: ثم أمر به. | ١٨. د، ل، ي: - بصلبه. |
| ١٩. م: حتى عَشَشَ فى جوفه الطائر. ي: + والله أعلم. | ٢٠. ي: وكان. | |
| ٢١. ل: - منها. | ٢٢. م، ي: تواليف. | ٢٣. د: فى مصنّفات. م: فى طبقات. |
| ٢٤. س: مع ذلك. | ٢٥. ج، ل: الفلاسفة. م: العلوم الفلسفة. | |
| ٢٦. د: المتفوّفين. | ٢٧. م، ي: كالحارث. | ٢٨. ق: و ذكر. |
| ٢٩. ك، ل: بن السرقسطى. | ٣٠. ق: فى عمل الأسطربلاب. ي: بالأسطربلاب. | |

لا نظير له.

و منهم ذوالنون بن إبراهيم الأحميمي^١، من طبقة جابر بن حيّان في انتحال صناعة الكيمياء، وتقلّد^٢ علم الباطن، والإشراف على كثير من علوم الفلسفة^٣.

و منهم على بن رين^٤ الطبري^٥ صاحب الكناش^٦، المعروف بفردوس الحكمة، و هو معلّم محمد بن زكريّا الرازي.

و منهم أحمد بن إبراهيم بن خالد^٧ القيرواني المعروف بابن الجزار، كان^٨ حافظاً للطب، دارساً لكتبه^٩، جامعاً لتوالييف الأوائل، حسن الفهم لها. و له مصنّفات حسنة في الطب وغيره. فمن أشهرها: كتابه^{١٠} في علاج^{١١} الأمراض^{١٢}، المعروف بزاد المسافر؛ و كتابه في الأدوية المفردة^{١٣}، المعروف بالإعتماد، و كتابه في الأدوية المركبة^{١٤}، المعروف بالغبية؛ و رسالته^{١٥} في النفس و ذكر^{١٦} اختلاف الأوائل فيها.

و كان له أيضاً عناية بالتاريخ أدته^{١٧} إلى^{١٨} أن يؤلف فيه^{١٩} مختصراً حسناً، سمّاه كتاب^{٢٠} التعريف بصحيح^{٢١} التاريخ. و كان مع هذا جميل^{٢٢} المذهب، فاضل السيرة، صائناً لنفسه، منقبضاً^{٢٣} عن الملوك، ذا وفرة^{٢٤} و ثروة.

و منهم على بن العباس، المعروف بابن المجوسي^{٢٥}، صاحب كتاب كامل الصناعة الطبية^{٢٦} المعروف بالملكي. ألفه للملك عضد الدولة بن^{٢٧} فناخسرو بن ركن^{٢٨} الدولة

- | | |
|--|---|
| ١. ج، ل: - الأحميمي ع، م، ي: الأحميمي. | ٢. ج: و يقلّد. |
| ٣. ل: الفلاسفة. | ٤. ج، ك: بن زيد، د، ش: بن رين، م: بن زين، ي: ابن زرمي. |
| ٥. ج، ي: - الطبري. | ٦. ج، م: الكناش. |
| ٨. ع: و كان. | ٩. ي: للكتب. |
| ١١. ي: في علم. | ١٢. ج، ك، ل: - المعروف ... بالإعتماد. |
| ١٣. ع: المفيدة. | ١٤. س: المفردة، م: المعنوية. |
| ١٥. ي: وفي ذكر. | ١٦. ج، ك، ل: أذنه، د: أوله، م: للتاريخ أريد أن. |
| ١٨. ع، م: - إلى. | ١٩. ع، م: - فيه. |
| ٢١. لتصحيح، م: لصحيح، ي: في صحيح. | ٢٢. ع، م: حسن. |
| ٢٤. ك، م، ي: ذا وفرة. | ٢٥. ج، ع: بابن المجوس. |
| ٢٧. ع، م: - بن. | ٢٨. ج، ل: نور الدولة، م: ركن الدولة بن علي حسن بن نوبة. |
| | ٢٣. ع: مختصراً. |
| | ٢٤. ي: الطبيعية. |
| | ٢٥. ك: و رسالة، م، ي: الغيبة و رسائله. |

أبى على حسن بن بويه الديلمي، فهو^١ كنّاش^٢ جليل مشتمل^٣ على علوم الطب و أعماله؛ لا أعلم كنّاشاً^٤ مثله^٥.
فهؤلاء مشاهير علماء الإسلام عندنا من أهل العراق، والشام، ومصر، وأفريقية.

[الفصل التاسع: العلم في الأندلس]^٦

و أمّا الأندلس، فكان فيها أيضاً^٨ بعد تغلب بنى أمية عليها جماعة، عنيت بطلب الفلسفة^٩ و نالت أجزاء كثيرة منها.
و كانت الأندلس قبل ذلك في الزمان^{١٠} القديم، خالية من العلم، لم يشتهر عندنا^{١١} من^{١٢} أهلها أحد بالإعتناء به؛ إلا أنه^{١٣} يوجد فيها طلسمات قديمة في مواضع مختلفة، وقع الإجماع^{١٤} على أنها من عمل^{١٥} ملوك رومية، إذ كانت الأندلس منظمّة لمملكتهم^{١٦}.
و لم تزل على ذلك عاطلة من الحكمة، إلى أن افتتحها المسلمون في شهر رمضان، سنة اثنتين^{١٧} وتسعين^{١٨} من الهجرة. وتمادت^{١٩} على ذلك أيضاً لا يعنى أهلها من العلوم^{٢٠} إلا بعلم^{٢١} الشريعة، و علم اللغة، إلى أن توطد الملك^{٢٢} فيها^{٢٣} لبنى أمية، و بعد عهد أهلها بالفتنة^{٢٤}. فتحرّك ذوو الفهم^{٢٥} و الهمم منهم لطلب^{٢٦} العلوم و تنبّهوا لإثارة^{٢٧} الحقائق^{٢٨}.

١. م، ي: وهو.

٢. ج: كنّاش.

٣. ك، ل: يشتمل.

٤. ج: كنّاساً، د، س، م: كتاباً.

٥. ج: مثلى.

٦. س، ك، ل: - و مصر.

٧. ب: [عادنا إلى الكلام من هنا قائلتين]: + قال القاضي صاعد في ذكر الأندلس وعلمائها.

٨. ك، ل: أيضاً.

٩. ج، ل: الفلاسفة.

١٠. س، م: في الزمن.

١١. س: - عندنا، ي: - نا.

١٢. ي: - من، ع: في.

١٣. ل: إلا أنها، م: إلا أنهم.

١٤. د: للإجماع.

١٥. د: من علم.

١٦. م: أو كانت الأندلس منظمّة بمملكتهم، ي: بمملكتهم.

١٧. ع، ي: اثنتين.

١٨. ج: و تسعون.

١٩. ك، ل: فتمادت، م: فتمادت، ي: فمات.

٢٠. س: العلم.

٢١. د، ي: بعلوم.

٢٢. ك، ل، م، ي: - الفهم و.

٢٣. س: بالحنية.

٢٤. س: - لإثارة الحقائق، م: لإثارة، ي: لإشارة.

٢٥. ع: بطلب.

٢٦. ب، ج: - الحقائق ... تعالى.

على حسب ما يأتى ذكره بعد هذا^١، إن شاء الله تعالى.

أما دين أهل الأندلس، فدين الروم من الصابئة أولاً، ثم النصرانية^٢ أخيراً^٣، إلى أن افتتحها المسلمون فى التاريخ الذى ذكرناه^٤.

و أما ملكهم، فكان لطوائف من الأمم مختلفة، تداولوها^٥ أمة بعد أمة. فمن تلك الأمم الروم. وكان عمالهم ينزلون مدينة طارقة^٦ العتيقة^٧ المجاورة لإشبيلية^٨ واتصل ملكهم بها زماناً طويلاً إلى أن غلبهم^٩ عليها القوط. فانتسخ الملك^{١٠} الرومى منها، واتخذ القوط مدينة طليطلة من^{١١} مدائن العتيقة قاعدة لملكهم^{١٢}، وملكوا الأندلس أفخم ملك، قريباً من ثلاث مائة سنة إلى أن غلبهم^{١٣} المسلمون عليها فى التاريخ الذى قدّمنا ذكره، واقتعد^{١٤} ملوكهم^{١٥} قرطبة وطناً. ولم تنزل^{١٦} مركزاً لملك^{١٧} المسلمين^{١٨} بها إلى زمان الفتنة، وانتشار^{١٩} الأمر على بنى أمية فافترق عند ذلك شمل الملك^{٢٠} بالأندلس، وصار إلى عدة من الرؤساء، حالهم كحال ملوك^{٢١} الطوائف من الفرس.

و أما حدود الأندلس، فإن حدها الجنوبي منها الخليج الرومى الخارج ممّا يقابل^{٢٢} طنجة، فى موضع يعرف بالزقاق، سعته اثنا^{٢٣} عشر ميلاً. ثم^{٢٤} ينتهى إلى مدينة صور من مدائن الشام. وحدها^{٢٥} الشمالى والمغربى^{٢٦}: البحر الأعظم المسمى أقيانس^{٢٧}

- | | |
|----------------------------|---|
| ١. د: بعدها. | ٢. د: ثم دين النصرانية. م: - إن شاء الله تعالى. |
| ٣. ا، ب، ي: - أخيراً. | ٤. ل، ي: ذكرناه. |
| ٥. ج: ماكفة. ي: طائف. | ٥. د: تداولها. |
| ٦. ج: لاسبيلية. | ٧. د: - العتيقة. م: - المجاورة - العتيقة. |
| ٨. ج: ي: لاسبيلية. | ٩. ج: عليهم. ي: غلبتهم. |
| ١٠. ج: ل: طلبهم. م: عليهم. | ١١. ج: ل: طلبهم. م: عليهم. |
| ١٢. د: م: لملكهم. | ١٣. ج: ل: طلبهم. م: عليهم. |
| ١٤. و اتخذ. ي: واعتقد. | ١٥. س: ملكهم. |
| ١٦. ج: ل: طلبهم. م: عليهم. | ١٧. د: م: لملكهم. |
| ١٨. د: م: لملكهم. | ١٩. ج: ل: طلبهم. م: عليهم. |
| ٢٠. د: م: واستشار. | ٢١. ي: - ملوك. |
| ٢٢. ع: من ما تقابل. | ٢٣. ا، ج: اثنى. |
| ٢٣. د: م: ي: وحدها. | ٢٤. د: - ثم. |
| ٢٤. د: م: ي: وحدها. | ٢٥. ج: أقيانس. |

المعروف عندنا^١ ببحر^٢ الظلمات^٣. و حدّها المشرقى^٤: فى^٥ الجبل الذى كان فيه هيكل الزهرة، الواصل ما بين البحرين: بحر الروم و البحر الأعظم. و مسافة ما بين البحرين^٦ فى هذا الجبل ثلاث^٧ مراحل^٨ و هو الحدّ الأصغر من حدود الأندلس. و حدّاها الأكبران: الجنوبي و الشمالى، و مسافة كلّ واحد منهما^٩ فهو من^{١٠} ثلاثين مرحلة^{١١}. و مساحة حدّها المغربى نحو من عشرين مرحلة.

و وسط الأندلس مدينة طليطلة العتيقة التى كانت قاعدة القوط. و عرضها تسع و ثلاثون درجة و خمسون دقيقة. و طولها ثمان و عشرون درجة بالتقريب. فصارت بذلك فى قريب^{١٢} و سط الإقليم الخامس.

و هى فى وقتنا هذا الذى هو سنة ستين و أربع مائة،^{١٣} قاعدة ملك^{١٤} الأمير^{١٥} أبى الحسن^{١٦} يحيى بن إسماعيل^{١٧} بن عبد الرحمن بن إسماعيل بن عامر بن مطرف بن موسى بن ذى النون^{١٨}، عظيم ملوك الأندلس. و أقلّ بلاد الأندلس عرضاً^{١٩}: المدينة المعروفة بالجزيرة الخضراء على البحر الجنوبى منها، و عرضها ست و ثلاثون درجة و أكثر^{٢٠} مدتها عرضاً بعض^{٢١} المدائن التى على ساحلها الشمالى^{٢٢}، و عرض^{٢٣} ذلك الموضع ثلاث و أربعون درجة. فمعظم

- | | | |
|--|----------------------|---------------------------|
| ١. ج، ل: عند. | ٢. ع: بحر. | ٣. ا، ب، ج، م، ي: الظلمة. |
| ٤. ي: الشرقى. | ٥. ا، ب، ج: فى. | |
| ٦. ع: ما بين البحرين بحر الروم و البحر الأعظم. | ٧. ي: ثلاثة. | |
| ٨. ا: مرآج. | ٩. ج: منها. | ١٠. ي: - من. |
| ١١. ج، ك، ل: - و مسافة ... عشرين مرحلة. ي: و مسافة حدّها الغربى. | | |
| ١٢. ا، ب، د، م: - فى قريب. ج، ك: فى القريب من. م: من ذلك من وسط. | | |
| ١٣. [فى الهامش]: قوله: فى وقتنا هذا، يعنى: ستين و أربع مائة، هذا كلام القاضى صاعد الأندلسى و صاحب التأليف بالعربية. ج، ل: سنة ستين و أربعين. | | ١٤. ي: - ملك. |
| ١٥. ج: أبو. | ١٦. ي: الحسين. | |
| ١٧. ا، ب، ج، م، ي: - بن عبد الرحمن بن إسماعيل. | ١٨. ي: ذوالنون. | |
| ١٩. ي: عرض. | ٢٠. د، ل، م: و أكبر. | ٢١. ي: بعد. |
| ٢٢. ي: الشمال. | ٢٣. ج: و غرض. | |

الأندلس في الإقليم الخامس، و طائفة منها في الإقليم الرابع؛ كإشبيلية، و مالقة، و قرطبة، و غرناطة، و المرية^١، و مرسية.

و هذا الجبل الذي ذكرنا أن^٢ فيه هيكل الزهرة، الذي هو الحدّ المشرقي^٣ من الأندلس، هو الحاجز ما بين^٤ الأندلس و بين بلاد أفرنسة^٥ من الأرض الكبيرة^٦، التي هي بلاد أفرنجة العظمى.

و الأندلس آخر المعمور في المغرب؛ لأنها كما ذكرنا منتهية إلى بحر أقيانس^٧ الأعظم الذي لا عمارة ورائه و مسافة مدينة^٨ طليطلة، وسط الأندلس، و بين مدينة رومية، قاعدة الأرض الكبيرة، نحو من أربعين مرحلة، فهذه^٩ جملة^{١٠} من خبر^{١١} الأندلس.

ولنعد^{١٢} الآن^{١٣} إلى ذكر علمائها، الذين هم غرضنا^{١٤} من ذكرها^{١٥}. فنقول: إنه لما كان وسط المائة الثالثة من تاريخ الهجرة، و ذلك في أيام الأمير الخامس من ملوك بني أمية، و هو محمد بن عبدالرحمن بن الحكم بن هشام بن عبدالرحمن، الداخِل إلى الأندلس^{١٦}، تحرّك أفراد من الناس إلى طلب العلوم، و لم يزالوا يظهرون ظهوراً^{١٧} غير شائع إلى^{١٨} قريب^{١٩} وسط المائة الرابعة.

فكان^{٢٠} ممّن اشتهر من العلماء ما بين^{٢١} هاتين المائتين، و عنى^{٢٢} بعلم الحساب، و

١. ج: والحرية. م: والمرية والترسبة.

٢. ا، ب، ع: الذي. ي: أن. م: وهذا الحيل الذي يستعمل الذي.

٣. ي: الشرقى.

٤. ج: يهي.

٥. ج: أفرسى. م: أفرنسية. ي: أفرانسة.

٦. د: الكبير.

٧. ج: أقيانس. م: - منتهية إلى. ي: الأوقيانس.

٨. س، ك، ل: - مدينة.

٩. ا، ب: فهذا.

١٠. ا، ب: من جملة. د، م: من أخبار.

١١. ج: وليغد. م: والنعد.

١٢. ع، م: - الآن.

١٣. ج: غرضاً.

١٤. ل: - من ذكرها.

١٥. ا، ب، د، س، ك، ي: بالأندلس. ع: + بن هشام بن عبدالملك بن مروان بن أبي العاصي بن أمية.

١٦. ج: يظهرون ظهوراً.

١٧. د: من. ع: في.

١٨. ا، ب: - وسط المائة الرابعة... سنة إحدى و ثلاثين و ثلاث مائة. د: - قريب. م: + من.

١٩. م: ما بين وسطها بين. ي: ما بين وسطى هاتين.

٢٠. ي: فكان.

٢١. م: ما بين وسطها بين. ي: ما بين وسطى هاتين.

٢٢. ج: وعنه. ي: فاعتنى.

النجوم، أبو عبيدة مسلم بن أحمد بن أبي عبيدة البلنسى^١ المعروف بصاحب القبلة، وإنما عرف^٢ بذلك؛ لأنه كان يشرق^٣ كثيراً في صلاته. وكان عالماً بحركات^٤ الكواكب و أحكامها. وكان مع ذلك صاحب فقه و حديث، و رحل^٥ إلى المشرق، فسمع بمكة من^٦ على بن عبدالعزيز؛ و بمصر من المزني^٧؛ و الربيع بن سليمان المؤذن^٨؛ و يونس بن عبد الأعلى^٩؛ و محمد بن عبد الله بن عبد الحكم؛ و جماعة سواهم. و فيه يقول أحمد بن محمد بن^{١٠} عبد ربه^{١١} الشاعر^{١٢}:

أباعبيدة، ما المسؤول^{١٣} عن خبر تحكيه^{١٤} إلا سؤالاً^{١٥} للذي^{١٦} سألا
أبيت إلا شذوداً^{١٧} عن جماعتنا ولم يصب^{١٨} رأى من أرجى^{١٩} ولا اعتزلاً^{٢٠}
كذلك القبلة الأولى مبدلة و قد أبيت فماتبغى بها^{٢١} بدلا
زعمت بهرام أو بيدخت^{٢٢} يرزقنا^{٢٣} لا بل عطارد أو برجيس^{٢٤} أو زحلا
و قلت: إن جميع الخلق في فلک^{٢٥} بهم يحيط^{٢٦} و فيهم يقسم الأجلا
والأرض كورية حف^{٢٧} السماء بها فوقاً و تحتاً و صارت نقطة مثلاً
صيف^{٢٨} الجنوب شتاء^{٢٩} للشمال^{٣٠} بها قد صار بينهما هذا و ذا دولا^{٣١}

١. ع: الليثي. م: القيشي. ٢. ج: غرف. ٣. ج: يشرف. م: يشرق. ي: يسرف.
٤. ي: الحركات. ٥. ي: و دخل. ٦. د، م: علي.
٧. ج، م: من المزني. ل: المؤذني. ي: من الزني.
٨. ج: المؤذني. ي: المرادي.
٩. د: بن عبد الله علي. س: بن عبد العلي.
١٠. ج: عبيد به.
١١. ج، د، م، س، ك، ل، ي: الشاعر. [ديوان ابن عبد ربه، ١٢٨]
١٢. د، س، ك، ل: ما المسؤول. ع: ما السؤال. ي: والمسئول.
١٣. ج: إلا سواء. ي: إلا سوار. ١٤. ي: الذي.
١٥. ج: ولم نصب. ١٦. ع: أرجا. ي: أرجى.
١٧. ج: لها. ١٨. ج: مدحبل. ل: الله حب. ي: بيدخت.
١٩. ج: برزقنا. ٢٠. د، ك: بومليش. س، ل: برجيس.
٢١. ي: ملك. ٢٢. ج: محيط.
٢٣. ج: خيف. ٢٤. ج: جف.
٢٥. ي: أولا. ٢٦. ج: شمال.
٢٧. ج: للشتاء.
٢٨. ي: أولا.

فإنَّ كانون^١ في صنعا و قرطبة
هذا الدليل ولا قول عززت^٥ به
كما استمر^٨ ابن موسى في غوايته
أبلغ معاوية المصغى^{١٢} لقولهما
ابن موسى، هو قاسم بن موسى المعروف بالأقشيين^{١٥} الكاتب و معاوية^{١٦}، هو أحد
القرشيين النساين^{١٧}. و توفى أبو عبيدة هذا في^{١٨} سنة خمس و تسعين و مائتين.
و منهم يحيى بن يحيى المعروف بابن السمينة^{١٩}، من أهل قرطبة. كان بصيراً
بالحساب و النجوم^{٢٠} و الطب، متصرفاً في العلوم، متفتناً^{٢١} في ضروب المعارف، بارعاً في
علم النحو، و اللغة، و العروض، و معاني الشعر^{٢٢}، و الفقه، و الحديث، و الأخبار، و الجدل.
و كان معتزلي^{٢٣} المذهب، و رحل إلى المشرق، ثم انصرف. و توفى في سنة خمس
عشرة^{٢٤} و ثلاث مائة.

و منهم محمد بن إسماعيل المعروف بالحكيم كان عالماً بالحساب، و المنطق، دقيق
الذهن، لطيف^{٢٥} الخاطر، و كان مع ذلك نحويّاً و لغويّاً و توفى سنة إحدى و ثلاثين و ثلاث مائة.
ثم^{٢٦} لما مضى صدر^{٢٧} من المائة الرابعة، انتدب^{٢٨} الأمير الحكم^{٢٩} المستنصر

- | | |
|--|---|
| ١. ج: فمالكانون. د: ك: لكون. س: الكانون. | ٢. ج، س، ل: برداً. ك: فرداً. |
| ٣. ج: يذكر. | ٤. د، س، ك، ل: السولا. |
| ٥. ج: عزوت. | ٦. ج: تحرير. ي: يجلى. |
| ٧. د، س، ك، ل: و الشعلا. | ٨. ج: كما استتم. |
| ٩. ي: فواعر. | ١٠. ي: تسهل. |
| ١١. س: ظنه. | ١٢. ج: المصغى. |
| ١٣. ي: أنا. | ١٤. ج: مامالا. |
| ١٥. ج: بالآفسنسى. م: بالآفسسين. ي: بابن الأفشين. | ١٦. س، ل، ي: - هو. |
| ١٧. س: السياسيين. ع: الشبانسين. ك، ل: - النساين. م: القرشين النساين. | |
| ١٨. د: - فى. | ١٩. ج: بابن التمينه. م: بابن السمية. ي: بابن التيمية. |
| ٢٠. ي: بصير بحساب النجوم. | ٢١. ج: مقتناً. |
| ٢٢. د: الشعور. | ٢٣. ج: مغزول. ي: معتزل. |
| ٢٤. د: خمس وعشرون. | ٢٥. ج: لطيفة. |
| ٢٦. ب: [من هنا عادنا إلى الكلام]. | ٢٧. ج: عندي من المائة. |
| ٢٨. ع: انتديه. | ٢٩. ج: الحكم الأمير الحكم. م: - الحكم. |

بالله بن عبدالرحمن الناصر لدين الله^١ و ذلك في أيام أبيه، إلى العناية بالعلوم وإيثار^٢ أهلها، واستجلب^٣ من بغداد و مصر و غيرهما^٤، من ديار المشرق عيون^٥ التواليف الجليلة^٦، و المصنّفات الغريبة في العلوم القديمة و الحديثة و جمع منها^٧ في بقية أيام أبيه، ثم^٨ في مدة ملكه من بعده^٩، ما كان^{١٠} يضاهي ما^{١١} جمعته^{١٢} ملوك بني عباس في الأزمان الطويلة. و تهياً له ذلك^{١٣} بفرط^{١٤} محبته للعلم^{١٥} و بعد همته في اكتساب الفضائل و سمو^{١٦} نفسه إلى التشبه^{١٧} بأهل الحكمة من الملوك. فكثرت^{١٨} تحرّك الناس في زمانه إلى قراءة كتب الأوائل و تعلّم مذاهبهم. ثم توفي في شهر^{١٩} صفر من سنة ست و ستين و ثلاث مائة. و ولي بعده ابنه هشام المؤيد بالله، و هو يومئذ غلام لم يحتلم^{٢٠} بعد. فتغلّب^{٢١} على تدبير ملكه بالأندلس، حاجبه: أبو عامر^{٢٢} محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن أبي عامر^{٢٣} محمد بن الوليد^{٢٤} بن يزيد بن^{٢٥} عبدالملك بن عامر المعافري^{٢٦} القحطاني. و عمد أول تغلبه عليه إلى خزائن أبيه المحكم الجامعة للكتب المذكورة و غيرها، و أبرز^{٢٧} ما فيها من^{٢٨} التواليف^{٢٩} بمحضر خواصه^{٣٠} من أهل العلم بالدين، و أمرهم بإخراج^{٣١} ما في جملتها من كتب العلوم القديمة المؤلفة في المنطق^{٣٢} و علم النجوم و غير ذلك من علوم الأوائل حاش^{٣٣} كتب الطب و الحساب. فلمّا تميّزت من سائر^{٣٤} الكتب

١. د. م. + بن محمد بن الأمير عبدالله بن الأمير محمد بن الأمير عبدالرحمن.

٢. ي. و إلى الشبار. ٣. ج. واستجلب. ٤. س. و غيرها.

٥. د. م. و عيون. ٦. ل. الجليّة. ٧. ج. ع. فيها.

٨. ا. ب. د. ك. ل. - ثم. ٩. د. ك. ل. م. - من بعده. ١٠. ي. ما كان.

١١. ا. ب. بما. ١٢. ج. جمعه. ١٣. ا. ب. ج. س. - ذلك.

١٤. م. ي. لفرط. ١٥. ل. في العلم. ١٦. ا. و بسمو.

١٧. ج. التشبيه. م. إلى النسبة. ١٨. ج. ل. و كثر. ١٩. ي. - شهر.

٢٠. ي. لا يحتلم. ٢١. د. تغلب. ٢٢. د. ابن عامر.

٢٣. ي. أبي عامر بن محمد. ٢٤. س. بن عبدالوليد. ٢٥. ي. - بن يزيد.

٢٦. ج. ل. المعافري. ٢٧. ي. و أراد. ٢٨. ج. ل. ما فيها ثم من ضروب.

٢٩. ي. التاليف. ٣٠. ج. بمحضر خواصه. ي. بمحضر خواص.

٣١. ج. بإخراج. ٣٢. ي. في علوم المنطق. ٣٣. م. حاشي. ي. حاشا.

٣٤. ي. من بيان الكتب.

المؤلفة في اللغة والنحو، والأشعار، والأخبار، والطب، والفقه، والحديث، وغير ذلك من العلوم المباحة^١ بمذاهب^٢ الأندلس إلا ما أفلت^٣ منها في أثناء^٤ الكتب وذلك أقلها، فأمر^٥ بإحراقها وإفسادها. فأحرق بعضها، وطرح بعضها في آبار القصر، وهيل عليها^٦ التراب والحجارة، وغيّرت بضروب من التغيير^٧. وفعل ذلك تحبياً إلى عوام^٨ الأندلس، وتقيحاً لمذهب الخليفة الحكم^٩ عندهم. إذ كانت تلك^{١٠} العلوم مهجورة عند أسلافهم، مذمومة باللسنة رؤسائهم؛ وكان كل من قرأها متهماً عندهم^{١١} بالخروج عن الملة^{١٢}، مظنوناً به^{١٣} بالإلحاد في^{١٤} الشريعة^{١٥}. فسكن^{١٦} أكثر من كان تحرّك^{١٧} للحكمة عند ذلك، وخمدت^{١٨} نفوسهم، وتسترّوا بما كان عندهم من تلك^{١٩} العلوم.

ولم يزل أولوا النباهة مذ ذلك^{٢٠} يكتمون لما^{٢١} يعرفونه^{٢٢} منها ويظهرون ما يجوز^{٢٣} لهم منه^{٢٤} من الحساب، والفرائض، والطب وما أشبه ذلك إلى أن انقرضت دولة بني أمية من الأندلس وافترق الملك على جماعة^{٢٥} من المسريين عليهم^{٢٦} في صدر المائة الخامسة من الهجرة. وصاروا^{٢٧} طوائف واقتعد كل واحد^{٢٨} منهم قاعدة من أمهات البلاد بالأندلس^{٢٩}. فانشغل^{٣٠} بهم ملوك الحاضرة العظمى قرطبة عن^{٣١} امتحان الناس والتعقب

١. د: المباحات. ي: من العلوم والمباحثات.
٢. م، ي: عند أهل الأندلس.
٣. م: لثنا أفلت. ي: ما خلت.
٤. ع: في أثناء.
٥. د، ك، ل، م، ي: أمر.
٦. ج، ل: إليها.
٧. د: من الغاية. ج، ل: من التفسير.
٨. ج: علماء.
٩. ج، م، بن الحكم.
١٠. ل: ملك.
١١. أ، ب، ج، د، س، ي: عندهم.
١٢. ي: من الملة.
١٣. م: مظنوناً به. ي: مظنون به.
١٤. ي: الإلحاد.
١٥. ج، ك، ل: في الشريعة.
١٦. ل: وسكن.
١٧. ج: كان بتحرك.
١٨. ج، د، و: حملت. م: وحلت نفوسهم وسروا. ي: وحملت.
١٩. ج، ل: ملك.
٢٠. ي: من ذلك الوقت.
٢١. أ، ب: يكتمون بما. م، ي: يكتمون ما.
٢٢. أ، ب: يعرفون.
٢٣. أ: يتجوز. ب: يجوزون. ي: تجوز. م، ي: فيه.
٢٤. ب، ي: على جماعة. ج: على كثير.
٢٥. أ: من المنتهزين. ب: المتيسرين. ج، ل: من المخسرين. د، س، م: من المسريين. ع: من المخربين. ك: من المنتهزين.
٢٦. ي: [هي مشوشة].
٢٧. أ، ب: فصاروا.
٢٨. ي: كل ملك.
٢٩. ي: بالأندلس.
٣٠. أ: فاشغل. ج، ل، م: واشتغل. ي: واشتغل.
٣١. م: ملوك كاصرة العظمى. ي: من.

عليهم^١ واضطرتهم الفتنة^٢ إلى بيع ما كان بقي^٣ بقصر قرطبة من ذخائر ملوك الجماعة من الكتب و سائر المتاع، فبيع بأوكس ثمن و أشفه^٤ قيمة و انتشرت تلك الكتب بأقطار الأندلس، و وجد^٥ في خلالها أعلام^٦ من العلوم القديمة، كانت أفلتت^٧ من^٨ أيدي^٩ الممتحنين لخزانة^{١٠} الحكم، أيام المنصور بن^{١١} أبي عامر. و أظهر أيضاً^{١٢} كل من كان عنده من الرغبة^{١٣} بشيء^{١٤} منها ما كان لديه. فلم يزل الرغبة^{١٥} ترتفع^{١٦} من حينئذ^{١٧} في طلب العلم القديم^{١٩} شيئاً فشيئاً و قواعد الطوائف تنبصر^{٢٠} قليلاً قليلاً إلى وقتنا هذا. فالحال^{٢١} بحمد^{٢٢} الله، تعالى^{٢٣}، أفضل ما كانت بالأندلس في إباحة تلك^{٢٤} العلوم، والإعراض عن تحجير^{٢٥} طلبها؛ إلا أن^{٢٦} زهد الملوك^{٢٧} في هذه^{٢٨} العلوم و غيرها، و اشتغال^{٢٩} الخواطر بما دهم الثغور من تغلب^{٣٠} المشركين عاماً فعاماً^{٣١} على^{٣٢} أطرافها و ضعف أهلها عن مدافعتهم عنها قلل طلاب العلم و صيرهم^{٣٣} أفراداً بالأندلس^{٣٤}. فممن^{٣٥} كان عنده^{٣٦} علم بشيء من العلوم الرياضية، منذ أول^{٣٧} عناية^{٣٨} الحكم

- | | | |
|--|--|----------------------------|
| ١. ي: و تعقبه عليهم | ٢. ي: واضطرت الفتنة | ٣. س، ي: بقي. |
| ٤. ج: واقفة. م: واقته. | ٥. ع، م: و وجدوا. | ٦. ع: أعلاماً. م: أعلاماً. |
| ٧. ب: افلتت. ج: اختلت. | ٨. ا، ب: من. | ٩. ج: أيدي. |
| ١٠. ج: لحرامه. م: لخزائن. ي: بحركة. | ١١. د، م: بن. | |
| ١٢. س، ك، ل، م: أيضاً. | ١٣. ك، ل: من الرغبة. م، ي: من الرعية. | |
| ١٤. م، ي: شيء. | ١٥. م: ما كان منها لديه. ي: لديه منها. | |
| ١٦. ج: الرقية. م: الرقية. | ١٧. ا، ب: ترتفع. | ١٨. ي: من حين. |
| ١٩. د، م: القديم. | ٢٠. د، ي: تنبصر. | ٢١. ك، ل: والحال. |
| ٢٢. ع: تحمد. | ٢٣. ك، ل، ي: تعالى. | ٢٤. ا، ب، ج، س، ك، ل: تلك. |
| ٢٥. ج: بحجر. ي: تحجر. | ٢٦. ا، ب، ي: إلى أن. | ٢٧. س: عن الملوك. |
| ٢٨. ا: في طلب هذه. | ٢٩. د: واستعمال. ي: لكن اشتغال. | |
| ٣٠. ي: من طلب. | ٣١. ا: فعاماً. ج: فقاما. | ٣٢. ا، ب، ج، ي: على. |
| ٣٣. ا: و طيرهم. | ٣٤. ا، ب: فممن ... [إلى آخر الفصل]. | |
| ٣٥. ج: فممنهم. ع: فمن. ي: ممن. | | |
| ٣٦. ع، م: عندهم. م: عنده معرفة علم من علوم الرياضية. | | |
| ٣٧. ج: متداول. ش: [قزاول؟]. ق: مذ أول. ي: فداول. | | |
| ٣٨. ج: غاية. | | |

بذلك في أيام أبيه الناصر لدين الله إلى وقتنا هذا:

أبو غالب حباب^١ بن عبادة الفرائضي، كان مشهوراً بعلم العدد في وسط ملك عبدالرحمن الناصر لدين الله. وله في الفرائض تأليف حسن مشهور عندنا إلى اليوم؛
و^٢ أبو أيوب بن^٣ عبدالغافر بن محمد، أحد^٤ المهرة بعلم العدد^٥ وله أيضاً تأليف حسن في الفرائض وكان له سماع^٦ من أحمد بن خالد الفقيه وطبقته وروى عنه مسلمة بن أحمد المرجيطي^٧ ونظراؤه؛

وعبدالله بن عبيدالله^٨ المعروف بالسري^٩، كان عالماً بالعدد^{١٠} والهندسة، وله كتاب مشهور^{١١} في المسبّع^{١٢} وكان مع ذلك رجلاً ناسكاً فقيهاً إماماً في النحو^{١٣} واللغة، وكان ينسب إليه العلم بصناعة الكيمياء، وكان الحكم المستنصر بالله يعظمه ويؤثره ويروم الإستكثار منه، فيقبضه عنه ورعه^{١٤} ويكفّه^{١٥} عن مداخلته زهده؛

و أبو بكر بن أبي عيس^{١٦}، واسمه: أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن عمر بن أحمد بن محمد بن عبد الأعلى بن عبدالغافر بن عبدالمجيد بن عبدالله بن أبي عيس^{١٧} بن عبدالرحمن بن الحارث^{١٨} الأنصاري صاحب النبي^{١٩} صلى الله عليه وسلم، كان متقدماً^{٢٠} في علم العدد والهندسة والنجوم، وكان^{٢١} يجلس لتعليم ذلك في أيام الحكم.

١. ج: أبو عيال حساب [كذا]. م: خباب.

٢. ي: - و.

٣. د: أحمد.

٤. ج، ي: - بن.

٥. ي: بعلم الهندسة.

٦. ج: أهرجيطي. م: المرجيط ونظرائه. ي: المرجطة.

٧. ج، ل: إسماع.

٨. م: وعبدالله بن عبدالله. ي: عبدالله بن محمد.

٩. ج، ك، ل: بالمري. د: بالدي. م: بالذي.

١٠. ج، ل: بعدد.

١١. ج: مشهورة.

١٢. ج، ل: في المبيع. ع، م: في السبع.

١٣. ع: بالنحو.

١٤. ج، ل: وبلغه. م: فيقبضه عنه ورعه. ي: - ورعه.

١٥. س: ويكتفه.

١٦. د: بن ابن عيس. ع، م، ي: بن أبي عيس. م: ابن أعلس.

١٧. م، ي: أبي عيسى عبدالرحمن.

١٨. ج، ك، ل: جبير. س: خير. ش: [في الهامش]: الحرث. م: ابن خير. ي: جرت.

١٩. س، ك، ل: ي: صاحب رسول الله.

٢٠. ي: فکان.

٢١. ي: - علم.

أخبرني أبو عثمان سعيد^١ بن محمد بن البغونش^٢ الطليطلي: أنه كان يسمع معلّمه مسلمة بن أحمد^٣ المرجيطي^٤ عند ذكر ابن أبي عيسر^٥ هذا، وكان معلّمه و عليه^٦ تخرّج في^٧ صناعة الهندسة: يقرّ له^٨ بالسبق فيها وفي سائر العلوم الرياضية؛ و عبد الرحمن بن إسماعيل بن بدر^٩ المعروف بالأقليدسي^{١٠}، كان متقدّماً في علم الهندسة، معتنياً بصناعة المنطق^{١١}. وله تأليف مشهور في اختصار الكتب الثمانية المنطقية.

أخبر^{١٢} لي عنه ابن أخته^{١٣} أبو العباس أحمد بن أبي حاتم محمد بن عبد الله بن^{١٤} هرثمة بن ذكوان: أنه رحل^{١٥} عن الأندلس^{١٦} إلى المشرق في أيام الحاجب المنصور محمد^{١٧} بن أبي^{١٨} عامر، وتوفّي هناك. وكان^{١٩} أبوه إسماعيل بن بدر^{٢٠}، أحد وجوه أهل^{٢١} قرطبة، المتقدّمين في الشعر والعريّة، وولى أحكام السوق بها في أيام الخليفة الحكم، رحمه الله^{٢٢}؛

و أبو القاسم أحمد بن محمد بن أحمد العدوي^{٢٣} المعروف بالطنيزي^{٢٤}، كان معلّماً لعلم^{٢٥} الهندسة^{٢٦} والعدد^{٢٧}، نافذاً فيها^{٢٨}. وله كتاب حسن في المعاملات؛

١. ج: ل: أبو عمرو عثمان بن سعد.
٢. ج: البفوس. م: التمهويس. ي: البعونس.
٣. ي: محمد.
٤. ج: المرجطى. م، ي: المرجيط.
٥. م، ي: ابن أبي عيسى.
٦. د، س، م، ي: - و عليه.
٧. د، م: يخرج له، س: يخرج عن. م: عن. ي: يخرج عنه.
٨. ع، م، ي: و يقرّ له.
٩. ج: د: إسماعيل يزيد. ي: بن زيد.
١٠. ج: بالأقليدس. ي: بالأليدي.
١١. ج، ك، ل: - وله ... المنطقية. م: معنياً بصناعة المنطق له في اختصار الكتب المنطقية الثمانية.
١٢. ج: أخرى.
١٣. س: ابن أخيه.
١٤. ي: عبد الله بن عبيد بن هرثمة.
١٥. ج، س، ك، ل: دخل.
١٦. ج، س، ك، ل، ي: - عن الأندلس.
١٧. ي: - محمد.
١٨. د، م: - أبي.
١٩. م: وكان أبو إسماعيل بن بدر. ي: - وكان.
٢٠. ج، ل: يزيد.
٢١. س، ك، ل، ي: - أهل.
٢٢. ج: - رحمه الله.
٢٣. ج: البندادي.
٢٤. ج، ك، ل: بالطبري. د، م: بالطبري. ي: بالطنيزي.
٢٥. ي: بعلم.
٢٦. ي: العدد.
٢٧. ي: والهندسة.
٢٨. ج: فيه.

و أبو عثمان سعيد بن فتحون^١ بن مكرم المعروف بالحمّار^٢ السرقسطي، كان متحقّقاً^٣ بعلم^٤ الهندسة، والمنطق، والموسيقى، متصرّفاً في سائر علوم الفلسفة^٥. وله تأليف في الموسيقى؛ ورسالة حسنة في المدخل إلى^٦ علوم الفلسفة، سمّاها شجرة الحكمة؛ ورسالة في تعديد^٧ العلوم وكيف درجت^٨ إلى الوجود من انقسام الجوهر^٩ والعرض. و نالته في أيام المنصور محمد بن أبي عامر محنة شديدة مشهورة السبب، أدّته، بعد^{١٠} انطلاقه^{١١} من سجنه^{١٢}، إلى الخروج عن الأندلس، فتوفّي في جزيرة صقلية؛ و أبو القاسم^{١٣} مسلمة بن أحمد المعروف^{١٤} بالمرحيطي^{١٥}، كان إمام الرياضيين بالأندلس^{١٦} في وقته، وأعلم من^{١٧} كان قبله بعلم الأفلاك، وحركات النجوم^{١٨}. وكانت له عناية بأرصاد الكواكب وشغف^{١٩} بتفهّم كتاب بطليموس المعروف بالمجسطي وله كتاب حسن في ثمار علم العدد، وهو المعنى المعروف عندنا بالمعاملات؛ وكتاب اختصر فيه تعديل الكواكب من زيح البتاني^{٢٠}، وعنّي بزيج محمد بن موسى الخوارزمي، و صرف تاريخه الفارسي إلى التاريخ العربي^{٢١}، ووضع أرساط الكواكب فيه لأوّل^{٢٢} تاريخ الهجرة، وزاد فيه جداول^{٢٣} حسنة، على أنّه أتبعه على خطته^{٢٤} فيه ولم ينبّه على مواضع الغلط

١. ج: متحون. م: ميمون. ٢. ج: بجمار. م: باكبار.

٣. د، ك، ل: محققاً. م، ي: + إماماً في علم النحو واللغة. ٤. ي: - الهندسة... سائر علوم.

٥. ج: الفلاسفة. ٦. ج: اي. ٧. ع، ي: تعديل. م: تقديم.

٨. د، م: خرجت. ٩. ج، ك، ل: الجواهر. م: من القسام الجوهر والعرض وتأليفه في.

١٠. د، م: عند. ١١. ع: انطلاقاً. ١٢. ي: من السجن.

١٣. م، ي: أبو القاسم. ١٤. ج، ك، ل: المعروف.

١٥. د [في الحاشية]: + وكان المرحيط أبو القاسم مسلمة بن أحمد صاحب نهاية الحكم ورتبة الحكم سنة ثمان وتسعين

و ثلاثمائة. ص: بالمرحيطي [ناقلًا عن كتاب المؤلف. ع: بالمرحيط. م، ي: بالمرحيط.]

١٦. ي: في الأندلس. ١٧. ي: ممّن. ١٨. ي: - وحركات النجوم.

١٩. ج: و شفى. ع: و شغفًا. م: و سغف.

٢٠. ج، ك، ل، م: التبانى وعن زيح. ك، ل، ي: في تمام. ٢١. ل: عربي.

٢٢. د: وله. ٢٣. د: جذابار. س: جزءان.

٢٤. ج: على خطابه. ش [في الهامش]: على خطته. ي: على حكايته.

منه^١. وقد نُبّهت على ذلك في كتابي: المؤلف بإصلاح حركات الكواكب^٢ والتعريف بخطأ الراصدين.

و توفي^٣ أبو القاسم مسلمة بن أحمد^٤ قبل مبعث^٥ الفتنة، في سنة ثمان و تسعين و ثلاث مائة. وقد أنجب تلاميذ جلّة، لم ينجب^٦ عالم بالأندلس مثلهم^٧.

فمن أشهرهم: ابن السمع^٨، وابن الصفار، والزهرأوى، والكرمانى، وابن خلدون^٩. فأما ابن السمع، وهو^{١٠} أبو القاسم^{١١} أصبغ^{١٢} بن محمد بن السمع^{١٣} المهرى^{١٤}، كان متحقّقاً^{١٥} بعلم العدد والهندسة، متقدّماً في علم هيئة الأفلاك وحركات النجوم. وكانت له مع^{١٦} ذلك عناية بالطب، وله تواليف حسان^{١٧}: منها كتاب المدخل إلى الهندسة في تفسير كتاب أقليدس^{١٨}؛ ومنها كتاب ثمار العدد^{١٩}، المعروف بالمعاملات؛ ومنها كتاب^{٢٠} طبيعة العدد؛ ومنها كتابه الكبير في الهندسة، تقصّي منها^{٢١} أجزاءها من الخط^{٢٢} المستقيم^{٢٣} والمقوس والمنحنى؛ ومنها كتابان^{٢٤} في الآلة المسمّاة بالأسطرلاب، أحدهما في التعريف بصورة صنعتها وهو مرتّب على مقالتين، والآخر: في العمل^{٢٥} بها والتعريف بجوامع ثمارها^{٢٦}، وهم مقسّم على مائة و ثلاثين باباً؛ ومنها زيجه الذي ألفه على أحد مذاهب الهند المعروف بالسند هند، وهو كتاب^{٢٧} كبير مقسّم إلى جزئين^{٢٨}: أحدهما في

- | | | |
|---|--|----------------------|
| ١. د، م: - منه. | ٢. د: حركات النجوم الكواكب. | ٣. ع، م: فتوفى. |
| ٤. ي: محمد. | ٥. ي: قبيل مبعث. | ٦. ي: ولم ينجب. |
| ٧. ج: ملهم. م: مثلهم. | ٨. م: فيمن أشهرهم ابن الشيخ. ي: ابن السمع. | |
| ٩. ج: ابن خلدون. | ١٠. م: فأما ابن الشيخ، وهو. ي: فهو. | |
| ١١. م، ي: أبو القاسم. | ١٢. ي: أصبغ. | |
| ١٣. م: محمد بن محمد بن السمع. ي: بن السمع. | ١٤. ص: المهندس الفرناطى. ي: المهدي. | |
| ١٥. ص: محققاً. | ١٦. ج، ك: على. | ١٧. س، ي: حسنة. |
| ١٨. ي: أوقليدس. | ١٩. ج، ك، ل: سمّاه بالعدد. | ٢٠. س، ل، م: - كتاب. |
| ٢١. ج: يقضى إليه. د: فقضى. ص: يقضى. م: يقضى فيه. ي: تقضى فيه. | ٢٢. ص: من الخط. | |
| ٢٣. ج: المنقسم. | ٢٤. ج: كتاب له. ي: كتاباه. | ٢٥. د: في العلم. |
| ٢٦. ص: ثمرتها. | ٢٧. ج، س، ك، ل: - هو. | ٢٨. ي: على جزئين. |

الجداول، والآخر فى رسائل الجداول.

و أخبرنى^٢ عنه تلميذه^٣ أبو مروان سليمان^٤ بن محمد بن عيسى^٥ بن على الناشئ^٦ المهندس: أنه توفى بمدينة غرناطة قاعدة الأمير حبوس بن مكسن^٧ بن زيرى^٨ بن مناد^٩ الصنهاجى، ليلة^{١٠} الثلاثاء، لائنتى عشرة ليلة بقيت لرجب سنة ست و عشرين و أربع مائة، وهو ابن ست و خمسين سنة شمسية^{١١}؛

و أما ابن الصفار، فهو أبو القاسم^{١٢} أحمد بن عبد الله بن عمر، كان أيضاً متحققاً بعلم العدد^{١٣} والهندسة والنجوم. و قعد^{١٤} فى قرطبة ليعلم^{١٥} ذلك. و له زيغ مختصر على مذهب السندهند؛ و كتاب فى العمل بالأسطرلاب، موجز، حسن العبارة، قريب المأخذ. و خرج من قرطبة، بعد أن مضى صدر^{١٦} من الفتنة، واستقر بمدينة دانية^{١٧} قاعدة الأمير مجاهد العامرى من ساحل بحر الأندلس الشرقى. و توفى بها، رحمه الله^{١٨}، و قد أنجب^{١٩} من أهل قرطبة تلاميذ^{٢٠} جماعة^{٢١}، سيأتى ذكرهم بعد هذا^{٢٢}. و كان له أخ يسمى محمداً، مشهور^{٢٣} بعمل الأسطرلاب، لم يكن بالأندلس^{٢٤} قبله أجمل صنعا^{٢٥} لها منه؛ و أما الزهراوى، فهو أبو الحسن على بن سليمان، كان عالماً بالعدد^{٢٦} والهندسة، معتنياً بعلم الطب. و له كتاب شريف فى المعاملات على طريق البرهان^{٢٧}.

و أما الكرمانى، فهو أبو الحكم عمرو بن عبد الرحمن بن أحمد بن^{٢٨} على الكرمانى

- | | |
|--|--------------------------------|
| ١. ج: فى وسائل. م: فى رسائل الجدول. | ٢. ك، ل: أخبر. |
| ٣. ج: تلاميذه. م: عنه تلميذ. | ٤. ج: أنوم و أبى سليمان. |
| ٥. ع: عيسى. | ٦. ج: احساسى. ي: الناسى. |
| ٧. ج: ناكسين. ص: ماكن. م: ماحس. ي: ماكس. | ٨. ج: زميرى. م: زرى. |
| ٩. ي: صاد. | ١٠. ج: - الثلاثاء - ليلة. |
| ١١. ل: - شمسية. | ١٢. م: فهو القسم. ي: بوالقسم. |
| ١٣. د، ك، ل: محققاً. م: - العدد. | ١٤. ج: فقد. |
| ١٥. ي: لتعليم. | ١٦. د: صلا. م: - و خرج. |
| ١٧. م: دائبة. ي: واستقر و أتبه قاعدة. | ١٨. ج، ك، ل: - رحمه الله. |
| ١٩. م: و قد أحب. ي: و قد نجب. | ٢٠. د، ك، م: - تلاميذ. |
| ٢١. ي: جماعته. | ٢٢. م: ي: + إن شاء الله تعالى. |
| ٢٣. م: محمد اشتهر. ي: مشهوراً. | ٢٤. د، ع: صنيعاً. م: أحد صنعا. |
| ٢٥. ج: لها فيه. د، م: له منه. | ٢٦. د، م: - بن. |
| ٢٧. ص: + و هو الكتاب المسمى بكتاب الأركان. | |

من أهل قرطبة، أحد الراسخين في علم العدد والهندسة.
أخبرني عنه^١ تلميذه الحسين^٢ بن محمد^٣ بن الحسين بن حتى^٤ التجيبي
المهندس المنجم: أنه مالمقى^٥ أحداً^٦ يجاريه في علم الهندسة، ولا يشق غباره^٧ في
فك غامضها وتبيين مشكلها^٨ واستيفاء^٩ أجزائها.
ورحل^{١٠} إلى ديار المشرق، وانتهى منها^{١١} إلى حران من بلاد الجزيرة وعنى هنالك
بطلب^{١٢} الهندسة والطب، ثم رجع إلى الأندلس^{١٣}، واستوطن مدينة سرقسطة من ثغرها^{١٤}،
وجلب معه^{١٥} الرسائل المعروفة برسائل إخوان الصفا، و^{١٦} لانعلم أحداً أدخلها الأندلس
قبله. وله عناية بالطب ومجربات فاضلة فيه، ونفوذ^{١٧} مشهور^{١٨} في الكي^{١٩} والقطع والشق
والبط وغير ذلك من أعمال الصناعة الطبية، ولم يكن بصيراً بعلم النجوم التعليمي^{٢٠} و
لابصناعة المنطق. أخبرني^{٢١} بذلك عنه^{٢٢} أبو الفضل بن يوسف بن حسداي^{٢٣} الإسرائيلي
وكان خبيراً به^{٢٤}؛ ومحلّه من العلوم النظرية المحلّ الذي لا يجارى فيه عندنا^{٢٥} بالأندلس.
وتوفى أبو الحكم^{٢٦}، رحمه الله، بسرقسطة سنة ثمان وخمسين وأربع مائة^{٢٧}، وقد
بلغ^{٢٨} تسعين سنة، أو جاوزها بقليل؛ *مركز تقيت كتيبه بر علوم رسيدي*
وأما ابن خلدون، فهو أبو مسلم عمر^{٢٩} بن أحمد بن خلدون الحضرمي، من

- | | |
|---|---|
| ١. ج: ل: أخبر عنه. ع: م: أخبرني به. | ٢. ج: الحسن. |
| ٣. ي: أحمد. | ٤. ج: يحيى. م: الحسن بن جنى الحنى. |
| ٥. د: ماتم. م: مابقي. | ٦. ع: أحد. |
| ٧. ع: شكلها. | ٨. ع: وابتغاء. |
| ٩. ج: وانتهر فيها. | ١٠. ج: ل: فدخل. |
| ١١. ج: وانتهر فيها. | ١٢. ي: هناك بعلم. |
| ١٣. ج: وانتهر فيها. | ١٤. ي: غبان. |
| ١٤. ي: من تغريبها. | ١٥. ج: بعد. |
| ١٥. م: و نفور. ي: ونفوذ. | ١٦. م: في البلى. ي: بالكى. |
| ١٦. م: و نفور. ي: ونفوذ. | ١٧. م: عنه في ذلك. ي: عنه بذلك. |
| ١٧. م: و نفور. ي: ونفوذ. | ١٨. ي: مشهورة. |
| ١٨. ي: مشهورة. | ١٩. ج: أخبر. |
| ١٩. ج: أخبر. | ٢٠. ج: ل: الطبيعى. |
| ٢٠. ج: ل: الطبيعى. | ٢١. س: بن حسداي. م: أبو الفضل حسداي بن يوسف بن حسداي. |
| ٢١. س: بن حسداي. م: أبو الفضل حسداي بن يوسف بن حسداي. | ٢٢. ص: + الكرمانى. م: رحمه الله تعالى. |
| ٢٢. ص: + الكرمانى. م: رحمه الله تعالى. | ٢٣. ع: وربع مائة. |
| ٢٣. ع: وربع مائة. | ٢٤. ج: س، ي: وهو قد بلغ. |
| ٢٤. ج: س، ي: وهو قد بلغ. | ٢٥. ي: عمرو. |
| ٢٥. ي: عمرو. | |

أشرف^١ أهل إشبيلية. كان متصرفاً^٢ في علوم الفلسفة، مشهوراً بعلم الهندسة والنجوم والطب، متشبهاً^٣ بالفلاسفة في إصلاح أخلاقه و تعديل سيرته و تقويم سياسته^٤. و توفي في بلده^٥ سنة تسع و أربعين و أربع مائة.

و من مشاهير تلاميذ أبي القاسم^٦ أحمد بن عبد الله بن صفار:

ابن برغوث^٧؛ والواسطي^٨؛ وابن شهر^٩؛ والقششى^{١٠} الأفطس^{١١} المرواني وابن العطّار. فأما ابن برغوث، فهو محمد بن عمر بن محمد بن عمر^{١٢} المعروف بابن برغوث، كان^{١٣} متحققاً^{١٤} بالعلوم الرياضية، مختصاً منها^{١٥} بإثبات علم الأفلاك و هيأتها و حركات الكواكب و أرصادها. و كان له مع ذلك تحقق بعلم النحو^{١٦}، و معرفة القرآن^{١٧}، و الفقه، و الوثائق، و إشراف حسن على سائر العلوم. و كان عفيفاً، حليماً، حسن السيرة، معتدلاً بالأخلاق، طيب الذكر، مرضى الأحوال. و توفي، رحمه الله، في^{١٨} سنة أربع و أربعين^{١٩} و أربع مائة. و أما الواسطي، فهو أبو الأصبغ^{٢٠} عيسى^{٢١} بن أحمد. أحد المحكمين بعلم العدد^{٢٢}، و الهندسة، و الفرائض. و قعد^{٢٣} بقرطبة لتعليم^{٢٤} ذلك. و له أيضاً بصر^{٢٥} بجمل من علم هيئة^{٢٦} الأفلاك و حركات النجوم. و هو باق إلى وقتنا هذا.

و أما ابن شهر^{٢٧}، فهو أبو الحسن مختار بن عبد الرحمن بن مختار بن شهر الرعيني، كان بصيراً بالهندسة، و النجوم، متقدماً في علم اللغة، و النحو، و الحديث، و الفقه، بليغاً،

- | | |
|--------------------------------------|---|
| ١. م : من أشرف. | ٢. ج: كان مصرفاً. م: كان. ي: كان متصرفاً. |
| ٣. ي: مشبهاً. | ٤. ص: طريقته. |
| ٥. ج: ببلده. | ٦. ج: ابن مرهوف. ع: صفار بن برغوث. |
| ٨. د: ابن شهر. | ٩. ع: - و. |
| ١١. ي: والأمطش. | ١٢. ج، ي: - بن عمر. |
| ١٤. د، م: محققاً. | ١٥. د، م: بها. |
| ١٧. ج: بالوان. | ١٨. ج، ك، ل: - رحمه الله، في. |
| ٢٠. ي: أبو الأصبغ. | ٢١. د: علي. |
| ٢٢. ج: وقفه. م: وقصد. | ٢٣. د: لتعلم. |
| ٢٤. د: ثقب. م: بصر بكل من عليه نفسه. | ٢٥. د: بصير. |
| | ٢٦. ج: ابن شهر. |

شاعراً، متكلماً، ذا دهاء، و معرفة بالسير، والتواريخ. ولى القضاء في مدينة المريّة^٢ آخر دولة زهير^٣ العامري، في سنة سبع و عشرين و أربع مائة. و توفي بمدينة قرطبة؛ و هو باق على القضاء بالمريّة^٤، سنة خمس و ثلاثين و أربع مائة.

و أمّا القرشي الأفطس المرواني، فهو يحيى بن هشام بن أحمد بن محمد بن عبد الملك بن الأصبح، كان عالماً بالعدد، والهندسة، و علم النحو، متقدماً في علم اللسان^٥.

و أمّا ابن العطار، فهو محمد بن خيرة^٦ العطار، مولى الكاتب محمد بن أبي هريرة^٧، خادم^٨ الظافر^٩ إسماعيل بن عبد الرحمن بن ذي النون، من صغار تلاميذ ابن^{١٠} الصفار. متقن لعلم العدد، والهندسة، والفرائض، و هو في وقتنا^{١١} هذا يعلم^{١٢} بذلك^{١٣} في مدينة قرطبة، و له أيضاً بصر بصناعة النجوم و عناية بعلم حركاتها. و من مشاهير تلاميذ ابن السمع^{١٤}:

أبو مروان سليمان بن محمد بن عيسى بن^{١٥} الناسي^{١٦}؛ بصير بالعدد، والهندسة، معتن^{١٧} بصناعة الطب^{١٨} و أحكام النجوم؛ أبو جعفر أحمد بن عبد الله^{١٩} المعروف بابن الصفار المتطبّب، و هو^{٢٠} من مشاهير تلاميذ أبي^{٢١} مسلم بن خلدون القرشي، المعروف [بالصلاح عند^{٢٢}] العلماء بإشبيلية^{٢٣}؛

١. ي: - في مدينة. ٢. ي: الزيتة. ٣. ي: زهيرة.

٤. د، ك، م: قضاء المريّة. ي: - بالمريّة.

٥. ج، س، ك، ل، ي: - و أمّا القرشي ... اللسان. م: في علوم اللسان. ٦. د: بن خيرة. م: خالي بن.

٧. ج: أبو هريرة. ٨. د: خالي من. م: خالي بن. ٩. ج: الطافر.

١٠. ي: بن الصفار. ١١. ج، ي: لوقتنا. ١٢. ي: معلّم.

١٣. ي: لذلك. ١٤. ي: بن السمع. ١٥. د، ع، م: - بن. ي: ابن.

١٦. ي: الناسي. ١٧. ك: مفتن. ل: مفتن. م: معنى.

١٨. ي: في. ١٩. ع، م: - بن عبد الله. ٢٠. ج، ي: - هو.

٢١. ي: - أبي. ٢٢. ج، د، س، ع، ك، ل، م، ي: بالصلاح بقية.

٢٣. ج، ي: بإشبيلية. م: بإسبيلية.

و^١ أبو مروان عبد الملك بن أحمد^٢.

و من نظراء هذه الطبقة:

عبد الله بن أحمد السرقسطي، كان^٣ نافذاً في علم العدد والهندسة والنجوم. و قد
ليعلم^٤ ذلك في بلده.

أخبرني عنه تلميذه علي بن نجدة^٥ بن داود المهندس: أنه ما لقي أحداً أحسن
تصرفاً في الهندسة^٦، ولا أضبط لأصولها منه^٧.

و من مشاهير أصحاب^٨ ابن^٩ برغوث: ^{١٠}

[ابن الليث؛ وابن حي؛ وابن الجلاب]. ^{١١}

فأما ابن الليث، فهو محمد بن أحمد بن محمد^{١٢} بن الليث. كان متحققاً^{١٣} بالعدد^{١٤}
والهندسة، معتنياً^{١٥} بعلم حركات الكواكب وأرصاها. وكان مع هذا، بصيراً بالنحو^{١٦}
واللغة والفقه، ذا مروءة كاملة ونفس طيبة. وتوفى وهو يتولى^{١٧} القضاء بشربون^{١٨}، من
أعمال بلنسية، سنة خمسين^{١٩} وأربع مائة.

و أما ابن^{٢٠} حي، فهو الحسين^{٢١} بن محمد بن الحسين بن حي^{٢٢} التجيبي، من أهل
قرطبة بصيراً بالهندسة والنجوم، كلفاً بصناعة التعديل. وله فيها زيج^{٢٣} مختصر على
مذهب السندهند. و خرج عن^{٢٤} الأندلس سنة اثنتين^{٢٥} وأربع مائة و لحق بمصر، بعد

١. ج. د. س. ع. ك. ل. م. ي. : + هو.

٢. د. م. ي. : - بن أحمد.

٣. س. : وكان.

٤. ج. م. ي. : لتعليم.

٥. ي. : تجدة [هكذا مهملة].

٦. ع. ي. : + منه.

٧. ي. : لأصولها منه.

٨. ع. : أصحابه.

٩. ج. : ابن.

١٠. ع. : برغوث.

١١. ج. : ابن الليث وابن الجلاب وابن حي. ع. ي. : ابن الليث وابن الجلاب وابن حي. م. : ابن الليث وابن الجلاب وابن جنى.

١٢. ي. : - بن محمد.

١٣. ل. : معتنياً.

١٤. ي. : بعلم العدد.

١٥. ي. : مقبلاً.

١٦. ج. س. ي. : بالنجوم.

١٧. ج. ك. ل. : يتقلد. ي. : متقلد.

١٨. ج. : بشربون. ع. : بشربون. ك. : بشريفة. م. : يشربون.

١٩. ي. : خمس.

٢٠. د. م. : ابن جنى. ك. ل. : بن حنا.

٢١. س. ك. ي. : الحسن.

٢٢. ج. : بن حنا. م. : ابن جنى.

٢٣. م. : زيج. ي. : - زيج.

٢٤. ي. : من.

٢٥. ع. م. : اثنتين.

أن نالته بالأندلس وفي البحر^١ محن شداد، ثم رحل عنها^٢ إلى اليمن وتجوّل في ديارها، ثم رجع إلى مصر، ثم عاد إلى اليمن،^٣ فاتصل^٤ بأميرها الصليحي^٥ القائم بدعوة الملك^٦ المستنصر بالله معذ^٧ بن علي^٨ الظاهر بن منصور الحاكم بن نزار العزيز بن معذ المعز^٩ بن إسماعيل المنصور بن عبدالرحمن^{١٠} القائم بن عبيدالله^{١١} المهدي، الذي ملكه الآن مشتمل^{١٢} على بعض أفريقية، وجميع مصر، والشام، وجزيرة العرب، والحجاز، و تهامة، ونجد، واليمن. فحظي ابن حنّ^{١٣} هذا عند الأمير الصليحي^{١٤} حظوة مشهورة^{١٥} و بعثه رسولا إلى الخليفة ببغداد^{١٦} القائم بأمر الله^{١٧} في أبهة فخمة و نال هناك دنيا عريضة. و بلغنا أنه توفي باليمن بعد انصرافه من بغداد سنة ست و خمسين و أربع مائة^{١٨}، أو سنة سبع و خمسين.^{١٩}

و أمّا ابن الجلاب، و^{٢٠} هو الحسن^{٢١} بن عبدالرحمن بن محمد^{٢٢} المعروف بابن الجلاب، أحد المتحقّقين بعلم الهندسة و هيئة الأفلاك و حركات النجوم . و له مع ذلك عناية بالمنطق^{٢٣} و العلم الطبيعي. و هو في^{٢٤} وقتنا هذا مستوطن مدينة المربة قاعدة الأمير محمد^{٢٥} بن معن بن محمد بن صمادح التجيبي.

١. ج، ي: بالبحر. ٢. ي: عنها.
٣. ج، س، ك، ل، ي: - و تجوّل ... إلى اليمن. ٤. ج، ي: واتصل.
٥. ج: بأميرها الصليحي. س: السليحي. ك، ل: الطليحي. م: السليحي. ي: السبحي.
٦. ج: + هذا. م، ي: + معذ. ٧. م، ي: - معذ. ٨. د: - علي. م: علي بن.
٩. ي: بن معز المعز. ١٠. ج، ك، ل: المنصور بن محمد القائم.
١١. ج، د، م: عبدالله. ١٢. ك، ل: يشتمل. م: ماله. ١٣. ج: بن حنا. د، س، م: ابن حنا.
١٤. ج: الصليحي. م: السليحي. ١٥. ي: حظوته المشهورة. ١٦. ج، ي: - بغداد.
١٧. ج، ي: - ببغداد. ١٨. د، م: - و أربع مائة.
١٩. ج: - سنة. ي: - أو سنة سبع و خمسين. ٢٠. ي: فهو.
٢١. د، م: - بن. م: أبو الحسن. ٢٢. د، ش، ي: - بن محمد. م: - محمد.
٢٣. س: بعلم المنطق. ٢٤. ج، ك، ل: إلى.
٢٥. د: - محمد. م: الأمير بن يعرب بن محمد بن صمادح التجيبي.

و من نظراء هؤلاء: ^١

أبو الوليد هشام بن أحمد بن ^٢ هشام بن خالد الكنانى المعروف بابن الوقشى، من أهل طليطلة، أحد المتقدمين ^٣ فى العلوم ^٤، والمتوسعين ^٥ فى ضروب ^٦ المعارف، ^٧ ومن أهل الفكر الصحيح، والنظر الثاقب ^٨، والتحقيق بصناعة الهندسة والمنطق، والرسوخ فى علم النحو واللغة والشعر والخطابة، والإحكام ^٩ بعلم الفقه والأثر والكلام.

و هو مع ذلك شاعر بليغ لسن ^{١٠} يقظ ^{١١} عالم ^{١٢} بالأنساب والأخبار والسير، مشرف على جمل ^{١٣} سائر العلوم. لقيته بطليطلة سنة ثمان و ثلاثين و أربع مائة. ولازمته ^{١٤} طويلاً فى الأخذ عنه ^{١٥} والتعلم منه. فلقيت منه بحر علم و معدن نزاهة ^{١٦} و ظرف ^{١٧}، جامعاً لمكارم الأخلاق، مشتملاً ^{١٨} على غرائب الفضائل. و هو حى فى وقتنا هذا، و قد أربى ^{١٩} على الخمسين، و أخبرنى أنه ولد سنة ثمان و أربع مائة. و قد تقلد القضاء من ^{٢٠} أهل طليطلة ^{٢١} من ثغور ^{٢٢} طليطلة ^{٢٣} قاعدة ملك ^{٢٤} الأمير المأمون ^{٢٥} يحيى بن الظافر إسماعيل بن عبد الرحمن بن إسماعيل بن عامر بن مطرف بن ذى النون؛

و ^{٢٦} أبو جعفر أحمد بن خميس ^{٢٧} بن عامر بن دمج ^{٢٨}، من أهل طليطلة أيضاً. أحد المعنيين ^{٢٩} بعلم الهندسة والنجوم والطب، وله مشاركة فى علوم اللسان، و حظ ^{٣٠} صالح

١. ج: + الواثق بالله. د: و. ش، ي: و منهم.
٢. ع: - أحمد بن.
٣. ج، ك، ل: بابن الوقشى. د، م: - بابن. س، ك، ل: المتقنين. ش: المتفتنين.
٤. س، ش، ك: - و.
٥. ج ل: والمتوسعين.
٦. ي: ظروف.
٧. ش ي: - و.
٨. د: الناقد. ش، م: الناقد.
٩. د: والخطابة والأرقام والإمام.
١٠. ج، ش، ي: ليس.
١١. ج: يفظ. ش: بفضله.
١٢. ل: - عالم.
١٣. ج: - جمل.
١٤. ش، ي: - ولازمته. ثمان و أربعمائة.
١٥. ج، م: عليه.
١٦. م: و بعده ابن براهة.
١٧. ج: طرف.
١٨. ج: مشتمل.
١٩. ج: و قد أرمى. م: قد رمى.
٢٠. س، ش، ل: بين.
٢١. م: طبره.
٢٢. د، م: أعمال.
٢٣. م: - الطليطلة.
٢٤. ش، ي: - ملك.
٢٥. س: - يحيى بن - بن ذى النون.
٢٦. ش، ي: + نظراء هؤلاء.
٢٧. ش: خميس. م: حيس.
٢٨. ج: دميم. د: رمج. ك، ل: رميم. ش، ي: منيح. م: رميح.
٢٩. ش: المعنيين. م: المتعنيين.
٣٠. ش: و حفظ صالح فى. م: و خط.

من الشعر. و هو من لدات^١ القاضي أبي الوليد^٢ هشام بن أحمد بن هشام؛
و أبو إسحق بن إبراهيم بن أيوب بن إدريس^٣ التجيبي، المعروف بالقويدس^٤.
كان من أهل قلعة أيوب، ثم خرج عنها، واستوطن طليطلة وتأدب بها وبرع^٥ في علم^٦
العدد والهندسة والفرائض، وقعد للتعليم بذلك زماناً طويلاً. وكان له بصر بعلم هيئة
الأفلاك وحركات النجوم، وعنه أخذت كثيراً من ذلك. وكان له مع ذلك نفوذ^٧ في
علم^٨ العربية، وقد أدب بها زماناً^٩ بطليطلة، توفي، رحمه الله،^{١٠} ليلة الأربعاء لثلاث^{١١}
بقين من^{١٢} رجب سنة أربع وخمسين وأربع مائة، وهو ابن خمس وأربعين سنة.^{١٣}
فهؤلاء مشاهير من عنى بالعلم الرياضي بالأندلس. وقد كان^{١٤} بها جماعة غيرهم،
أضربت عن ذكرهم؛ إما لتقصير^{١٥} هم عن هؤلاء؛ وإما لجهل^{١٦} بأسمانهم وأخبارهم و
منازلهم من المعرفة، وإن كانوا مشهورين بأسمانهم^{١٧} عندنا بالأندلس.
و في زماننا هذا أفراد من الأحداث، يسميرون^{١٨} بطلب^{١٩} الفلسفة^{٢٠}، ذوو أفهام
صحيحة وهم رقيقة، قد أحرزوا من أجزائها حظاً وافراً.^{٢١}
منهم^{٢٢} من سگان طليطلة وجهاتها^{٢٣}؛
أبو الحسن^{٢٤} علي بن^{٢٥} خلف بن أحمر^{٢٦} الصيدلاني^{٢٧}؛ و أبو إسحق إبراهيم بن

١. ج، ك، ل: تلاميذ. س: ذات. م: لدله. ص: أقران.
٢. ج: أبو الوليد. د: + بن.
٣. ش: و أبي إسحق إبراهيم.
٤. ج، ع: لب بن إدريس. ش: لب بن أوليس. م: كيب بن إدريس اليحيى.
٥. ج، د، ك، ل: بالقونديس. م: بالقورس. م: بالقونديس.
٦. ج، د، ك، ل: بالقرس. م: بالقورس. م: بالقونديس.
٧. ش، ي: علوم.
٨. ج، ك، ل: تفرد. ش: نفوذ.
٩. ش، ي: علم.
١٠. ج، ك: + طويلاً.
١١. ك: - رحمه الله.
١٢. د: الثلاثاء.
١٣. م: لرجب.
١٤. ش، ي: - وهو ابن ... سنة.
١٥. ج: منها.
١٦. م: لتقصيرهم.
١٧. م: لحمل.
١٨. م: يسميرون.
١٩. ج، ك: متدينون. س: ليشرون. ش: متدينون. [كثرة ش: + و في زماننا ... من أجزائها، مرتين بالفلط]. م: يسمون.
٢٠. ج، م: لطلب. ش، ي: بعلم.
٢١. ل: الفلاسفة.
٢٢. ش، ي: - حظاً وافراً.
٢٣. ش: فمنهم.
٢٤. م: و حماياتها.
٢٥. م: أبو الحسن.
٢٦. م: أحيو.
٢٧. م: الصيدلاني.
٢٨. س، ش، ك، ل، ي: - الصيدلاني.

يحيى النقّاش المعروف بولد الزرقبال^١؛ و أبو مروان عبد الله^٢ بن خلف الإسفنجي^٣؛ و
أبو جعفر أحمد بن يوسف بن غالب التملاكي^٤؛ و عيسى بن أحمد^٥ بن القاسم^٦؛ و
إبراهيم بن سعيد السهلي^٧ الأسطرلابي^٨.

و منهم من أهل سرقسطة^٩:

الحاجب أبو عامر بن الأمير المقتدر بالله^{١١} أحمد بن سليمان بن هود الجذامي^{١١}؛ و
أبو جعفر أحمد بن جوشن^{١٢} بن عبد العزيز بن جوشن^{١٣}.

و منهم من أهل بلنسية:

أبو زيد عبد الرحمن بن سيد.

و أبرع هؤلاء في الهندسة^{١٤}:

علي بن خلف بن أحمر^{١٥} الصيدلاني^{١٦}؛ و أبو جعفر أحمد بن جوشن^{١٧}.

و أبو زيد^{١٨} عبد الرحمن^{١٩} بن سيد^{٢٠} أعلمهم بهيئة الأفلاك و حركات النجوم^{٢١}؛ و^{٢٢}

أبو إسحق إبراهيم بن يحيى النقّاش المعروف^{٢٣} بولد الزرقبال^{٢٤}، فإنه أبصر أهل زماننا

بأرصاد الكواكب و هيئة أفلاكها^{٢٥} و حساب حركاتها و أعلمهم بعلم^{٢٦} الأرياح^{٢٧} و

إستنباط الآلات النجومية.

٢. ك: عبد الملك، م: عبيد الله

١. ج: الزرقبال، ل: الزرقل، م: الدرقبال.

٣. ج: الإسفنجي، ش: الإستحي، م: الإسحي.

٤. ج، ك، ل، م: البلابي، [قال ش ه في التعاليق: لعله الصواب]، د، س: الملاكي، ش: التهللكي.

٥. ج، د، ك، ل، م: السهلي.

٦. ش، ع: المالم.

٧. ع: بن.

٨. م: المقتد.

٩. م: سرقستا.

١٠. ش: الأسطرلابي.

١١. ج: جوشن، م: جوس.

١٢. ج: جوشن، م: جوس.

١٣. م: الجذامي.

١٤. ج: أجير، د: أحمد أجير، ش، ي: بن خلف، م: حسين.

١٥. م: في الهندسة.

١٦. ج: جوشن، م: جوس.

١٧. ش: العيدلاني، م: و.

١٨. ج: بن.

١٩. د، م: أبو زيد، ش، ي: أبو زيد عبد الرحمن بن سيد.

٢٠. ش، ي: بحركات النجوم و هيئة الأفلاك.

٢١. ش، ك، ل: و.

٢٢. م: الزرقبال.

٢٣. م: و.

٢٤. ش: و.

٢٥. م: الأرياح.

٢٦. ج، ع، م: بعل.

٢٧. ش، ي: الأفلاك.

و أما أبو عامر بن الأمير^١ بن هود، فهو مع مشاركته لهؤلاء في العلم الرياضي، منفرد^٢ دونهم بعلم المنطق والعناية بالعلم الطبيعي والعلم الإلهي.

و ممن اعتنى بصناعة المنطق خاصة^٣ من سائر الفلسفة^٤، الفقيه^٥ أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد^٦ بن^٧ حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان^٨ بن سفيان بن يزيد الفارسي؛ مولى يزيد^٩ بن أبي سفيان بن حرب بن أمية بن عبد شمس القرشي. أصل^{١٠} آباه من قرية منت لشم^{١١} من إقليم^{١٢} الزاوية^{١٣} من عمل أونية^{١٤} من كورة^{١٥} لبلة^{١٦}. من غرب الأندلس. وسكن هو وأبوه^{١٧} قرطبة ونالا فيها^{١٨} جاهاً عريضاً.

فكان^{١٩} أبوه أبو عمرو^{٢٠} أحمد بن سعيد بن حزم^{٢١}، أحد العظماء من وزراء المنصور محمد بن عبد الله^{٢٢} بن أبي عامر^{٢٣}، و وزراء^{٢٤} ابنه^{٢٥} المظفر بعده، والمدبر لدولتيها^{٢٦}. و كان ابنه الفقيه أبو محمد وزيراً لعبد الرحمن المستظهر بالله بن هشام بن عبد الجبار بن عبد الرحمن الناصر لدين الله^{٢٧}، ثم لهشام المقتدر بالله بن^{٢٨} محمد بن عبد الملك بن عبد الرحمن الناصر لدين الله^{٢٩}. ثم نبذ هذه الطريقة، وأقبل على قراءة العلوم وتقييد الآثار والسنن. فعنى بعلم المنطق وألف فيه كتاباً سماه كتاب^{٣٠} التقريب لحدود المنطق،

١. د: الأمين.
٢. م: مفرد.
٣. ع: م: صاحبه.
٤. ج: الفلاسفة.
٥. ش، ي: - الفقيه.
٦. ج، س، ك، ل: - بن سعيد.
٧. م: - بن.
٨. ج، ل: معدى، د: معدان، س، ك: معد، م: سعد.
٩. ج: - الفارسي؛ مولى يزيد.
١٠. م: أصل أصل.
١١. ج: - منت لشم، ش: لسم، ش: نشيم، ك: - لشم، ل: لسم، م: منيه لسم.
١٢. ق: من قرية إقليم.
١٣. ق، م: الراوية.
١٤. ج: الكوكبة، ش: أوله، م: أويته.
١٥. م: لغيره.
١٦. م: ليله.
١٧. ش، ي: آباؤه.
١٨. ش، ي: ونالوا.
١٩. ج: وكان.
٢٠. د، م: - بن.
٢١. ج، س، ك، ل: - بن عبد الله.
٢٢. ج: أبو عامر.
٢٣. ج: حرب بن.
٢٤. ش، ي: و وزراء، م: - و وزراء.
٢٥. ش، ي: لابنه، م: ابن.
٢٦. ج، ك، ل: والمدبر له، ش، ي: وكانا المدبرين لدولتهما، م: المدبرين له ولهما.
٢٧. ش، ي: - ثم لهشام... الناصر لدين الله.
٢٨. م: المعتد بالله أبي.
٢٩. د، م: - ثم.
٣٠. ك، ل: - كتاب.

بسط فيه القول على تبين^١ طرق المعارف واستعمل فيه مثلاً^٢ فقهية و جوامع شرعية^٣ و خالف أرسطوطاليس^٤، واضع هذا العلم، في بعض أصوله مخالفة من لم يفهم^٥ غرضه^٦ و لا ارتاض في كتبه^٧، فكتابه^٨ من أجل هذا كثير الغلط، بين السقط.

و أوغل^٩ بعد هذا في الإستكثار من علوم^{١٠} الشريعة^{١١}، حتى نال منها^{١٢} ما لم ينله^{١٣} أحد قط قبله بالأندلس. و صنّف فيها^{١٤} مصنّفات كثيرة العدد، شريفة المقصد، معظمها^{١٥} في أصول الفقه و فروعه على مذهبه الذي ينتحله^{١٦}، و طريقه الذي يسلكه^{١٧}. و هو مذهب داود بن علي بن خلف الإصبهاني^{١٨} و من قال^{١٩} بقوله^{٢٠} من أهل الظاهر^{٢١} و نفاة^{٢٢} القياس و التعليل.

و لقد أخبرني ابنه الفضل المكنى أبارافع: أن مبلغ^{٢٣} تواليفه^{٢٤} في الفقه و الحديث^{٢٥} و الأصول و النحل و الممل^{٢٦} و غير ذلك من التاريخ و النسب و كتب الأدب و الردّ على المعارضين، نحو أربع مائة مجلد يشتمل^{٢٧} على قريب^{٢٨} من ثمانين ألف ورقة. و هذا شيء ما علمناه لأحد^{٢٩} ممّن كان في دولة الإسلام قبله؛ إلا لأبي جعفر محمد^{٣٠} بن جرير^{٣١} بن يزيد^{٣٢} الطبري، فإنه أكثر أهل الإسلام تصنيفاً^{٣٣}.

- | | | |
|--|-------------------------------|----------------------------|
| ١. د: على غير. | ٢. ج: أمثلاً. ق: أمثلة. | ٣. س: شرعية و جوامع فقهية. |
| ٤. م: أرسطاطاليس. | ٥. د، م: لم يعرف. | ٦. م: عرصه. |
| ٧. ش: في كتابه. | ٨. س: و كتابه. | |
| ٩. ج: و أداخ. ك، ل: فأوغل. م: - السقط و أوغل. | ١٠. ج، س، ع: علم. | |
| ١١. م: الشريفة. | ١٢. ج: منهم. | ١٣. م: لم ينلها. |
| ١٤. ش: في. | ١٥. س: و معظمها. م: يعظم بها. | |
| ١٦. ج، ك، ل: على مذاهب التي انتحله. م: ينتهني له. | ١٧. ج، ك، ل، م: سلكه. | |
| ١٨. م: الاصدای. | ١٩. م: - قال. | ٢٠. م: يقوله. |
| ٢١. ج: أهل القاهرة. ل: - أهل. | ٢٢. ع: و نفاة. م: و بقاء. | ٢٣. م: يبلغ. |
| ٢٤. ش، ي: مؤلفاته. ع: تأليفه. ق: تواليف أبيه أبي محمد هذا. | ٢٥. ج، س، ل: - و الحديث. | |
| ٢٦. م: و الملك. | ٢٧. ش، ي: تشمل. | ٢٨. د: قرب. |
| ٢٩. ش، ي: في أحد. | ٣٠. ش، ي: - محمد. | ٣١. م: حمير. |
| ٣٢. ج، س، ش، ك، ل: - بن يزيد. | ٣٣. ش، ي: تأليفاً. م: تصنفاً. | |

ذكر أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر الفرغاني^١ في كتابه في التاريخ المعروف بـ الصلة، وهو الذي وصل به تاريخ أبي جعفر الطبري الكبير: أن قوماً من تلاميذ أبي جعفر، حصلوا^٢ أيام حياته^٣ مذ بلغ الحلم إلى أن توفي في سنة عشر و ثلاث مائة، وهو ابن ست و ثمانين^٤ سنة، ثم قسموا^٥ عليها أوراق مصنفاته، فصار منها لكل يوم أربع عشرة ورقة، وهذا لا يتها^٦ لمخلوق إلا بكرم^٧ عناية^٨ الباري، تعالى^٩، به و حسن تأييده له.^{١٠}

ولأبي^{١١} محمد بن حزم^{١٢} بعد هذا نصيب وافر من^{١٣} علم النحو و اللغة و قسم صالح من قرض الشعر و صناعة الخطابة.

و كتب إلى بخط يده: أنه ولد بعد صلاة الصبح و قبل طلوع الشمس من يوم الأربعاء^{١٤}، آخر يوم من شهر رمضان، وهو اليوم السابع من يونيو^{١٥}، سنة أربع و ثمانين و ثلاث مائة. و توفي، رحمه الله، من^{١٦} سلخ شعبان سنة ست و خمسين و أربع مائة. و منهم أبو الحسن علي بن محمد^{١٧} بن سيده^{١٨} الأعمى، و كان أبوه أيضاً أعمى. عني بعلم^{١٩} المنطق عناية طويلة و ألف فيه^{٢٠} تأليفاً كثيراً مبسوطاً ذهب فيه مذهب متى بن يونس. و هو بعد هذا أعلم أهل الأندلس قاطبة بالنحو و اللغة و الأشعار، و أحفظهم لذلك حتى أنه يستظهر كثيراً من المصنفات فيها كـ الغريب^{٢١} المصنف؛ و إصلاح المنطق. و له في

١. م: الفرغاني. ٢. ج: م: أبو جعفر.
٣. ش: أحصوا. م: لغصوا. ي: خطوا.
٤. د: أيام جماعة. ك: ل: حيوته.
٥. د: و خمسين.
٦. ش، ي: - ثم قسموا عليها أوراق مصنفاته.
٧. م: و هذه لا يتها.
٨. د: يلهم. ش، ل: ي: بكرم. م: بفهم.
٩. د: غاية.
١٠. ش، ي: - تعالى.
١١. د: م: عليه. ش: - له.
١٢. ش، ي: بعدها تصنيف وافر في.
١٣. م: حزم.
١٤. ش، ي: - من يوم الأربعاء.
١٥. ج: يوديه. ش، ي: - و هو اليوم السابع من يونيو. م: نوسر.
١٦. ج: من. ش، ي: م: ك: ل: - رحمه الله.
١٧. ج: ك: ل: - بن محمد. ش، ي: إسماعيل.
١٨. م: سيدوا.
١٩. ش، ي: غريب.
٢٠. د: ش، م: ي: فيها.
٢١. ش، ي: علوم.

اللغة تواليف^١ جليلة، منها الكتاب^٢ المحكم والمحيط الأعظم، مرتب على حروف المعجم^٣؛ ومنها الكتاب المخصّص، مرتب^٤ على الأبواب كالغريب^٥ المصنّف؛ ومنها شرح إصلاح المنطق؛ وشرح كتاب الحماسة؛ وغير ذلك. توفّي، رحمه الله،^٦ في^٧ سنة ثمان وخمسين وأربع مائة، وهو^٨ قد بلغ ستين^٩ سنة أو نحوها.

فهؤلاء مشاهير أهل البرهان من علماء الأندلس.

وأما العلم الطبيعي والعلم الإلهي لم يعن^{١٠} أحد من أهل الأندلس بهما كثير^{١١} عناية. ولا أعلم من عني^{١٢} بهما إلا أبا^{١٣} عبد الله محمد بن عبد الله بن حامد المعروف بابن النبّاش البجاني^{١٤} و سيأتي ذكره في^{١٥} الأطباء؛ و^{١٦} أبا عامر بن الأمير بن هود؛ و أبا الفضل بن^{١٧} حسداي^{١٨} الإسرائيلي.

وأما صناعة الطب، فلم يكن^{١٩} بالأندلس^{٢٠} من استوعبها ولا من^{٢١} يلحق^{٢٢} بأحد من المتقدمين فيها. وإنما كان غرض أكثرهم من علم الطب قراءة^{٢٣} الكنائس^{٢٤} المؤلفة في فروعه فقط، دون الكتب المصنّفة^{٢٥} في أصوله مثل كتب^{٢٦} أبقراط، و جالينوس^{٢٧}، ليستعملوا^{٢٨} بذلك ثمرة الصناعة ويستفيدوا به خدمة الملوك^{٢٩} بالطب^{٣٠} في أقرب مدّة؛ إلا

- | | | |
|--|--------------------------|-----------------------------------|
| ١. م: تأليف. | ٢. د، ش، ي: كتاب. | ٣. ج، ك، ل: - والمحيط ... المعجم. |
| ٤. ج: - مرتب. | ٥. ش، ي: غريب. | ٦. ك، ل: - رحمه الله. |
| ٧. د، س، م: + شهر. | ٨. ش، ك، ل، ي: - هو. | ٩. ج، ك، ل: مائة. |
| ١٠. ش، ي: فلم يعن. م: فلم يعنى. | ١١. ج، ش، ك، ل، ي: كبير. | |
| ١٢. ج، ل: أغنى. ك: اعتنى. | ١٣. ش، ي: - أبا. | |
| ١٤. ج: النبّاش التجار. ش: التجاني. ص: البجاني. م: البجاني. | ١٥. د، ل، م: + موضع. | |
| ١٦. ش، ي: إلا. م: + إلا. | ١٧. ش، ي: - حسداي. | |
| ١٩. م: فلم تكن. | ٢٠. ج: في الأندلس. | ٢١. ش، ي: - من. |
| ٢٢. ش، ي: لحق. | ٢٣. م: قراءة. | |
| ٢٤. ك، ل: الكتابين. ش، ي: الكنائس. م: الكنائس. | ٢٥. س، ع، ك، ل: المؤلفة. | |
| ٢٦. ش، ي: كتاب. | ٢٧. ش، ي: + و. | |
| ٢٨. ج، ش: ليستعملوا. د: استعملوا. م: استعملوا. | ٢٩. ش: الأملاك. | |
| ٣٠. س، ش، ك، ل، ي: - بالطب. | | |

أفراداً^١ منهم رغبوا عن هذا الغرض و طلبوا الصناعة لذاتها^٢ و قرأوا^٣ كتبها على مراتبها. فأول من اشتهر^٤ بالطب في الأندلس: ^٥

أحمد بن أبا^٦ من أهل قرطبة و ذوى الأصول و المكاسب الخطيرة^٧ بها، كان في أيام الأمير محمد بن عبدالرحمن الأوسط. و كان الناس قبله^٨ يعولون^٩ في الطب على قوم من النصارى، لم يكن عندهم تحقق به و لا بشيء من سائر العلوم، وإنما كانوا يعولون^{١٠} على كتاب بأيديهم من كتب النصارى، يقال له: الأبريم^{١١} و تفسيره: الجامع^{١٢} أو المجموع.

و ورد أيضاً في أيام الأمير^{١٣} محمد بن عبدالرحمن^{١٤} الأوسط رجل من أهل حران كان يعرف بالأندلس^{١٥} بالحراني، لم يبلغنى اسمه. كانت عنده مجربات^{١٦} حسان في الطب فاشتهر^{١٧} بقرطبة، و حاز^{١٨} الذكر فيها.

ثم كان بعد هذين و من كان معاصراً لهما^{١٩} ممن لم يشتهر كشهرتهما: ^{٢٠} يحيى بن إسحق، أحد وزراء عبدالرحمن الناصر لدين الله في صدر دولته. كان أبوه إسحق نصرانياً طبيباً مجرباً صانعاً بيده، مشهوراً في أيام الأمير عبدالله. و كان يحيى^{٢١} ذكياً^{٢٢} بصيراً بالعلاج صانعاً بيده^{٢٣}، و استوزره عبدالرحمن الناصر و ولّاه الولايات الجليلة. و هو مسلم و نال عنده حظوة و ألف في الطب كتاباً^{٢٤} يشتمل^{٢٥} على خمسة^{٢٦}

- | | | |
|---|----------------------------|--------------------------------------|
| ١. م: فرار. | ٢. ش، ي: نواتها. | ٣. د، م: قريباً. |
| ٤. ك، ل: استظهر. | ٥. ش، ي: بالأندلس. | ٦. ع: حمد، م: حمدين. |
| ٧. ش: أبياس. | ٨. د: الخطية. | ٩. ش، ي: قبلهم. |
| ١٠. د، ش، ك، ل، ي: يقولون. | ١١. د، س، ك، ل، ي: يقولون. | ١٢. ج، ل: الأهرشم، د، ش، ي: الأبرشم. |
| ١٣. ج، د، س، ش، ك، ل، ي: و. | ١٤. ج، ك، ل: الأمير. | ١٥. د: محرمات، ل: محتریات. |
| ١٦. ش، ي: عبدالله. | ١٧. د، م: بالأندلس. | ١٨. ش، ي: معاصرها. |
| ١٩. ج، ع: و جاز. | ٢٠. ش، ي: معاصرها. | ٢١. ش، ي: كشهرتهما. |
| ٢٢. ش، ي: و كان يحيى ... و استوزره عبدالرحمن، ج، س، ش، ك، ل: مشهوراً. | ٢٣. ج، د: ذكياً، م: زكياً. | ٢٤. م: نبه. |
| ٢٥. م: تشتمل. | ٢٦. م: خمس. | ٢٧. ج، ك، ل: كتاباً، م: كتباً شتى. |

أسفار^١ ذهب فيه^٢ مذهب^٣ الروم؛

و^٤ سعيد بن عبدالرحمن بن محمد بن عبد ربّه بن حبيب^٥ بن محمد^٥ بن سالم
مولي الأمير هشام الرضي بن^٦ عبدالرحمن الداخل. و هو ابن أخى أحمد بن محمد بن
عبد ربّه الشاعر، صاحب كتاب^٨ العقد^٩. كان طبيباً نبيلاً^{١٠} و شاعراً محسناً. و له فى
الطب رجز^{١١} جليل، محتو^{١٢} على جملة حسنة منه، دلّ^{١٣} به على تمكّنه من^{١٤} العلم و
تحقّقه بمذاهب^{١٥} القدماء. و كان له مع ذلك بصر^{١٦} بحركات الكواكب و طبائعها^{١٧} و
مهابّ الرياح و تغير الأهوية.

و ذكر عنه: أنّه فصد^{١٨} يوماً، فبعث إلى عمّه أحمد بن محمد بن عبد ربّه الشاعر
الأديب، راغباً إليه فى أن يحضر^{١٩} عنده، مؤنساً^{٢٠} له، فلم^{٢١} يجبه عمّه إلى ذلك، فكتب
إليه^{٢٢}:

لَمَّا عَدِمْتُ^{٢٣} مَوَاسِئاً وَ جَلِيساً
و جَعَلْتُ كِثْمَهُمَا شِفَاءً تَفَرَّدَى^{٢٥} وَ هُمَا^{٢٦} الشِّفَاءُ لِكُلِّ جَرَحٍ يَوْسَا^{٢٧}
فَلَمَّا وَصَلَ الْبَيْتَانِ^{٢٨} إِلَى عَمِّهِ، جَاوَبَهُ بِأَيَّامٍ مِنْهَا^{٢٩}:
أَلْفَسِيتَ^{٣٠} بِقِرَاطٍ وَ جَالِينُوساً لَا يَأْكُلَانِ وَ يَرْزَأَانِ^{٣١} جَلِيساً

- | | | |
|--|---|------------------------|
| ١. ج: أشعار. | ٢. ج، ك، ل: + إلى. | ٣. ج: مذاهب. |
| ٤. ج: + و ابن عبد ربّه و هو. | ٥. ج: - بن حبيب ... الداخل. ك، ل: - بن حبيب ... سالم. | |
| ٦. د، م: جرير. | ٧. ع: به. | ٨. ج: - كتاب. |
| ٩. ج: الضفد. | ١٠. د: مهيلاً. ص: فاضلاً. م: - و. | ١١. ي: رجز. |
| ١٢. ج، ع: محقق. | ١٣. د: دار. | ١٤. ج: فى. |
| ١٥. ل: بمذهب. | ١٦. ل: بصير. | ١٧. ش، ي: - و طبائعها. |
| ١٨. م: قصد. | ١٩. ش: يجوز. | ٢٠. ج، ص: مؤنساً. |
| ٢١. م: فلم يجد. | ٢٢. [ابن عبد ربّه، الديوان، ٩٢] | ٢٣. م: عذمت. |
| ٢٤. ج، ل: ناديت. | ٢٥. د: مقرونى. م: تقريرى. | ٢٦. م: و هو. |
| ٢٧. ص: + و وجدت علمهما إذا حضته / يذكى و يحيى للجسوم نفوساً. | ٢٨. ج: وصلت النبيان. | |
| ٢٩. [نفس المصدر]. | ٣٠. م: ألقيت. | |
| ٣١. ج، ك، ل: يونسان. د: يوران. م: - و يرزآن. | | |

فجعلتهم دون الأقارب^١ جنة^٢ ورضيت منهم^٣ صاحباً و أنيساً^٤
و أظنّ بخلقك^٥ لا يرى لك تاركاً حتى تجالس^٦ بعدهم إيليسا
وكان سعيد بن محمد هذا جميل المذهب^٧، منقبضاً عن الملوك، و هو القائل في
آخر عمره:

أمن بعد غوصي في علوم^٨ الحقائق و طول انبساطي في مواهب^٩ خالقي
و في حين إشرافي على ملكوته^{١٠} أرى طالباً رزقاً إلى غير رازقي^{١١}
فأيام عمر المرء متعة ساعة تمر^{١٢} سريعاً مثل لمعة بارق^{١٣}
و قد أذنت^{١٤} نفسي^{١٥} بتقويض^{١٦} رحلها و أسرع^{١٧} في سوقى^{١٨} إلى الموت سائقى^{١٩}
و إني و إن بقيت^{٢٠} أو سرت^{٢١} هارباً من الموت في الآفاق فالموت لاحقى
و منهم عمر بن بريق^{٢٢}، و أصبغ بن يحيى، و جماعة غيرهما. فكان^{٢٣} هؤلاء و أمثالهم
أطباء الأندلس في أثناء^{٢٤} الزمان الذي ذكرناه^{٢٥} قبل^{٢٦} من أيام الأمير محمد إلى وقت تهتم^{٢٧}
الحكم المستنصر بالله بالعلم و إظهاره لأهله
فكان ممن اشتهر من^{٢٨} زمان الحكم المستنصر بالله^{٢٩} إلى وقتنا هذا^{٣٠}:

- | | | |
|--|--|---|
| ١. ج: الأيارب. | ٢. م: حنه. ي: محنة. | ٣. ج، ي: فيها. ش: منهما. |
| ٤. د: جليسا. | ٥. ج: يخلق لاترى. م: يحلل لاترى. | |
| ٦. س، ش، ك، ل: تنادم. م: يجالس. | ٧. م: المذاهب. | |
| ٨. ج، ك، ل: أمور. س: العلوم. | ٩. ش: مذاهب. | ١٠. م: مكوكته. |
| ١١. م: + إلى أن قال. | ١٢. ص: تجىء. | ١٣. ج، د، س، ك، ل، م: - فأيام ... بارق. |
| ١٤. ج: و قد أذنب. | ١٥. ع: نفس. | ١٦. ج، م: بتقويض. |
| ١٧. ع: و أعنف. | ١٨. م: سوقى. | ١٩. د: تلتقى. ش، م: سابقى. |
| ٢٠. ج: خيمت. ش، ي: أوغلت. م: و إني ارتفعت. | ٢١. ع: زفت. | |
| ٢٢. ج: يرتق. ص، ل: يرتق. م: يرمى. | ٢٣. ش: أصنع. ك، بن، م: يرمى راضع. | |
| ٢٤. م: فكانوا. | ٢٥. ش، ي: إبان. م: أبناء. | ٢٦. م: ذكرناهم. |
| ٢٧. ش، ي: قبلاً. | ٢٨. ش، ي: تهيم. ك: - تهتم ... لأهله. | |
| ٢٩. م: مذ. | ٣٠. ش، ي: - بالعلم ... المستنصر بالله. | |
| ٣١. ش، ي: + و منهم. | | |

أحمد بن حكم^١ بن حفصون^٢، كان طبيباً نبيلاً^٣، جيد القريحة، حسن الفطنة^٤، دقيق^٥ النظر، بصيراً بالمنطق، مشرفاً على كثير من علوم الفلسفة^٦، وكان متصلاً^٧ بالحاجب جعفر الصقلبي^٨، ومستولياً على خاصته، فأوصله بالحكم^٩ المستنصر بالله. وخدمه بالطب^{١٠} إلى أن توفي الحاجب جعفر، فأسقط حينئذ من ديوان^{١١} الأطباء وأبقى مهملاً^{١٢} إلى أن توفي؛

و منهم محمد بن تمليح^{١٣}، كان رجلاً^{١٤} ذا وقار و سكينة و معرفة بالطب و النحو واللغة والشعر والرواية. و خدم الناصر^{١٥} والمستنصر بالله^{١٦} بصناعة الطب و كان حظياً^{١٧} عند الحكم، و ولّاه النظر في بنيان الزيادة^{١٨} في قبلى الجامع بقرطبة. فتولى^{١٩} ذلك و كملت تحت إشرافه و أمانته.

و رأيت اسمه مكتوباً بالذهب و قطع الفسيفساء على حائط المحراب بها^{٢٠}، و أنّ ذلك البنيان كمل على يديه^{٢١} عن أمر الخليفة الحكم في سنة ثمان و خمسين و ثلاث مائة؛

و منهم أبو الوليد محمد بن الحسين^{٢٢} المعروف بابن^{٢٣} الكنانى^{٢٤} كان عالماً بالطب، حسن العلاج، لطيف المعاناة^{٢٥}، سرياً، محبباً إلى الناس و خدم الناصر والمستنصر بالله^{٢٦}؛ و منهم أبو^{٢٧} عبد الملك الثقفى. كان عالماً بالطب و العدد^{٢٨} و الهندسة و كان الطب

- | | | |
|--|----------------------------|---|
| ١. ج، د، ل: حكيم. | ٢. م: حفصون. | ٣. ص: عالماً. |
| ٤. د، م: العطية. | ٥. م: رقيق. | ٦. ج، ل: الفلاسفة. |
| ٧. ي: مقبلاً. | ٨. ش: السقلبي. م: الصقلبي. | ٩. د: - ب، ج، ك، ل: للحكم. |
| ١٠. م: - إلى. | ١١. ل: دبران. | ١٢. ش: مخملاً. ص: مخمولا. |
| ١٣. ج، ك، ل: نملة. د: مليح. ش، ي: تمليح. | ١٤. ش، ي: رجلاً. | ١٥. ج: - الناصر والمستنصر... و منهم عمر و أحمد. |
| ١٦. م: خطيباً. | ١٧. م: الزيادة. | ١٨. ش، ي: - بالله. |
| ١٩. ع: بهما. | ٢٠. ش، ي: - يده. | ٢١. ش، ي: فيؤب. |
| ٢٢. د، م: - ابن. | ٢٣. ع: الحسين. م: الحسن. | ٢٤. ش: المعافاة. |
| ٢٥. ش، ي: - بالله. | ٢٦. ش، ي: - أبو. | ٢٧. ش، ي: - و العدد. |

أغلب عليه وخدم به^١ الناصر والمستنصر^٢.

و منهم عمر و أحمد ابنا^٣ يونس بن أحمد^٤ الحراني. رحلا^٥ إلى المشرق في دولة الناصر، و أقاما هنالك عشرة أعوام، و دخلا بغداد، و قرء^٦ فيها على ثابت بن سنان بن ثابت بن قرّة الصابي كتب جالينوس عرضاً و خدما ابن وصيف^٧ في عمل علل العين، و انصرفا إلى الأندلس في دولة المستنصر بالله، و ذلك في سنة إحدى و خمسين و ثلاث مائة. فالحقهما بخدمته^٨ في الطب^٩، و استخلصهما^{١٠} لنفسه من سائر الأطباء في وقته^{١١} و مات عمر فيها^{١٢} و بقي بعده أخوه^{١٣} أحمد أثيراً عند الحكم^{١٤} إلى آخر أيامه. ثم ولّاه هشام المؤيد بالله^{١٥} خطة الشرطة^{١٦} و خطة السرق. و كان يداوى العين مداواة^{١٧} نفيسة^{١٨}. و له في ذلك بقرطبة^{١٩} آثار عجيبة.

و منهم محمد بن عبدون الجبلي^{٢٠}، رحل إلى المشرق سنة سبع و أربعين و ثلاث مائة، و دخل البصرة و مصر، و دبر مارستانها^{٢١} و تمهر^{٢٢} بالطب و نبّل فيه و أحكم كثيراً من أصوله و عانى صناعة المنطق عناية صحيحة. و كان^{٢٣} شيخه^{٢٤} فيها أبا سليمان^{٢٥} محمد بن طاهر بن بهرام السجستاني البغدادي^{٢٦} ثم رجع إلى الأندلس سنة ستين و ثلاث مائة. فخدم المستنصر بالله و المؤيد بالله في الطب^{٢٧} و كان قبل أن يتطبّب مؤدّباً بالحساب^{٢٨}

- | | | |
|---|-----------------------------------|---------------------|
| ١. ش، ك، ي، - به. | ٢. د: + بالله. | ٣. م: أبناء. |
| ٤. س: - بن أحمد. | ٥. د، م: رحل: ل: في دولته الناصر. | |
| ٦. م: و قرأ. | ٧. م: ابن وصف. | ٨. س: بخدمتهما. |
| ٩. ص: + و أسكنهما مدينة الزهراء. | ١٠. ع: فاستخلصهما. | |
| ١١. د، ش، ي: أطباء وقته. | | |
| ١٢. ج، م: منهما، ش، ي: فيهما. | ١٣. ك، ل: أخواه. | |
| ١٤. د: عند الملك عند الحكم. | ١٥. ش، ي: لله. | ١٦. ش، ي: الشرطة. |
| ١٧. م: مداوات. | ١٨. د: تقليدية. ش، ي: فقيه. | ١٩. ش، ي: في قرطبة. |
| ٢٠. م: الحملي. ي: الجهيلي. | ٢١. ل: ماستاتها. | ٢٢. ص، ع: مهر. |
| ٢٣. ل: - و كان. | ٢٤. م: سجنه. | |
| ٢٥. ج، ل: فيها للإسلام. ص، م: أبو سليمان. | ٢٦. ج، ل: النصراني. | |
| ٢٧. ج: بالطب. | ٢٨. ش، ي: في الحساب. | |

والهندسة وله في التفسير كتاب حسن.

و أخبرني^١ أبو عثمان سعيد بن محمد بن البغونش^٢ الطليطلي: أنه لم يلق^٣ في قرطبة في أيام طلبه^٤ فيها من يلحق بمحمد بن عبدون الجبلي^٥ في صناعة الطب، ولا يجاربه^٦ في ضبطها و حسن دريته^٧ فيها^٨ وإحكامه لغوامضها.

و كان في زمان ابن عبدون و بعده إلى آخر الدولة العامرية^٩ جماعة لهم نفوذ^{١٠} في صناعة الطب و تمرس^{١١} بها إلا أنهم كانوا جميعاً مقصرين عن شأو^{١٢} محمد بن عبدون و واطنين^{١٣} عقبه.

فكان^{١٤} منهم سليمان بن حسان المعروف بابن جلجل^{١٥}؛ و عبد الله بن إسحق المعروف بابن الشناعة^{١٦} المسلماني الإسرائيلي؛ و قوم سواهم كان من^{١٧} أصغرهم سنّاً: أبو عبد الله محمد بن الحسن^{١٨} بن الحسين المعروف بابن الكناني^{١٩}. كان أخذ الطب عن عمّه محمد بن الحسين^{٢٠} و طبقته^{٢١}، و خدم به^{٢٢} المنصور محمد بن أبي عامر و ابنه المظفر. ثم انتقل في صدر الفتنة إلى مدينة^{٢٤} سرقسطة^{٢٥}، واستوطنها. و كان^{٢٦} بصيراً بالطب، متقدماً^{٢٧} فيه ذا حظ وافر^{٢٨} من المنطق و النجوم و كثير من علوم الفلسفة^{٢٩}. أخبرني عنه الوزير أبوالمطرف عبد الرحمن بن محمد بن عبدالكبير بن وafd^{٣٠}

- | | |
|---|---|
| ١. ي: و منهم. | ٢. ش، ي: البغونش. م: التعريسي. |
| ٣. ش، ع، ي: لم يلق. | ٤. ج: طلبه. |
| ٥. م: الجبلي. | ٦. ج: ولا من يجاربه. م: ولا يجاربه. |
| ٧. د: مرتبة. | ٨. م: دريته فيها و. |
| ٩. د: م: تفرد. | ١٠. ش، ي: العامر. |
| ١١. ج: كد تمرين. | ١٢. م: بساو. |
| ١٣. ج: واطنون. د: و يتوارطون. م: واطون. | ١٤. ش، ك، ل، ي: و كان. |
| ١٥. م: حلل. | ١٦. ج، ل: بابن الشناعة. ش، ي: بابن الشناعة. |
| ١٧. ج، ل: و كان من. ش، ي: كان منهم. | ١٨. ش، ع، ي: بن الحسن. |
| ١٩. ص، ع: بابن الكناني. ش، ي: بابن الكناني و. | ٢٠. م: حسن. |
| ٢١. م: وظيفته. | ٢٢. م: و حل برته. |
| ٢٣. م: أبي. | ٢٤. س، ك، ل: مدينة. |
| ٢٥. م: سرقسطة. | ٢٦. م: و كان. |
| ٢٧. ج، ع: متفتناً. د: مقدماً. | ٢٨. س، ش، ك، ل، ي: وافر. |
| ٢٩. ج: الفلاسفة. | ٣٠. م: وafd. |

اللخمي: أنه دقيق^١ الذهن، ذكي^٢ الخاطر، جيد الفهم، حسن التوليد^٣ والتشجيع^٤. وكان ذا ثروة وغنى^٥ واسع. وتوفي قريباً من سنة عشرين وأربع مائة، وهو^٦ قد قارب ثمانين سنة. وقرأت في بعض تواليفه^٧، قال: «أخذت صناعة^٨ المنطق عن محمد بن عبدون الجبلي^٩، و عمر بن يونس بن أحمد الحراني، وأحمد بن حفصون^{١٠} الفيلسوف، وأبي^{١١} عبد الله محمد بن إبراهيم^{١٢} العاصمي^{١٣} النحوي وأبي محمد عبد الله^{١٤} بن مسعود البجاني^{١٥}، ومحمد بن ميمون المعروف بماركوس^{١٦}، وأبي القاسم فيد^{١٧} بن نجم^{١٨}، وسعيد^{١٩} بن فتحون^{٢٠} السرقسطي المعروف بالحمّار^{٢١}، وأبي الحارث الأسقف تلميذ ربيع بن زيد الأسقف الفيلسوف، وابن مريم^{٢٣} البجاني^{٢٤}، ومسلمة بن أحمد المرجيطي^{٢٥}».

وكان من طبقته: أبو العرب^{٢٦} يوسف بن محمد، أحد المتحققين بصناعة الطب^{٢٧}، والراسخين^{٢٨} في علمه^{٢٩}.

حدثني الوزير أبو المطرف بن واقد^{٣٠}، وأبو عثمان^{٣١} سعيد بن محمد بن البغونش^{٣٢}: أنه

مركز تحقيقات مكتبة التراث العلمي العربي

- | | | |
|--|---|--------------------------|
| ١. م: رقيق. | ٢. م: زكي. | ٣. ص: التوحيد. |
| ٤. ج: التشجيع. م: النسج. | ٥. م: غناء. | ٦. ش: ك، ل، ي: - وهو. |
| ٧. ش، م، ي: تأليفه. | ٨. ج، ك، ل: + الطب و. | ٩. م: الجبلي. |
| ١٠. م: حفصون. | ١١. ش، ي: ابن. | |
| ١٢. ع، م: إبراهيم العاصمي النحوي وأبي محمد عبد الله بن. | ١٣. ج: الهاشمي. | |
| ١٤. ج، ص: وأبي عبد الله محمد. | ١٥. ج: البجلي. ش، ي: التجاني. ص: البجاني. م: اليماني. | |
| ١٦. ج: عن كوش. ش، ل، م، ي: بمركوس. ش، ي: - و. | ١٧. ش، ي: قند. م: منذر. | |
| ١٨. م: لحم. | ١٩. م: سعد. | ٢٠. د، م: ميمون. |
| ٢١. ج: بالحفار. | ٢٢. ج: وابن. | ٢٣. ج، ش، ي: وأبي مروان. |
| ٢٤. ج: النجاشي. ش، ي: التجاني. ص: البجاني. م: اليماني. | | |
| ٢٥. ج، ص: المرجيطي. ش، ي: المرجيط. ع: المرجيط. م: الرحيط. | ٢٦. ج: أبو القريب. م: - و. | |
| ٢٧. ش، ي: - و. | ٢٨. م: والأسم. | ٢٩. ش، ي: + و. |
| ٣٠. م: واقد. | ٣١. م: وأبو يمين. | |
| ٣٢. ج: البغونش. م: التنويش. ي: - بن البغونش ... محمد بن عبدون. | | |

كان محكماً لأصول^١ الطب، نافذاً^٢ في فروعه، حسن التصرف في أنواعه.
و سمعت غيرهما^٣ يقول: «لم يكن أحد بعد محمد بن عبدون يوازي^٤ أبا العرب في قيامه بصناعة الطب، ونفوذ^٥ فيها^٦».
وكان غلب عليه في آخر عمره حب الخمر. فكان^٧ لا يوجد صاحباً من ثمل^٨، و لا يرى^٩ مفيقاً^{١٠} من خمار^{١١}، و حرّم بذلك الناس كثيراً من الإلتفاع^{١٢} بعلمه. و توفي هو^{١٣} قد قارب تسعين سنة. و ذلك بعد سنة ثلاثين و أربع مائة.
وكان بعد هؤلاء إلى وقتنا هذا جماعة، من أشهرهم:
أبو عثمان سعيد بن محمد بن^{١٤} البغونش، كان^{١٥} من أهل طليطلة، ثم رحل إلى قرطبة لطلب العلم بها. فأخذ^{١٦} عن مسلمة بن أحمد علم^{١٧} العدد والهندسة؛ و عن محمد بن عبدون الجبلي^{١٨}؛ و سليمان بن جلجل^{١٩}؛ و محمد^{٢٠} بن الشناعة^{٢١}؛ و نظرائهم علم الطب. ثم انصرف إلى طليطلة، واتصل بها^{٢٢} بأميرها الظافر إسماعيل بن عبد الرحمن بن إسماعيل^{٢٣} بن عامر بن مطرف بن ذى النون^{٢٤}، و حظى عنده، و كان أحد مدبري دولته. و لقيته أنا فيها^{٢٥} بعد ذلك في صدر دولة^{٢٦} المأمون ذى المجد^{٢٧} بن يحيى بن الظافر^{٢٨} إسماعيل بن ذى النون، قد ترك قراءة العلوم و أقبل على قراءة القرآن و لزوم^{٢٩} داره و الإنباض عن الناس. فلقيت منه رجلاً^{٣٠} عاقلاً، جميل الذكر^{٣١} و المذهب، حسن

- | | | |
|-----------------------|------------------------------------|------------------------------------|
| ١. ج، ك، ل: لأصل. | ٢. م: ناقداً. | ٣. م: عبارتهما. |
| ٤. م: موازى. | ٥. م: و نفوذه. | ٦. ش، ي: - فيها. |
| ٧. ك، ل: و كان. | ٨. ل: - من ثمل، م: من عيل. | ٩. ش، ي: - و لا يرى. |
| ١٠. م: معتماً. | ١١. س: - من خمار. | ١٢. ص: + به و، م: الإحترام. |
| ١٣. ك، ل: - و هو. | ١٤. ج: البغونش، ل: بن، م: البغويس. | |
| ١٥. ش، ي: و كان. | ١٦. ل: و أخذ. | ١٧. ك، ل: - علم. |
| ١٨. م: الجبلى. | ١٩. م: حلجل. | ٢٠. ش، ي: - محمد. |
| ٢١. م: الساعة. | ٢٢. د، ش، م، ي: - بها. | ٢٣. ع: + بن عبد الرحمن بن إسماعيل. |
| ٢٤. م: - و. | ٢٥. ش: فيما. | ٢٦. س: - دولة. |
| ٢٧. ج، ك: - ذى المجد. | ٢٨. ش، ي: + بن. | ٢٩. ج، د، ص، ك، ل: و لزوم. |
| ٣٠. م: و جلاً. | ٣١. د، م: - الذكر و. | |

السيرة، نظيف^١ الثياب^٢، ذا كتب جليلة في أنواع الفلسفة^٣، و ضرور الحكمة. و تبيّنت^٤ منه أنه كان قرأ الهندسة و فهمها و قرأ^٥ المنطق و ضبط كثيراً منه، ثم أعرض عن ذلك و تشاغل بكتب^٦ جالينوس و جمعها و تناولها^٧ بتصحيحه و معاناته. فحصل بتلك العناية على^٨ فهم كثير منها^٩. و لم يكن له درية^{١٠} بعلاج^{١١} المرضى و لا طبعة^{١٢} نافذة في فهم الأمراض. و توفي عند صلاة الصبح من^{١٣} يوم الثلاثاء أول يوم من رجب سنة أربع و أربعين^{١٤} و أربع مائة.

و أخبرني^{١٥}، رحمه الله^{١٦}: أنه ولد سنة تسع و ستين^{١٧} و ثلاث مائة. فكان^{١٨} إذا^{١٩} توفي ابن^{٢٠} خمس و سبعين^{٢١} سنة.

و منهم الوزير أبوالمطرف عبدالرحمن بن محمد بن عبدالكبير بن يحيى بن وافد^{٢٢} بن محمد^{٢٣} اللخمي، أحد أشرف أهل الأندلس^{٢٤} و ذوى^{٢٥} السلف الصالح منهم و أهل^{٢٦} السابقة القديمة فيهم. عنى عناية بالغة بقراءة كتب جالينوس و تفهمها و مطالعة^{٢٧} كتب أرسطوطاليس و غيره من الفلاسفة. و تمهر^{٢٨} بعلم^{٢٩} الأدوية المفردة حتى ضبط منها ما لم^{٣٠} يضبطه^{٣١} أحد في عصره، و ألف فيها كتاباً جليلاً لا نظير له و^{٣٢} جمع فيه

- | | |
|---|---|
| ١. م: لطيف. | ٢. د، م: [و الثياب، مطموسة و مهملة]. |
| ٣. ج: الفلاسفة. | ٤. م: و بيتنا. |
| ٥. س، ش، م، ي: قرأ. | ٦. م: و تناولها. |
| ٧. م: و تناولها. | ٨. ش، ي: على. |
| ٩. م: كثيراً. | ١٠. م: درية. |
| ١١. م: كثيراً. | ١٢. ش، ي: و لا طبعة. ع: المرض. |
| ١٣. ش، ي: و لا طبعة. ع: المرض. | ١٤. ج: و أربعون. |
| ١٥. ج: فأخبرني. ش، ي: و أخبرني ... ثلاث مائة. | ١٦. ك، ل: رحمه الله. |
| ١٧. ج: وستون. | ١٨. ش، ي: و كان. |
| ١٩. ش، ي: إذا. م: إذا. | ٢٠. ش، ي: ستة. |
| ٢١. م: و تسعين. | ٢٢. ج، ك، ل: مهيل. د، ش، م، ي: مهنت. س: شهيد. |
| ٢٣. ع: واقف. | ٢٤. ش، ي: و ذى. |
| ٢٥. ع: الأندلسي. | ٢٦. ع، م: أهل. |
| ٢٧. ق: و طالع. | ٢٨. ع: و تميز. |
| ٢٩. ش، ي: في علوم. | ٣٠. ش، ي: ما لم يضبط. |
| ٣١. ش، ي: ما لم يضبط. | ٣٢. ش، م، ي: و. |

ما تضمنه^١ كتاب دياسقوريدس^٢، وكتاب جالينوس، المؤلفان^٣ في الأدوية المفردة، ورتبه أحسن ترتيب، وهو مشتمل على قريب من^٤ خمس مائة ورقة.

وأخبرني^٥ أنه عانى جمعه وحاول^٦ ترتيبه^٧ وتصحيح ما تضمنه^٨ من أسماء الأدوية وصفاتها وأودعه إياه من تفصيل قواها وتحديد درجاتها نحواً^٩ من عشرين سنة، حتى كمل، موافقاً لغرضه، وتم مطابقاً لبغيته^{١٠}.

وله في الطب منزع^{١١} لطيف ومذهب نبيل^{١٢}، وذلك أنه كان^{١٣} لا يرى التداوى بالأدوية ما أمكن التداوى بالأغذية، أو ما كان قريباً منها^{١٤}. فإذا دعت الضرورة إلى الأدوية^{١٥} فلا يرى التداوى بمركبها^{١٦} ما وصل^{١٧} إلى التداوى^{١٨} بمفردها، فإن^{١٩} اضطر إلى المركب منها^{٢٠} لم يكثر التركيب^{٢١} بل اقتصر على أقل ما يمكنه منه. وله نوادر محفوظة و غرائب مشهورة في الإبراء من العلل الصعبة والأمراض المخيفة^{٢٢} بأيسر العلاج وأقربه وهو في وقتنا هذا حي مستوطن^{٢٣} مدينة طليطلة.

وأخبرني: أنه ولد في ذي الحجة من سنة تسع وثمانين^{٢٤} و ثلاث مائة؛ ومنهم أبو مروان عبد الملك بن الفقيه^{٢٥} محمد بن مروان بن زهر الإشبيلي^{٢٦}، رحل إلى المشرق ودخل القيروان^{٢٧} ومصر وتطبب هناك^{٢٨} زمناً طويلاً. ثم رجع إلى

١. ج. ل: ما لا يتضمن. ك: ما لم يتضمن.

٢. ش، ي: دياسقوريدوس. م: دناسقوريدس.

٣. ج، س، ك: والمؤلفين. ش، ع، ي: المؤلفين.

٤. س، ك: منه.

٥. ع: ترتيب.

٦. ج، ل: وحال.

٧. ش، ي: نحواً.

٨. س، ش، ل، ي: ما ضمنه. ع: وتصحيح.

٩. ق: ظريف.

١٠. ج، ك، ل: نزع.

١١. ج: لبغية.

١٢. ج، ك، ل: + التداوى بـ. ج، ل: ولا يرى.

١٣. ق: منها قريباً.

١٤. ش، م، ي: كان.

١٥. د، م: إلى التداوى. ق: إلى الشفاء.

١٦. د، م: + السقا.

١٧. س: في مركبها.

١٨. ق: الترتيب.

١٩. ش، ي: منها.

٢٠. ج: فإذا.

٢١. ش، ي: ثمان وتسعين.

٢٢. س، ل: واستوطن.

٢٣. ش، ي: المخوفة.

٢٤. د، م: بن مروان بن زهر الإشبيلي.

٢٥. م: العقبة.

٢٦. ش، ي: هناك.

٢٧. س: ودخل القيروان.

الأندلس واستوطن^١ مدينة دانية^٢ واشتهر بها^٣ في التقدم^٤ في صناعة الطب و طار ذكره منها^٥ إلى أقطار الأندلس.

وله في^٦ الطب آراء شاذة^٧. منها منعه^٨ من الحمام^٩، واعتقاده فيه^{١٠} أنه يعفن^{١١} الأجسام^{١٢} و يفسد تركيب الأمزجة. وهذا رأى يخالفه فيه^{١٣} الأوائل والأواخر^{١٤} ويشهد بخطأه^{١٥} الخواص والعوام؛ بل إذا استعمل على الترتيب الذي يجب^{١٦} وبالتدرج^{١٧} الذي ينبغي، يكون رياضة فاضلة ومهنة نافعة، لتفتيحه^{١٨} المسام وتصريفه الفضول^{١٩} وتلطيفه لما غلظ^{٢٠} من الكيموسات^{٢١}؛

و منهم أبو محمد عبدالله بن محمد^{٢٢} المعروف بابن الذهبي، أحد المعنيين^{٢٣} بصناعة الطب و مطالعة كتب الفلاسفة^{٢٤} من غير تحقق^{٢٥} بها. وكان كلفاً بصناعة الكيمياء مجتهداً^{٢٦} في طلبها. وتوفي ببلنسية^{٢٧} في جمادى الآخرة^{٢٨} سنة ست و خمسين و أربع مائة^{٢٩} و شاهدت دفنه^{٣٠} هناك، رحمه الله تعالى^{٣١}؛
و منهم أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن حامد البجاني^{٣٢} المعروف بابن النباش، معتن^{٣٣}

مركز تحقيق مكتبة علوم رسيدي

١. ص: و قصد.

٢. ص: + و كان ملكها وقتئذ مجاهد، فلما وصل أبو مروان بن زهر إليه أكرمه إكراماً كثيراً و أمره أن يقيم عنده ففعل و

حظي في أيامه. م: دانية. ٣. ش، ي: + زماناً. ٤. د: القدم، ش، ك، ل، ي: بالتقدم.

٥. ج: فيها. ٦. ج، ل: + صناعة. ٧. د: أرا شاكرة. ع: إرشادات. م: إشارات.

٨. ج، ك، ل: - منعه. ٩. ج: في الحمام. د: في الزكام. م: من أكام.

١٠. ش، ي: - فيه. ١١. م: أن تعفن. ١٢. د، م: الجسم.

١٣. ش، ي: يخالف فيه. م: - فيه. ١٤. م: - و.

١٥. ع: يخطئه. ١٦. م: يخب. ١٧. ش، ي: بالتدرج. م: وبالشرع.

١٨. د: لتعجبه. م: لنفجعه. ١٩. ج، د، ش، ي: تطريقه. م: المشام تطريقه للعضول.

٢٠. ج: و تطفه ما. م: غلط. ٢١. ع: الكيلوسات. ٢٢. ص: + الأزدي.

٢٣. ش، ك، ي: المعنيين. ٢٤. م: الفلاسفة. ٢٥. ج: تحقق.

٢٦. ج: و مجيداً. ٢٧. م: في بلنسة. ٢٨. ج: الآخر.

٢٩. ع، م: - و. ٣٠. ع: وقته.

٣١. ج، ك، ل: - رحمه الله تعالى. ع: - تعالى.

٣٢. ش، ي: التجاني. ص: البجاني. م: اليماني. ٣٣. ج: مفن.

بصناعة الطبّ، منتصب^١ لعلاج المرضى، ذو معرفة^٢ جيّدة بالعلم الطبيعيّ و مشاركة في العلم الإلهي^٣ و تحقّق بعلم الأخلاق و السياسة^٤ و له بصير بصناعة المنطق و لاكير^٥ حظاً عنده من العلم الرياضيّ. و هو حيّ^٦ بجهة^٧ مرسية في وقتنا هذا؛ و منهم أبو جعفر^٨ بن خميس^٩ الطليطلى و قد تقدّم ذكره في الرياضيين،^{١٠} قرأ كتب جالينوس على مراتبها و تناول صناعة الطبّ من طرقها.^{١١} و منهم^{١٢} من أحداث عصرنا و ممّن اعتنى^{١٣} بطلب الفلسفة^{١٤}؛ أبو الحسن عبد الرحمن بن خلف بن عساكر الدارمي،^{١٥} اعتنى بكتب جالينوس عناية صالحة^{١٦} و قرأ كثيراً منها على أبي عثمان سعيد بن محمّد بن البغونش^{١٧}. و اشتغل أيضاً بصناعة الهندسة و المنطق و غير ذلك. و كانت له عبارة بالغة.^{١٨} و له نفوذ^{١٩} و طبع فاضل في المعاناة^{٢٠} و منزع^{٢١} حسن في^{٢٢} العلاج. و هو مع ذلك صنع^{٢٣} اليدين، متصرّف^{٢٤} في ضروب من الأعمال اللطيفة و الصناعات الدقيقة.^{٢٥} و هو في وقتنا هذا معنى^{٢٦} بصناعة الهندسة و المنطق، ساع في نيلهما. و له من جودة القريحة و صحّة الفهم ما يمكنه^{٢٧} من البلوغ إلى المراتب الرفيعة من الفلسفة^{٢٨}، إن أعانه جدّ و ساعده^{٢٩} حال.

١. ج: متبصر؛ ص: مواظب. ٢. ع: ذي معرفة. ي: دون معرفة.
٣. ش، ي: - العلم. ص: في سائر علوم الحكمة. م: مشاركة في. ٤. ع: - و.
٥. م: ولا كثير. ٦. ص: و كان مقيماً. ٧. م: بحمية.
٨. ج: أبو حفص. ٩. م: حسن. ١٠. ك، ل: + و.
١١. ص: + و كانت له رغبة كثيرة في معرفة العلم الرياضيّ و الإشتغال به.
١٢. د، ش، م، ي: + ثم. ١٣. ج، ش، م، ي: يعتنى. ١٤. ج: الفلاسفة.
١٥. س، ش، ك، ل، ي: - الدارمي. ١٦. ج: حالة.
١٧. ج: بفويش. ش، ي: يونس. م: بموث. ١٨. ج، ع، م: - و اشتغل ... بالغة.
١٩. ش، ي: - و له نفوذ. م: و هو ذو طبع. ٢٠. م: المعانات.
٢١. ج: و نزع. ٢٢. ج، ل: في العلاوة. م: - في. ٢٣. س: صانع.
٢٤. ص: و له تصرف. ع، م: متصرّفاً. ٢٥. ش، ي: - الدقيقة ... و المنطق.
٢٦. ج: متفتّن. ٢٧. ج: ما يمكنه البلوغ. د، م: ما يمكنه به البلوغ.
٢٨. ج، ل: الفلاسفة. ٢٩. ع، م: و ساعده.

و أما صناعة أحكام النجوم فلم تزل نافقة بالأندلس قديماً و حديثاً. واشتهر بتقليدها^١ جماعة في كل عصر إلى عصرنا هذا.
فكان من مشاهيرهم في^٢ زمان بنى أمية:

أبو بكر^٣ يحيى بن أحمد المعروف بابن الخياط، كان أحد تلاميذ أبي القاسم مسلمة بن أحمد المرجطي^٤ في علم العدد والهندسة، ثم مال^٥ إلى أحكام النجوم، فبرع فيها واشتهر بعلمها و خدم بها^٦ سليمان بن الحكم^٧ بن الناصر لدين الله أمير المؤمنين^٨ في زمان الفتنة وغيره من الأمراء. و آخر من خدم بذلك الأمير المأمون يحيى بن إسماعيل بن ذي النون. و كان مع ذلك معتنياً بصناعة الطب، دقيق^٩ العلاج، و كان حصيفاً حليماً دمثاً،^{١٠} حسن السيرة، كريم المذهب^{١١}. و توفي بطليطلة سنة سبع و أربعين و أربع مائة؛ و قد قارب ثمانين سنة.

و منهم^{١٢} من أحداث عصرنا أبو مروان عبد الله^{١٣} بن خلف الإستجي،^{١٤} أحد المتحققين بعلم الأحكام و المشرفين على كتب الأوائل و الأواخر فيه. و لا أعلم أحداً بالأندلس في وقتنا هذا و لا قبله^{١٥} وقف من أسرار هذه الصناعة و غرائبها على ما وقف عليه.

وله في التسييرات^{١٦} و مطارح الشعاعات و تعليل بعض^{١٧} أصول الصناعة رسالة فاضلة لم يتقدمه أحد إليها، كتب بها^{١٨} إلى من مدينة^{١٩} فونكة^{٢٠}.

١. ش. ي: بتقليدها. ٢. ش. ي: زماننا و.
٣. ج. ش. ي: + منهم. د. س. م: + و منهم. س: فكان بنى أمية.
٤. ج. ص: المرجطي. ش. م. ي: المرجيط. ع: المرجيط.
٥. ج. ل: و خدمها. م: و خدم به.
٦. ع: حكم الناصر.
٧. ع: دقيقاً. م: دمثاً.
٨. م: رقيق.
٩. ج. م: + ثم. د: قسم.
١٠. ج. ل: و لا فيه. م: و لا قبله.
١١. ج. في النيريات. د: في النصرانية. ك. ل: في النيريات. م: في التعيرات.
١٢. د. م: بعض.
١٣. ج. كتب إلى بها.
١٤. د. م: فونكة.

فهؤلاء المشهورون^١ من علماء المسلمين بالعلوم القديمة بالشرق والمغرب. و
لست^٢ ادعى الإحاطة بهم. فقد يمكن أن يكون في من لم أعرفه من يربى^٣ على كثير من
هؤلاء. ولله^٤، تعالى، مزية الإحصاء^٥، لا رب غيره^٦.

[الفصل العاشر: العلم في بني إسرائيل]^٧

و أمّا الأمة الثامنة، وهم بنو إسرائيل فلم يشتهروا بعلوم الفلسفة^٨ وإنما كانت
عنايتهم بعلوم الشرائع^٩ وسير الأنبياء. فكان أخبارهم^{١٠} أعلم الناس بأخبار الأنبياء وبدء
الخليقة^{١١}. و عنهم أخذ ذلك^{١٢} علماء المسلمين كعبدالله بن عباس، وكعب الأخبار^{١٣}، و
وهب بن منبه؛ إلا أن لهم حساباً دقيقاً في تاريخ^{١٤} شريعتهم ومعاملاتهم^{١٥}، لأدري هل
هو من نتائج^{١٦} علمائهم، أو رتبته لهم^{١٧} بعض العلماء من^{١٨} غيرهم؟ ويسمّون حسابهم
هذا العبور^{١٩}. و شهرهم فيه^{٢٠} قمرية وسنوهم^{٢١} ناقصة ومكبسة^{٢٢}. فالناقصة قمرية و
المكبسة^{٢٣} شمسية. ويسمّون كل تسع^{٢٤} عشرة سنة من^{٢٥} مبدأ تاريخهم محزوراً^{٢٦}. وهو

مركزية تقييد علوم راسدي

- | | | |
|---|---|---------------------------|
| ١. م: المشهورين. | ٢. ج: وليس. | ٣. م: يرى. |
| ٤. ش: والله. | ٥. ش: مريه الإعطا. | ٦. م: + والله تعالى أعلم. |
| ٧. ب: [من هنا عادنا إلى سياق الكلام]. | ٨. ل: الفلاسفة. | |
| ٩. ب: - بعلوم، ش: ي: الشريعة. | ١٠. أ: أخبارهم. ج: أخبارهم. | |
| ١١. أ: الأنبياء والرسل. ب: - وبدء الخليقة. ش: م: الخليقة. | ١٢. أ: ومنهم. ب: و عنهم أحد. ع: - ذلك. | |
| ١٣. ب: كعب الأخبار. | | |
| ١٤. أ: و وهب بن منبه وغيرهم و حيث ما ذكره في تاريخ. ب: و وهب بن منبه. لأن لهم. ج: ك، ل: من تاريخ وسير. د: لهم | | |
| حساباً دقيقاً. | ١٥. ج، ك، ل: و مقالاتهم. م: و معاملتهم. | |
| ١٦. ش: من تاريخ. | ١٧. أ: وإيصالهم لبعض. م: أورثته لهم لبعض. | |
| ١٨. ج: في. | ١٩. أ: المكبسة. | ٢٠. ش، ي: - فيه. |
| ٢١. ش، ي: وسنتهم. | ٢٢. م: - ومكبسة. | |
| ٢٣. م: والكسبية، أ: ب: - والمكبسة... وهذه الأمة هي. | ٢٤. م: تسعة. | |
| ٢٥. ش، ي: - من. | ٢٦. ج: مجدوراً. د: هروباً. ك، م: محدوداً. ل: محدوداً. | |

العدد الذي يتم فيه كسور السنين، فيجتمع منها سبعة أشهر، يزيدون^١ منها شهراً في سنين معينة^٢ من المحزور^٣. وهي السنة الثالثة والسادسة والثامنة^٤ والحادية عشر والرابعة عشر والسابعة عشر^٥. فتكون هذه السنوات السبعة شمسية مكبسة^٦، كل سنة منها من ثلاثة^٧ عشر شهراً قمرياً^٨، وباقي^٩ سني المحزور^{١٠} ناقصة قمرية، كل سنة منها من اثني عشر شهراً قمرياً. ومقدار^{١١} السنة القمرية عندهم ثلاث مائة يوم وأربعة وخمسون يوماً وثمانى ساعات وثمان مائة دقيقة وست و سبعون دقيقة من دقائق ساعة واحدة التي هي ألف دقيقة و ثمانون دقيقة.

و مقدار السنة الشمسية عندهم ثلاث مائة يوم وخمس وستون يوماً^{١٢} و ربع يوم فقط، فتزيد السنة الشمسية على^{١٣} السنة القمرية الناقصة، عشرة أيام وإحدى وعشرين ساعة ومائتى دقيقة وأربع دقائق.

وكان^{١٤} مدخل^{١٥} السنة^{١٦} من المحزور^{١٧} الخامس^{١٨} والخمسين^{١٩} والمائتين من مبدأ العالم عند اليهود،^{٢٠} هو مدخل سنة سبع وعشرين وثمان مائة وأربعة آلاف لتاريخ آدم^{٢١} عندهم^{٢٢}.

وهذه الأمة هي بيت النبوة ومعدن الرسالة من بني آدم، وجمهور الأنبياء، صلوات الله^{٢٣} عليهم، منهم.

- | | | |
|--|-----------------------------|-------------------------------|
| ١. ج، م: يزيدون. | ٢. ش، ي: معينة. | ٣. ج، ل: المجذور. م: الممرور. |
| ٤. ج، ل: والثانية. | ٥. ع: عشرة [في كل المواضع]. | ٦. م: كبسة. |
| ٧. د، م: من اثني عشر. | ٨. ج، ع، م: قمرية. | ٩. م: ويأتي. |
| ١٠. ع: + قمرية وباقي سني المحزور. | | |
| ١١. ج، د، ش، ك، ل، ي: باقي سني المحزور... شهراً قمرياً. م: - ومقدار. | | |
| ١٢. د، م: - وخمس وستون. م: يوم. | | ١٣. م: عن. |
| ١٤. ش، ي: - كان. | ١٥. ج: يدخل. | ١٦. ج، ش، ي: + الأولى. |
| ١٧. ج: المجذور. ش، ي: المحزورة. م: الممرور. | | ١٨. ش، ي: الخامسة. |
| ١٩. م: وخمسين. | ٢٠. ج، ع، م: + و. | ٢١. ج، ش، ي: + عليه السلام. |
| ٢٢. ش، ي: + وسنة ٤٥٨ (هجري) (١٠٦٦ م). | | |
| ٢٣. ا، ب، ج، ك، ل: - صلوات الله عليهم. ش، ي: + وسلام. | | |

وكانت مساكنهم بلاد الشام وبها كان ملكهم الأول والآخري؛ إلى أن أجلاهم^١ عنها الأخيرة طيطوش^٢ الملك الرومي ومزق^٣ ملكهم وبدد جمعهم. فتقطّعوا^٤ في البلاد أيدي سبأ^٥ وتفرّقوا في أقطارها^٦ شذر مذر^٧، فليس^٨ في معمور الأرض مملكة^٩ إلا وفيها منهم، في مشارق الأرض ومغاربها وجنوبها وشمالها؛ إلا ما كان من جزيرة العرب، فإن عمر بن الخطاب، رضى الله عنه،^{١٠} أجلاهم عنها لأمر النبي، صلى الله عليه وسلم^{١١}، بذلك، في قوله^{١٢}: «لا يبقين دينان في أرض العرب»^{١٣}.

فلما تفرّقوا في البلاد وداخلوا^{١٤} الأمم تحرّكت همم قليل^{١٥} منهم لطلب^{١٦} العلوم النظرية واكتساب الفضائل العقلية. فنال أفراد منهم ما شاءوا من فنون الحكمة^{١٧}. وكان^{١٨} منهم في دولة الإسلام، ممّن اشتهر بصناعة الطب، ماسرجوية^{١٩} الطبيب الذي تولّى لعمر بن عبدالعزيز^{٢٠} ترجمة كتاب أهرن^{٢١} القس في الطب، وهو^{٢٢} كنّاش فاضل من أفضل الكنانيش^{٢٣} القديمة. وكان^{٢٤} منهم^{٢٥} من المتأخرين إسحق بن سليمان، تلميذ إسحق بن عمران المعروف بسم ساعة^{٢٦}. كان طبيباً متقدماً، خدم بالطب عبد الله^{٢٧} المهدي، صاحب أفريقية. وكان مع ذلك بصيراً بالمنطق، متصرفاً في ضروب المعارف وعمر عمراً طويلاً إلى أن نيّف على مائة سنة. لم يتخذ فيها امرأة ولا اقتنى مالاً. وله تأليف جياذ. منها^{٢٨} كتابه في

١. ش، م، ي: أخلاهم. ٢. ش: المدة الأخيرة. ش، ي: طيطس. ج، م: طيطوس.

٣. ع: وفرق. م: ومزق. ٤. ع: فقطعوا. ك: فتقطّعوا. ٥. م: سنا.

٦. ب: في قطارها. ج، ل: في أوطارها. ش، ي: في أقطاره.

٧. ا: تفرق فريق. م: [تركت الكلمتين مهملة].

٨. ع: وليس.

٩. ا، ب، ج، س، ك، ل: مملكة. ش، ي: بقعة.

١٠. ل: رضى الله عنه.

١١. م: لا يتبعين زمان بأرض العرب.

١٢. م: في قوله.

١٣. ا، ب، ج: عليه السلام.

١٤. د، م: [هنا انتهت].

١٥. ا: و قليل. ج: بحرقة.

١٦. ا: و خالطوا. ش، ي: و دخلوا.

١٧. ج: ماسرجويه. ي: ماسرجويه به.

١٨. ش، ي: فكان.

١٩. ب: [هنا انتهت].

٢٠. ج: و هو كباش. ع: فهو.

٢١. ش، ع، ي: أهرن.

٢٢. ش، ي: رضى الله عنه.

٢٣. ج، ش، ي: ثم.

٢٤. ج: فكان.

٢٥. ج: الكنانيش.

٢٦. ج: فيها.

٢٧. ج، ك: عبد الله.

٢٨. ج: ساعد.

الأغذية؛ وكتابه في الحميات، لا نظير له؛ وكتابه في البول؛ وكتابه في الاستقسات؛^١ وكتابه في الحدود و الرسوم؛ وكتابه المعروف ببستان الحكمة في مسائل^٢ العلم الإلهي. وتوفى قريباً من سنة عشرين و ثلاث مائة.

ومنهم من أهل أحكام النجوم، سهل بن بشر بن حبيب. له تأليف^٣ حسان مشهورة في الأحكام. منها: كتابه في المواليذ و تحاويلها؛ وكتاب تحاويل سنى العالم؛ وكتاب المسائل والإختيارات.

وكان عندنا^٤ بالأندلس منهم جماعة. فممن^٥ عنى بصناعة^٦ الطب:

حسداى بن إسحق، خادم الحكم بن عبدالرحمن^٧ الناصر لدين الله، كان معتنياً^٨ بصناعة الطب، متقدماً^٩ في علم شريعة اليهود. وهو أول من فتح لأهل الأندلس منهم باب علمهم من الفقه، والتاريخ، وغير ذلك، وكانوا قبله^{١٠} يضطرون^{١١} في فقه دينهم و سنى تاريخهم و مواقيت أعيادهم إلى يهود بغداد، فيستجلبون^{١٢} من عندهم حساب عدة من السنين يعرفون^{١٣} به مداخل تاريخهم و مبادىء سنيهم^{١٤}.

فلما اتصل حسداى بالحكم و نال عنده نهاية الحظوة بفضل دربته و نهاية براعته و أدبه^{١٥}، توصل به إلى استجلاب^{١٦} ما شاءه من تأليف^{١٧} اليهود بالمشرق، فعلم حينئذ يهود الأندلس ما كانوا قبل^{١٨} يجهلون، واستغنوا عما كانوا يتجشمون^{١٩} الكلفة فيه^{٢٠}. ثم كان في الفتنة مناحيم^{٢١} بن الفوال من سكان سرقسطة، وكان متقدماً في صناعة

١. ج: ع: في الاستقسات. س: في الأسفسمات. ي: الاستقساب.

٢. ش: ي: تواليف.

٣. ج: ك: + من الحكمة و ش: ي: + من. ع: -.

٤. ج: بالصناعة.

٥. ش: ي: بباب الأندلس.

٦. س: مقدماً.

٧. ش: ي: + بن.

٨. ك: و يستجلبون.

٩. ج: ينظرون.

١٠. ك: قبل.

١١. ش: سنيهم.

١٢. ص: يتعرفون.

١٣. ش: ي: استحلال.

١٤. ج: مراعته. ش: ي: وأدبه و ع: براعة أدبه و

١٥. ش: يتجشمون.

١٦. ش: ي: قبل.

١٧. ج: س: ش: ي: منجم. ص: منجم. ك: نجم.

١٨. ج: ك: به.

الطب، متصرفاً مع ذلك في علم^١ المنطق و سائر علوم الفلسفة وله تأليف في المدخل إلى علوم الفلسفة^٢ سمّاه كنز العقل، رتبّه على المسألة والجواب، وضمّنه جملاً من قوانين المنطق وأصول الطبيعة.

وكان معه بسرقسطة^٣ مروان بن جناح، من أهل العناية بصناعة الطب^٤، والمتوسّع^٥ في علم لسانى العرب واليهود. وله تأليف حسن: في ترجمة الأدوية المفردة وتحديد المقادير^٦ المستعملة في^٧ صناعة الطب من الأوزان والمكاييل.

وكان منهم إسحق بن قسطار خادم الموفق مجاهد العامري^٨ وابنه إقبال الدولة على. كان بصيراً بأصول الطب، مشاركاً في علم المنطق، مشرفاً على آراء الفلاسفة. وكان حميد المذهب^٩، جميل الأخلاق، جالسته كثيراً، فمارأيت يهودياً في رجاحته^{١٠} و صدقه و كمال مروءته. وكان متقدماً في علم اللغة العبرانية، بارعاً في فقه^{١١} اليهود و حبراً من أخبارهم^{١٢}. وتوفى بطليطلة سنة ثمان وأربعين^{١٣} وأربع مائة؛ وهو ابن خمس وسبعين^{١٤} سنة^{١٥} لم يتخذ قطّ فيها امرأة.

وكان منهم ثم من أهل^{١٦} الإعتناء ببعض علوم الفلسفة^{١٧} سليمان^{١٨} بن يحيى المعروف بابن جبروال^{١٩} من ساكنى مدينة سرقسطة^{٢٠} وكان مولعاً بصناعة المنطق، لطيف الذهن، حسن النظر، احتضر^{٢١} وتوفى وقد أربى على الثلاثين، قريباً من سنة خمسين وأربع مائة.

١. ش، ي: في صناعة.

٢. ج: الفلاسفة [في الموضعين] ج، د، ك، ل: - في. ش، ي: - في المدخل إلى علوم الفلسفة.

٣. ج: بسرقسطة. ٤. ش، ي: المنطق. ٥. ج، ع: لسان، ش: والتوسّع.

٦. ج: تجديد المعادين. ٧. ك: من. ٨. ج: الأمرى. ك: المعافى.

٩. ص: + وافر العقل. ١٠. ج: رجاحته. ١١. ج: في علم فقه.

١٢. ش، ي: خبيراً في أخبارهم. ١٣. ج: أربعون. ١٤. ج: سبعون.

١٥. ش، ي: - سنة. ١٦. ع: من بعض. ١٧. ج: الفلاسفة.

١٨. ج: سليم. ١٩. ج، ع: بابن جبير. ٢٠. ش، ي: من ساكن سرقسطة.

٢١. ش، ي: أخفر.

و منهم من فتیان عصرنا، أبو الفضل حسداى بن يوسف بن حسداى^١، من^٢ ساكنى^٣ مدينة سرقسطة و من بيت شرف اليهود بالأندلس من ولد موسى النبی، علیه السلام، عنى بالعلوم على مراتبها و تناول المعارف من طرقها^٤، فأحكم علم^٥ لسان العرب و نال حظاً جزیلاً من صناعة الشعر و البلاغة و برع فى علم العدد، و علم^٦ الهندسة، و علم النجوم، و فهم صناعة^٧ الموسيقى و حاول^٨ عملها^٩، و تحقق بعلم^{١٠} المنطق، و تمرّس^{١١} بطرق^{١٢} البحث و النظر، ثم ترقى إلى علم الطبيعة، فبدأ^{١٣} منه بسمع^{١٤} الكيان لأرسطوطاليس، حتى أحكمه، ثم شرع فى كتاب السماء و العالم، ففارقته سنة ثمان و خمسين^{١٥} و هو خارق^{١٦} حجه^{١٧}. و إن امتدّ به^{١٨} الأجل و اتّصلت له العناية، فسيوفى^{١٩} على صناعة الفلسفة^{٢٠} و يستوعب^{٢١} فنون الحكمة. هذا، و هو بعد فتى^{٢٢} لم يبلغ الأشد؛ إلا أن الله، تعالى، يختص^{٢٣} بفضل من يشاء و هو على كل شىء قدير.

فهؤلاء مشاهير العبرانيين عندنا، الذين اشتهروا^{٢٤} بعلم الحكمة^{٢٥}. و أمّا العلماء بشريعة اليهود، فأكثر من أن يحصوا فى مشارق الأرض و مغاربها. و أشهرهم فى^{٢٦} أهل المشرق: سعيد بن يعقوب القيومى^{٢٧}، و أبو كثير^{٢٨} يحيى بن زكريّا الكاتب الطبرانى^{٢٩}؛ و داود القومسى^{٣٠}؛ و إبراهيم التستري؛ و من جرى مجراهم من أحبار اليهود

- | | | |
|--|---|-----------------------------|
| ١. س: - بن يوسف بن حسداى. | ٢. ش، ي: - من. | ٣. ج، ش، ي: ساكن. |
| ٤. س: من طرقها. | ٥. ي: على. | ٦. ك: - علم. |
| ٧. ش، ي: صناعة. | ٨. ج: و حال. | ٩. س: عليها. |
| ١٠. ص: أتقن علم. | ١١. ج، ص، ك: و تمرّن. ش، ي: و تمرّس فى. | |
| ١٢. ش، ي: - بطرق. | ١٣. س: فدنا. | ١٤. ش، ي: + كتاب. |
| ١٥. ص: + و كان فى سنة ٤٥٨ فى الحياة و هو فى سنّ الشبيبة. | ١٦. ج: و هو فارف. | |
| ١٧. ج، ك: حجه. | ١٨. ج: له. | ١٩. س: فيستوفى. |
| ٢٠. ج: الفلاسفة. | ٢١. ش: و يستوجب. ك: و استوعب. | |
| ٢٢. ج، ك: - بعد فتى. | ٢٣. ش، ي: يخص. | ٢٤. ج: شهروا. ش، ي: مهرّوا. |
| ٢٥. ش، ي: بعلم الفلسفة. | ٢٦. س: من. | |
| ٢٧. ج، ش، ي: الفتومى [و أصلها ش بالقيومى فى الهامش]. | ٢٨. ج، ك: أبوكبير. | |
| ٢٩. ج: الطراني. | ٣٠. ج: القويس. ش، ي: القومشى. | |

المشتغلين^١ بمناظرة المتكلمين على الملل بما لديهم من صناعة الجدل والمناظرة^٢.
 وكان منهم بالأندلس أبو إبراهيم إسماعيل بن يوسف الكاتب المعروف
 بابن النغيلة^٣ خادم الأمير باديس بن حبّوس^٤ الصنهاجي ملك غرناطة وأعمالها ومدبر
 دولته^٥. وكان^٦ عنده من العلم بشريعة اليهود والمعرفة بالانتصار لها^٧ والذب عنها ما
 لم يكن عند أحد من أهل الأندلس قبله^٨ وتوفي سنة ثمان وأربعين وأربع مائة^٩.
 فهذه^{١٠} ما حضر في حفظة^{١١} من تسمية علماء^{١٢} الأمم، والتعريف بنبذ من تواليفهم
 وأخبارهم^{١٣}.

تمّ كتاب التعريف بطبقات الأمم، والحمد لله وحده، وصلى الله
 على من لا نبي بعده، سيّدنا محمد وعلى آله وأصحابه وسلّم^{١٤}.



١. ج: المستقلين. ش، ي: المستقلين.
 ٢. س: والتناظر. ش، ي: وطريق التناظر.
 ٣. ج، د، ك، ل: بابن العريال. س: بابن النغيلة. ش، ي: بابن الغزال. ع: بابن النفلة.
 ٤. ج: حبّوس. ش، ي: حبّوس.
 ٥. ش، ي: الدولة.
 ٦. ج، ع: من الانتصار.
 ٧. ج، ع: من الانتصار.
 ٨. ك، ل: - و.
 ٩. أ، ب: + فقال القاضي صاعد عند مختتم كتابه.
 ١٠. أ، ب: هذا. ج، ش، ي: فهذا.
 ١١. أ، ب: حضرنى حفظه. ش، ي: حفظه. ع: ك: خطر.
 ١٢. ج، ك، ل: علوم.
 ١٣. ١: + والحمد لله على كلّ حال. ب: + وكان الفراغ من هذا التأليف منذ ألف سنة ستين وأربع مائة وأتفق الفراغ من كتابة
 هذا التعليق والإلتقاط في أواخر محرم الحرام سنة اثني [كذا، والصواب: اثنتي] وثمانين وتسعمائة تمّ. ج: + تمّ
 الكتاب المسمّى بطبقات الأمم في يوم الثلاثاء سنة ١٢٤٧. س: + تمّ بعون الله تعالى ذكره والحمد لله دائماً أبداً و
 سبحانه. ش، ي: + والحمد لله وحده وصلى الله على من لا نبي بعده سيّدنا محمد وعلى آله وأصحابه وسلّم تمّ بحوله
 تعالى. ك: + تمّ كتاب التعريف بطبقات الأمم والحمد لله وحده وصلى الله على سيّدنا محمد ولا نبي بعده وسلّم ل: +
 تمّ كتاب المسمّى بطبقات الأمم في يوم الثلاثاء سنة ١٢٤٧.
 ١٤. ش، ك، ي: [اخترنا العبارة: «تمّ كتاب... وأصحابه وسلّم» من هذه النسخ، والحمد لله أولاً وآخراً وعلى كلّ حال].



فهرستها

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

☐ نام کسان

☐ نام جایها

☐ نام کتابها

☐ نام ائمتها و قبایل

☐ منابع و مآخذ



مرکز تحقیقات کاپویر علوم اسلامی

نام کسان

آدم (ع) ۱۴۳، ۱۵۹، ۲۷۵	ابن ابی رمنة التمیمی ۲۱۲
ابراہیم التستری ۹۰، ۲۷۹	ابن ابی عامر، المنصور محمد بن عبد اللہ. ۱۶،
ابراہیم المبلط ۹۵	۸۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۵۷،
ابراہیم بن سعید السہلی ۲۵۶	ابن ابی عامر بن شروہ ۳۲
ابراہیم (ع) ۱۴۳، ۱۶۳	ابن ابی عبس، احمد بن محمد بن أحمد بن
ابرخس ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۱	محمد بن عمر بن أحمد بن محمد بن
ابرهة ذی المنار ۲۰۱	الأعلى .. ۱۲۳، ۲۴۴، ۲۴۵
ابرقاط ← بقراط	بن ابی الفتح ← قاسم بن نصیر بن وقاص
ابلونیوس ۱۷۸، ۱۷۹	ابن ابی منصور، یحییٰ .. ۱۱۷، ۲۱۸، ۲۲۸،
ابن الآدمی، الحسین بن محمد بن حمید .. ۴۴	۲۳۱، ۲۳۲
۶۵، ۹۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۶۶	ابن اثیر ۱۱۷
ابن ابا، احمد ۷۶، ۱۱۱، ۱۲۲، ۲۶۱	ابن برغوث، محمد بن عمر بن محمد بن عمر
ابن اثار ۳۲	۱۲۳، ۱۲۴، ۲۵۰، ۲۵۲
ابن ابجر الکنانی ۲۱۲	ابن بریال، ابوبکر عبد الباقي بن محمد حجاری
ابن ابی اصیبة، موفق الدین ابی العباس احمد بن	۲۱، ۳۲، ۳۳
قاسم. ۳۳، ۳۴، ۵۸، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۵،	ابن بشکوال. ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹،
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۷	

- ٢٢، ٢٥، ٣٠، ٣٢ ابن الخطيب ١١٢
- ابن البغوث، ابو عثمان سعيد بن محمد ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد ٦١، ٦٥، ٦٦، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٥١
- ٢٧٢ ابن خلكان ٥٩، ٥٧، ١٦
- ابن بيطار ابن الخميس الطليطلي، ابو جعفر احمد بن عامر ١١
- ابن جبر وال، سليمان بن يحيى ٢٧٨
- ابن الجزار، أحمد بن إبراهيم الخالد القيرواني ٢٣٤، ١٢٢، ١١٩
- ابن الجلاب، الحسن بن عبد الرحمن بن محمد ٢٥٣، ٢٥٢، ١٢٤
- ابن جلجل، سليمان بن حسان ١٠٧، ٢٣
- ١٠٨، ١٠٩، ٢٦٦، ٢٦٨ ابن جناح ٧٨
- ابن جوشن، ابو جعفر أحمد بن جوشن بن ٧٥
- عبد العزيز ٢٥٦
- ابن الحديد، ابو بكر يحيى بن سعيد فقيه ١٨
- ابن حزم (ابورافع) ٢٥٨
- ابن حزم، ابو عمرو أحمد بن سعيد ٢٥٧
- ابن حزم، ابو محمد علي بن سعيد ٢١، ١١
- ٥٥، ٥٧، ٧٢، ٧٥، ١٠٤، ٢٥٧، ٢٥٩ ابن حسداي، ابو الفضل بن يوسف الإسرائيلي
- ٢٤٩، ٢٦٠، ٢٧٩ ابن حفصون، احمد بن حكم ٢٦٧، ٢٦٤
- ابن حنّ، الحسين بن محمد بن الحسين التجيبي ٢٥٣، ٢٥٢، ٢٤٩، ١٢٤
- ابن حيّان، ابو مروان حيّان بن خلف ١٧، ١٦
- ٢٦، ٣٠، ٣٧، ٣٩، ٥٢، ٧٢، ٨٠ مختار الرعييني ١٢٣، ١٢٤، ٢٥٠
- ابن ذى الدمينه، ابو محمد حسن بن احمد بن يعقوب ٢٠١، ١٦٣، ١٢٢، ٩٣، ٦٦
- ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٢ ابن رشد، ابو الوليد محمد بن احمد ٢٦، ١١
- ٧٥ ابن زهر، ابو مروان عبد الملك بن الفقيه
- محمد بن مروان الإشبيلي ١٠٤، ١٠٥، ٢٧٠
- ابن سعيد اندلسي ١٦، ١٩، ١٢٩، ١٣٨
- ابن السكيت ١١٠
- ابن السمع، أبو القاسم أصبغ بن محمد المهري ٢٤٧، ٢٥١
- ابن السمينة، يحيى بن يحيى ٢٤٠
- ابن سيدة، ابو الحسن علي بن محمد ٢٥٩
- ابن سينا ١١
- ابن شاكر، الحسن بن موسى ٢٢٥
- ابن الشاعة، عبد الله بن إسحق ٢٣، ٢٦٦
- ابن شهر، ابو الحسن مختار بن عبد الرحمن بن مختار الرعييني ١٢٣، ١٢٤، ٢٥٠

- ابن صاعد (ابو محمد يحيى بن محمد) ... ۱۹
 ابن صاعد (زعيم الدولة، صاعد بن حسن) ... ۱۹
 ابن صاعد ← قاضى صاعد
 ابن الصفار، ابوالقاسم احمد بن عبدالله ۱۲۳،
 ۱۲۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱
 ابن طفيل ... ۱۱
 ابن عبد ربّه، احمد بن محمد ... ۹۳، ۲۳۹،
 ۲۶۲
 ابن عبد ربّه، سعيد بن عبدالرحمن بن محمد ...
 ۹۳، ۲۶۲، ۲۶۳
 ابن العبري ... ۳۳، ۳۴، ۵۸، ۱۰۰، ۱۰۷،
 ۱۲۹
 ابن العطار، محمد بن خيرة العطار ... ۱۲۳،
 ۱۲۴، ۲۵۰، ۲۵۱
 ابن عطيه، ابو محمد عبدالحق ... ۳۲
 ابن الفرضي، ابوالوليد عبدالله بن محمد ... ۱۴،
 ۲۹
 ابن فضلان ... ۲۷
 ابن قوال ... ۷۸
 ابن الكنانى، ابوالوليد محمد بن الحسين ... ۲۶۴
 ابن الكنانى، ابو عبدالله بن الحسن بن الحسين ...
 ۹۳، ۲۶۶
 ابن الليث، محمد بن أحمد بن محمد ... ۱۲۴،
 ۲۵۲
 ابن مالک، محمد بن مالک طائى جيانى ... ۱۵
 ابن المعجوسى، على بن العباس ... ۲۳۴
 ابن مرزوق، ابو محمد عبدالله بن محمد ... ۳۳
 ابن مريّن البجاني ... ۲۶۷
 ابن مسافر اليماني ... ۲۳۲
 ابن مسرة ... ۱۰۵، ۱۰۶
 ابن المشاط الأسطرابي، محمد بن سعيد
 السرقسطي ... ۲۳۳
 ابن مطاهر اندلسي ... ۲۵
 ابن المقفع، عبدالله ... ۱۵۷، ۲۱۵
 ابن ميمون ... ۷۸
 ابن الناعمة الحمصي ... ۱۰۶
 ابن النباش، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن
 حامد البجاني ... ۱۰۵، ۲۶۰، ۲۷۱
 ابن النديم ... ۳۲، ۷۰، ۹۱، ۱۰۸، ۱۱۷،
 ۱۹۴
 ابن النغيلة، ابو ابراهيم اسماعيل بن يوسف
 الكاتب ... ۹۰، ۲۸۰
 ابن وافد، ابوالمطرف عبدالرحمن بن محمد بن
 عبدالكبير اللخمي ... ۱۴، ۲۳، ۱۰۴، ۱۲۳،
 ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹
 ابن وصيف ... ۲۶۵
 ابن الوقشي، ابوالوليد هشام بن أحمد بن هشام بن
 خالد الكنانى ... ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۵۴، ۲۵۵
 ابن هود، أحمد بن سليمان الجذامي ... ۲۵۶،
 ۲۵۷، ۲۶۰
 ابن الهيثم، الحسن المصري ... ۱۱، ۲۳۱
 ابن يونس، ابوالحسين على بن عبدالرحمن
 المصري ... ۲۳۱
 ابوايوب بن عبدالغافر بن محمد ... ۲۴۴

- ٦٥، ٧٠، ٩٣، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١، ١٦٥،
١٩٢، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٢
ابونواس ١٢٢
ابوالهذيل محمد بن هذيل علاّف. ٨٧، ١٦٩
ايبكور (ايفغورس) ١٨٥
احمد بن الطيّب السرخسي ٢٢١
احمد بن المثنى بن عبدالكريم ٢٢٨
احمد بن خالد الفقيه ٢٤٤
احمد بن يوسف ٢٢٨، ١٢١
الإخشيدي ١٩٣
ادريانوس ١٨١
ادريس (ع) ١٩٦، ١٦٥، ١٤٣
ارحب بن الدعام بن مالك ٢٢٩
اردشير بن بابك ١٥٩، ١٢٣
ارسطرخس ١٧٨
ارسطو (ارسطوطاليس). ٥١، ٥٣، ٦٨، ٧٥،
٨١، ٩٣، ١٠٦، ١٠٧، ١٦٨، ١٧٢،
١٧٥، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٣، ١٨٥، ١٨٦،
٢١٤، ٢١٥، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٥٨، ٢٦٩،
٢٧٩
ارسطيفوس ١٨٤
ارشميدس ١٧٩، ٦٨
استوري ١٠
اسحق بن الصباح ٢١٩
اسحق (بن حنين) ١٩٣، ١٩٢
اسحق بن سليمان اسراييلي ٢٧٦، ٩٧
اسحق بن عمران ← سم ساعة
ابوبكر (خليفه) ٢١١
ابوتّمّام حبيب بن اوس الطائي ٢٠١، ٩٣
ابوجعفر محمد بن موسى الخوارزمي ١٥٧
٢١٧
ابوالحارث الأسقف ٢٦٧
ابوالحسن علي بن خلف بن غالب انصاري ٤٢
ابوالحسن نورالدين علي ٥٠
ابوزيد عبدالرحمن بن عيسى بن محمد بن
عبدالرحمن بن عيسى ٢٥٦، ٢٣١
ابو سود ٢٠٤، ٨٨
ابو سهل بن نوبخت الفارسي ٢٣٢
ابو عامر بن الأمير بن هود ← ابن هود
ابو عباس أحمد بن أبي حاتم ٢٤٥
ابوعبدالملك الثقفي ٢٦٤
ابوالعرب يوسف بن محمد ٢٦٧
ابو علي الخياط ٢٣٢
ابو علي قالي، إسماعيل بن قاسم ٢٠
ابو علي مسكويه ٢٨
ابوالفداء ١٦، ١٥
ابوالقاسم صاعد بن أحمد بن صاعد ← قاضي
صاعد
ابوالقاسم فيد بن نجم ٢٦٧
ابومروان سليمان بن عيسى ١٢٣
ابومروان عبدالله بن خلف الإستجعي ٢٣
٢٧٣، ٢٥٦
ابومروان عبدالملك بن أحمد، ١٢٤، ٢٥٢
ابومعشر جعفر بن محمد بن عمر البلخي ٦٤

- اسحق بن قسطار ۲۴، ۲۷۸
 اسحق بن یوسف اسرائیلی ۳۸
 اسعد الکامل، أبوکرب ۲۰۷، ۲۳۰
 اسقلیاذس ۱۷۸
 اسکندر مقدونی (الإسکندر بن فیلفوس
 المقدونی «ذی القرنین») ۶۳، ۸۱، ۱۵۹،
 ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۷
 اسکندروس ۱۷۶
 اسماعیل بن بدر ۲۴۵
 اسماعیل بن عبدالرحمن بن اسماعیل بن عامر بن
 مطرف بن ذی النون ۲۵۴
 اسماعیل بن محمد بن الأشعث ۲۱۸
 اسماعیل المنصور بن عبدالرحمن القائم ۲۵۳
 الأشعث بن قیس ۲۱۹
 اشنايدر ۳۸
 اصبع بن یحیی ۲۶۳
 اصطفین البابی ۱۶۶
 الأعشى ۹۳، ۲۱۹
 اغسطس (أوغسطس) ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸
 افریقس ۱۲۳، ۲۰۱
 افطیم ۱۸۰
 افلاطون ۵۱، ۵۳، ۶۶، ۶۸، ۱۶۸، ۱۷۱،
 ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲،
 ۲۲۳
 الأقرع بن حابس ← اقرع پسر حابس
 اقرع پسر حابس ۸۸، ۲۰۴
 اقشتین، قاسم بن موسی ۲۴۰
 اقلیدس ۵۱، ۵۳، ۶۸، ۱۲۱، ۱۷۹، ۱۸۰،
 ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۴۷
 الأقلیدسی، عبدالرحمن بن اسماعیل بن بدر
 ۲۴۵
 اقلیمون ۵۱
 اگوست ۸۱
 آلّس، ا.ج ۹۸
 امیدوکلّس (بندقلیس) ۶۸، ۱۶۸، ۱۶۹،
 ۱۷۱
 الأمير محمد اموی ۱۱۱، ۲۶۳
 الأمين ۱۹۱
 الأندرزغر ۹۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۹۹
 انطونین ۱۸۱
 انقیلاوس ۱۹۸
 انکساغورس ۱۷۶
 انوشروان بن قباد بن فیروز ۱۵۷
 اهورامزدا ۸۶
 ایزیدریوسی ۱۱۳
 ایلاوس ۵۱
 البابلی ← هرّمس
 بادیس بن حبّوس الصنهاجی ۲۸۰
 البتّانی، ابوجعفر محمد بن سنان الحرانی ۳۶،
 ۹۳، ۱۸۳، ۲۲۶، ۲۲۸
 البجانی، ابو محمد عبدالله بن مسعود ۲۶۷
 البجانی، ابومروان عبدالله بن خلف ۱۰۵
 بحر العلوم، سید محمد ۱۰۱
 بخت نصر ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۰۷

١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧	بختيشوع ١٩١
١٢٨، ١٢٩، ١٣٧	البدوي، عبدالرحمن ١٠٦
١٧٨ بولس	برزويه الحكيم ١٥٧
٢٩، ٢٨، ١١ بيروني، ابوريحان	البرمكي، محمد بن الجهم ٢٣٢
٣٨ بلسنر	بروكلمان ١١٣، ١٠٩، ٥٧، ١٨، ٩
١٨٥، ١٧٦ تاليس الملطي	بروكلوس الإسكندراني ١٩٨
١٨٠ تاودسيوس	برهماي بزرگ ٦٣
تبع الأصغر (عمرو بن حسان بن	بزرگ پسر شهریار ٢٧
أبي كرب) ٢٠١	بستاني ١٨
تبع الأقرن (أسعد، أبوكرب) ٢٠١	بظلميوس ٣٦، ٣٥، ٦٦، ٦٨، ٩٣، ١١٦
تبع الأكبر ٢٠١	١٦٦، ١٦٧، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٩٨
تبع الأوسط ٢٠١	٢١٤، ٢١٧، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٤٦
التجاني، ابو محمد عبدالله بن مسعود ... ١٠٥	بظلميوس ← بظلميوس
التستري، سهل بن عبدالله ٢٣٣	بقراط ٥١، ٥٣، ٦٨، ١١٠، ١١١، ١١٢
التملاكي، أبو جعفر أحمد بن يوسف بن غالب	١١٣، ١٧٧، ١٧٨، ١٩٢، ٢١٤، ٢٦٠
٢٥٦	٢٦٢
التنوخى، محمد بن اسمعيل ٢٢٧	بلاشر، رزي ٣٣، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٦
تهراني، آقا بزرگ ١٠	١٠٧، ١٠٩، ١١٠، ١١٢، ١١٣، ١١٤
تهراني، سيد جلال الدين ١٠٣	١٢٢
تهمورث ← طهمورث	بلقيس الحميرية ٨٨، ٢٠٣
تيتوش ← طيطوش	بندقليس ← اميدوكس
ثابت بن سنان بن ثابت بن قرة الصابي ... ١٢٥	بنى آدم، حسين ٩١
١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ٢٦٥	بنى موسى، أحمد (بن موسى) ٢٢٥
ثابت بن قرة، أبو الحسن الحراني ١٩٣	بوداسف ٦٣، ٨٦، ١٦١
ثامسطيوس ١٧٦	بوسندرينوس ١٨٠
ثور بن مرقع ٢١٩	بوعلوان، حيات ... ٥٥، ٧١، ١٠١، ١٠٢
ثيون الإسكندراني ٢٢٤، ١٩٨	١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩

- جابر بن حیان ۲۳۴، ۲۳۳، ۱۲۵
- جابر بن یزید جعفی کوفی ۱۲۵
- جاحظ ۶۳
- جالینوس ... ۵۱، ۵۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲
- جبریل بن بختیشوع ۱۹۱
- جعفر الصقلبی ۲۶۴
- جمشید نژاد اول، غلامرضا ۱۱، ۱۳۰
- الجوهري، العباس بن سعيد ... ۲۱۸، ۲۲۸
- حاتری، عبدالحسین ۹۱
- حاجب بن زرارة بن عدس ۸۸، ۲۰۴
- حاجی خلیفه، ۱۸، ۳۴، ۵۳، ۵۶، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۹
- الحارث الأصغر بن معاوية ۲۱۹
- الحارث الأكبر بن معاوية ۲۱۹
- الحارث الراش ۲۰۱
- الحارث بن كلدة الثقفي ۲۱۲
- الحاکم بأمر الله (خلیفة فاطمی) ۷۱، ۹۴
- الحبش، احمد بن عبد الله البغدادي ... ۱۵۵، ۲۲۴
- حبّوس بن مکسن بن زیری بن مناد الصنهاجی ۲۴۸
- الحَرَانی، احمد بن یونس بن أحمد ۲۶۵
- الحَرَانی، عمر بن یونس بن أحمد ۲۶۵
- ۲۶۷
- حسداي بن إسحق ۷۷، ۲۷۷
- الحسن بن الصباح ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۲۷
- الحسن بن عبد الله ۲۸
- الحسین بن الخصیب ۲۲۸
- الحکم (المستنصر بالله) ۲۰، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶
- الحکم بن عبد الرحمن الناصر ← الحکم (المستنصر بالله)
- الحکیم، محمّد بن إسماعیل ۲۴۰
- حمّار السرقسطی، أبو عثمان سعید بن فتحون بن المکرم ۲۴۶، ۲۶۷
- حنین بن اسحق ۷۰، ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۸
- ۱۰۹، ۱۸۳، ۱۹۲
- خالد الأموی (خالد بن یزید بن معاوية) ... ۷۳، ۲۱۳، ۲۳۲
- خالد بن عبد الملك، المروروذي ← المروروذي، خالد بن عبد الملك
- خرمیدس ۱۲۳، ۱۸۰
- خلفای راشدین ۷۳، ۸۲
- الخلیل بن احمد ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۹۲
- خنوخ النبی ← ادريس (ع)
- الخوارزمی، محمّد بن موسى ۳۶، ۳۷، ۴۵، ۹۴، ۱۲۰، ۱۵۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۶
- دارا بن دارا (داریوش سوم) ۸۱، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۶
- الدارمی، أبو الحسن عبد الرحمن بن خلف بن عساکر ۲۷۲

داود القومسي	٢٧٩، ٩٠	رومانس لاتيني	١٨٨، ٨١، ٦٩
داود (بن حنين)	١٩٣	رينود	١١٣
داود بن علي بن خلف الإصبهاني	٢٥٨، ٢١	زرادشت (زردشت)	١٦١، ٨٧، ٨٦، ٦٣
داود (ع)	٢٠٩، ١٦٨		١٦٢
الدمشقي، شمس الدين ابو عبدالله (شيخ الربوة /		زرارة بن عدس	٢٠٤، ٨٨
شيخ حطّين)	٨٠، ٥٤، ٥٢، ٥٠، ٤٩	الزرقالي، ابواسحق إبراهيم بن يحيى نقاش	
دهخدا	٥٦، ١٧		٢٥٦، ٢٥٥، ٤٦، ٤٢، ٤١، ٤٠، ٣٨
دياسقوريدس	٢٧٠	زركلي	١١٧، ١١٥، ٥٦
الدينوري، ابن قتيبة	٢٠٤، ٩٣	زتر، ارنست	٤٢
الدينوري، ابو حنيفة احمد بن داود	٢٠٧	الزهرابي، أبو الحسن علي بن سليمان	٢٤٧،
ديوجانس	١٨٤		٢٤٨
ذيان، اسعد	١٢٤	زهير العامري	٢٥١
ذوالنون بن إبراهيم الأحمسي	٢٣٤	زيادة الله بن الأغلب	٢٣٣
ذومقراطيس	١٧٦، ١٢٣	زيدان	١٧
ذى المدينة	١٢٢	زيد بن كهلان بن سبأ	٢٢٩
ذى نواس	٢٣٠، ١٢٢	زيد بن يشجب	٢١٩
الرازي، محمد بن زكريّا	٩٣، ٧٥، ٦٨، ١١	سارتون	٥٣، ٣٧، ١٨
.....	٢٣٤، ٢٢٤، ٢٢١، ١٨٦	سبأ بن يشجب	٢٠١
ربيع بن زيد الأسقف	٢٦٧	السجستاني، أبو سليمان محمد بن طاهر بن بهرام	
ربيع بن سليمان المؤدّن	٢٣٩	البغدادى	٢٦٥
ربيعة بن الخيار بن مالك	٢٢٩	السرقسطي، عبدالله بن أحمد	٢٥٢
ربيعة بن زيد بن أوسلة	٢٢٩	سركيس	٥٦
ربيعة بن عبد بن عليان بن مرّة	٢٢٩	السري، عبدالله بن عبيدالله	٢٤٤
الرشيد	٢٣٢، ٢١٩	سزگين، فؤاد	١٠
ركن الدولة، أبو علي حسن بن بويه الديلمي		سعيد بن يعقوب الفيومي	٢٧٩، ٩٠
.....	٢٣٥	سفيان بن يزيد الفارسي	٢٥٧
روشم	١٩٨	سقراط	١٧١، ١٧٠، ١٦٨، ٦٨، ١٦

صاحب القبلة، أبو عبيدة مسلم بن أحمد بن	۱۸۵، ۱۸۶
أبو عبيدة البلنسى ۲۴۰، ۲۳۹	سلفی، ابو طاهر مصری ۳۳
صاعد القرطبی ← قاضی صاعد	سلیمان بن الحکم بن الناصر لدين الله .. ۲۷۳
صاعد اندلسی ← قاضی صاعد	سلیمان (ع) ۸۸، ۱۶۹، ۲۰۳، ۲۰۴
صاعد بن ابی الفضل شعبی ۱۹	سم ساعه، اسحق بن عمران ... ۱۲۱، ۲۳۲، ۲۷۶
صاعد بن احمد ← قاضی صاعد	سنان بن ثابت ۱۹۴
صاعد بن بشر بن عبدوس ۱۹	سنلیقیوس ۱۸۰
صاعد بن توما ۱۹	سند بن علی ۲۲۸، ۲۱۸، ۱۲۲
صاعد بن حسن بن صاعد (زعیم الدولة). ۱۹، ۳۴	سوتر ۴۱
صاعد بن صاعد ← قاضی صاعد	سهل بن بشر بن حبيب ۲۷۷
صاعد بن علی آبی ۱۹	سیویه ۵۷، ۱۰۸، ۱۸۳
صاعد ← قاضی صاعد	سیل، الکساندر ۵۰
صفدی ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۴۵، ۵۳، ۵۵	سیف الدولة، علی بن عبد الله بن حمدان
صالحی ۲۵۳	التغلبی ۲۲۴
الصيدلانی، ابو الحسن علی بن خلف بن احمد.	سیوطی ۱۱۵
۴۱، ۲۵۵، ۲۵۶	شاذان بن بحر ۹۳، ۱۹۲، ۲۲۵
ضبی ۲۲، ۳۲	شعب (ع) ۱۶۶
طارق بن أدهم بن قيس ۲۲۹	شکيب ارسلان ۱۸
طبری، ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید.	شمر یرعش ۲۰۹
۲۵۸، ۲۵۹	شهاب الدین عبد الحق ۱۰۸
طیبیان، سید حمید ۵۰	شیخ حطین ← دمشق، شمس الدین ابو عبد الله
طلعت، احمد ۹۵	شیخ الربوة ← دمشق، شمس الدین ابو عبد الله
الطنیزی، ابو القاسم أحمد بن محمد بن أحمد	شیخو، لويس. ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
العدوی ۲۴۵	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
طهمورث (تهمورث) ۸۶، ۱۶۱	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵
طیطوش ۸۰، ۸۴، ۲۷۶	۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۷

- طيمالاوس ١٨٥
 طيمائوس ١٧٢
 ظافر إسماعيل بن عبدالرحمن بن إسماعيل بن
 عامر بن مطرف بن ذى النون ٢٣، ٢٥١،
 ٢٦٨
 العاصمي النحوي، أبو عبدالله محمد بن إبراهيم
 ٢٦٧
 عالم زاده، هادي ١٢، ١٢٩، ١٣٥
 العامري، اقبال الدولة علي ٢٤، ٢٧٨
 العامري، موفق مجاهد ٢٤، ٢٧٨
 عامور بن يافث بن نوح (ع) ١٤٤
 عباس، احسان ١٢٤
 عبدالجبار بن عبدالرحمن الناصر لدين الله ٢٥٧
 عبدالرحمن (جذ قاضي صاعد) ١٣، ١٤، ١٥
 عبدالرحمن، نصرت ١٣٨
 عبدالرحمن بن اسماعيل بن عامر ٢٣٧
 عبدالرحمن القائم بن عبدالله المهدي ٢٥٣
 عبدالرحمن المستظهر بالله بن هشام ٢٥٧
 عبدالرحمن الناصر لدين الله ١٦، ٢٥، ٨٣،
 ١١٢، ٢٣١، ٢٤١، ٢٤٤، ٢٥٧، ٢٦١،
 ٢٦٥، ٢٦٣
 عبدالغافر بن عبدالمجيد بن عبدالله ٢٤٤
 عبدالله بن عباس ٧٧، ٩٥، ٢٧٤
 عبدالملك المروزي، ١٢٢
 عبدالملك بن عامر المعافري القحطاني ٢٤١
 عبدالملك بن مروان بن الحكم القرشي ٢٣١
 عبد شمس بن وائل بن الغوث ٢٥٥
 عبدالله المهدي ٢٥٣، ٢٧٦
 عبيد بن شريح ٢٥٧
 عثمان بن عفان ٨١، ١٥٩، ١٦٢، ٢١١
 عدي بن الحارث ٢١٩
 عدي بن ربيعة بن معاوية الأكبر ٢١٩
 عريب بن زيد ٢١٩
 عضد الدولة بن فناخسرو بن ركن الدولة ٢٣٤
 العطار الحسيني ١٣
 علام، ايزوط ٣٨
 العلوي، القاسم بن محمد بن هاشم المدائني
 ٢٢٩، ٢٢٩
 علي بن ربن الطبري ٢٣٤
 علي بن عبدالعزيز ٢٣٩
 علي بن عثمان ٢٥٩
 علي بن ماخور ٢٢٧
 علي بن موسى الرضا (ع) ١١٨
 علي بن نجدة بن داود المهندس ٢٥٢
 علي (ع) ٢١١
 عمر بن الخطاب ٧٧، ٨٥، ٨٤، ١٦٢،
 ٢١١، ٢٧٦
 عمر بن الفَرَّخَان الطبري ١٩٢، ٢٣٢، ٢٢٥
 عمر بن بريق ٢٦٣
 عمر بن عبدالعزيز ٢١٢، ٢٧٦
 عمرو بن الحرث بن منقذ ٢٢٩
 عمرو بن العاص ١٩٧
 عمرو بن عامر ٢١٥

- عمرو ذی الأذعار ۲۰۱
عيسى بن احمد العالم ← عيسى بن احمد بن القاسم
عيسى بن احمد بن القاسم ۲۵۶، ۱۲۳
عيسى بن زرعه ۱۰۶
غالب بن صالح بن خلف بن معدان ۲۵۷
غزيرى ۵۶
فارابى، ابونصر محمد بن نصر ۵۷، ۶۹، ۹۳،
۱۰۴، ۱۰۷، ۱۸۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
الفرائضى، ابو غالب حباب بن عبادة ۲۴۴
فرد ۹۷
الفرغانى، ابو محمد عبدالله بن محمد بن جعفر
۲۵۹
الفرغانى، احمد بن كثير ۲۲۵
فروريوس ۱۷۶، ۲۱۵
فروخ ۱۹، ۵۳
الفرارى، محمد بن ابراهيم ۱۲۲، ۱۵۵
۲۱۶، ۲۲۴، ۲۳۲
فستاسب (گشتاسب) ۸۶، ۱۶۱، ۱۶۲
فضل بن ابى سهل الفارسى ۲۳۲
فضل بن سهل، ذوالرياستين ۱۱۷، ۲۲۵
فطون ۱۸۰
الفقعسى، جذيمة بن الأشيم ۹۴، ۲۰۵
فورون ۱۸۵
فيثاغورس .. ۵۱، ۶۸، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹،
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶
فيكل بن حيثم بن حاشد ۲۲۹
فينكل ۱۱۴
القائم بأمر الله (خليفة عباسى) ۲۵۳
قاسم بن نصير بن وقاص (ابن ابى الفتح) . ۱۱۵
قاضى ابوالقاسم صاعد بن احمد ← قاضى صاعد
قاضى صاعد، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶،
۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴،
۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲،
۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰،
۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹،
۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷،
۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵،
۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳،
۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱،
۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹،
۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰،
۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،
۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸،
۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۸۶،
۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۲، ۲۰۴
قاضى طليطله ← قاضى صاعد
القرشى الأفتس المروانى ۱۲۳، ۱۲۴،
۲۵۰، ۲۵۱
قسطا بن لوقا ۱۱۲، ۱۷۷، ۱۹۳
قسطنطين بن اليون ۱۸۹
قسطنطين بن هيلانى .. ۶۹، ۸۱، ۸۷، ۱۸۸،
۱۹۰
قفطى، جمال الدين أبى الحسن على ۱۱، ۱۹،

كنستانين كبير ← قسطنطين بن هيلاني	٣٣، ٣٤، ٥٨، ١٠٠، ١٠٥، ١٠٩، ١١٧
كنكة الهندي ١٦١، ١٥٨	١٢٩، ١٣٧
كهلان بن سبأ ٢١٩	١١٧
كيخسرو الثالث ٢٠٩	١٨٢
كيقباد ١٥٩، ١٢٣	قويدس، ابواسحق بن ابراهيم بن أيوب بن
كيومرث بن أميم بن لاود بن سام بن نوح (ع).	ادريس التجيبي ٢٥٥، ٢٤
١٥٩، ٨١	قيس بن معدى كرب ٢١٩، ٢١٨
گشتاسب ← فستاسب	الكاتب الطبراني، ابو كثير يحيى بن زكريا ٩٠،
گلدز بهر ١١٠	٢٧٩
لقمان الحكيم ١٦٨	كاشف الغطاء، شيخ محمد حسين ٩٧
لكرك ١١٢	كبرى زاده، طاش ٥٦، ٣٤
لوط (ع) ١٤٣	كتاني ٥٦
لوقس ١٧٨	كتبي، محمد كاظم ١٥١
ماركوس، محمد بن ميمون ٢٦٧	كخاله ١١٦، ١٦
ماشاء الله الهندي ← ماشاء الله اليهودي	كر سيفس ١٨٤
ماشاء الله اليهودي ٢٣٢، ١٢٣	الكرماني، ابو الحكم عمرو بن عبد الرحمن بن
مالقي ← قاضي صاعد	احمد بن علي ٢٤٩، ٢٤٨، ٢٤٧
مالك بن انس ١٧	كروزا، والي ٣٨
مالك بن حمير ٢٣٠	كريمونايي، ژراردو ٤٢
مالك بن عثمان بن دوس ٢١٠	كسري ٢٠١
المأمون بن هارون الرشيد (خليفة عباسي) ٣٤،	كعب الأخبار ٢٧٤، ٩٠، ٧٧
٧٠، ٧٣، ١٠٨، ١١٧، ١٩١، ١٩٤،	الكلبي، محمد بن السائب ٢٠٧
٢١٣، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٤، ٢٢٥	الكلبي، هشام بن محمد ٢٠٤، ٩٤
المأمون ذي المجدي يحيى بن الظافر اسماعيل بن	كتدة بن عفير ٢١٩
ذي النون ← مأمون ذي النوني	كندي، أبو يوسف يعقوب بن إسحق. . . ٩٤،
مأمون ذي النوني، ابو الحسن يحيى. ١٧، ٢٢،	١٧٧، ١٧٩، ١٩٢، ١٩٣، ٢٠٧، ٢١٨،
٢٢٣، ٢٦٨، ٢٥٤، ٢٣٧، ٢٥، ٢٣	٢٢٢، ٢٢١

- المأمون يحيى بن إسماعيل بن ذى النون ← مأمون ذى النوني
- المأمون يحيى بن الظافر ← مأمون ذى النوني
- المأمون يحيى بن ذى النون ← مأمون ذى النوني
- متوكل ۱۹۲، ۱۹۱
- متى بن يونس، أبوبشر ۲۵۹، ۲۲۳
- المثقب العبدى ۲۰۳، ۹۴
- المجاهد العامرى ۲۴۸
- المجريطى ← المرجيطى
- المحاسبي، الحارث بن أسد ۲۳۳
- محمد المهدي بن ابي جعفر المنصور. ۲۱۳، ۲۱۷
- محمد بن ابي هريرة ۲۵۱
- محمد بن الشناعة ۲۶۸
- محمد بن الوليد بن يزيد ۲۴۱
- محمد بن تميم ۲۶۴
- محمد بن طغج ۱۹۳
- محمد بن عبدالرحمن ۱۱۱، ۸۳، ۷۶
- ۲۶۱، ۲۳۸، ۱۲۲
- محمد بن عبدالله الأمير بن عبدالرحمن. ۲۳۱
- محمد بن عبدالله بن عبدالحكم ۲۳۹
- محمد بن عبدالله بن مسرة جبلى. ۱۶۹، ۸۷
- محمد بن عبدالله بن هرثمة بن ذكوان. ۲۴۵
- محمد بن عبدون الجبلى. ۲۳، ۲۶۵، ۲۶۶
- ۲۶۸، ۲۶۷
- محمد بن معن بن محمد بن صمادح التجيبى. ۲۵۳
- محمد (ص) ۸۲، ۸۹، ۱۴۱، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۸۰
- محمد عبدالله عنان ۱۹
- المرجيطى، ابوالقاسم مسلمة بن احمد. ۲۳، ۳۶، ۴۵، ۹۴، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷
- ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳
- مروان بن جناح ۲۷۸
- المروروذى، خالد بن عبدالملك. ۲۱۸، ۲۲۸
- المروروذى، عمر بن محمد بن خالد بن عبدالملك ۲۲۸
- مرة بن أدد ۲۱۹
- المسيحي، عز الملك. ۷۰، ۷۱، ۸۲، ۹۴
- ۱۹۶، ۱۱۶
- المستنصر بالله ← الحكم (المستنصر بالله)
- المستنصر بالله معد بن على الظاهر. ۲۵۳
- المسعودى، ابوالحسن على بن الحسين. ۲۸، ۲۹، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۸۶، ۹۴
- ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۷۲، ۱۷۸
- مسيح بن حكم ۱۹۳
- مسيح (ع). ۸۱، ۱۷۸، ۱۸۸
- مطرّف بن موسى بن ذى النون. ۲۳۷
- مظفر بن المنصور بن ابي عامر ۲۶۶
- معاوية بن الحارث الأكبر ۲۱۹
- معاوية بن أبي سفيان ۲۱۲
- معاوية بن جبلة ۲۱۹
- معاوية بن صعب بن دومان ۲۲۹

- معاوية بن هشام ٢٣١
 المعتصم (خليفة عباسي) ٢٢٤، ١٩٤
 معز الدولة، احمد بن بويه الديلمي ١٩٤
 معز بن اسماعيل المنصور بن عبد الرحمن
 القائم بن عبيد الله المهدي ٢٥٣
 مقدسي ٢٧
 مقرئ ١٢٩، ٥٩، ٣٣
 مناحيم بن الفوال ٢٧٧
 المنصور (خليفة عباسي)، ابو جعفر عبد الله بن
 محمد بن علي ... ٧٣، ١٩١، ٢١٣، ٢١٥،
 ٢١٦
 منصور الحاكم بن نزار العزيز بن معد المعز بن
 اسماعيل ٢٥٣
 منلاوس ١٨٥
 منوشهر ١٥٩
 موسى بن جنوردي، سيد كاظم ١٣٥
 موسى بن شاكر ٢٢٥
 موسى (ع) ٢٧٩
 مهدي (عبيد الله) ٢٥٣، ٢١٩
 مهدي، محسن ١١
 مهران ٥٥، ٤٩
 ميطن ١٨٥
 ميلاس ٣٨
 ميهلي، آلدو ٥٥، ٥٣، ٤٥، ٤٢
 الناشء المهندس، أبو مروان سليمان بن
 محمد بن عيسى بن علي ٢٥١، ٢٤٧
 الناصر لدين الله ← عبد الرحمن الناصر لدين الله
- النبي (ص) ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٩،
 ٢٧٦
 نسطاس بن جريج المصري ١٩٣
 نمرود الأصغر بن كنعان ١٦٣، ١٦٤
 نمرود البابلي ١٦٣
 نمرود بن كوش بن حام ١٦٣
 نوح (ع) ٦٦، ٨٥، ١٤٣، ١٦١
 نوف بن همدان بن مالك ٢٢٩
 النيريزي، الفضل بن حاتم ٢٢٦
 نيقوماخوس ١٧٢
 الواسطي (أبو الأصبع عيسى بن احمد) .. ١٢٣،
 ٢٥٥، ١٢٤
 واليس ١٩٩، ١٩٨، ١٦٦
 وداد القاضي ١٢٤
 الوصيفي، ابراهيم بن وصيف شاه. ٧١، ١١٦،
 ١١٨
 الوصيفي / الوصفي [ظ: المسبحي] ٧٠، ٧١،
 ٨٢، ٩٤، ١١٦، ١٩٦
 وكيع بن حسان بن أبي سود ٨٨، ٢٥٤
 ولد الزرقال ← الزرقالي
 وهب بن منبه ٧٧، ٩٥، ٢٧٤
 هارون (خليفة عباسي) ٧٥، ١٩١
 هاشمي، ابواسحق بن سليمان ٢٣٢
 هرمس ٦٦، ٧٥، ١٦٥
 هرمس الأول ١٩٦
 هرمس البابلي ١٦٤، ١٦٥
 هرمس الثاني ١٩٧

هرودوت	۲۷	عبدالملك بن الأصمغ ← القرشي الأقطس
هشام الرضى بن عبدالرحمن	۲۶۲	المرواني
هشام المقتدر بالله بن محمد بن عبدالملك		يزدجرد بن شهریار .. ۸۱، ۸۷، ۱۵۹، ۱۶۲
۲۵۷		يزدگرد پسر شهریار ← يزدجرد بن شهریار
هشام المؤيد بالله	۸۳، ۲۴۱، ۲۶۵	يزدگرد سوم ← يزدجرد بن شهریار
هشام بن محمد ← الكلبي، هشام بن محمد		يزيد بن ابی سفیان بن حرب بن أمية بن عبد
هشام دوم	۱۰۸	شمس القرشي
هميسع بن حمير	۲۳۰	۲۵۷
هشيم بن عدی	۲۰۷	يشجب بن يعرب بن قحطان
هيلاني	۸۱، ۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰	يعرب بن قحطان
ياقوت	۱۵، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۱۱۸	۲۳۰، ۲۰۹، ۲۳۰
يحيى بن اسحق	۱۱۲، ۲۶۱	يعقوب بن طارق
يحيى بن عدی	۶۳، ۱۰۶	۲۳۲
يحيى بن هشام بن أحمد بن محمد بن		يماني، زكي
		۵۶
		يوحنا بن جيلان
		۲۲۲
		يوحنا بن ماسويه
		۱۹۱، ۱۹۲
		يونس بن عبدالأعلى
		۲۳۹



مرکز تحقیقات کاپویر علوم اسلامی

نام جايها

آذربيجان	١٤٢	اشبيليه ١٦، ٧٧، ٨٣، ١٢٤، ٢٣٦، ٢٣٨،
آسيای صغير	٥٤	٢٥١، ٢٥٥
اترار	١١٨	اصبهان (اصفهان) ٨٧، ١٤٢، ١٦٣
اثنه	١٨٤	افرنسه ١٨٨، ٢٣٨
اردن	١٣٨	افريقا (افريقه - تونس) ٣٤، ٦٥، ٢٥١،
الأرض الكبيرة	٤٧	٢٣٣، ٢٣٥، ٢٥٣، ٢٧٦
ارمينيه	١٨٨، ١٦٧، ١٤٢	أقيانس (بحر الظلمات) ٤٨، ٢٣٦
اروپا	٢٥، ١٧، ٩	أقيانس الأعظم ٢٣٨
اسپانيا	٩، ١٥، ١٦، ١٧، ٢٥، ٢٩	أقيانس المحيط ٤٧
٣٠، ٣٢، ٣٧، ٣٩، ٤٤، ٦٤، ٦٥، ٧٢		أقيانس المغربى المحيط ١٤٤
٧٤، ٧٥، ٧٧، ٨٣، ٨٤، ٨٧، ٩٢، ١١٣		اقيانوس اطلس ٦٥
١٢٢، ١٢١		إلبيره ١٧
استانبول (إسطنبول) ٩٥، ٩٦، ١٠٣، ١١٣		امانيه ١٦٧، ١٨٨
١٣٧		امريكا ٩
اسكندريه	٣٣، ٧٥، ٨١، ١٨٥، ١٩٧	اندلس، ٩، ١٠، ١١، ١٥، ١٦، ١٧، ١٩
١٩٩		٢٣، ٢٤، ٢٦، ٣٠، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٦
اسوان	١٩٥	٤٥، ٤٧، ٤٨، ٥٠، ٥٢، ٦٤، ٧٤، ٧٥
اشبونه	٤٨، ٤٧	٧٦، ٧٧، ٨٠، ٨٣، ٨٤، ٩٠، ٩٢، ١٠٥

برغر ← بلغار	١٠٨، ١١٠، ١٨٧، ١٨٨، ٢٣١
برغمس ١٧٨	٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٤٢
برقة ١٩٥	٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩
بصرة ٢٦٥، ٢٠٨، ١٠٨	٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٠
بطليوس ٤٨، ١٦	٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٥، ٢٦٩، ٢٧١، ٢٧٣
بغداد ١٠، ٢٠، ٧٨، ١٠٨، ١٠٩، ١١٧	٢٧٧، ٢٧٩، ٢٨٠
١٣٧، ١٩٢، ١٩٣، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤	انقرة ١٩١
٢٦٥، ٢٥٣، ٢٤١	اونبة ٢٥٧
بلخ ١٤٢	اهواز ١٦٢، ١٤٢، ٨٧
بلغار (برغر) ١٨٧، ٥٢	ايريا ٩٠، ٧٧، ٦٥، ١٧
بلنسيه ٢٧١، ٢٥٦، ٢٥٢، ٢٤	ايران ٨٥، ٨١، ٧٩، ٦٦، ٦٥، ٦٣، ٦٠
بيت الذهب ١٧٦	٨٧
بيروت ٩٦، ٩٧، ١٠١، ١١٠، ١٢٤	أيله ١٩٥، ٢٠٨
١٣٧، ١٣٨	بابل ١٦١، ٩
بيزانسي ٨١	الباب و الأبواب ١٦٨، ١٤٢
بيلقان ١٤٢	بجّة ١٤٨
پارس ← فارس	البحر الأعظم ٢٣٧، ٢٣٦، ٢٨
پترزبورگ ٤٩	بحر الحبشة ١٩٥
پرتغال ١٧	بحر الخزر ١٤٢
تاجه ٨٠، ٢٦	بحر الروم ٢٣٧، ١٩٥، ١٨٧، ١٦٨، ١٦٧
ترکيه (ترکيا) ١٣٧، ٩٦	البحر المغربي ١٨٧
توس ١١٨	بحر نبطش ١٦٨، ١٤٤
تهامة ٢٥٣، ٢٠٩، ١٤٣	بحر الهند ٢٠٨
تهران (طهران) ١٣٨، ١٣٠، ١٠٣، ٥٠	بحرين ٢٢٠، ٢٠٨، ٢٠٧، ٧٢
الثغور الجزرية ١٦٧	بحيرة مايطس ١٤٤
الثغور الشامية ١٦٧	بخارا ١٤٢
جار ٢٠٨، ١٢٧	برطاس ٥٢

- ۱۲۴ دانشگاه امریکایی بیروت
 ۲۷۱، ۲۴۸ دانیة
 ۱۳۷ دبلن
 ۱۴۳ دجلة
 ۱۰ دفتر نشر میراث مکتوب
 ۲۲۴، ۲۱۸، ۱۰۳، ۹۸ دمشق
 ۲۰۸ دومة الجندل
 ۱۴۲ دینور
 ۱۴۲ الزان
 ۴۹ ربوه
 ۱۹۵ رشید
 ۸۲، ۸۱ رم
 ۱۸۷ روس
 ۲۱۱، ۱۸۷ روم
 ۸۱، ۹ روم شرقی
 ۸۱ روم غربی
 ۲۳۵، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۶۷ رومیه
 ۲۳۸ رومیه العظمی ← رومیه
 ۲۲۲، ۱۴۲ ری
 ۲۵۷ زاویه
 ۱۴۳ زبید
 ۲۳۶ زقاق
 ۲۰۸، ۱۹۵، ۱۴۸، ۱۴۷، ۶۰ زنج
 زنگبار ← زنج
 ۱۴۲ سجستان
 ۲۱۰ سراقه
 ۱۳۸ جامعة القدیس یوسف
 ۱۶ جبل العروس
 ۲۰۸، ۱۲۷ جدّه
 ۱۴۲ جرجان
 الجزيرة ← جزيرة العرب
 ۲۳۷ الجزيرة الخضراء
 ۱۴۳، ۸۴، ۸۰، ۶۰، ۴۶ جزيرة العرب
 ۲۷۶، ۲۵۳، ۲۴۹، ۲۱۰، ۲۰۸
 ۱۶۲، ۸۶ جلولا
 ۶۰ جنوب افريقا
 ۱۵ جيان
 ۱۶۱، ۱۵۲، ۱۴۶، ۷۹، ۶۱ چين (الصين)
 ۱۹۵، ۱۶۷
 ۱۴۷، ۶۰ حبشه
 ۲۵۳، ۲۰۹، ۱۴۳ حجاز
 ۲۰۸ حجر
 ۲۶۱، ۲۴۹ حرّان
 ۴۸ حصن البشة
 ۲۱۹، ۱۴۳ حضرموت
 ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۵، ۸۸، ۷۲ حیره
 ۱۶۲، ۱۴۶، ۱۴۲، ۱۱۸، ۸۷ خراسان
 ۲۱۱، ۱۶۳
 ۱۴۵، ۱۴۴، ۵۲ خزر
 ۲۳۶ الخليج الرومی
 ۱۴۲، ۷۴ خوارزم
 ۱۳۷، ۱۰۱ دار الطليعة للطباعة و النشر
 ۱۳۷ دار مكتبة الحياة

١٤٢ طالقان	١٤٢ سرخس
٢٣٦، ٨٣ طالقہ	سرقسطہ ٢٤٩، ٢٥٦، ٢٦٦، ٢٧٧، ٢٧٨
١٤٢، ١١٨ طبرستان	٢٧٩
٤٧ طرطوشہ	٢٠٨ سماوہ
٢٥٤، ٤٨، ٢٢ طليبرہ	٢٠١، ١٤٢ سمرقند
٢٣، ٢٢، ٢١، ١٧، ١٥، ١٣، ١٠ طليطلہ	١١٦ سوس
٢٥، ٢٦، ٢٧، ٣٥، ٣٧، ٣٩، ٤١، ٤٢	١١٨ سيحون
٨٣، ٨٠، ٧٧، ٧١، ٥٢، ٤٦، ٤٨، ٤٧	١٤٢ شابران
٩٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٥٤، ٢٥٥	١٤٢ شاش
٢٦٨، ٢٧٠، ٢٧٣، ٢٧٨	شام... ١٥، ٤٧، ٥١، ٥٤، ٦٠، ٧٢، ٨٠
٢٣٦، ١٨٧ طنجه	٨٤، ١١٨، ١٤٣، ١٦٨، ١٦٩، ١٨٧
٢٠٨، ٢٠٨، ١٤٣ عدن	٢٠٣، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٠، ٢١١، ٢١٨
٢٠٨ عذيب	٢٣٥، ٢٣٦، ٢٥٣
١٤٢، ١٤٢، ٨٧، ٦٦، ٦٠، ٥١ عراق	١٤٢ شحر
٢٣٥، ٢١١، ٢١٠، ٢٠٣، ١٦٢	شدونہ ١١٥، ١٤٣
٨٠، ٧٩، ٧٧، ٧٢، ٦٠، ١٥ عريستان	شربون ١٢٧، ٢٥٢
١٤٣ عروض	٢١٨ شمسية
١٤٢ عقبہ حلوان	٤٧ شنتبرية
٢٠٩، ٢٠٨، ١٤٣، ١٢٨ عمان	٤٧ شنترة
٣٨ عيلام	٤٨ شترين
١٤٨ غانة	٤٨ شنتمرية
٢٨٠، ٢٤٨، ٢٣٨، ٧٧، ١٥، ١٠ غرناطہ	١٦٣ صرح
١٤٣ غور	١٩٥ الصعيد الأعلى
١١٨ فاراب	٢٤٦ صقلية
١٤٢، ١١٣، ١٠٨، ٩٦، ٨٧، ٥١ فارس	٢٣١، ٢٤٠، ١٤٣ صنعاء
٢١٢، ٢٠٨، ١٩٢، ١٦٢، ١٦١، ١٦٠	٢٣٦ صور
١٤٣ فوات	صين ← چين

فرغانہ ۱۴۲	کتابخانہ راغب ۹۶
فرہنگستان ادب و ہنر ۵۰	کتابخانہ رامپور ۹۶
فسطاط ۱۹۷	کتابخانہ شیخ محمد حسین کاشف الغطا ۹۷، ۱۰۱
فلسطین ۴۹	کتابخانہ عاشر افندی ۱۳۷، ۹۶
فونکہ ۲۷۳، ۱۲۷، ۲۳	کتابخانہ قاہرہ ۹۶
قادیسیہ ۱۶۲، ۸۶	کتابخانہ کوپرلی ۱۳۷، ۹۶
قاشان ۱۴۲	کتابخانہ لندن ۹۶
قاہرہ ۴۸، ۲۳، ۲۲، ۲۰، ۱۶، ۱۵، ۱۰	کتابخانہ لیدن ۹۷
۷۷، ۸۳، ۱۱۰، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰	کتابخانہ مدینہ منورہ ۹۷
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۶۹، ۲۳۶، ۲۳۸	کتابخانہ ملی پاریس ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۳۸
۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹	کرج ۱۴۲
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۱	کرمان ۱۴۲
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸	کعبہ سنداد ۲۰۴، ۱۲۷
قسنطنطیہ ۲۰، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۱۸۹	کعبہ سنداد ۱۲۷
۱۹۰	کلواذا ۱۴۳
قلارق ۴۸	کوفہ ۲۱۹
قلزم ۲۰۸	لاہور ۵۰، ۴۹
قلسانہ ۱۱۵	لبلة ۲۵۷
قلعہ آیوب ۲۵۵	لندن ۱۱۳، ۱۰۳، ۹۹، ۵۶
قم ۱۴۲	مالقہ ۲۳۸، ۱۷
قنطرة السیف ۴۸	ماوراءالنہر ۱۱۸
قورینا ۱۸۴	ماہان ۱۴۲
قیروان ۲۷۰	مأرب ۲۰۹
کتابخانہ احمد طلعت ۹۵	المتحف البريطاني ← موزہ بریتانیا
کتابخانہ بودلین ۵۶	مجدل ۱۶۳
کتابخانہ چستربی ۱۳۷، ۹۶	مدائن ۱۶۲
کتابخانہ دانشگاه قدیس یوسف ۹۶	

٢٥٧	منت لشم	١٦	المدينة الزاهرة
١٩٧	منف		مدينة السلام ← بغداد
١٣٨، ١٣٧، ٩٨	موزة بریتانیا	٢٠٩	مدينة النبي (ص)
١٤٣، ٦٠	موصل	٢٧٢، ٢٣٨، ١٥	مرسيه
١٤٥، ١٤٢، ١١٨	موقان		مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامی ... ١٣٠
٢٥٣، ١٤٣	نجد	١٣٨، ١٢٩، ٩٧	
١٠١، ٩٧، ١١٥، ١٠١	نجف اشرف	١٢٢	مروین
١٩٥، ١٤٧، ٦٠	نوبه	٢٥١، ٢٣٨، ٢٧، ١٧، ١٦، ١٣	مريه ...
١٦٢، ٨٦	نهاوند	٢٥٣	
١٦	نهر كبير	٢٢٠	مشقر
١٤٢	نيسابور	٨١، ٧٩، ٧١، ٧٠، ٦١، ٦٠، ٣٣، ٩	مصر
١٩٧، ١٩٥	نيل	٨٢، ٩٢، ١٠٠، ١٠١، ١١٦، ١٤٢	
١٤٢	هراة	١٤٥، ١٦٢، ١٦٥، ١٦٩، ١٨٠، ١٩٠	
١٤٢	همدان	١٩٢، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢١١	
١٥٥، ١٥٣، ١٤٦، ٧٩، ٦٣، ٦٢، ٩٠	هند	٢٥٣، ٢٥٢، ٢٣١، ٢٣٩، ٢٣٥، ٢٣٣	
١٩٥، ١٧٦، ١٦٧، ١٦١، ١٥٨، ١٥٧		١٠١	مطبعة حيدريه
٢٤٧، ٢١٦، ٢٠٨		١٣٧، ١٠٠، ٩٧	مطبعة كاثوليكيه
٩٧	هولند	١٠٣	مطبعة مجلس
٢٠٩	يثر	٢٣٣، ١٢٢	مغرب
٢٨	يشة	١٣٨	مكتبة الأقصى
٢٢٠	يعامة		مكتبة شستريتي ← كتابخانه چستريتي
٢١٢، ٢١٠، ٢٠٩، ٢٠٢، ١٤٣	يمن		مكتبة عاشر افندي ← كتابخانه عاشر افندي
٢٥٣			مكتبة كوبريلي ← كتابخانه كوبريلي
١٦٦، ٨٨، ٧٢، ٦٩، ٦٧، ٦٣، ٩	يونان		المكتبة الوطنية ← كتابخانه ملی پاریس
١٧٠، ١٦٨		٢٣٩، ٢٠٩، ٢٠٦	مكة
		٢٠	منازجرد (ارمنستان)

نام كتابها

آثار الأول فى ترتيب الدول..... ٢٨	الإلبريم... ٧٦، ١١١، ١١٢، ١٢٢، ٢٦١
الآثار العلوية..... ١٧٤	الألفية فى النحو..... ١٥
آداب النفس..... ٢٢٠	الألوف ٦٤، ٦٦، ٩٣، ١٥٨، ١٦٥، ٢٢٧
إثبات النبوة..... ٢٢٠	الأمالى..... ٢٠
الإحاطة..... ١١٢	الأنواء..... ٩٣، ١٨١، ٢٠٧
إحصاء العلوم و التعريف بأغراضها..... ٩٣	الإيساغوجى..... ٢١٥
ادبيات فارسى..... ١٠	أحسن التقاسيم..... ٢٧
ارغنون..... ١٠٦	أخبار الأمم من العرب و المعجم..... ٥٣
إصلاح المنطق..... ٢٥٩، ٢٦٠	أخبار الحكماء... ٥٥، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ١١٧
إصلاح حركات النجوم و التعريف بخطأ	أخبار أمم المجوس من الأرمان و ورنك و
الراصدين ٤ المؤلف فى إصلاح حركات النجوم	الروس..... ٥٠
الإعتماد..... ٢٣٤	الأدب و السياسة..... ٢١٦
الأعلام..... ١١٥، ١١٧	الأدوية المسهلة..... ١٩١، ١٩٢
الأغذية..... ١٩٢	الأدوية المفردة..... ١١٩، ١٢٢
الأفلاك..... ١٩٨	الأدوية المفيدة ٤ الأدوية المفردة
الفيزيما..... ١٧٨	الأركان..... ١٧٩
الأقاليم..... ٢٢٧	الاستقصات (الاستقصات)..... ٩٧، ٢٧٧
الأنهر..... ١٨٠	أسرار النجوم فى معرفة الملل و الدول و
الأنكليل..... ٩٣، ١٦٣، ٢٠١، ٢٣٠	الملاحم..... ١٦٥

الأصنام.....	٩٤	تحاوليل سنى الموالييد ٢٢٧
أنالوطيقا.....	٢١٥	تحقيق ماللهند ٢٩، ١١
أوديميا.....	١٧٤	تسليه الأحزان ٢٢٠
بارى ارميناس.....	١٢٢، ٢١٥	التشويق الطبى ١٩
بررسى در باره زرقالى.....	٣٨	تصنيف فى أصول الدين ٤٩
البرهان.....	١٩١	التعريف بأخبار علماء الأمم ← التعريف بطبقات الأمم
اليزيدج الرومى.....	١٩٩	التعريف بصحيح التاريخ ٢٣٤
بستان الحكمة.....	٢٧٧	التعريف بطبقات الأمم (طبقات الأمم) ١١، ١٢، ١٣، ٢٣، ٢٦، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٩، ٤٠، ٤٣، ٤٦، ٤٧، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٤، ٦٩، ٧٠، ٧٤، ٧٨، ٨٠، ٨٣، ٨٤، ٨٧، ٩١، ٩٢، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٧، ١٠٨، ١١٠، ١١٥، ١١٧، ١١٩، ١٢١، ١٢٢، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٧، ١٣٨، ٢٨٠
البصيرة.....	١٩١	تاريخ ادبيات عرب.....
البنية.....	٢٣٤	تاريخ الإسلام.....
بغية الوعاة.....	١١٥	تاريخ الأندلس.....
تاريخ ادبيات عرب.....	٩	تاريخ التراث العربى.....
تاريخ الإسلام.....	٥٦	تاريخ الحكماء..... ١١، ٣٣، ٥٦، ٥٨، ١٠٠
تاريخ الأندلس.....	٥٦	١٣٧، ١٠٥
تاريخ التراث العربى.....	٩	تاريخ الطبرى..... ٢٥٩
تاريخ الحكماء..... ١١، ٣٣، ٥٦، ٥٨، ١٠٠		تاريخ الكبير..... ٩٣، ٦٥
١٣٧، ١٠٥		تاريخ صاعد ← التعريف بطبقات الأمم
تاريخ الطبرى..... ٢٥٩		تاريخ صوان الحكمة ← التعريف بطبقات الأمم
تاريخ الكبير..... ٩٣، ٦٥		تاريخ علمائى مسلمان و بربر..... ٥٣
تاريخ صاعد ← التعريف بطبقات الأمم		تاريخ علماء الأندلس..... ٣٠
تاريخ صوان الحكمة ← التعريف بطبقات الأمم		تاريخ فقهاى طليطله..... ٢٥
تاريخ علمائى مسلمان و بربر..... ٥٣		تاريخ نجومى يهوديان..... ٣٨
تاريخ علماء الأندلس..... ٣٠		تأليف اللحون..... ١٧٩
تاريخ فقهاى طليطله..... ٢٥		تحاوليل سنى العالم..... ٢٧٧، ٢٣٢
تاريخ نجومى يهوديان..... ٣٨		
تأليف اللحون..... ١٧٩		
تحاوليل سنى العالم..... ٢٧٧، ٢٣٢		

الجدام ١٩١	زيج محمد بن موسى الخوارزمي ٩٤
الجغرافيا ١٨٥	سرائر الحكمة ٩٣، ٩٤، ١٦٣، ٢٣٥
جمهوريت ٦٦	السماء و العالم ١٧٤، ٢٧٩
الجنين ١٧٨	سمع الكيان ١٧٣، ٢٧٩
جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم ٢٩، ٣٥، ٤٦، ٤٧، ٤٩، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٦٥، ٨١، ٨٢، ٩٢، ١٥٩، ٢١٥	السموم ١٢١، ٢٣٣
جواهر البحور و وقائع الدهور في أخبار الديار المصرية و أخبار مدينة السوس ١١٦	السندهند ٦٣، ٢١٦
الحسن و المحسوس ١٧٤	سوفستيكا ١٥٦
الحماسة ٢٦٥	السياسة المدنية ١٧١، ٢٢٣
الحميات ١٩١	السياسة في علم الفراسة ٤٩
الحيوان ٩٣، ١٧٤، ١٨٥	السيرة الفاضلة ٢٢٣
الحيوانات ذوات السموم ١٩٧	الشاه (زيج) ٢٢٤
دائرة المعارف قوم يهوم ١١٤	الشباب و الهرم ١٧٤
الدول و الملل ٢٢٧	شجرة الحكمة ٢٤٦
ديوان ابن عبد ربه ٩٣	شرح الثمرة ١٢١، ٢٢٨
ديوان مثقب عبيد ٩٤	شرح المقالات الأربع ٢٢٦
الذريعة ١٥	شرح زيج محمد بن موسى الخوارزمي .. ٩٤
الرد على المثانية ٢٢٥	شرح كتاب أقليدس ٢٢٦
الرسائل ٩٤	شرح كتاب الحماسة ٢٦٥
رسائل إخوان الصفا ٢٤٩	صبح الأعشى ١١٧
زاد المسافرين ٢٣٤	الصحة و السقم ١٧٤
الزيج ٩٣، ٩٥	الصغير ١٧٤
زيج القرائن ٢٢٨	الصلة ١٣، ١٤، ٢٥٩
زيج الكبير ٩٣، ٢٢٧، ٢٢٨	صوان الحكم في طبقات الحكماء ← التعريف بطبقات الأمم
زيج الممتحن ١١٧	الصور ١٦٦
زيج كبير ٢٢٦	صور درجات الفلك ١٦١
	الطبائع ٢٢٧
	الطب الروحاني ٩٣، ١٨٦

طبقات الأطباء .. ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ١٠٧	فهرست كتابخانه اسكوريال ١٨
طبقات الحكماء ٤ التعريف بطبقات الأمم	فهرست كتب عكسى كتابخانه آية الله مرعشى
طبيعة العدد ٢٤٧	٥٦
الطول ١٦٥	فهرست نسخ خطى مؤسسة الفرقان ٥٦
طيماسوس الروحاني ١٧٢	فى تدبير الناقهين ١٩٢
طيماسوس الطبيعى ١٧٢	فى صناعة الكيمياء ١٩٧
عجائب الهند ٢٧	فى غلبة الدم ١٧٧
العدد والمساحة ١٨٠	فى نسبة الأخلاط ١٧٧
العرض ١٦٥	قاطاغورياس ٢١٥
عقد (الفريد) ٢٦٢	قاموس الأعلام ١٨
العلم الإلهى ١٨٦، ٩٣	القانون ١٩٨، ١٨١
العمل بالصفحة الزيجية ٤٢	قرآن ١٩، ٢١، ٦٦، ٨٨، ٨٩، ٩٢، ١٦٣،
العين ١٠٨، ١٠٩، ١٩٢	٢٠٥، ٢٥٠، ٢٦٨
عيون الأنبياء (فى طبقات الأطباء) ١٠٠	القرانات ٢٢٧
١٣٧، ١٠٥	قصيد الذهب ١٦٥
الغريب المصنف ٢٦٠، ٢٥٩	القوى ٢٣١
الفادن ١٧١	الكامل ١١٧
فردوس الحكمة ٢٣٤	كامل الصناعة الطبية ٤ الملكى
الفرق بين الحيوان الناطق والصامت ... ١٧٧	الكبير ١٧٤
الفرق بين النفس والروح ١٧٧	كتاب المحكم والمحيط الأعظم ٢٦٠
الفصد ٢٣٣	كتاب المخصص ٢٦٠
الفصد والحجامة ١٩١	كتاب أهرون القس فى الطب ٢٧٦
الفصل فى الأهواء والملل والنحل ٥٥	الكرة والأسطوانة والمخروط ١٨٠
الفصول ١١٢، ١١٣، ١٧٧	كشف الظنون ٣٤، ١٠٠، ١١٦
فم الذهب ٢٢٠	كليه ودمه ٦٤، ١٢١، ١٥٧، ٢١٦
فهرس الفهارس ٥٦	الكمال ١٩١
الفهرست ١١، ٣٢، ٧٠، ٩١، ١٠٨، ١١٧،	كنز المقل ٢٧٨
١٩٤	الكون والفساد ١٧٤

معجم المؤلفين ١١٦	ما بعد الطبيعة ١٧٤
المعدة ١٩١	المالنخوليا ٢٣٣
المعروضات ← المفروضات	ماهية ما بعد الطبيعة ٢٢٠
مفاتيح العلوم ١٢٠	ماء الشعير ١٧٨
مفتاح السعادة ٥٦، ٣٤	المتين ٣٠
المفروضات ١٧٩، ١٢١	المجسطى ١٦٦، ٩٣، ٦٦، ٤٥، ٣٦
المقالات الأربع في أحكام النجوم ١٨١	١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٩٨، ٢١٧
المقالات الأربع في طبيعة العدد و خواصه ...	٢٢٦، ٢٤٦
١٩٨	مختصر تاريخ الدول ١٠٠، ٣٤
مقالات أهل الملل و النحل ← المؤلف في	المخروطات ١٧٨
مقالات أهل الملل و النحل	المدخل الكبير ٢٢٧
المقالات في مواليد الخلفاء و الملوك و قعود	المدخل إلى الهندسة ١٧٧
من لم يعرف مولده ٢٣٢، ٢٢٧	المدخل إلى الهندسة في تفسير كتاب أقليدس
مقالة في عمل ارتفاع سدس ساعة لعرض	٢٤٧
مدينة السلام ١١٧	المدخل إلى علم أحكام النجوم ١٩٩
المقتبس في تاريخ الأندلس ٤٧، ٣٠	المدخل إلى علم هيئة الأفلاك و حركات
الملاحم ٢٢٧	النجوم ١٧٧
الملكي (كامل الصناعة الطبية) ٢٣٤	المذاكرات / المذكرات ... ٧٠، ٩٣، ١٩٢
الممتحن ٢٢٤	٢٢٥
المناظر ١٨١، ١٧٩	مروج الذهب ١٢٠، ٩٤
المنطق ١٩٢	المسائل و الإختيارات ٢٧٧
منطق أرسطو ١٠٧، ١٠٦	مساحة الدائرة ١٧٩
الموسيقى ١٨١	المستبح في الدائرة ١٧٩
(المؤلف في) إصلاح حركات النجوم ... ٣٥،	المشجر ١٩١
٣٦، ٣٧، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٩١، ١٥٦، ٢٤٧	المعارف ٩٣
المؤلف في المواليذ، ٩٣، ١٢٥، ١٩٩	المعاملات (ثمار العدد) ... ٣٦، ٤٥، ٢٤٦
المؤلف في أخبار مصر. ٧٠، ٧١، ٨٢، ٩٤	٢٤٧
١١٦، ١٩٦	معجم البلدان ١١٨

المؤلف في مقالات أهل الملل والنحل . ٥٤	٥٩
١٥٥، ٨٥، ٩٢، ١٥٥	النفس ١٧٤
المؤنس ٢٢٠	النفس و ذكر اختلاف الأوائل فيها ٢٣٤
النافر / اليافر ١٢١، ١٥٧، ٦٤	النكت ٢٢٧
النبات ١٧٤	وفيات الأعيان ٥٦، ٥٧
النبض ٢٣٣	الهيلاج و الكدخداه ٢٢٧
نخبة الدهر ٥٢، ٥٠، ٤٩	اليافر ← النافر
نزهة النفس ٢٣٣	اليتيمة في طاعة السلطان ٢١٦
نشوة الطرب في تاريخ جاهلية العرب .. ١٣٨	اليعسوب في الرمي و القسي و السهام و النصال
نظم العقد ٢٢٩، ٢١٦، ٩٣، ٤٤، ٣٥	٢٣١
نفع الطيب (عن غصن الأندلس الرطيب) ٣٣،	



مركز تحقيقات كميوتيز علوم اسلامی

نام اَمْتها و قبایل

آئوریون (آسوری / آشور) ۶۰، ۸۱، ۱۴۳	اهل سواد العراق ۱۴۳
آلان ۶۰، ۳۱	ایاد ۲۱۰، ۲۰۷، ۲۰۴، ۸۸، ۴۶
آل السمیدع ۲۰۶	ایرها ۸۳
آل محرق ۲۱۰	ایرانیان ← فرس
ارمن (ارمنیون / ارمان) ۱۴۳، ۵۰، ۲۸	بابلی (بابلیون) ... ۶۰، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۶۶
اروپائیان ۶۵	۱۶۷
ازد ۲۰۹	بارق ۲۰۹
اسپانیایها ۸۴	بربر (برابر) ... ۲۸، ۳۱، ۵۱، ۱۴۴، ۱۴۵
اسد ۲۰۴	۱۴۷، ۱۴۸
اسکندرانیون ۱۹۸	برجان (وارگها / برگها) ۳۰، ۶۰، ۸۱
اسلاوها ← صقالبه	۱۴۳، ۱۴۵، ۱۸۹، ۱۹۰
الاغریقین ۱۸۹	برطاس ۳۱، ۱۴۴، ۱۴۵
افرنگان (الأفرنجة) . ۵۱، ۶۰، ۱۴۳، ۲۳۸	برغر (بلغار) .. ۲۷، ۳۱، ۶۰، ۱۴۴، ۱۴۵
امویان ۱۶، ۸۲، ۸۳، ۲۱۳	۱۴۷
اندلسیان ۳۱، ۷۵، ۷۶	برگها ← برجان
اوس ۲۰۹	بطالسة ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۲
اهل المغرب ۱۴۴	بکربن وائل ۲۰۴
اهل الموصل ۱۴۳	بلغار ← برغر

بنو الصوار ٢٥٥	جرمقيان ٦٥
بنى اسد ٨٨	جرهم ٢٥٦، ١٩٩، ٨٢
بنى اسرائيل ٦٥، ٧٢، ٧٧، ١٤٣، ١٦٤	جفنه ٢١٥، ٢٥٥
٢٥٧، ٢٥٩، ٢٧٤	جلالقة (جليقيان) ٦٥، ١٤٣، ١٤٧، ١٤٨
بنى اميه ٧٥، ٨٣، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٨	١٩٥
٢٤٢، ٢٧٣	جليقيان ← جلالقة
بنى تغلب ١٤، ١٥	جيلان ١٤٤، ١٤٥
بنى تميم ٨٨	جين (چينيان / صين) ٣١، ٥١، ٦٥، ١٤٤
بنى حارث ٨٨، ٢٥٤، ٢١٩	١٤٥، ١٤٦، ١٤٩، ١٥٢، ١٦٧
بنى حنيفه ٨٨، ٢٥٤	حارث ٢٥٩
بنى رزين ٤٨	حبشة (حبشى / حبشيان) ٢٨، ٣١، ١٤٤
بنى ساسان ١٥٩، ١٦٥	١٤٥، ١٥٣، ١٩٥
بنى عباس ٨٢، ١٧٧، ١٩١، ٢١٤، ٢١٥	حجر بن هند ٢١٥
٢٤١، ٢١٨	حمير ٧٢، ٨٨، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣
ترك (تركان / الأتراكان) ٢٨، ٣١، ٥١، ٥٢	٢٥٤، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٣٥
٦٥، ٦١، ٧٤، ٧٩، ٨١، ٨٣، ١١٨	حنيفه ← بنى حنيفه
١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٩، ١٥٢، ١٦٧	خزاعه ٢٥٦
١٨٩، ٢١٥	خزام ٢٥٩
تميم ٨٨، ٢٥٤	خزر ٣١
تنوخ ٢٥٧	خزرج ٢٥٩
ثقيف ٨٨، ٢٥٤	خطا ٥١
ثمود ٨٢، ١٩٩، ٢٥٨	دوس ٢١٥، ٢٥٥
جديس ٧٢، ٨٢، ١٩٩	الدولة الأموية ← امويان
جديل ٢٥٩	الدولة الرومية
جذام ٨٨، ٢٥٤	٢١٤
جرامقة ١٤٣	الدولة العامرية ٢٦٦
جرزان ١٤٤	الدولة العباسية ← بنى عباس
	ديلم ٢٨

۱۴۴ طغز غز	ربیعہ ۲۱۰، ۲۰۴، ۱۴۳، ۸۸، ۴۶
۱۴۵، ۱۴۴ طلسمان	روس .. ۳۱، ۶۰، ۵۰، ۵۱، ۱۴۴، ۱۴۵
۲۰۴، ۸۸ طی	۱۹۰
۱۹۹، ۸۲ عاد	روم (رومیان / رومانیون) ۲۸، ۳۱، ۵۱، ۵۲،
۲۰۹ عامر	۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۷،
عباسیان ← بنی عباس	۹۰، ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۷،
عبرانیان ۳۱، ۶۰، ۶۱، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۴۵،	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱،
۱۹۶، ۱۶۵	۱۹۵، ۲۰۷، ۲۳۶
۲۰۹ عتیک	زنج (زنگیان) ۳۱، ۵۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۳
عجم (أعاجم) ... ۳۰، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۲،	زنگیان ← زنج
۱۹۷، ۹۲، ۸۲، ۸۱، ۶۵، ۵۹، ۵۴، ۵۳	سبأ ۲۷۶
۲۰۷، ۲۰۶، ۲۳۲، ۲۳۰، ۲۲۷	سریانی (سریانیون) ۶۰، ۱۴۳
عدنان (عدنانی) ... ۸۲، ۲۱۰، ۲۱۱	سریر ۳۱، ۱۴۴، ۱۴۵
عرب (اعراب) ... ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱،	سلیم ۲۰۷
۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹	سند (سندیان) ۶۰، ۱۴۴
۶۰، ۶۱، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷،	السودان ← سیاهان
۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۸۹	سیاهان (السودان) .. ۳۱، ۵۱، ۱۴۴، ۱۴۵
۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۰،	۱۴۷، ۱۵۳، ۱۹۰
۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۷، ۱۹۹،	صقالبة (صقلیان / صقلب / صقلیان) ... ۲۷
۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،	۳۱، ۵۱، ۶۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۹
۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵،	۱۹۰
۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۶۸،	صقلیان ← صقالبة
۲۷۸	صقلب (صقلیان) ← صقالبة
۲۰۶، ۱۹۹، ۱۹۵، ۸۲ عمالقه	صین الصين ۵۱
۱۴۵ غانه	صین ← چین
۲۰۷، ۲۰۴، ۸۸ غسان	طاهریان ۱۱۸
فرس / ایرانیان .. ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۶۰، ۶۱،	طسم ۷۲، ۸۲، ۱۹۹

لخم ۸۸، ۲۰۰، ۲۰۴	۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۸۵
اللطينين ۱۸۸، ۱۸۹	۸۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۷
لهب ۲۰۹	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
ماسحه ۲۰۹	۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۷
مالک ۲۰۹	۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۲
ماجوج ۳۱، ۵۱، ۱۴۵	فرنج ← افرنگان
مذحج ۲۰۰	قبط ۵۱، ۶۰، ۱۴۴، ۱۹۰، ۱۹۵
مصر (مصريان) ۲۷، ۳۱، ۸۷، ۱۴۵، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۹۴	قحطان (قحطاني) ۸۲، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۰
مضر ۱۴۳	قریش ۸۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱
معد ۲۱۹	قضاعه ۸۸، ۲۰۴، ۲۱۰
میدعان ۲۰۹	قوط ۴۷، ۸۳، ۲۳۶، ۲۳۷
نبط (نبطيان) ۶۰، ۱۴۳	قیاصرة ۱۸۸
نوبه (نوبيان) ۳۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۹۰	قیس ۸۸، ۲۰۴
وادة ۲۰۹	کربانی (کربانيون) ۶۰، ۱۴۳
وارگها ← برجان	کرد ۲۸
واندالها ۸۲	کرلوک ۱۴۴
وبار ۷۲، ۲۰۷	کشک ۱۴۴، ۱۴۵
ورنک ۵۰	کعب ۸۸، ۲۰۴
هرامس ۱۶۵	کلدان (کلدانيون) ۳۱، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۷۹، ۸۷، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
همدان (قبيله) ۲۰۰، ۲۳۰	کلده ۸۱
همدان ← همدان	کنانة ۸۸، ۲۰۴
هند (هندي، هندیان) ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۵۱، ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸	کنده ۸۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۹
۶۹، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۱۴۴، ۱۴۵	کیماک ۱۴۴
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۷	گوتها ← قوط
یاجوج ۳۱، ۵۱، ۱۴۵	لان ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۷

۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸	یحمده..... ۲۰۹
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۳۲	یشکر..... ۲۰۹
یهود (یهودیان) . ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۸۶	یونان (یونانیون) . ۲۷، ۳۱، ۵۱، ۵۲، ۶۰
۹۰، ۱۱۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹	۶۱، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۸۷، ۱۴۳
۲۸۰	۱۴۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲
	۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱



مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی



مرکز تحقیقات کاپویر علوم اسلامی

فهرست منابع و مآخذ

۱. آل علی، نورالدین، اسلام در غرب تاریخ اسلام در اروپای غربی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ ش.
۲. ابن اَبّار، محمّد، التكملة لكتاب الصلة، به كوشش كودرا، مادرید، ۱۸۸۲ م.
۳. همو، الحلة السیراء، به كوشش حسین مونس، قاهره، شركة العربية للطباعة، ۱۹۶۳ م.
۴. ابن أبی أصیبعة، عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، به كوشش آوگوست مولر، قاهره، ۱۲۹۹ ق / ۱۸۸۱ م.
۵. ابن أبی زرع، ابوالحسن علی، الأئیس المطرب بروض القرطاس فی أخبار ملوك المغرب و تاریخ مدينة فاس، رباط، ۱۹۳۶ م.
۶. ابن أثیر، عزالدین علی، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۹ ق / ۱۹۷۹ م.
۷. ابن أعین، ابوالقاسم عبدالرحمن، فتوح مصر و اخبارها، قاهره، مكتبة مدبولی، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
۸. ابن أنباری، عبدالرحمن، نزهة الألباء، به كوشش ابراهیم السامرائی، بغداد، ۱۹۵۹ م.
۹. ابن بَنّام، ابوالحسن علی، الذخيرة فی محاسن أهل الجزيرة، به كوشش احسان عباس، بیروت، دار الثقافة، ۱۹۷۹ م.
۱۰. ابن بشكوال، خلف بن عبد الملك، الصلة فی ائمة الأندلس، به كوشش عزّت العطار الحسینی، قاهره، ۱۹۵۵ م.
۱۱. ابن بطریق، سعید افیسوس، التاریخ المجموع علی التحقيق و التصدیق، بیروت، مطبعة الآباء الیسوعیین، ۱۹۰۵ م.

١٢. ابن تغري بردى، جمال الدين ابوالمحاسن يوسف، النجوم الزاهرة فى ملوك مصر و القاهرة، به كوشش، ويليام پوپر (W. Poper)، كاليفرنيا، باركللى، ١٩٠٩ - ١٩٣٦ م.
١٣. ابن جلجل، سليمان بن حسان، طبقات الأطباء و الحكماء، به كوشش فؤاد سيد، قاهره، مطبعة المعهد العلمى الفرنسى، ١٩٥٥ م.
١٤. ابن حبيب، محمد، كتاب التاريخ، به كوشش خورخى اغوادى، مادريد، المجلس الأعلى للأبحاث العلمية، معهد التعاون مع العالم العربى، ١٩٩١ م.
١٥. همو، المحبّر، به كوشش دكتور ايلزه ليختن اشتاينر، بيروت، دار الآفاق، بى تا.
١٦. ابن حجر، أحمد بن على عسقلانى، تهذيب التهذيب، حيدرآباد، ١٣٢٥ ق.
١٧. ابن حزم، أبو محمد على بن أحمد، رسائل ابن حزم، به كوشش احسان عباس، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ١٩٨٥ م.
١٨. همو، رسالة فى مراتب العلوم، به كوشش احسان عباس، قاهره، ١٩٥٤ م.
١٩. همو، التقريب لحدّ المنطق و المدخل إليه، به كوشش احسان عباس، بيروت، دار مكتبة الحياة، ١٩٥٩ م.
٢٠. همو، الفصل فى الملل و الأهواء و النحل، قاهره، المطبعة الأدبية، ١٣١٧ - ١٣٢١ ق.
٢١. همو، رسالة فى الردّ على ابن النغيلة اليهودى، قاهره، مكتبة دار العروبة، ١٩٦٥ م.
٢٢. همو، كتاب التحقيق فى نقد زكريا الرازى فى كتابه: العلم الإلهى، به كوشش دكتور محمد ابراهيم نصر و دكتور عبدالرحمن عميره، المملكة العربية السعودية، شركة مكنتبات عكاظ، ١٤٠٢ ق / ١٩٨٢ م.
٢٣. ابن حنبل، أحمد، المسند، به كوشش أحمد محمد شاكر، قاهره، ١٣٦٥ - ١٣٧١ ق / ١٩٤٦ - ١٩٥١ م.
٢٤. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد بن البغدادى، صورة الأرض، بيروت، مكتبة دار الحياة، ١٩٧٩ م.
٢٥. ابن حيان القرطبى، محمد، المقتبس، بخش يكى به كوشش عبدالرحمن الحجى، بيروت، ١٩٦٥ م و بخشى ديگر، به كوشش محمود مكى، بيروت، ١٩٧٣ م و بخش سوم به كوشش ملشور انتونيا، پاریس، ١٩٣٧ م و بخش چهارم به كوشش شالمیطا، مادريد، ١٩٧٧ م.
٢٦. ابن خردادبه، عبيد الله بن عبد الله، المسالك و الممالك، به كوشش دخويه، ليدن، ١٨٨٩ م.

۲۷. ابن الخطيب، لسان الدين محمد، الإحاطة في أخبار غرناطة، به كوشش محمد عبدالله عنان، القاهرة، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م؛
۲۸. همو، أعمال الأعلام، به كوشش لوى پروونسال، بيروت، دار المكشوف، ۱۹۵۶ م.
۲۹. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر و ديوان المبتدأ و الخبر، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بی تا.
۳۰. همو، المقدمة، قاهره، ۱۳۳۶ ق.
۳۱. ابن خلكان، شمس الدين أحمد وفيات الأعيان و أبناء أبناء الزمان، به كوشش احسان عباس، بيروت، دار الثقافة، ۱۹۷۷ م.
۳۲. ابن الخطيب، خليفه، تاريخ، به كوشش سهيل زكار، دمشق، وزارة الثقافة و الارشاد القومى، ۱۹۶۸ م.
۳۳. ابن رسته، أحمد بن عمر، الأعلام النفيسة، ليدن، ۱۸۹۱ م.
۳۴. ابن سعيد اندلسى، على بن موسى، المغرب في حلى المغرب و المشرق في حلى المشرق، ليدن، ۱۸۹۸ - ۱۸۹۹ م.
۳۵. همو، نشوة الطرب في تاريخ جاهلية العرب، به كوشش نصرت عبدالرحمن، عمان، مكتبة الأقصى، ۱۹۸۲ م.
۳۶. ابن عبدربه، أحمد، العقد الفريد، به كوشش أحمد أمين و ديگران، بيروت، ۱۹۷۰ م.
۳۷. ابن العبري، أبو الفرج غيرغوريوس، تاريخ مختصر الدول، به كوشش أنطون صالحاني، بيروت، ۱۸۹۰ م.
۳۸. ابن عذارى المراكشي، أبو عبدالله محمد، البيان المغرب في أخبار الأندلس و المغرب، به كوشش دوزى، ليدن، ۱۸۴۸ - ۱۸۵۱ م.
۳۹. ابن عربى، محيى الدين، فصوص الحکم، به كوشش دکتر أبو العلا عفيفى، قاهره، ۱۹۴۶ م.
۴۰. ابن غرسيه، أبو عامر، رسالة في الشعوبية (الشعوبية عند مسلمى إسبانيا) به كوشش گلدزهر، قاهره، لجنة التأليف و الترجمة و النشر، ۱۳۷۲ / ۱۹۵۳ م.
۴۱. ابن الغزى، محمد بن عبدالرحمن، ديوان الإسلام، به كوشش سيد كسروى حسن، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۰ م.

٤٢. ابن فرحون، إبراهيم، الديباج المذهب، به كوشش محمد أحمدى أبو النور، قاهره، ١٩٧٤ م.
٤٣. ابن الفرضى، تاريخ العلماء و الرواة للعلم بالأندلس، قاهره، مكتبة الخانجي، ١٩٥٤ م.
٤٤. ابن الفقيه، أبوبكر أحمد بن محمد الهمداني، مختصر كتاب البلدان، ليدن، ١٣٠٢ ق.
٤٥. ابن قتيبه، أبو محمد عبدالله بن مسلم الدينوري، المعارف، به كوشش ثروت عكاشه، مصر، دار المعارف، ١٩٦٩ م.
٤٦. همو، الأنواء فى مواسم العرب، حيدرآباد دكن، دائرة المعارف العثمانية، ١٣٧٥ ق ١٩٥٦ م.
٤٧. ابن الكلبي، هشام بن محمد، الأصنام، مصر، ١٣٤٣ ق.
٤٨. ابن ماجه، محمد بن يزيد، سنن، به كوشش محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٩٥٢ - ١٩٥٤ م.
٤٩. ابن النديم، محمد بن إسحاق الوزاق، الفهرست، بيروت، دار المعرفة، ١٩٧٨ م.
٥٠. أبو تمام، ديوان الحماسة، به كوشش ايليا حاوى، بيروت، دار الكتاب اللبنانى، ١٩٨١ م.
٥١. أبو صالح الأرمنى، كتاب كنائس و أديرة مصر، به كوشش ب. افيتس، اكسفورد، ١٨٩٥ م.
٥٢. ابو على مسكويه، أبو على أحمد بن محمد، تجارب الأمم، بغداد مكتبة المثنى، ١٩١٤ م.
٥٣. همو، الحكمة الخالدة، به كوشش بدوى، بيروت، دار الأندلس، ١٩٨١ م.
٥٤. أبو الفداء، عماد الدين إسماعيل، البداية و النهاية، بيروت، مكتبة المعارف، الرياض، مكتبة النصر، ١٩٦٦ م.
٥٥. همو، تقويم البلدان، به كوشش ريتولد دوسلان، باريس، دار الطباعة السلطانية، ١٨٤٠ م.
٥٦. همو، المختصر فى أخبار البشر، قاهره، ١٣٥١ ق.
٥٧. أحمد صادق، دولت، جغرافية العالم، مصر، مكتبة الأنجلو المصرية، بى تا.
٥٨. أخبار مجموعة فى فتح الأندلس، به كوشش لافونتن كاتترا، مادريد، ١٨٦٧ م.
٥٩. إدريسى، ابو عبدالله محمد بن محمد، نزهة المشتاق فى اختراق الآفاق، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٩ ق/ ١٩٨٩ م.
٦٠. أزرقى، محمد بن عبدالله، أخبار مكّة، مكّة، ١٣٥٢ - ١٣٥٧ ق.
٦١. إستخرى، إبراهيم بن محمد الفارسى، المسالك و الممالك، به كوشش محمد جابر عبدالعال، قاهره، وزارة الثقافة و الإرشاد القومى، دار القلم، ١٩٦١ م.

۶۲. همو، کتاب الأقالیم، بغداد، مكتبة المثنی، بی تا.
۶۳. إصفهانی، أبو الفرج علی بن حسین، الأغانی، قاهره، دار الکتب، ۱۹۳۰ م.
۶۴. إصفهانی، حمزه، الدرّة الفاخرة فی الأمثال السائرة، به کوشش عبدالمجید قطامش، مصر، دار المعارف، ۱۹۷۲ م.
۶۵. همو، سنی ملوک الأرض و الأنبياء، دار مكتبة الحياة، بیروت، بی تا.
۶۶. الأفغانی، سعید، نظرات فی اللغة عند ابن حزم الأندلسی، قرطبه، ۱۹۶۳ م.
۶۷. الالبیری الأندلسی، أبو اسحاق، الديوان، به کوشش محمد رضوان الدایه، بیروت - دمشق، دار الفکر، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
۶۸. أمین، أحمد، ضحی الإسلام، قاهره، ۱۳۵۱ ق / ۱۹۳۲ م.
۶۹. اوروسیوس، تاریخ العالم، به کوشش عبدالرحمن بدوی، بیروت، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، ۱۹۸۲ م.
۷۰. اولاکوئه، ایگناسیو، هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا، تهران، شباویز، ۱۳۶۵ ش.
۷۱. اولیری، دلیس، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۴۲ ش.
۷۲. ایاتکارجا مسیک، به کوشش مسیناء رم، ۱۹۳۹ م.
۷۳. البتانی، أبو عبد الله محمد بن سنان بن جابر الحرّانی، کتاب الزیج الصابی، به کوشش دکتر کرلو نالینو، رومیة العظمی، ۱۸۹۹ م.
۷۴. بحر العلوم، سید محمد، تعلیقات بر طبقات الأمم قاضی صاعد أندلسی، نجف، المكتبة الحیدریة و مطبعتها، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م.
۷۵. فهرس المخطوطات التریکیة العثمانیة، دار الکتب المصریة، قاهره، ۱۹۸۷ م.
۷۶. البدوی، عبدالرحمن، منطق أرسطو، پاریس، ۱۹۵۲ م.
۷۷. برستد، جیمز هنری، تاریخ مصر من أقدم العصور إلى الفتح الفارسی، ترجمه دکتر حسن کمال، به کوشش محمد حسنین الغمراوی بک، قاهره، مكتبة مدبولی، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م.
۷۸. بروکلمان، کارل، تاریخ الأدب العربی، ترجمه دکتر عبدالحلیم النجار، مصر دار المعارف، ۱۹۶۹ م.
۷۹. همو، تاریخ الشعوب الإسلامیة، ترجمه نبیه أمين فارس، و منیر البعلبکی، بیروت، دار العلم

للملايين، ١٩٦٨ م.

٨٠. بستانى، فؤاد أفرام، دائرة المعارف، بيروت، ١٩٦٠ م.
٨١. بغدادى، إسماعيل باشا، إيضاح المكنون، استانبول، مطبعة وكالة المعارف، ١٩٤٥ م.
٨٢. همو، هدية العارفين، استانبول، مطبعة وكالة المعارف، ١٩٤٥ - ١٩٥١ م؛
٨٣. بغدادى، صفى الدين عبدالمؤمن، مراصد الإطلاع، به كوشش على محمد البجاوى، مصر، دار إحياء الكتب العربية، ١٣٧٣ ق / ١٩٥٤ م؛
٨٤. بغدادى، عبد القادر، خزانة الأدب، به كوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ١٩٧٩ م.
٨٥. بكري، عبدالله بن عبدالعزيز، معجم ما استعجم، به كوشش مصطفى السقاء وديكران، قاهره، ١٩٤٥ - ١٩٤٩ م؛
٨٦. بوعلوان، حياة، تعليقات بر كتاب طبقات الأمم قاضى صاعد أندلسى، بيروت، دارالطليعه، ١٩٨٥ م؛
٨٧. بيرونى، ابوريحان محمد، الآثار الباقية عن القرون الخالية، به كوشش سخاو، لندن، ١٨٧٩ م؛
٨٨. همو، تحقيق ماللهند، حيدرآباد دكن، ١٣٧٧ ق / ١٩٤٨ م؛
٨٩. بيهقى، على بن زيد، تنمة صوان الحكمة، لاهور، ١٣٥١ ق؛
٩٠. بالنسيا كنزالت، أنخل، تاريخ الفكر الأندلسى، ترجمة حسين مونس، قاهره، ١٩٥٥ م؛
٩١. پروونسال، لوى، محاضرات فى أدب الأندلس و تاريخها، ترجمه محمد عبدالهادى شقير، قاهره، ١٩٥١ م؛
٩٢. ثعالبى، عبدالملك بن محمد، ثمار القلوب، قاهره، مكتبة نهضة مصر، ١٩٦٥ م؛
٩٣. همو، يتيمة الدهر، به كوشش محمد محيى الدين عبدالحميد، مصر، مطبعة السعادة، ١٩٥٧ م؛
٩٤. جاحظ، عمرو بن بحر، ثلاث رسائل، به كوشش يوشع فينكل، قاهره، المطبعة السلفيه، ١٣٤٢ ق؛
٩٥. همو، البيان والتبيين، به كوشش عبدالسلام هارون، قاهره، مكتبة الخانجى، ١٣٨٢ ق / ١٩٦٢ م؛
٩٦. همو، كتاب الحيوان، به كوشش عبدالسلام هارون، بيروت، المجمع العلمى العربى

- الإسلامی، ۱۹۶۹ م؛
۹۷. جر، خلیل، المعجم العربی الحديث، ترجمة سید حمید طیبیان (به نام: فرهنگ لاروس)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش؛
۹۸. جزینی، ابراهیم، شرح دیوان الأعشى، بیروت، دارالکتاب العربی، جواد علی، تاریخ العرب العام، بغداد، ۱۹۵۰ م؛
۹۹. چمکی، امیر رابی منشی، تاریخ آشور، ترجمة گیورگیس آقاسی، تهران، انتشارات ایلونا، ۱۳۶۰ ش؛
۱۰۰. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن أسامی الكتب و الفنون، تهران، افست، ۱۹۴۷ م؛
۱۰۱. حبی، عبدالرحمن علی، تاریخ الأندلس من الفتح الإسلامی حتی سقوط الخلافة، قاهره، ۱۹۸۳ م؛
۱۰۲. حدود العالم من المشرق إلى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰ ش؛
۱۰۳. حصری قیروانی، ابراهیم، زهر الآداب، به کوشش علی محمد البجاوی، بیروت، ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳ م؛
۱۰۴. حکیمی، محمد رضا، دانش مسلمین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی.تا؛
۱۰۵. حمیده، عبدالرحمن وساطع محلی، دلیل العالم، دمشق، دار طلاس، ۱۹۸۸ م؛
۱۰۶. حمیری، محمد بن عبدالله بن عبدالمنعم الروض المعطار، به کوشش احسان عباس، بیروت، دارالثقافة، ۱۹۸۰ م؛
۱۰۷. همو، صفة جزيرة الأندلس، به کوشش لوی پروونسال، رباط الفتح، ۱۹۴۱ م؛
۱۰۸. حمیری، نشوان، الحور العين، به کوشش کمال مصطفی، قاهره، ۱۳۶۷ ق / ۱۹۴۸ م؛
۱۰۹. خشنی، محمد بن حارث، کتاب القضاة بقرطبة، به کوشش ریبرا (Ribera)، مادرید، ۱۹۱۴ م؛
۱۱۰. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، قاهره، ۱۳۵۰ ق؛
۱۱۱. الخوارزمی، احمد بن موسی، الحیل ترجمة دکتر مهندس سرفراز غزنی، (به نام: ابتکارات خارق العاده مکانیکی)، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش؛
۱۱۲. الخوارزمی، محمد بن احمد، مفاتیح العلوم، مصر، ۱۳۴۲ ق؛

١١٣. الخوارزمي، محمد بن موسى، صورة الأرض، به كوشش هـ متریک، هولز هوزن، وین، ١٩٢٦ م؛

١١٤. الخولي، سمحة، القومية في موسيقا القرن العشرين، كويت، عالم المعرفة، ١٩٩٢ م؛

١١٥. الخيامي، ابو الفتح عمر بن ابراهيم، رسالة في شرح ما أشكل من مصادر كتاب أقليدس، به كوشش دكتور عبدالحميد صبره، اسكندريه، المعارف، ١٩٦١ م؛

١١٦. دائرة المعارف الإسلامية؛

١١٧. دائرة المعارف بزرگ اسلامي؛

١١٨. دواخلي، عبدالحميد، تعليقات بر كتاب «العرب في سوريا قبل الإسلام» رنيه ديسو (هم: ديسو)؛

١١٩. دورانت، ويل وارييل، درسهای تاريخ، ترجمه احمد بطحايي، تهران، شرکت سهامی كتابهای جيبی، ١٣٥٨ ش؛

١٢٠. الدوري، عبدالعزيز، دراسات في العصور الإسلامية المتأخرة، بغداد، ١٩٤٥ م؛

١٢١. دوزي، ر.، تاريخ مسلمي إسبانيا، ترجمه حسن حيشي، قاهره، ١٩٦٣ م؛

١٢٢. دهخدا، علي اكبر، لغت نامه، تهران، ١٣٣٠ ش؛

١٢٣. ديسو، رنيه، العرب في سوريا قبل الإسلام، ترجمه عبدالحميد الدواخلي، قاهره، لجنة التأليف و الترجمة و النشر، ١٩٥٩ م،

١٢٤. دينوري، احمد، الأخبار الطوال، به كوشش عبدالمنعم عامر و جمال شيال، بغداد، ١٣٧٩ ق/ ١٩٥٩ م؛

١٢٥. ذهبی، محمد بن احمد، تذكرة الحفاظ، حيدرآباد دکن، ١٣٩٠ ق/ ١٩٧٠ م؛

١٢٦. همو، دول الإسلام، حيدرآباد دکن، ١٣٣٧ ق؛

١٢٧. همو، سير أعلام النبلاء، به كوشش شعيب ارنؤوط، بيروت، ١٤٠٤ - ١٤٠٦ ق؛

١٢٨. رابرتسون، آلک و دنيس استيونس، تاريخ جامع موسيقي، ترجمه بهزادباشي، تهران، انتشارات آگاه، ١٣٦٩ ش؛

١٢٩. رزنتال، فرانتز، علم التاريخ عند المسلمين، ترجمه دكتور صالح احمد العلي، بغداد، مكتبة المثنى، ١٩٦٣ م

١٣٠. الرمزي، م. م، تلفيق الأخبار و تلفيق الآثار في وقایع قرآن و بلغار و ملوک التتار، اورنبورگ،

- المطبعة الكريمة و الحسينية، ۱۹۰۸ م؛
۱۳۱. زبیدی، ابوبکر محمد بن حسن، طبقات النحویین و اللغویین، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۹۲ ق/ ۱۹۷۳ م؛
۱۳۲. زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس، قاهره، ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ ق؛
۱۳۳. زرکلی، خیرالدین، الأعلام، بیروت، ۱۹۶۹ م؛
۱۳۴. زمخشری، محمود بن عمر، المستقصى فی أمثال العرب، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف العثمانية، بی.تا؛
۱۳۵. زیدان، جرجی، تاریخ آداب اللغة العربية، به کوشش دکتر ضیف، قاهره، دارالهیلال، ۱۹۵۷ م؛
۱۳۶. همو، تاریخ التمدن الإسلامی، بیروت، مكتبة دارالحیاء، ۱۹۶۷ م؛
۱۳۷. همو، طبقات الأمم أو السلاسل البشرية، مصر، مطبعة الهلال، ۱۹۱۲ م؛
۱۳۸. سارتون، جورج، مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، انتشارات مذهب، چ ۲، ۱۳۶۰ ش؛
۱۳۹. سالم، عبدالعزيز، قرطبة حاضرة الخلافة فی الأندلس، بیروت، ۱۹۷۱ - ۱۹۷۲ م؛
۱۴۰. همو، تاریخ المسلمین و آثارهم فی الأندلس، بیروت دار النهضة العربية، ۱۹۸۱ م؛
۱۴۱. سامسون، جولیا، نفرتی الجميلة التي حکمت مصر فی ظلّ ديانة التوحید، ترجمه مختار السویفی، به کوشش دکتر محمد جمال الدین مختار، قاهره، الدار المصرية اللبنانية، ۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۲ م؛
۱۴۲. سبکی، تاج الدین عبدالوهاب، طبقات الشافعية، به کوشش محمد عبدالفتاح الحلو و محمود محمد الطناجی، قاهره، الحسينية، ۱۳۲۴ ق؛
۱۴۳. ستودارد، حاضر العالم الإسلامی ترجمه و تعليقات استاد نویهض و امیر شکیب ارسلان؛
۱۴۴. سجستانی، ابو سلیمان، منتخب صوان الحکمة (منسوب)، به کوشش عبدالرحمن البدوی، تهران، ۱۹۷۴ م؛
۱۴۵. سرکیس، یوسف الیان، معجم المطبوعات، مصر، مطبعة سرکیس، ۱۳۴۶ ق/ ۱۹۲۸ م؛
۱۴۶. سزگین، فؤاد، کتابخانه ها و مجموعه های نسخه های خطی عربی در جهان، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران، ۱۳۶۶ ش؛

١٤٧. سكتواری، علی دده بن مصطفی، محاضرة الأوائل و مسامرة الأواخر، مصر، بولاق، المطبعة المنيرية، ١٣٠٠ ق؛
١٤٨. سلاوی، ابوالعباس احمد، الإستقصاء لأخبار دول المغرب الأقصى، قاهره، ١٩١٠-١٩١٢ م؛
١٤٩. سیپیل، الکساندر، أخبار أمم المجوس من الأرمان و ورنک و الروس، اسلو، ١٩٢٨ م؛
١٥٠. سیّد، فؤاد، تعليقات بر کتاب «طبقات الأطباء والحکماء» ابن جلجل (هم: ابن جلجل)؛
١٥١. همو، «نوادير المخطوطات فی مكتبة طلعت»، مجلة معهد المخطوطات العربية، جلد سوم، جزء دوم، مطبعة مصر، ربيع الثاني ١٣٧٧ ق/نوامبر ١٩٥٧ م؛
١٥٢. سیّد مرتضی، علی، الأمالی، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، ١٣٧٣ ق/ ١٩٥٤؛
١٥٣. سیوطی، عبدالرحمن، بغية الوعاة فی طبقات اللغويين و النحاة، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، مطبعة عيسى الحلبي و شركاه، ١٩٦٥ م؛
١٥٤. الشامي، صالح احمد، الفن الإسلامي التمام وابتداء، دمشق، دارالقلم، ١٤١٠ ق/ ١٩٩٠ م؛
١٥٥. شکعه، مصطفى، الأدب الأندلسي، بيروت، دار العلم للملايين، ١٩٨٣ م؛
١٥٦. شکیب أرسلان، الحفل السندسية، بيروت، ١٣٥٨ ق/ ١٩٣٩ م؛
١٥٧. شمس الدين دمشقي، ابوطالب شيخ الربوة، نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر، به کوشش مهن (A. F. Mehren)، لايبزيك، ١٩٢٣ م؛
١٥٨. شهرستاني، محمد ابوالفتح، الملل و النحل، به کوشش عبدالعزيز محمد الوكيل، بيروت، دارالاتحاد العربي للطباعة، ١٩٦٨ م؛
١٥٩. شيخو، لويس، تعليقات بر کتاب «طبقات الأمم» قاضي صاعد اندلسي، بيروت، ١٩١٢ م؛
١٦٠. همو، «العلوم عند العرب و حريق مكتبة الإسكندرية»، مجلة المشرق، جلد سيزدهم، ١٩٥٩ م؛
١٦١. همو، «قسطا بن لوقا البعلبكي»، مجلة المشرق، جلد چهاردهم، ١٩٦٣ م؛
١٦٢. شیرازی، کامران، کتاب مجموع الصنائع، چاپ آقا ميرزا محمد شیرازی، بی.جا. بی.نا؛
١٦٣. شیرازی، ابواسحاق ابراهيم، طبقات الفقهاء، به کوشش احسان عباس، بيروت، دارالرائد العربي، ١٩٧٠ م؛
١٦٤. صابري، علی اکبر، تاريخ نجوم ملل، کرمان، انتشارات خدمات فرهنگي کرمان، ١٣٧١ ش؛
١٦٥. صفدي، خليل بن ايبيک، الوافي بالوفيات، به کوشش برنرادک، ويسبادن، ١٣٩٩ ق/ ١٩٧٩ م؛

۱۶۶. صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی درّه بیدی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۶ ش؛

۱۶۷. الصوفی، عبدالرحمن بن عمر، کتاب العمل بالأسطرلاب، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م؛
۱۶۸. ضبّی، احمد، بغية الملتبس فی تاریخ رجال أهل الأندلس، به کوشش کودرا، قاهره، دارالکتاب العربی، ۱۹۶۷ م؛

۱۶۹. ضیف، شوقی، تاریخ الأدب العربی، مصر، دارالمعارف، بی.تا؛
۱۷۰. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوك، بیروت، دار سویدان، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م؛
۱۷۱. طرطوشی، ابوبکر محمد بن ابی رندقه، سراج الملوك، قاهره، ۱۳۰۶ ق؛
۱۷۲. العبادی، احمد مختار، «تاریخ الأندلس لابن الکردبوس و وصفه لابن الشباطه»، صحیفه معهد الدراسات الإسلامیة، جلد سیزدهم، ۱۹۶۶ م؛

۱۷۳. همو، تاریخ العباسی و الفاطمی، بیروت، دار النهضة العربیة، ۱۹۷۱ م؛
۱۷۴. همو، «سیاسة الفاطمیین نحو المغرب و الأندلس»، صحیفه معهد مدرید، جلد پنجم، ۱۹۵۷ م؛

۱۷۵. همو، فی تاریخ العباسی و الأندلسی، قاهره، ۱۹۷۱ م؛
۱۷۶. العبدری الشیبی، تمثال الأمثال، به کوشش دکتر اسعد ذبیان، بیروت، دارالسیرة، ۱۹۸۲ م؛
۱۷۷. عبدالغفار المرافی، دکتر فاطمة الزهراء، الحیاة الأدبیة فی بلاط البويهیین، دبی، ۱۹۹۱ م؛
۱۷۸. عجلی، احمد، تاریخ الثقافات، به کوشش عبدالمعطی قلجی، بیروت، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۴ م؛
۱۷۹. عزّام، عبدالوهاب، تعلیقات بر کتاب «کلیلة و دمنه»، مصر، دارالمعارف، بی.تا؛
۱۸۰. العزاوی، عباس، تاریخ علم الفلك فی العراق، بغداد، مطبعة المجمع العلمی العراقی، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۸ م؛

۱۸۱. عسکری، ابوهلال، جمهرة الأمثال، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش، قاهره، ۱۹۶۴ م؛

۱۸۲. العصامی الصنعانی، محمد بن صالح بن الحسن، مسالك الأبصار فی ممالك الأمصار، به کوشش محمد بن علی بن الحسین الأکوع الجوالی، صنعاء، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م؛
۱۸۳. عنان، محمد عبدالله، دول الطوائف، قاهره، ۱۳۸۰ ق / ۱۹۶۰؛

١٨٤. همو، دولة الإسلام في الأندلس، قاهره، ١٩٦٩ م؛ (٧)
١٨٥. همو، الآثار الأندلسية الباقية في إسبانيا والبرتغال، قاهره، ١٩٦١ م؛ (٧)
١٨٦. همو، تعليقات بر كتاب «الإحاطة في أخبار غرناطة» ابن الخطيب (همو: ابن الخطيب)؛ (٧)
١٨٧. العطار الحسيني، عزت، تعليقات بر كتاب «الصلة في أئمة الأندلس» ابن بشكوال (همو: ابن بشكوال)؛
١٨٨. العقيلي، نجيب، المستشرقون، مصر، دارالمعارف، ١٩٦٤ م؛
١٨٩. عواد، غورگيس، «ذخائر التراث العربي في مكتبة چستريتي دبلن»، مجلة «المورد»، جلد چهارم، شماره يك، بغداد، دارالحرية للطباعة، ١٣٩٥ ق/ ١٩٧٥ م؛
١٩٠. الغزالي، ابو حامد، إحياء علوم الدين، قاهره، ١٣٤٨ ق/؛
١٩١. همو، تهافت الفلاسفة، بمبئي، ١٣٠٤ ق؛
١٩٢. غنيمه، يوسف، «في بعثتيشوع الطيب و أسرته»، مجله «المشرق»، جلد هشتم، ١٩٠٧ م؛
١٩٣. فخري، ماجد، سير فلسفه در جهان اسلام، تهران، مركز نشر دانشگاهي، ١٣٧٢ ش؛
١٩٤. فروخ، عمر، تاريخ الأدب العربي، بيروت، دارالعلم للملایين، ١٩٨٤ م؛
١٩٥. همو، تاريخ الفكر العربي، بيروت، دارالعلم للملایين، ١٩٨٣ م؛
١٩٦. قاضي صاعد اندلسي، صاعد بن احمد، التعريف بطبقات الأمم، همين چاپ؛
١٩٧. قالي، أبو علي اسماعيل، الأمالي، بيروت، دارالكتب العلمية، بی.تا؛
١٩٨. قاموس الأعلام؛
١٩٩. قرآن مجید؛
٢٠٠. قفطی، ابوالحسن علی بن یوسف، تاريخ الحكماء، لايزيك، ١٩٠٣ م؛
٢٠١. القلقشندي، ابوالعباس احمد بن علي، صبح الأعشى، قاهره، دارالكتب المصرية، ١٩١٣ م؛
٢٠٢. الكتاب المقدس، بيروت، المطبعة الكاثوليكية، ١٩٦٠ م؛
٢٠٣. كتاني، عبدالحی، فهرس الفهارس و الأبحاث، به كوشش احسان عباس، بيروت، ١٤٠٢ ق/ ١٩٨٢ م؛
٢٠٤. كخاله، عمر رضا، معجم المؤلفين، دمشق، مطبعة الترقى، ١٨٩٤ م؛
٢٠٥. كرينزويل، ك، الآثار الإسلامية الأولى، ترجمه عبدالهادي عبله، دمشق، دار قتيبة، ١٤٠٤ ق/

۱۹۸۴ م؛

۲۰۶. کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران، ابن سینا،

۱۳۳۳ ش؛

۲۰۷. کیلانی، کامل، نظرات فی تاریخ الأدب الأندلسی، قاهره، مطبعة المكتبة التجارية، ۱۳۴۲ ق/

۱۹۲۴ م؛

۲۰۸. لسترنج، گای، بلدان الخلافة الشرقية، ترجمه گورگیس عواد و بشیر فرنسیس، بغداد، ۱۹۵۴ م؛

۲۰۹. ماجد، عبدالمنعم، نظم الفاطميين و رسومهم، قاهره، ۱۹۵۳-۱۹۵۵ م؛

۲۱۰. متز، آدام، الحضارة الإسلامية فی القرن الرابع الهجری، ترجمه محمد عبدالهادی ابوریده،

قاهره، ۱۹۴۰-۱۹۴۱ م؛

۲۱۱. المدور، مروان، الأرمن عبر التاريخ، بیروت، دار مكتبة الحياة، ۱۹۸۲ م؛

۲۱۲. المذهن السرحانی، سلطان طریخم، جامع أنساب قبائل العرب، قطر، دوحه، دارالثقافة، بی.تا؛

۲۱۳. مراکش، عبدالواحد، المعجب فی تلخیص أخبار المغرب، به کوشش دوزی، لیدن، ۱۸۸۱ م؛

۲۱۴. مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، به کوشش گای لسترنج، لندن، ۱۳۳۱ ق/ ۱۹۱۳ م؛

۲۱۵. مسعود، محمد، تعليقات بر دائرة المعارف الإسلامية؛

۲۱۶. مسعودی، علی بن حسین، التنبيه و الإشراف، به کوشش دخویه، لندن، ۱۹۸۳ م؛

۲۱۷. همو، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۶۵ م؛

۲۱۸. مصاحب، غلامحسین، دائرة المعارف فارسی، تهران، ۱۳۴۵ ش؛

۲۱۹. معجم أسماء العرب، بیروت، مكتبة لبنان، ۱۴۱۱ ق/ ۱۹۹۱ م؛

۲۲۰. مفاخر البربر، به کوشش لوی پروونسال، مادرید، بی.تا؛

۲۲۱. المفضليات، به کوشش احمد محمد شاکر و عبدالسلام محمد هارون، مصر، دارالمعارف،

۱۹۶۴ م؛

۲۲۲. مقدسی، ابو عبدالله محمد، أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، لیدن، ۱۹۱۹ م؛

۲۲۳. مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، أتعاط الحنفاء بأخبار الأئمة الخلفاء (الفاطميين)،

بيت المقدس، ۱۹۰۸ م؛

۲۲۴. مقری، احمد، نفع الطیب، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۳۸۸ ق/ ۱۹۶۸ م؛

٢٢٥. مونس، حسين، فجر الأندلس، قاهره، ١٩٥٩ م؛
٢٢٦. همو، فتح العربي للمغرب، قاهره، ١٩٤٧ م؛
٢٢٧. مهدي، محسن، فلسفة تاريخ ابن خلدون، ترجمة مجيد مسعودي، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٥٢ ش؛
٢٢٨. ميداني، احمد بن محمد، مجمع الأمثال، به كوشش محمد محيي الدين عبدالحميد، قاهره، مطبعة السنة المحمدية، ١٩٥٥ م؛
٢٢٩. ميهلي، آلدو، العلم عند العرب وأثره في تطور العلم العالمي، ترجمة دكتور محمد يوسف موسى و دكتور عبدالحليم نجار، قاهره، دارالقلم، ١٩٣٩ م؛
٢٣٠. نالينو، كارلو، علم الفلك عند العرب، رم، ١٩١١ م؛
٢٣١. نصار، ناصيف، مفهوم الأمة بين الدين و التاريخ، بيروت، دارالطليعة، ١٩٧٨ م؛
٢٣٢. نويري، شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب، نهاية الأرب في فنون الأدب، قاهره ١٩٢٣-١٩٧٥ م؛
٢٣٣. هانس، اي وولف، صنایع دستی كهن ايران، ترجمة دكتور سيروس ابراهيمزاده، تهران، شركت افست، ١٣٧٢ ش؛
٢٣٤. همایي، جلال الدين، تاريخ علوم اسلامي، تهران مؤسسه نشر هما، ١٣٦٣ ش؛
٢٣٥. همداني، ابو محمد، الأكليل، به كوشش آپسالا (Upsala)، لوفجرين، ١٩٥٤ م؛
٢٣٦. همو، صفة جزيرة العرب، به كوشش مولر (D. H. Muller)، ليدن، ١٨٩١ م؛
٢٣٧. وات، مونتغمري، اسبانيای اسلامي، ترجمه محمد علي طالقاني، تهران، ١٣٥٩ ش؛
٢٣٨. ونسينگ، آريانت يان، المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوي، ليدن، ١٩٣٦-١٩٦٩ م؛
٢٣٩. ياقوت، شهاب الدين ابو عبد الله الحموي، معجم الأدباء، مصر، المطبعة الهندية، ١٩٦٩ م؛
٢٤٠. همو، معجم البلدان، بيروت، دار صادر، ١٩٥٧ م؛
٢٤١. يعقوبي، احمد بن واضح، البلدان، ليدن، ١٨٥٢ م؛
٢٤٢. همو، تاريخ يعقوبي، نجف، ١٣٨٤ ق؛
٢٤٣. يوگل، اونسال، السيوف الإسلامية و صناعاتها، ترجمة تحسين عمر طه اوغلي، استانبول، مركز الأبحاث التاريخية و الفنون و الثقافة الإسلامية، ١٤٠٨ ق / ١٩٨٨ م؛

و نیز:

244. Abbot, N., *Studies in Arabic literary Papyri*, Chicago, The University of Chicago Press, 1977;
245. Barker, E., *The Crusades*, London, 1925;
246. Blachere, R., *Sa'id al-Andalusi, Kitab Tabkat All-Umam* (livre des catigories des Nations), Paris 1935;
247. Blachere, R. Une Source de l'Histoire des sciences chez les Arabes, Les Tabakat Al-Umam de Said al Andalusl, Hesperis, vol. 8, 1928;
248. Browne, , E.G, *Arabian Medicine*, Cambridge, 1962;
249. Casiri, Michaelis, *Bibliotheca Arabico Hispana Escorialensis*;
250. Desacy, Silvester, *Crestomathie Arabe*, Paris, 1826-1827;
251. Dozy, R., *Histoire des musulmans d'Espagne*, Leyden, 1861;
252. Dozy, R. *Supplement aux Dictionnaires Arabes*, Leyden, 1881;
253. *Encyclopedia of Islam* (EI¹), First edition, Leiden, 1913-1937, 4 Vols;
254. *Encyclopedia of Islam* (EI²), New edition, Leiden, 1956;
255. Brockelmann, Carl, *Geschichte der Arabischen Litteratur* (GAL), Leiden, reprint, 1942, 5 Vols;
256. Sezgin, Fuat, *Geschichte der Arabischen Schrifftums* (GAS), Leiden, 1967;
257. Feliche, Augustin, *La Chretiente Medieval Histoire du monde*, Paris, 1926;
258. Finkel, Joshua, "An Eleventh century source for the history of Jewish", JQR, N. S., XVIII, 1927-28, S. 45-54;
259. Finlay, George, *History of the Byzantine Empire (716-1500)*, London, 1856;
260. Khalidi, Tarf, *Islamic Historiography*, Albany state, University of NewYourk press, 1975;
261. khan, M. S. "Achapter on ancient Chaldean Sciences in an Eleventh Century Hispano Arabic work", *Islamic Quarterly*, Vol. 16, 1972;
262. Khan, M. S. "Qadi Said's Account of Medieval Arab Astronomy", *Islamic Culture*, Vol. 54, 1980;

263. Khan , M. S. "*Proposal for a New Edition of Qadi said Al-Andalusi; Tabaqat al-Umam*",
Islamic Quarterly, Vol. 12, 1968;
264. Khan, M. S. "*a Chapter on Roman (Byzantine) sciences in an Eleventh Century Hispano
Arabic work (Tabaqat al-Umam)*", *Islamic Studies*, Vol. 22-1983;
265. Lewis, Bernard, *The Origins of Ismailism*, Cambridge, 1940;
266. Mieli, Aldo, *La Science Arabe*, Leiden, 1966;
267. Plessner, M. "*Der Astronom und Historiker: Ibn Sa'id Al-Andalusi*", *Studi orientali*, Vol. XXXI,
1956;
268. Sarton, G., *History of Science*, London, 1950;
269. Rosenthal, F., *Technique and Approach of Muslim Scholarship*, Roma , 1947;
270. Shneider , M. Stein, *Etudes sur zarkali*", *Bullettino di Bibbliografia*, Vol. XIX-XX, 1881-87;
271. Schoy, Carl, *Beitrage Zur Arabisch Islamischen Mathematik Und Astronomie*, Frankfurt,
1988;
272. Suter, H., *Beitrage Zur Geschichte der Mathematik und Astronomie im Islam*, Frankfurt, 1986;
273. Valli Crosa, J.M. Millas, *Estudios sobre Azarquiel*, Roma, 1943-50;
274. Walzer, Richard, *Greek into Arabic*, Oxford , 1962.

خلاصة مقدمة المحقق

يمثل العلامة القاضي أبو القاسم صاعد بن أحمد التغلبي الجيتاني القرطبي الطليطلي الأندلسي (٤٢٠ - ٤٦٢ هـ / ١٠٢٩ - ١٠٧٠ م)، العالم الإسلامي بكل ما ينطوي عليه هذا اللقب من دلالة في العصور الإسلامية الأولى. فقد كان مؤرخاً وحكماً ورياضياً ومنجماً وعالمياً فلكياً كبيراً وفقهياً مالكيّاً وقاضياً شهيراً وكاتباً غزير الإنتاج حفل تراثه العلمي بكتب عديدة.

ولد القاضي صاعد الأندلسي في شهر شوال سنة ٤٢٠ هـ / ١٠٢٩ م بالمرية^١ في أسرة عريقة في العلم والفقه والقضاء. وقد كان جدّه لأبيه أبوالمطرف عبدالرحمان بن محمد بن صاعد قاضياً بمدينة شذونة.

كان صاعد الأندلسي يتمتع بذكاء حاد وولع شديد في طلب العلم، فشرع منذ صباه في اكتساب الآداب العربية وتعلم القرآن والحديث والعلوم الدينية، ثم لم ينفك أن يبادر إلى أخذ العلوم الرياضية والفلكية وما إلى ذلك من العلوم العقلية. كما لم يلبث أن سافر إلى قرطبة لمواصلة الدراسة والأخذ على أساتذة كبار فأدرك مجالس شيوخ عظام، منهم:

أبو محمد علي بن سعيد بن حزم (٣٨٤ - ٤٥٦ هـ / ٩٩٤ - ١٠٦٤ م) الذي أخذ عليه صاعد المنطق والفقه والأصول والملل والنحل وغيرها. ولم تنقطع الصلة بينهما طوال حياتهما؛ إذ بقي صاعد الأندلسي يرأسه حتى وهو في طليطلة بعد رحيله إليها وإقامته فيها؛ وأبو محمد القاسم بن فتح (ت ٤٥١ هـ / ١٠٥٩ م) وقد كان إماماً في علم اللغة والقرآن وأصول الفقه وفروعه وذا باع في البلاغة وقريحة في قرض الشعر.

ولحّب صاعد الجارف وشغفه الشديد بطلب العلم وارتقاء مدارجه نراه بعدما اشتهر في منتديات قرطبة العلمية وعرف في محافل العلم والمعرفة وبرع في علمي الدراية والرواية وذاع

١. ابن بشكوال، الصلة في أئمة الأندلس، ج ٢، ص ٢٣٢؛ الزركلي، الأعلام، ج ٣، ص ١٨٣؛ زيدان، تاريخ آداب اللغة، ج ٢، ص ٣٦٨.

صيته كفقيه بارز،^١ يذهب في سنة (٤٣٨ هـ / ١١١٨ م) إلى طليطلة ليأخذ على أبي الوليد هشام بن أحمد الكناني المعروف بابن الوقشي الذي كان إماماً ومحققاً بارعاً في علوم الهندسة والرياضيات والمنطق والفقه والأثر والكلام والنحو واللغة والشعر والخطابة فضلاً عن كونه شاعراً بليغاً عالماً بالأنساب والتاريخ والسير، كما كان على حدّ قول صاعد الأندلسي نفسه: «معدن النزاهة والظرافة وجامع الحصال الحميدة والفضائل الغريبة» وقد لازمه حتى عام ٤٦٠ هـ تاريخ تأليفه لكتابه التعريف بطبقات الأمم وكان عمره حينئذٍ يناهز الخمسين عاماً.

وفضلاً عن هؤلاء العلماء الكبار الذين أخذ عليهم القاضي صاعد الأندلسي، كان على صلة وثيقة وحميمة أيضاً مع علماء عصره يتبادل معهم الزيارات والرسائل. وقد أورد في كتابه هذا أسماء وكثي العديد منهم، مثل: أبوالمطرف عبدالرحمن بن وافد اللخمي، وأبو جعفر بن أحمد بن خميس، وأبو عثمان سعيد بن محمد بن البغونش، وأبو مروان عبيدالله بن خلف الاستجعي، وأبو اسحاق ابراهيم بن أيوب بن أدريس التجيني المعروف بالقويدس و... كما كانت له أيضاً أواصر حميمة مع علماء اليهود الموجودين بالأندلس وقد تحدث عنهم وعن علاقاتهم بهم في هذا الكتاب، خاصة علاقته باسحاق بن قسطار خادم الموفق مجاهد العاملي وابنه إقبال الدولة علي.

هذا ولم يهدأ لصاعد الأندلسي في طلب العلم بال... فقد كان كثير الترحال، فتارة نراه في بلنسية (عام ٤٥٦ هـ / ١٠٦٤ م) حينما شارك في تأبين أبي محمد عبدالله بن محمد المعروف بـ«ابن الذهبي» عالم الكيمياء والطبيب الشهير. وتارة نراه في طليطلة يتولى قضاءها بأمر من المأمون ذي الجعد يحسى بن ذي النون أمير طليطلة وواحد من أعظم ملوك الطوائف بالأندلس. وذلك بتزكية من أستاذه العالم القاضي أبي الوليد الوقشي حينما ارتقى صاعد الأندلسي مدارج العلوم فنال في جميعها قصب السبق فأصبح مرجعاً في الفقه والتاريخ وعالماً فذاً في الحكمة والرياضة والفلك والنجوم. وفضلاً عن توليه القضاء كان يعقد حلقات الدرس التي كانت تكتظ بغفير من الطلاب الوافدين إلى طليطلة من سائر أنحاء البلدان لينهلوا من معينه العلمي الذي لا ينضب.

ومن إنجازات صاعد الأندلسي العلمية تشييده مرصداً للنجوم في طليطلة وقد شاركه فيه علماء الإسلام واليهود، وقد كان الزرقالي أو ولد الزقيال - على حدّ قول صاعد الأندلسي - يصنع الآلات اللازمة للمرصد.

١. ابن يشكوال، نفس المصدر؛ الضبي، بغية المتحس في تاريخ رجال اهل الاندلس، ص ٣١١.

يعدّ القاضي صاعد الأندلسي مؤسس علم الأقالوم أو الإثنولوجيا (Ethnology) الخاص بمعرفة الأعراف البشرية، و علم الإنسان أو الإثنوبولوجيا (Anthropology) الذي يبحث في أصل الجنس البشري و تطوره و معتقداته و تقاليده، كما يعدّ صاحب و مدرسة فكرية متقدمة في كيفية تدوين تاريخ الأمم و الشعوب و معالجته. فقد انصب اهتمامه في كتابه هذا - كسلفه المسعودي - على بلورة الجوانب الثقافية و العمراني عوضاً عن الوقائع السياسية، فيتناول قضايا هامة و جديدة مثل العلاقة بين الطبيعة و تاريخ الإنسان البشري، و الموازنة بين أدوار حياة النبات و الحيوان و الفرائز البشرية، و المزج بين الأفكار الفلسفية و العلوم الطبيعية - كمعاصره أبي ربحان البيروني - بالتاريخ، لكنه يبرزه في كتابه التعريف بطبقات الأمم الذي يعدّ أكثر شمولية و تقنية من كتاب البيروني تحقيق مالهند^١

ولا شك في أن القاضي صاعد الأندلسي أول عالم و مؤرخ مسلم ألف كتاباً مستقلاً مفصلاً في معرفة الأقالوم و الأمم^٢، و قد تناول فيه الأمم القديمة و كيانهم حيث أولى إهتماماً بالغاً باللغة و عدّها العامل الأول في اختلاف الأمم و تكوينهم، ثم أدرج المملكة الموحدة أو الحكومة الواحدة في المرتبة الثانية.

لم يكتف صاعد الأندلسي بكتابه التعريف بطبقات الأمم الذي تناول فيه علم الأقالوم و معرفة الإنسان بصورة عامة و شاملة بل انبرى إلى تأليف كتاب آخر باسم جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم خصّه بالتاريخ العام للأقالوم و الأمم البشرية و انصب جُلّ اهتمامه فيه على تقسيم الأقالوم و تصنيفهم و ميزات كل قوم و خصائص كل أمة. و في هذا الكتاب أيضاً نجده يمتاز بفكر واسع و ثقافة اجتماعية تنمّ عن مساعيه المضنية في سبر أغوار القضايا الاجتماعية و التاريخ العام للأمم، فقد سبق صاعد الأندلسي مؤرخون عظام في الأندلس الغراء و منهم : أبو الوليد عبدالله بن محمد الفرضي (٣٢٤ - ٤٠٤ ق / ٩٦٣ - ١٠١٣ م) الذي ألف كتاب تاريخ علماء الأندلس، و أبو مروان حيّان بن خلف بن حسين بن حيّان (٣٧٨ - ٤٦٤ ق / ٩٨٨ - ١٠٧٢ م) الذي ألف المقتبس في تاريخ الأندلس إلا أن صاعداً كان أكثر تفوقاً من جُلّ مؤرخي الأندلس^٣.

و قد عرّف صاعد الأندلسي في التعريف بطبقات الأمم بكتابه الآخر الموسوم بـ جوامع أخبار

٢. زيدان، طبقات الامم، ص ٤.

١. محسن مهدي، فلسفة تاريخ ابن خلدون، ص ١٨٤.

٣. الدوميهلي، العلم عند العرب و أثره في تطوّر العلم العالمي، ص ٣٦١.

الأمم من العرب والعجم. ويظهر بجلاء من وصفه للكتاب أنه كتاب جامع مفصل في تاريخ الأمم والأقوام كلها، كما أن عنوان الكتاب يعبر عن هذا المحتوى الكلي. ويمكننا القول بأن ما ورد في التعريف بطبقات الأمم من مسائل وأصول علم الأقوام ومعرفة الانسان إنما هي خلاصة لما جاء من كليات هذه المسائل والمبادئ في جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم.

وقد أفاد مؤرخون كبار من كتابه جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم منهم: معاصره ابن حيان^١، وشمس الدين الدمشقي المعروف بـ «شيخ الربوة» (٦٥٤ - ٧٢٧ ق / ١٢٥٩ - ١٣٢٧ م) في كتابه نخبة الدهر في عجائب البر والبحر^٢، مما يؤكد تداول العلماء هذا الكتاب حتى القرن الثامن الهجري.

لخص القاضي صاعد الأندلسي - كما أوردنا آنفاً - أصول وقواعد علم الأقوام ومعرفة الإنسان الواردة في جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم في كتابه الذي نحن بصددده. فقد قسم فيه جميع الأمم إلى طبقتين أساسيتين: إحداهما الأمم التي عنيت بالعلوم والأخرى التي لم تكن بالعلوم. ثم قسم الطبقة الأولى إلى ثمانية أمم: الفرس، والهنود، والكلدانيون، واليونان، والروم، والمصريون، والعبرانيون، والعرب والمسلمون والأندلسيون وجعل كلاً من الصين وأجوج ومأجوج، والأتراك، والبرطاس والسريز والحزن والالان، والصقلاب، والبرغر، والبرجان، والبربر، والاجناس السود، والأحباش، والنوبيين والزنج في الطبقة الثانية. وقد سرد القاضي صاعد الأندلسي في هذا الكتاب أيضاً تاريخ الأمم المختلفة وعلومهم وسيرتهم و صنف حياتهم الاجتماعية، وقد أصل في هذا السرد علمي (الإنثربولوجي) و (الإنثولوجي) وأرجع كل الأمور الخاصة بالشعوب ومؤسساتها ومجامعها إلى تلك القوى الروحية والأسس الفكرية السائدة. وأكد على أن العلوم التي هي في الحقيقة مظاهر تجليات النفس الناطقة للطبيعة الإنسانية، تعد نقطة حاسمة في تاريخ الإنسان البشري. ولذا قسم المجتمعات البشرية - كما أسلفنا - إلى طبقتين أساسيتين: طبقة متحضرة، وطبقة بدائية غير متحضرة^٣. وتحدث في هذا الكتاب عن الحقيقة الثابتة عند تناوله للتاريخ العام للعلوم، وله آراء ونظريات تُصيرُهُ رائداً فذاً في هذا المجال. كما يمتاز

١. المقتبس، ج ٥، ص ٢٧٨ - ٢٨٠.

٢. (صص ٢٥ - ٢٦، ٢٦٣).

٣. محسن مهدي، فلسفة تاريخ ابن خلدون، ص ٨٥؛ زيدان، طبقات الامم، ص ٤؛ آلدوميه لى، العلم عند العرب وأثره في تطور العلم العالمي، ص ٣٦١.

كتابه هذا بمنهج سديد و قويم في علم فهرسة الكتب و تصنيف العلوم يمكن الإفادة منه لتدوين نظام جامع كلي مثل فهرسة (ديوي) أو نظام (L. C) للفهرسة.

راج هذا الكتاب في مغرب العالم الإسلامي و مشرقه. فقد نشره في الأندلس تلميذه أبوبكر عبد الباقي بن محمد المعروف بابن البريآل الأنصاري الحنجاري ثم تأثر به تلميذا ابن البريآل وهما : أبو محمد عبدالحق بن عطية (ت ٥٤٢ هـ / ١١٤٧ م)، و القاضي ابن أبي عامر بن شرويه (ت ٥٤٣ هـ / ١١٤٨ م)، كما سار على نفس النهج كل من ابن بشكوال (ت ٥٧٨ هـ / ١١٨٢ م) و الضبي (٥٩٩ هـ / ١٢٠٣ م) و ابن الأتبار (ت ٦٥٨ هـ / ١٢٦٠ م) فخذوا حذوه في تدوين التاريخ و نهلوا من معينه و نقلوا الكثير من كتابه^١. و استمر هذا الأثر في مغرب العالم الإسلامي حتى عصور متأخرة، و على سبيل المثال نرى المقري (ت ١١٠٤ هـ / ١٦٣٢ م) يقتفي أثره في كتابه نفع الطيب عن غصن الأندلس الرطيب و يعود إليه في كثير من مواضع الكتاب و خاصة عند حديثه عن النهضة العلمية في الأندلس في القرن ٥ هـ / ١١ م^٢.

أما بالنسبة لرواج هذا الكتاب في المشرق الإسلامي فقد بدأ على يد أبي محمد عبدالله بن محمد بن مرزوق اليحصبي الأندلسي إذ حمله معه و هو في طريق عودته من الحج إلى الإسكندرية بمصر، فرواه لأبي طاهر السلفي المصري المحدث، فبادر الأخير بدوره إلى روايته لتلامذته سماعاً عن ابن مرزوق عن ابن بريآل عن القاضي صاعد الأندلسي.

و قد أفاد من كتاب صاعد الأندلسي التعريف بطبقات الأمم جم غفير من مؤرخي العلوم الإسلاميين كالقفطي (ت ٦٤٩ هـ / ١٢٦٤ م) و ابن أبي أصيبعة (ت ٦٦٨ هـ / ١٢٧٠ م) و ابن العبري (ت ٦٨٥ هـ / ١٢٨٦ م) و آخرون^٣. كما أفاد حاجي خليفة (ت ١٠٦٧ هـ / ١٦٥٧ م) في كتابه كشف الظنون من كتاب صاعد الأندلسي هذا عند حديثه عن تطور علم الفلك و النجوم في عصر المأمون بخاصة و العصور الأخرى بعامة^٤. و كذلك طاش كبرى زادة فقد نقل عنه كثيراً في موضوعات شتى^٥.

١. ابن أبار، التكملة لكتاب الصلة، ج ١، ص ٦٦ بلاشير، 361 - 8/357 Hesperis

٢. قزوح، تاريخ الادب العربي، ج ٤، ص ٣٩٥؛ شكيب أرسلان، الحلل السندسية، ج ٢، ص ١١؛ آلدوميه لى، العلم عند العرب

٣. المقري، نفع الطيب، ج ٢، ص ٦٤٩

و أثره في تطور العلم العالمى، ص ٣٦١.

٤. انظر: نلينو، علم الفلك عند العرب، ص ٣٣٥.

٥. على سبيل المثال، انظر: طاش كبرى زادة، مفتاح السعادة، ج ١، ص ٢١٨.

ومن المصادر الهامة التي صورت حياة صاعد الأندلسي و عرضت لإسهاماته المالية والعلمية في طليطلة و دورها في مجال الفلك و النجوم و الإرصاء و الأزياج و الجداول النجومية، كتاب تاريخ اليهود النجمي لمؤلفه إسحاق بن يوسف الإسرائيلي و قد ترجمه اشنايدر إلى الألمانية عام ١٨٦٩ م و أفاد منه في مقالته « دراسة حول الزرقالي »^١ كما أفاد منه كثيراً فالي كروزا - خلال سنوات (١٩٣٤ - ١٩٥٥ م) - في كتابه « دراسات حول الزرقالي »^٢.

آثاره

خلف صاعد الأندلسي أثاراً عديدة أورد أسماء بعضها في كتابه الذي بين يدي القارئ، مثل : مقالات أهل الملل و النحل، و إصلاح حركات النجوم و التعريف بخطأ الراصدين، و جوامع أخبار الأمم، و من العرب و العجم و بعضها الآخر وردت أسماءها في كتب العلماء، مثل : أخبار الحكماء، و تاريخ الاسلام، و تاريخ الاندلس، و تاريخ الحكماء^٣، و تاريخ صاعد^٤، و تاريخ صوان الحكمة^٥ و صوان الحكم في طبقات الحكماء^٦ و طبقات الأطباء^٧، و طبقات الحكماء^٨. و بتتبعنا لأثار صاعد الأندلسي توصلنا و بدلائل حاسمة قاطعة إلى أن ما نسب إليه من كتب مثل : أخبار الحكماء و صوان الحكم في طبقات الحكماء و طبقات الأطباء و طبقات الحكماء، ما هي إلا أسماء و عناوين أخرى لكتابه القيم التعريف بطبقات الأمم. إلا أننا لم نتمكن من الوصول إلى رأي قاطع بشأن كتبه الأخرى : تاريخ الحكماء، و تاريخ صاعد و تاريخ صوان الحكمة. أما بالنسبة لأثره الوحيد الذي لم تنله يد الضياع و التلف أعني التعريف بطبقات الأمم فلا ريب في صحة انتسابه لصاعد الأندلسي. فقد ذكر اسمه في تسعة مواضع من هذا الكتاب في جميع النسخ المتوفرة لدينا. و قد ورد اسمه في ديباجة الكتاب على النحو التالي : « قال القاضي أبو القاسم صاعد بن

1. Etudes Sur Zarkali.

2. Estudios sober Azarquiel.

٣. ياقوت، معجم الأدباء، ج ٥، ص ٨٦، ٨٨، ج ٦، ص ٨٢.

٤. كبرى زادة، مفتاح السعادة، ج ١، ص ٢١٨.

٥. كبرى زادة، نفس المصدر.

٦. حاجي خليفة، كشف الظنون، ج ٢، ص ٧٨٨، ٧٨٩، الزركلي، الاعلام، ج ٣، ص ١٨٦، البستاني، دائرة المعارف، ج ٣، ص ٢٨٠، قزوح، تاريخ الأدب العربي، ج ٤، ص ٥٨٣، دهخدا، لغتنامه ج ٢٦، ص ٧٠، بروكلمان، تاريخ الأدب العربي، GAL'S. 1/586.

٧. ابن خلكان، وفيات الأعيان، ج ٥، ص ١٥٦.

٨. نفس المصدر، ج ٥، ص ١٥٤، ١٥٦.

أحمد بن صاعد» و هكذا في المواضع الثمانية الأخرى إذ يبدأها بقوله : « قال صاعد » فضلاً عن أننا لم نر في المصادر القديمة والحديثة ما يشكك في صحة انتسابه لصاعد الأندلسي بل ان الكتاب الذين دونوا تاريخ العلوم العام و هم من كبار العلماء و المؤرخين، قد أرجعوه إليه حين نقلهم عنه، و منهم : القفطي و ابن أبي أصيبعة و ابن العبري.

و بشأن تسمية الكتاب فقد ورد اسمه بصور مختلفة. و ربما يعود ذلك إلى إغفال المؤلف نفسه عنوان كتابه، إذ لم يشر إلى اسمه صراحة بل تحدث عن موضوعه و الهدف الذي رامه من تأليفه له. فعلى سبيل المثال يقول في موضع من هذا الكتاب : « و كان قصدنا التعريف بعلومهم [طبقات الأمم] و التنبيه على علمائهم ». كما صرح في نهاية الكتاب قائلاً : « فهذا ما خطر في حفظي من تسمية علماء الأمم و التعريف بنبذ من توألفهم و أخبارهم ». و قد ذكر عنوان الكتاب تارة باسم التعريف بطبقات الأمم^١ و تارة بصورة مختصرة باسم طبقات الأمم^٢ و مرة أخرى باسم التعريف بأخبار علماء الأمم من العرب و العجم^٣.



محتوى الكتاب

يتناول كتاب التعريف بطبقات الأمم، تاريخ العلوم العام بشقيه الإنشائي و الإثنولوجي. و قد قسم صاعد الأندلسي الأمم و الأقوام البشرية إلى سبع أمم و أقوام قديمة، أولى اختلاف لغاتهم الاهتمام البالغ و جعله في المرتبة الأولى، و يليه في المرتبة تفاوت الأمم و اختلافهم في المملكة و الحكومة، و قد أوردتهم على هذا النحو : الإيرانيون، و الكلدانيون، و اليونان، و الأقباط، و الأتراك، و أمم الهند و السند، و الصين. ثم يقسم هذه الأمم وفق ما بلغوه من رقي في سيرهم التاريخي إلى طبقتين أساسيتين :

الأولى : طبقة لم تكثر بالعلوم.

الثانية : طبقة اهتمت بالعلوم و أولتها اهتماماً بالغاً، فارتقوا مدارجها، و أبدعوا في فنونها فهم

١. الصفدي، الوافي بالوفيات، ج ١٦، ص ٢٣٢؛ المقري: نفع الطيب، ج ٢، ص ٦٤٩؛ فروخ، تاريخ الأدب العربي، ج ٤٢،

ص ٥٨٢؛ الزركلي، الاعلام، ج ٣، ص ١٨٢؛ سرکيس، معجم المطبوعات العربية، ج ٢، ص ١١٨٢؛ البستاني،

٢. ج ٢، ص ٦٤٩

دائرة المعارف، ج ٣، ص ٢٨٥.

٣. ج ٢، ص ١٢٣.

خلفاء الله في أرضه و صفوته من خلقه، و هم ثمان :

الأمّة الأولى:

أمّة الهنود، و هي معدن الحكمة و مصدر العدالة و السياسة، ابتكرت الشطرنج و دوّنت كتاب كيلة و دمنة لتهديب النفوس و إصلاح الأخلاق و تقويمها. كما خاضوا في مجال الموسيقى و تركوا بصماتهم عليه فألفوا كتاب النافر في أصول الألحان الموسيقية، و قد كان له بالغ الأثر على الأمم الأخرى.

الأمّة الثانية :

أمّة الفرس (الإيرانيون) و هي أمّة لها ملوكها العظام من ذوي السياسة و الكياسة و التدبير. و قد أولت اهتماماً خاصاً بعلوم الطب و الفلك و كانت لها مراصد مشهورة. و هي أول من أبدع فلسفة سياسية ميّزتها عن سائر الأمم الأخرى، و أول من توصل إلى ربط الحكم بالدين، و لذا تبنت حكوماتهم السياسية الدين و بنت أسس الحكم فيها على أصول العدل و القسط و الورع و التقوى، و هي أسس فلسفية تعود بنا لذاكرة إلى فلسفة أفلاطون (٣٤٧ ق. م) و إلى كتابه الجمهورية^١.

الأمّة الثالثة :

الكلدانيون، و هم أول أمّة أسست حكومة بعد الطوفان و شيدت المدن و أحدثت الطرق و اعتنت بالزراعة و حفر الترع في العراق، و قد انصب اهتمامها على علم الفلك و النجوم.

و الأمّة الرابعة :

أمّة اليونان، و لها منزلة بين الأمم، و إليهم يعود السبق في الاهتمام بالحكمة و المنطق و تسمية العلماء بالفلاسفة. و من فلاسفتهم بندقليس و فيثاغورس و سقراط و أفلاطون و ارسطوطاليس و بقراط و اقليدس و ارشميدس.

١. انظر: الخالدي، ص ٩٢.

والأمة الخامسة :

الروم، و كانوا من الصابئة ثم اعتنقوا المسيحية على يد قسطنطين بن هيلاني. و من علمائهم :
الحرانيون و علماء جنديسابور الذين كان لهم دور هام في نهضة الترجمة و نقل العلوم إلى العالم
الإسلامي في عهد هارون (ت ١٩٣ هـ / ٩٠٨ م) و المأمون (ت ٢١٨ هـ / ٨٣٣ م).

الأمة السادسة :

المصريون و هم أمة قديمة عظيمة، شيدت الأهرام و المعابد و الهياكل و المسلات و لها قوانين و
عقائد و نظريات تثير الإعجاب، بشأن الأعراق البشرية و تطور الجنس البشري الذي امتاز بعقله
و براعته و قدرته على سائر المخلوقات طبقاً لقانون تنازع البقاء و انتخاب و اختيار الأصلح و
الأفضل.

الأمة السابعة :

أمة العرب و تنقسم إلى أهل الوب و أهل المدر و لهم معرفة بأخبار الأمم و مواقع النجوم و
مواطن هبوب الرياح و حالات الجو و الأنواء و العلوم و
و قد علق صاعد الأندلسي قائلاً :

إنما ذكرت أمة العرب لأمهد بذلك للحديث عن الأمة العظمى التي تلتها ألا و هي الأمة
الإسلامية التي نهلت من معين لا ينضب و نبع لا يجف : القرآن الكريم و التعاليم النبوية. و هي أمة
أظهرها الله تعالى ببعثة رسوله الأكرم (صلى الله عليه و آله و سلم) فبرز فجر الإسلام و اعتلت
راياته ترفرف فوق مشارق الأرض و مغاربها كما قال - عليه الصلاة و السلام - : « زويت لي
الأرض فأريت مشارقها و مغاربها و سيبلغ ملك أمتي ما زوي لي منها »^١.

ثم تناول صاعد الأندلسي تاريخ العلوم و الثقافة و تطورهما منذ عصر الخلفاء الراشدين و
بني أمية و بني العباس حتى سنة ٤٦٥ هـ / ١٠٦٨ م و هي سنة تأليفه للكتاب.

و يواصل حديثه عن الأمة الإسلامية فيعرج إلى الأندلسيين و علمائهم فيذكر تراجمهم و يعرف
بمن برع منهم في الطب و الفلك و الرصد في سائر أنحاء الأندلس و بلدانها مثل : قرطبة، و طليطلة،

١. ونسينك، كنوز السنة، ج ١، ص ٥٢.

وإشبيلية و غرناطة و غيرها من المدن الأندلسية في مغرب العالم الإسلامي.

الامة الثامنة :

العبرانيون، و قد اهتموا بأخبار تتعلق ببدء الخليفة و سير الأنبياء. و تحدث عن علماء أمثال حسداى بن إسحاق، و ابن القوّال، و ابن جناح و آخرين.
و قد تطرق صاعد الأندلسي في كتابه هذا فضلاً عن موضوعه الأصلي - تاريخ علوم الأمم و الأقوام العام - إلى مواضيع أخرى تعد في المرتبة الثانية، و بمثابة قاعدة ينطلق منها القارئ إلى فهم الموضوع الأصلي للكتاب و منها :

١. علم الأقوام أو الإثنولوجيا، و علم الانسان أو الانثروبولوجيا.

٢. جغرافية أمم العالم الطبيعية و السياسية و الإجتماعية.

٣. تاريخ العالم العام و السياسي.

٤. معرفة الأديان و تاريخها أو الملل و النحل.

و هناك موضوعات جانبية تعد في المرتبة الثالثة من حيث الأهمية، منها : نقد الكتب و الآراء الواردة فيها، و فن كتابة السير، و فهرسة الكتب و تصنيفها. و الموضوع الأخير وإن كنا قد عددناه من الموضوعات الفرعية، إلا أن مثل هذه الفهرسة يمكنها أن تكون منطلقاً جيداً لـببليوغرافية الكتب و جدولتها على أحسن و أقوم ترتيب و تسلسل.

مصادره :

استقى صاعد الأندلسي معلوماته من منابع و مصادر عدة، منها مؤلفاته التي سبقت كتاب التعريف بطبقات الأمم و هي : إصلاح حركات النجوم و التعريف بخطأ الراصدين، و جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم، و مقالات أهل الملل و النحل.

كما اعتمد على مشاهداته في حظه و ترحاله، و حوادث عصره و قضايا الاجتماعية و الثقافية. فقد كانت له صلات قوية مع جميع شرائح المجتمع فنراه يروي عن معاصريه و ذويهم و تلامذتهم و علومهم التي تداولوها بدقة متناهية منقطعة النظير. و كيف لا؟ و هو الفيلسوف العالم و الناقد الذي اختبر الدنيا و اعتركها بمحنة و جدارة. و حقاً إن ما أورده صاعد الأندلسي مما عاصره من

قضايا سياسية وأحداث تاريخية وما شاهده بأمر عينه من أحوال ثقافية وأمر اجتماعية، يعد أمراً بديعاً قياساً بعصره الذي مر عليه ألف عام.

كما أفاد صاعد من القرآن الكريم والأحاديث النبوية الشريفة، واستعان بآثار ومصنفات الآخرين ذكر أسماء البعض منها وأغفل بعضها الآخر.

فمن الكتب التي صرح بعناوينها وأسماء مؤلفيها نذكر:

١. كتاب الزيج أو الزيج الكبير المعروف به نظم العقد لابن الآدمي.
٢. الأكليل و سرائر الحكمة لابن ذي الدمينية.
٣. ديوان ابن عبد ربه، أحمد بن محمد.
٤. ديوان ابن عبد ربه، سعيد بن عبد الرحمن.
٥. كتاب المعارف، لابن قتيبة الدينوري.
٦. نقل صاعد الأندلسي عن أحد كتب ابن الكتاني، ابن عبد الله بن الحسن بن الحسين، ولم يذكر عنوانه.
٧. كتاب الحيوان لأرسطو.
٨. ديوان الأعشى بن قيس بن ثعلبة. مركز تقيت كتيبيز علوم راسدي
٩. كتاب في المواليد لاندزرغر.
١٠. ديوان أبي تمام، حبيب بن أوس الطائي.
١١. كتاب في الأنواء لأبي حنيفة، أحمد بن داود الدينوري اللغوي.
١٢. الألوف، والتاريخ الكبير، والمذاكرات أو المذكرات لأبي معشر البلخي.
١٣. الزيج للبتاني، أبي جعفر بن محمد بن ستان الحراني.
١٤. المجسطي لبطليموس القلوذي.
١٥. نقل صاعد الأندلسي عن كتب لحنين بن إسحاق الترجمان، لكنه لم يذكر عناوينها.
١٦. كتاب في الطب الروحاني، وكتاب في العلم الإلهي، لأبي بكر محمد بن زكريا الرازي.
١٧. كتاب إحصاء العلوم والتعريف بأغراضها، لأبي نصر محمد بن نصر الفارابي المنطقي.
١٨. ديوان الفقعي، جذيمة بن الأشيم.
١٩. نقل صاعد الأندلسي عن هشام بن محمد الكلبي عند حديثه عن تاريخ أديان العرب لكنه لم

- يشر إلى كتابه. وربما أفاد من كتابه الأصنام.
٢٠. الرسائل، لأبي يوسف يعقوب بن إسحاق الكندي.
٢١. ديوان المتعقب العبدى.
٢٢. شرح زيج محمد بن موسى الخوارزمى، لأبي القاسم مسلمة بن أحمد المسرجيطي.
٢٣. أفاد صاعد الأندلسي من مؤلفات أبي الحسن علي بن الحسين المسعودي لكنه لم يعينها، وربما نقل من كتابه التنبيه والأشراف أو مروج الذهب، أو كتابه المفصل المعروف بأخبار الزمان الذي فقدت أجزاء منه.
٢٤. كتاب في أخبار مصر، للوصفي أو الوصفي [ظ: المسبحي].
- كما أكد صاعد الأندلسي على إفادته من كتب أخرى، فضلاً عن المؤلفات الآتفة الذكر، تعود إلى أقوام وأمم مختلفة.

ببليوغرافية المخطوط و المطبوع والمترجم من كتاب التعريف بطبقات الأمم :

مركز تحقيقات كليات علوم إيسدي

المخطوط

١. مخطوطة مكتبة أحمد طلعت برقم (1821)
٢. مخطوطة مكتبة كوبريلي برقم (1105)
٣. مخطوطة مكتبة باريس الوطنية برقم (ARABE 6735)
٤. مخطوطة مكتبة راغب في تركيا برقم (989)
٥. مخطوطة مكتبة عاشر أفندي في إستانبول برقم (668)
٦. مخطوطة مكتبة القديس يوسف في بيروت برقم (158)
٧. مخطوطة مكتبة القاهرة برقم (27. 246)
٨. مخطوطة مكتبة رامپور برقم (11640, 158)
٩. مخطوطة مكتبة تشستر بيتي برقم (3950)
١٠. مخطوطة مكتبة لندن برقم (MDIII, AD. 25. 735)
١١. مخطوطة أخرى في مكتبة لندن برقم (281)

١٢. مخطوط أخرى في مكتبة لندن برقم (CCIXXXI, ADD. 6020)
 ١٣. مخطوطة أخرى في مكتبة لندن برقم (1622)
 ١٤. مخطوطة أخرى أيضاً في مكتبة لندن برقم (MDCXXII, OR. 1010)
 ١٥. مخطوطة مكتبة ليدن في هولندا (754)
 ١٦. مخطوطة مكتبة آية الله الشيخ محمد حسين كاشف الغطاء العامة في النجف الأشرف.
 ١٧. مخطوطة كتبت بالحروف العبرية من النص العربي للكتاب و هي التي أفاد منها فرد (s. fired) في مقدمته على كتاب الاستقصات لإسحاق بن سليمان الإسرائيلي.
 ١٨. مخطوطة مكتبة المدينة المنورة.
 و قد أفدنا في تحقيقنا للكتاب من أغلب تلك المخطوطات سوى النسخة المكتوبة بالأحرف العبرية إذ أننا لم. نتمكن من الحصول عليها. و قد أشرنا إلى كل مخطوطة أفدنا منها برمز خاص بها أوردناه في كشف الرموز.



مركز تحقيقات كليات علوم إيسدي

المطبوع

طبعة شيخو.

نشر الأب لويس شيخو كتاب التعريف بطبقات الأمم في طبعتين، الأولى سنة ١٩١١ م في مجلة المشرق^١، والثانية طبعة مستقلة سنة ١٩١٢ م بالمطبعة الكاثوليكية، في بيروت. و قد أضاف شيخو في هذه الطبعة موضوعين أدرجهما في نهاية الكتاب : الأول تحت عنوان « روايات على الصفحات » والثاني « ملحق للإصلاحات »، كما الحق بالكتاب عدة فهراس. سنتحدث ثانية عن هذه الطبعة فيما بعد.

طبعة مصر

طبعة بدون تاريخ، استنسخت بالقاهرة بطريقة الأوفيسيت من طبعة شيخو و حذف منها

التعليقات و الفهارس^١.

طبعة النجف

نشرت هذه الطبعة عام ١٣٧٨ هـ / ١٩٦٧ م عن المكتبة الحيدرية، وهي كذلك طبعة مكررة من طبعة شيخو و القاهرة، وقد انطوت هذه الطبعة على ١١٦ صفحة فضلاً عن مقدمة السيد محمد بحر العلوم في ٩ صفحات و الطبعة خلو من التحقيق^٢.

طبعة بوعلوان

نشرت هذه الطبعة سنة ١٩٨٥ م في بيروت، عن دار الطليعة بتحقيق حياة بوعلوان التي عرّفت بعد تقدّمها لطبعة شيخو، أربع نسخ جديدة لم ترد في طبعة شيخو. وقد شرحت بوعلوان منهجها في تحقيقها للنص، فذكرت أنه يقوم على القراءة و الانتخاب و مطابقة النسخ، ثم انتخاب و اختيار الكلمات و التعابير الصحيحة و إدراجها في المتن و إيراد الكلمات و التعابير غير الصحيحة في الهامش. ولكنها عند التطبيق لم تلتزم بهذا المنهج بل نراها على العكس تدرج الأخطاء و الأغلاط في النص الأصلي و لم تأت بتصويباتها لا في المتن ولا في الهامش إلا في النزر اليسير، فتذكرها في الهامش^٣.

كما أوردت بوعلوان ترجمة للقاضي صاعد الأندلسي، و عرّفت بكتابه، إلا أن هذه الترجمة قد اكتظت بأخطاء فاحشة سنعرض لها في مظانها.

١. انظر: سرقيس، معجم المطبوعات العربية، ج ٢، ص ١٨٢؛ فروخ، تاريخ الأدب العربي، ج ٤، ص ٥٨٤.

٢. انظر: صص ١-٦، ٩، ١١، ١٢، ١٨، ٢١.

٣. انظر، بوعلوان، التعليقات على كتاب طبقات الأمم، ج م.

الترجمات

١. ترجمة بلاشير الفرنسية :

كان رجى بلاشير^١ قد عرف بالكتاب أولاً في مجلة هيرس^٢ ضمن مقالة تحت عنوان «طبقات الأمم لصاعد الأندلسي، مصدر لتاريخ علوم العرب»^٣، وقد أضاف اللثام عن أهمية هذا الكتاب في التاريخ العام للعلوم في العالم. ثم نشر بلاشير ترجمته الفرنسية لطبقات الأمم سنة ١٩٣٥ م^٤.

٢. الترجمة الفارسية :

ترجمه إلى الفارسية سيد جلال الدين الطهراني عن طبعة شيخو و نشرت الترجمة مع تقويمه المسمى بـ (گاهنامه) سنة ١٣١٥ هـ. ش. وقد أخفق المترجم في ترجمته فجاءت عباراته في نثر مصنوع متكلف تتخلله أحياناً عبارات دارجة كما أساء فهم بعض العبارات فأخطأ في ترجمتها فزاد الطين بلة إذ ترجمه عن نسخة شيخو وهي بدورها تحمل في طياتها أخطاء كثيرة. بل نراه أحياناً يخلط بين عباراته و عبارات النص مما أحدث لبساً وإخلالاً في النص. ولنا وقفات و تحفظات عديدة على الطبقات المنشورة من نص أو ترجمة كتاب التعريف بطبقات الأمم، حدث بنا إلى إعادة تحقيق و نشره.

طبعة شيخو

و لنا عليها هذه التحفظات :

اعتمد شيخو في طبعته على نسخة وحيدة فقط، عثر عليها في دمشق سنة ١٩٠٧ م، ولم تكن تلك النسخة قديمة إذ نسخت في عصور متأخرة. و كان بإمكانه الاستفادة من مخطوطات أخرى احتفظت بها مكتبات لندن و إستانبول إلا أنه أعرض عن ذلك !!

٢. أخل الأب لويس شيخو بالنص إذ خلط بين متن الكتاب و تعليقاته، و هو خطأ سافر إذ

1. Blachere Regis.

2. Hesperis.

3. Une Source de l'Histoire des sciences chez les Arabes, Les Tabakat Al-Umam de Said al-Andalusi.

4. Livre des Categories des Nations.

كيف يمكن للقارئ أن يميز بين النص والتعليقات على النحو الذي أتى به المحقق.

٣. أوجد شيخو مشكلة أخرى للقارئ حينما أورد موضوعاً جديداً بعد نص التعريف بطبقات الأمم في نهاية الكتاب تحت عنوان « روايات على الصفحات » حيث قام بعرض اختلاف النسخ بين النص و ثلاث مخطوطات من بريطانيا وأعقبها بسلسلة من التصحيحات والملاحظات - ذكر أن صديقين له قد أرسلها إليه - مما ترتبت عليه صعوبات عدة يواجهها القارئ عند مراجعته للنص، فعليه أن يعود كل لحظة و يطابقه مع ثلاثة مواضع ليتضح له اختلاف النسخ و هو أمر ينتهي به إلى تشتت ذهنه و فكره.

٤. أما عن مسارد الأعلام و الكتب، فنرى شيخو يذكر في الغالب الأعلام بأسماء أو ألقاب أو كنى غير مشهورة، و على سبيل المثال حينما يذكر « ابن حزم » نراه يورده باسم « أبو محمد » و يغفل كنيته التي اشتهر بها. و هكذا مع ابن زهر، و ابن وافد، و حتى الفارابي، فقد أوردته على هذا النحو: « أبو نصر » مع أنه ورد في النص الأصلي باسم الفارابي. و قد كان بإمكانه في الفهارس أن يحيل القارئ إلى الفارابي ثم يذكر بعد هذا اللقب انظر: « أبو نصر ». و مما يؤخذ على فهرسة هذه النسخة أيضاً تلك الإحالات التي لم نعثر عليها في صفحات متن الكتاب.

٥. هناك مشكلة أخرى في طبعة شيخو و هي الخطأ أو عدم الدقة في ذكر بعض الأعلام فنراه على سبيل المثال في السطر ٩ من الصفحة ٢١ يذكر « ابن مسرة » على النحو التالي: « ابن مرة ». ٦. كما أخفق شيخو في نقله للحديث النبوي الشريف « زويت لي الأرض ... » الذي ورد في التعريف بطبقات الأمم و لم يتمكن من الوصول إلى نصه الصحيح الذي أورده بلاشير في طبعته المترجمة.

شيخو و بلاشير

هناك ملاحظات عديدة على طبعة شيخو و طبعة و ترجمة بلاشير و منهجها في التحقيق، منها:

١. عدم توقفها عند نقاط هامة كان لا بد ألا يمر عليها من الكرام. ولا شك في أن بلاشير قد صحح و قوّم الكثير من الأخطاء التي وقع فيها شيخو إلا أن بلاشير و معه شيخو أيضاً لم يتوقفا عند مسائل و قضايا هامة. و على سبيل المثال:

عندما ينقل صاعد الأندلسي من سوسطيقا، أى الكتاب السادس من كتب أرسطوطاليس

الثمانية في المنطق و لم يشر إلى الترجمة التي نقل عنها، نرى شيخو و بلاشير لم يأبها بهذه المسألة الهامة، و لم يرجعوا إلى الترجمات العربية التي قام بها كل من يحيى بن عدي و عيسى بن زرعة و ابن الناعمة الحمصي لكتاب الأروغون أو منطق أرسطوطاليس الموجودة كلها في مكتبة باريس الوطنية، ليؤصلاً نقول صاعد الأندلسي و يصل إلى نتيجة فيها، فهل كانت مثلاً من هذه الترجمات أم أن صاعداً قد أفاد من ترجمات أخرى أو عاد إلى نص الكتاب نفسه، و هذا يعني أنه كان يعرف اللغة الإغريقية.

٢. لم يشر أي منها و لو بصورة عابرة إلى ماصححه صاعد الأندلسي من خطأ وقع في كتاب طبقات الأطباء لابن جلجل في شأن تتلمذ حنين بن إسحاق على الخليل بن أحمد مع ما لهذا التصويب من أهمية خاصة في تاريخ العلم.

٣. اخفاق كل من شيخو و بلاشير في الوصول إلى دلالة و معنى الابرسم، و هو عنوان كتاب أورده صاعد الأندلسي عند حديثه عن تاريخ صناعة الطب في الأندلس، و تعني هذه الكلمة الجامع أو المجموع. و نعتقد بدورنا أنها تعريب للكلمة « هر باريم » اللاتينية التي تعني : مجموعة الأدوية النباتية. إلا أن شيخو قد أوردها على الشكل التالي : « الأبريشم »، و جعلها بلاشير: «الابرسيم» و اقترح لها أشكال و صور عديدة و كلها خاطئة مردودة. إذن فالقراءتان محرفتان غير صحيحتين.

و أخيراً نكتفي بهذا القدر من الحديث عن طبعة شيخو و طبعة و ترجمة بلاشير مع التأكيد على أن بلاشير عند ترجمته لهذا الأثر القيم و العظيم على حد قوله^١ إلى الفرنسية قد أغفل ولأسباب لانعرفها مخطوطات كانت متوفرة لديه، إذ تحتفظ مكتبة باريس الوطنية بمخطوطة منها. كما لم يعد بلاشير إلى النسخ التي أوردها « بروكلمان » في كتابه و أشار إليها شيخو و هي موجودة في لندن و استانبول و هذا ما نأخذه عليه ولا نرتضيه لمثله.

طبعة بوعنوان

و قد صدرت عام ١٩٨٥ م بتحقيق حياة بوعنوان التي اعتمدت على أربع نسخ فضلاً عن النسخة الوحيدة التي أفاد منها شيخو في طبعته. و أكدت في مقدمة الطبعة التي أشارت فيها إلى

منهجها في التحقيق على أنها ستورد في النص الأصلي كل ما تراه صحيحاً من الكلمات المختلف عليها في النسخ، و تذكر اختلاف النسخ و ما ورد فيها من أخطاء في الهامش، ولكنها - وكما مر آنفاً - أخطأت في مواضع عديدة، نذكر منها على سبيل المثال لا الحصر ما يلي :

١. أغلب الإحالات التي أوردتها بوعلوان في مقدمتها للكتاب خاطئة غير صحيحة، فزراها مثلاً تحيل القارئ إلى الصفحات ٢٣٩ - ٢٤٠ في حين أن الكتاب كله ينطوي على ٢١٦ صفحة فقط.

٢. وقعت الكاتبة في أخطاء فاحشة لا تغتفر في أمور بديهية لا تحتاج إلى قدح زناد الفكر. و على سبيل المثال نراها و هي تتحدث في مقدمتها عن أساتذة صاعد الأندلسي تذكر أحدهم باسم: « أبو محمد قاسم أبو الفتح محمد بن يوسف »^١، ثم تترجم له قائلة : « هو قاسم بن نصير بن الوقاص، المعروف بابن أبي الفتح المتوفى سنة ٣٣٨ هـ / ٩٥٠ م » !! في حين أن صاعداً قد ولد عام ٤٢٠ هـ، فكيف يمكننا التوفيق بين هذين التاريخيين المتباعدين ؟!

و لها أخطاء كهذه كثيرة، فهي تؤرخ على سبيل المثال لبطليموس القلوذي و تذكر تاريخ ولادته و وفاته على النحو التالي : « من عام ٩٠ قبل الميلاد إلى عام ١٦٨ بعد الميلاد »^٢ !! و أيضاً تخطئ عند حديثها عن الوصفي الذي نقل عنه صاعد الأندلسي، فتترجم له قائلة : « الوصفي، هو إبراهيم بن و صيف شاه المتوفى سنة ٥٩٩ هـ / ١٢٠٣ م » و التاريخ الأخير يشير الدهشة أيضاً، إذ كيف يمكن لصاعد المتوفى سنة ٤٦٢ هـ أن ينقل عن مؤرخ توفي بعده بقرن و نصف تقريباً ؟!

تخطئ بوعلوان كذلك عند حديثها عن الحسن بن الصباح المهندس المذكور في متن التعريف بطبقات الأمم، و تعدّه الحسن بن الصباح بن علي الإسماعيلي (٤٢٨ - ٥١٥ هـ / ١٠٣٧ - ١١٢٤ م). و كذلك أرخت لحياة يحيى بن أبي منصور الفارسي المعاصر للمأمون العباسي على النحو التالي : « سنة ٦١٦ هـ / ١٢١٩ م » و هكذا دواليك ! ...

٣. أخطأت عند ذكرها لمعلومات جغرافية، فعُدّت « اطرار الشام » مدينة في ما وراء النهر قرب « فاراب » !! و اعتبرت « موقان » بلدة من توابع طوس ! كما أكدت على أن الإمام علي بن موسى

٢. انظر : نفس المصدر، ص ٢٢.

١. انظر : التعريف بطبقات الأمم، طبعة بوعلوان، ص ١٢.

الرضا (ع) قد دفن فيها !!

٤. أخطأت في فهمها لبعض المصطلحات العلمية ففراها مثلاً :
- ألف - أوردت مصطلح « الخمسة المتحيرة » على أنه « الخمسة المتميزة »!
- ب - أبدلت مصطلح « الأدوية المفردة » إلى : « الأدوية المفيدة »
- ج - أبدلت « تعديد العلوم » إلى « تعديل العلوم ».
- د - و هكذا تعاملت مع مصطلح : « آراء شاذة » فاعتبرته : « إرشادات » !
- هـ - و مصطلح « علم الأنواء » أبدلته إلى « علم الأنواع » !!
- و - كما عجزت عن فهم مصطلح : « الجوزهرات » فقالت : « لعلها الهارزونات ».
٥. و قد وقعت حياة بوعلوان في أخطاء أخرى كتحريفها أو تصحيفها للأعلام و لعناوين الكتب و المصنفات، منها :
- ألف - تحريفها لأسماء الكتب :

١. حرقت كتاب كليلة و دمنة إلى دمنة و كليلة
٢. بدلت اسم كتاب المفروضات لاقليدس بـ « المفروضات ».
٣. بدلت اسم كتاب باري أرميناس إلى « باري مانباس ».
٤. بدلت عنوان كتاب الالبريم إلى « الابرشم ».
٥. بدلت كتاب الأدوية المفردة لابن الجزار إلى « الأدوية المفيدة ».
٦. صحفت كتاب النافر إلى « اليافر » و النافر كتاب هندي في اصول اللحن و الموسيقى.
٧. اسقطت كتاب شرح الثمرة من آثار أحمد بن يوسف من المتن الأصلي دون أي سبب أو دليل رغم أنه ورد في جميع النسخ^١.
٨. اسقطت كتاب السموم من آثار إسحاق بن عمران من المتن الأصلي دون داع يذكر رغم وجوده في جميع النسخ.

تحريفها و تصحيفها للأعلام

١. استبدلت حياة بوعلوان الكثير من الأسماء و الألقاب و الكنى بأخرى خطأ فتحرّف تارة

١. انظر: ص ٥٧، ١٤٦.

وتصحف تارة أخرى، و على سبيل المثال لا الحصر نورد الشواهد التالية :

عبدالملك المروروذي ← عبدالمرورودي؛ سند بن علي ← سيد بن علي؛ ذوالدمينة ← ابن ذي الدمينية؛ ذي نواس ← أبونواس؛ محمد بن إبراهيم الفزاري ← محمد بن الهيثم الفزازي؛ ماشاء الله اليهودي ← ماشاء الله الهندي؛ أردشير بن بابك ← اردشير بن بابل؛ كيقباد ← كيقباوس، و ما إلى ذلك من التحريف و التصحيف.

٢. كما نراها تدج بين علمين معطوفين في أحيان كثيرة و تعتبرهما علماً واحداً، و على سبيل المثال جمعت حياة بوعلوان بين اسمي خرميدس و ابوسندرينوس و ذكرتهما على هذا النحو :

« خرميدس أبو سندرينوس » و هذا لا يعني أن الأمر يتعلق بأمر الطباعة إذ أن بوعلوان تتصرف في مثل هذا الشكل مع كثير من الأعلام.

٣. أوردت الكثير من العبارات بصورة مغلوطة فتراها تقرأ عبارة النص : « المعروف بالصلاح عند العلماء بأشيلية » على النحو التالي : « المعروف بالصلاح بقية العلماء بأشيلية ».

٤. و فضلاً عما ذكرناه آنفاً من التصحيف و التحريف، نرى حياة بوعلوان و هي تلحن و تخطأ في اللغة صرفاً و نحواً.

٥. استبدلت الكثير من الكلمات الصحيحة بكلمات خاطئة و أدرجتها في النص^١.

٦. حتى الحديث النبوي الشريف : « زويت لي الأرض ... » جاءت به بنفس الأخطاء التي وردت في نسخة شيخو.

و قد دفعني كل هذا الذي أوردناه من عبث و خلط و تحريف و تصحيف و أخطاء صدرت من أولئك المحققين الذي عالجوا كتاب التعريف بطبقات الأمم فزادوه غموضاً و إبهاماً، و كذلك أهمية الأثر القيم الذي ترك بصماته الواضحة و أثره البالغ على العلماء و المؤرخين خاصة في مجال تاريخ العلوم العام، إلى الخوض في غمار هذا البحر المائج مع علمنا بصعوبة الغوص فيه. فبادرنا إلى جمع المخطوطات التي أوردناها آنفاً مستعينين في ذلك بمركز دائرة المعارف الإسلامية الكبرى. ثم راجعنا كل النقولات التي أفاد منها كبار المؤرخين أمثال القفطي و ابن أبي أصيبعة و ابن سعيد الأندلسي و ابن العبري و المقرئ و حاجي خليفة و غيرهم من العلماء العظام، سواء بصورة مباشرة أو غير مباشرة، و سواء بالتصريح أو التلميح أو الإشارة، و أفدنا منها في تصحيح هذا الكتاب. و قد آثرنا

في تحقيقنا هذا أن نذكر ما نعتقد بصوابه في متنه، و نورد ما اختلف فيه بين النسخ في الهامش.
و أخيراً لا يسعني إلا أن أتقدم بخالص الشكر و الثناء إلى فضيلة الأستاذ الدكتور عالم زاده
الذي أمدنا بإرشاداته القيمة و آرائه السديدة و غمرنا بوافر عطائه و كرمه و شملنا بغزير فضله و
علمه فلم يبخل برأي و لم يرض بإرشاد.

كما اغتنم الفرصة لأعبر عن خالص شكري و امتناني إلى حضرة الأستاذ السيد كاظم
الموسوي البجنوردي المشرف العلمي و رئيس مركز دائرة المعارف الإسلامية الكبرى الذي أمدنا
بجميع المخطوطات و مهد لنا جميع السبل للإفادة من مصادر مكتبة المركز و مراجعها، فجزاه عنا
رب العزة خيراً الجزاء.

و أرى من الواجب عليّ أن أقدم جزيل شكري إلى الشاب الفاضل الطموح السيد أكبر إيراني
المشرف العام على مكتب نشر التراث المخطوط لما بذله من قصارى جهد لإخراج هذا السفر القيم
الذي يمثل التراث الأندلسي في أنصع صورته، في ثوبه القشيب هذا.



مركز تحقیقات کتب و کتابخانه‌های اسلامی

غلام رضا جمشیدنژاد اول

طهران

۱۴۱۶/۵/۱۹۹۶ م

فهرست آثار منتشر شده دفتر نشر میراث مکتوب

۱. انوارالبلاغه (فارسی) / محمد هادی مازندرانی، مشهور به مترجم (قرن ۱۲ ق.) / تصحیح محمدعلی غلامی نژاد .. تهران : قبله، ۱۳۷۵.
۲. آثار احمدی (تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام) (فارسی) / احمد بن تاج الدین استرآبادی (قرن ۱۰ ق.) / به کوشش میرهاشم محدث .. تهران : قبله، ۱۳۷۴ .. ۵۵۹ ص.
۳. بخشی از یک تفسیر کهن فارسی / از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری) / تصحیح دکتر سید مرتضی آية الله زاده شیرازی .. تهران : قبله، ۱۳۷۵.
۴. تأیید عبدالرحمان جامی (فارسی) / (قرن ۹ ق.) / مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر صادق خورشیا .. تهران : نقطه، ۱۳۷۶ .. ۳۷۵ ص.
۵. تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم (فارسی) / ابوالمظفر اسفراینی (قرن ۵ ق.) / تصحیح نجیب مایل هروی [و] علی اکبر الهی خراسانی .. تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .. ۳ ج. (۱۲۳۶ ص.) .
۶. تحفة المحیّین (فارسی) / یعقوب بن حسن سراج شیرازی به کوشش کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار .. تهران : نقطه، ۱۳۷۶ .. ۳۷۰ ص.
۷. تذکرة المعاصرين (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.) / تصحیح معصومه سالک .. تهران : نشر سایه، ۱۳۷۵ .. ۴۲۹ ص.
۸. ترجمه المدخل الى علم احکام النجوم (فارسی) / ابونصر قمی (قرن ۴ ق.) / از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی .. تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .. صد و هشت، ۲۸۲ ص.
۹. ترجمه التاجیل اربعه (فارسی) / ترجمه، تعلیقات و توضیحات میرمحمد باقر خاتون آبادی (۱۰۷۰ - ۱۱۲۷ ق.) / تصحیح رسول جعفریان .. تهران : نقطه، ۱۳۷۵ .. ۳۵۲ ص.
۱۰. ترجمه تفویم التواریخ (سالشمار رویدادهای مهم جهان از آغاز آفرینش تا سال ۱۰۸۵ هجری قمری) / حاجی خلیفه (قرن ۱۱ ق.) / از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میرهاشم محدث .. تهران : احیاء کتاب، ۱۳۷۵.
۱۱. تسلية العباد در ترجمه مسکن الفؤاد شهید ثانی (فارسی) / ترجمه مجدالدیاء خراسانی (قرن ۱۳ ق.) / به کوشش محمدرضا انصاری .. قم : هجرت، ۱۳۷۴ .. ۱۹۳ ص.
۱۲. تفسیر الشهرستانی المسمى مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار (عربی) / الامام محمد بن عبدالکریم الشهرستانی (قرن ۶ ق.) / تصحیح دکتر محمدعلی آذرشب .. تهران : احیاء کتاب، ۱۳۷۵ (جلد اول).

۱۴. التصريف لمن عجز عن التأليف (بخش جراحی و ابزارهای آن) (فارسی) / ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی / ترجمه احمد آرام - مهدی محقق - تهران : مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۴ - ۲۷۸ ص.
۱۵. تغییرات و ترقیات در وضع و حرکت و مسافت و حمل اشیا و فواید راه آهن (فارسی) / محمد کاشف (قرن ۱۴ ق.)؛ به کوشش محمد جواد صاحبی - تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۳ - ۱۳۲ ص.
۱۶. جغرافیای نیمروز (فارسی) / ذوالفقار کرمانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش عزیزالله عطاردی - تهران : عطارد، ۱۳۷۴ - ۲۳۰ ص.
۱۷. جغرافیای حافظ ابرو (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوانی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی [و] علی آل داوود - تهران : بنیان، ۱۳۷۵ (جلد اول).
۱۸. الجواهر فی الجواهر (عربی) / ابوریحان البیرونی (قرن ۵ ق.)؛ تحقیق یوسف الهادی - تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ - هفت، ۵۶۲ ص.
۱۹. دیوان حزین لاهیجی (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ذبیح الله صاحبکار - تهران : نشر سایه، ۱۳۷۴ - ۸۷۲ ص.
۲۰. راحة الارواح و مونس الاشباح در شرح زندگانی، فضایل و معجزات رسول اکرم، فاطمه زهرا و ائمه اطهار - علیهم السلام (فارسی) / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ به کوشش محمد سپهری - تهران : اهل قلم، ۱۳۷۵ - ۲۹۸ ص.
۲۱. رسائل دهدار / محمد بن محمود دهدار شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش محمد حسین اکبری ساوی - تهران : نشر نقطه، ۱۳۷۵ - ۳۶۳ ص.
۲۲. رسائل فارسی / حسن بن عبدالرزاق لاهیجی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی صدرانی خولی - تهران : مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۵ - ۳۴۱ ص.
۲۳. رسائل فارسی جرجانی / ضیاء الدین بن سدیدالدین جرجانی؛ تصحیح دکتر معصومه نور محمدی - تهران : احیاء کتاب، ۱۳۷۵.
۲۴. طب الفقراء والمساكين (عربی) / ابوجعفر احمد بن ابراهیم بن ابی خالد بن الجزار (قرن ۲ ق.) / تحقیق دکتر وجیهه کاظم آل طعمه - تهران : مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۵ - ۲۳۹ ص.
۲۵. عین الحکمه / میرقوام الدین محمد رازی تهرانی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی اوجیبی - تهران: انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۴ - ۱۷۸ ص.
۲۶. عقل و عشق، یا، مناظرات خمس (فارسی) / صائت الدین علی ترکه اصفهانی، تصحیح اکرم جودی نعمتی - تهران : نقطه، ۱۳۷۵.

۲۷. فتح السبل (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ به کوشش ناصر بافوری بیدهندی .. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۵ .. ۲۱۵ ص.
۲۸. فوائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد (فارسی) / محمد زمان بن کلعلی تبریزی؛ به کوشش رسول جعفریان .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۳ .. ۳۶۲ ص.
۲۹. فیض الدموع (شرح زندگانی و شهادت امام حسین علیه السلام با نثر فارسی فصیح و بلیغ) / محمد ابراهیم نواب بدایع نگار (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح اکبر ابرانی قمی .. قم: هجرت، ۱۳۷۴ .. ۲۹۶ ص.
۳۰. قاموس البحرین (متن کلامی فارسی تألیف به سال ۸۱۴ ق.) / محمد ابوالفضل محمد (مشهور به حمید مفتی)؛ تصحیح علی اوجبی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .. ۳۹۶ ص.
۳۱. کیمیای سعادت: ترجمه طهارة الأعراق ابوعلی مسکویه رازی / میروزا ابوطالب زنجانی؛ تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی .. تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۵ .. ۲۹۱ ص.
۳۲. مصابیح القلوب (شرح فارسی پنجاه و سه حدیث اخلاقی از پیامبر اکرم - ص) / حسن شبمی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری .. تهران: بنیان، ۱۳۷۴ .. ۶۴۶ ص.
۳۳. مرآت الاکوان (تحریر شرح هدایه ملاصدرا شیرازی) / احمد بن محمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عبدالله نورانی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ .. ۶۷۸ ص.
۳۴. نبراس الضیاء و نسواء السواء فی شرح باب البذاءة و اثبات جدوی الدعاء (عربی) / المعلم الثالث العیر محمد باقر الداماد (المتوفی ۱۰۴۱ ق.)؛ مع تعلیقات الحکیم الالهی الملاء علی النوری (المتوفی ۱۲۴۶ ق.)؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی .. قم: هجرت، ۱۳۷۲ .. نود و هفت، ۱۵۲ ص.
۳۵. نزهة الزاهد (ادعیه مأثور از امامان معصوم - علیهم السلام - با توضیحات فارسی از سده ششم) / از مؤلفی ناشناخته؛ تصحیح رسول جعفریان .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵.
۳۶. النظامیة فی مذهب الامامیة (متن کلامی فارسی قرن دهم ه. ق.) / محمد بن احمد خواجهگی شیرازی؛ تصحیح و تحقیق علی اوجبی .. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۵.



مرکز تحقیقات کاپتویر علوم اسلامی

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, Literary, and scientific background be better known and understood.

Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions.

The revival and publication of manuscripts is a responsibility of researchers and cultural institutions. The Ministry of Culture and Islamic Guidance in pursuing its cultural goals has established such a center in the hope that, through sponsoring the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

The Written Heritage Publication Office

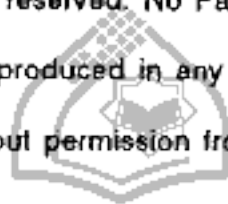
A HEJRAT BOOK

Collaboration with the Written Heritage Publication Office

Copyright © 1997 Hejrat Publishing Co.

First Published in Iran by Hejrat

All rights reserved. No Part of this book
may be reproduced in any form or by any
means without permission from the publisher.



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

P R I N T E D I N I R A N

AL-TA'RĪF BI-TABAQĀT AL-UMAM

The world history of sciences & scholars
up to the 5th century A. H.

Compiled by
Qāḍī Ṣā'id ibn Aḥmad Andalusī
(420 - 462 A. H.)

مركز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی
Edited & Introduced by

Dr. Ġolāmreżā Ĵamšīdneżād-e Avval



HEJRAT